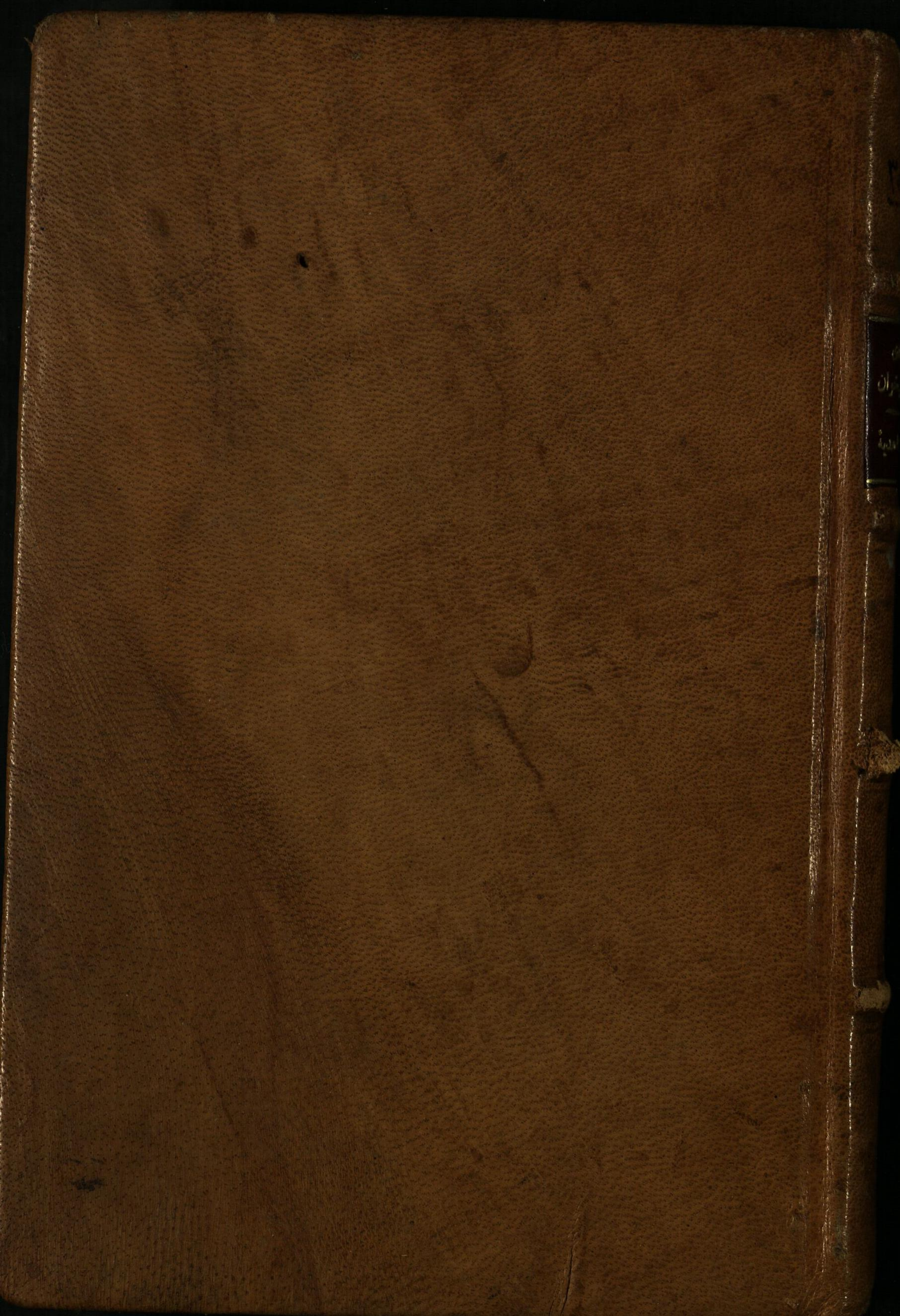
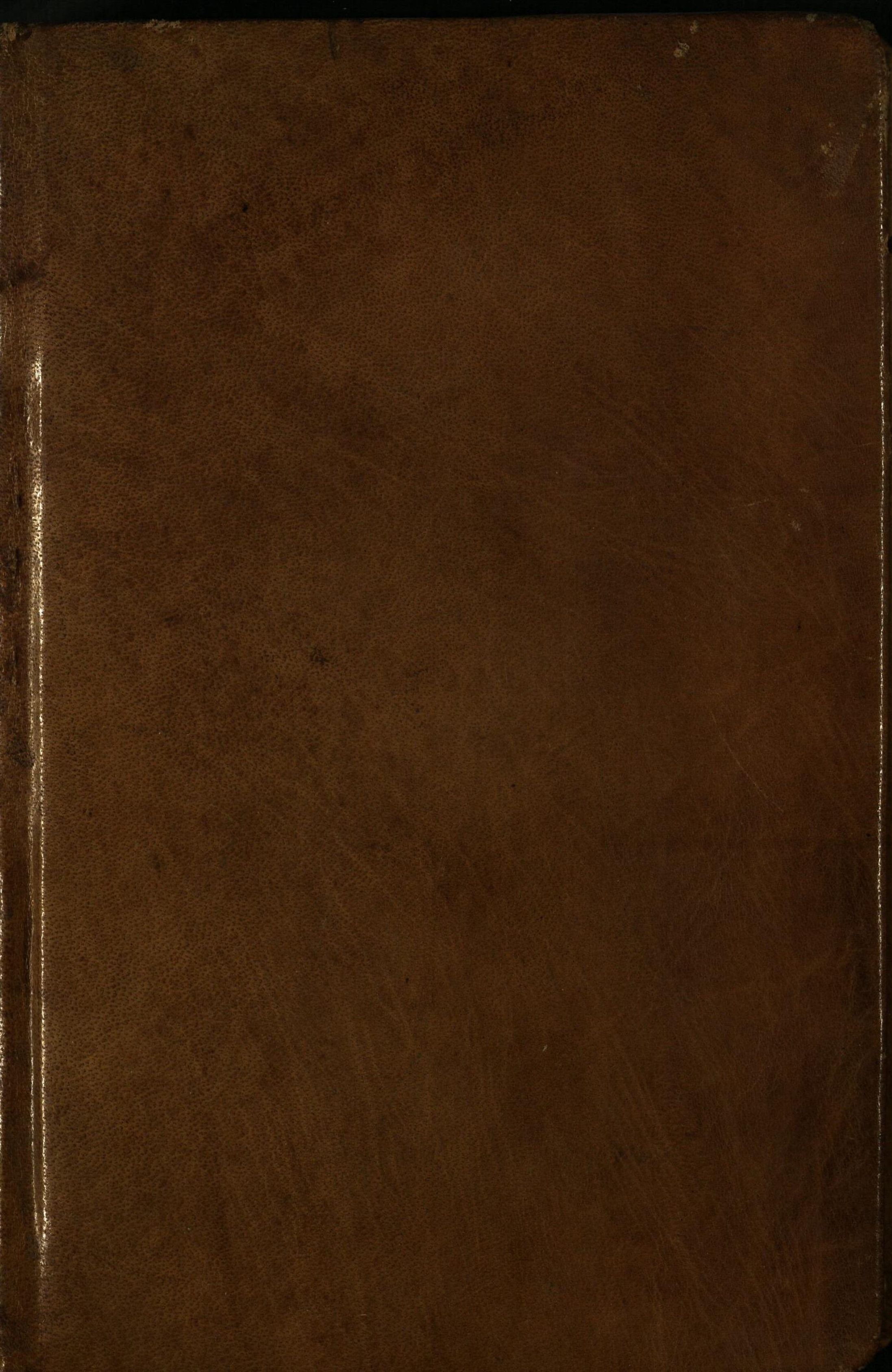




۲۲×۱۴

۱۶×۹

۱۵



۱

... ناصر الدین

آداب سلوک متأخرین کتیبات احمد مظفر علیشاه

رساله سید ابن طاوس در سلوک   کلمات العارفین

مقطعات نعمة اللهیه   و آداب آنها در سلوک



۲۳×۱۴

هذا الکتاب مسمی بالمثنوی هدیه پانایی نامه فی اصول الدین والفروع



استعانت جویم از رب کریم

بسم الله الرحمن الرحیم

نام موسوم از آن شد بدر • که بباید آمد از آن زیر و زبر

مبدا هر نامه نامش درخور است • کارها بی ذکر نامش ابتر است

نامه بی زیب حق مستطاب • خوند بسم الله عنوان کتاب

تا کتاب الله زان نامی شود • قاریش موصوف آن سامی شود

هست بسم الله مفتاح سخن • زیب بخش جلوه هر انجمن

کامها حاصل ز بسم الله شود • زین فواید دیده ور آگه شود

نام ایزد مصدر هر نامه است • زیب بخش سر بسر هنگامه است

هر کجا نامیست حاصل زان شود • جاهلی هر جاست کامل زان شود

اول هر نامه زیبد نام او • نامهای اهل دل الهام او

هان ز بسم الله ره در کار آر • خار زار خویش را گلزار او

هان ز بسم الله کامت حاصل است • عارفان را مونس هر دوش دل است

اهل دل را هست بسم الله ذکر • ذکر بسم الله شان را در تفکر

ای سالک طریق ارباب صدق و صفا وای ناهج منهج عشاق صاحب
وفا فکر در اسرار الهی را بسا فایده نامتناهی عیانست و کلام خاتم
الانبیاست تَفَکُّرُ ساعةٍ احسنُ من عبادةِ الثقلین بناء علی هذا
دلا که بجنجل اسرار خداوندست صفا ده تا از جمیع ذرات موجودات
آیت توحید خداوند بگوش هوش بشنوی وفی مظهراتٍ بصیرًا
بری را موجِدِ حقٍّ موجودِ حقٍّ پس ذی شعور ذره خطور
به بینش وری برآید و بسیار در مظهرات برآید و دیده ظاهر بین
وعین دیده باطن را بگشاید و سیر در مظهرات برآید و بما ظهر ربنا
نگران در آن برآید آیت توحید ربانی مشهود وی گردد وفی
کلِّ شیءٍ له آیةٌ تدلُّ علی انّه واحدٌ بنگر که رستگار شوی دیده
ور باشی بر حجج خدا ولی واش دیده برگشاش حقا او بوده خدا
وند را ولی و رسول الله را وصی و عباد الله را هادی و رهنما
بسوی جاده صراطَ المستقیم از جانب رب العالمین مر عباد الله
المخلصین والمؤمنین را ولی الله امیر المومنین بوده باشد و او
موسوم بنام خداوند علی الاعلی بوده باشد که رقم منیر نام عالی

خداوند چون نقش زر بر صفایح صور عیان خانند کان علی الاعلی
نمودار باشد وما لکم من دون الله من ولی ولا نصیرا که نصرت ویاری
دهند بجز خداوند وحجت او دیگری نبوده باشد وتمام عالم مظهرات
هرکدام بتجدید رتبه مقر وحدانیة خداوند وولایت ولی او بوده باشد
اگر ذکر هسرا برخوانند داند مقصد قاصد را که هو الله واحد است
لا شریک له وحده وحده ٥ چشم بصیرت ار بکشائی بکاینات ٥ بینی
زانچه در نگری وجه بینات ٥ بینش ورا ببینه تحقیق سیر کن ٥ تا از
حق بیری پی بحسن ذات ٥ در ذات حق که سالك وعارف بجیو
دم کی توان زدن مگر از آیت صفات ٥ در وصف حق بکوش که او صاف
ایزدت ٥ زافعال زشت شغل ردی میدهد نجات ٥ عبد الله عابدین
تحقیق در سلوك ٥ تا ممکنت بود بکن ارشاد کاینات ٥ اللهم نحمدك
اتم الاعداد وما نظهر منها الذی یترقی منها عدد لا نعد ولا
وانت تعلم بها ونحن لا نعلمها الا اولها احد وانك اول الاولین
وواحد الموحدین وانت رب العالمین ومالك یوم الدین ایاك
نعبد وایاك نستعین یا رب العالمین اهدنا الصراط المستقیم بجاه محمد

واله الطاهرین

واله الطاهرین المعصومین صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم
ولا الضالین امین برحمتك یا ارحم الراحمین ونحن بهم من التابعین وا
لمخلصین ونصلی علی رسولك وحبیبك محمد هو افضل من عبادك
الصالحین ونحن له من الشاهدین والتابعین الی یوم الدین و
نشکرك یا مبدی البدایا بولیك وحجتك الذی ظهرت علی عبادك
وهو خیر المظهرین وبه نشفع عندك یا غفور المذنبین الذی
سمیته باسمك العلی علی علی العالمین فشکرا لك ثم شکرا لك
علی ما عرفتنا به وبعلمه وفواید اسمه الذی عدد حروفه بمراتب
الاحاد به احد عشر سلامك وسلامی علیه واله الطاهرین
المعصومین الذی عدتهم بوفق العدد المذکور احد عشر علیهم
السلام وعلی اصحابهم الکرام العظام الی یوم الدین یا رب العالمین
احشرنا فی زمرتهم وطریقتهم وصراطهم الذی انعمت علیهم امین
بجاههم یا رب العالمین بجودك واحسانك یا ارحم الراحمین
بمحمد واله الطاهرین یا امة محمد اله فاذکروا صلوات نامیا لهما
یا متابعین صلوا علی علی ولی واله یا قوم اذ سلمتم وصلوا لطا[illegible]

هم سبط احمد وهمو شافع الامم کنز النجات عند الهم التابعین

باداد رود حق بمحمد وال او ۰ غافل مشو بذکر ویش تا دم آخرین

تا باشدت نفس تو همین ذکر شه بخوان ۰ عبد الله حق شناس علی دان متاع دین

یا سامع الدعاء ویا خالق العباد ۰ ارحم بنا وانت تکن خیر راحمین

من بنده ضعیفم وتو خالقی مرا ۰ انظر بنا برحمة یا خیر ناظرین

دارم امید انکه نمائی نظر بعفو ۰ لا غیرک عفور تکن خیر غافرین

والصلوة والسلام علی محمد واله الطاهرین وتابعیهم المخلصین

الی یوم الدین بسم الله الرحمن الرحیم بر شعوران وخوانندگان

مخفی نماناد که فقیر اچه شور وسودائی بر سر است که بیخود

از خود امده در تسوید این اوراق مستعد کردیده وصاحبان

شعور را در مطالعه ان در زحمة انداخته واین بیان مبرهن

وی را امده که صاحبان زکا بر ملا گفته اند الجنون فنون لهذا

بسر تا باشد مرا شوری چه دیگی آب در جوشان ۰ جنونی بر

سرم باشد چه ظرفی اب در نیوان ۰ بسر عشقی چه سودائی

که بیخود کشته ام زینسان ۰ نمایم ذی شعور از اکه شورم هست بی پایان ۰

بر نسر

هر انکس آتش عشقی بدل افتاده میداند ۰ که تشنه کام را جز

آب نبود گفتگو جز آن ۰ پس خاننده کمان بران نبود که فقیر را

بلکه مطمح نظر در فصاحت وبلاغت است ویا مقصود گفتگوی

او در عبارت پردازی است زیرا که ازین پایه دوریم واز رسوم

اصطلاحات الفاظ معذوریم ازانکه اوّل حال زیره مقال این عاجز

لهجه هندی المطلق بوده وعاری لفظ عرب وعجم بوده که بعد از

فراق از وطن چون مدیرد زیره تقدیر کشیده اب ودانه وی را

در ملک عرب وعجم کشانید ودر وادی بسیر وسیر کردانید

لهذا فی الجملة بقدر استعداد آگاه از اصطلاحات الفاظ مذکوره

کشته ومتعرض ما حصل کردیده وشورش سودا باین ورطه

انداخته که تسوید این اوراق نموده وخاننده آزاد در شور وسودای

خود شور انبده ودر مطالعه آن وی را مصدّع کشته امید انکه

با یراد نشکرند واز ره صفا نکرند چنانچه سهوی ونسیانی بینند

اشعار بر خورند من باب عفو یا اصلاح ان کوشند واین آیه را

منظور دارند اِنَّ اللّٰهَ یَجزِی الصّٰالِحِینَ اَجراً عَظِیماً شعر بسر هستی

مرا شوری که میسوزد از ان جانم ٭ از این شور و زین آتش که سوزم
من نمیدانم ٭ چه شور است که سوزم از تفش نتوان دور از خود ٭
بدل افتاده کرده ان بکار خویش حیرانم ٭ خدا را می ندانم چیست ان
شورم که من از خود ٭ همی دانم که روز و شب بخود سرگشته از آنم ٭
کهی مکنون خاطر باشد این شور عالم سوز ٭ کهی از نوک خامه
مینما فاش آیانم ٭ بحق الحق والنبی المطلق بیان حال صدق
مطلق و راستی بحق بوده باشد و دران خلافی نباشد بلکه مدعا فی
با ثوابی در ضمن ان بوده باشد که چنانچه مذکور نمود که بره سحر
چون سیر و سفر کردید عاقبت الامر و مرا چون رسید بدان یا
عبد الله هداک الله تعالی بحسب حکم الله انّ ارضی واسعة
فمشوا فی مناکبها و سیر و بها سیر و سفر چون کردید می و فایده
ندیدمی عاقبت مشرّف باماکن علیا عتبات عالیه منوّره
مشرّف گشتمی و چندی در نجف اشرف معتکف و مجاور بودمی
و حالت ذکر حق و فکر مطلق باز یافتمی و مدّتی چندی بذکر یاهو
و یا من هو لیس غیرک موجدا یا واحدا احدا انت الهادی و انا

المهدی

المهدی اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علی محمد و آله الطاهرین
المعصومین صلواتک و سلامک علیهم اجمعین الی یوم الدین متذکر بودمی
و در خواست ره مستقیم بدرگاه قاضی الحاجات و کافی المهمات میکردمی
و مدام در ذکر و مناجات بودمی و حجّه نامی و برا بوی شفیع مینمودمی
تا انکه شبی در عالم واقعه از همت آن نور الله و حجّة الله خود را در وسط
باغی خوش نهالی مروّح باصفائی دیدمی که بسیار در آن بوستان بودمی
و چون در وسط آن باغ رسیدمی بنای کاخی عالی باصفائی دیدمی
که جلیس دران بود شخص جلیل القدری ملبّس بلباس نیثم شتر که
از نور آنش دیده ام منوّر گشت و چون مقناطیسم در نزد خود کشیدمی
سلام و تسلیم نمودم جواب با ثواب از ان کامیاب شنیدم پس از ان
کتابی بر روی رحلی در پیش روی او دیدم که برداشته فتح و اکرام
نمود و فرمود یا عبد الله انک مهتدی بالصراط المستقیم انظر بها
و اقرا ابتها و کن تابعها چون و برا ز ره شوق و ذوق برگشودم بخط
جلی رقمی دیدم که یا ایها العباد ادعونی فاستجب لکم و بعد از ان
کلمات چند لوح مشاهده کردم که سر لوح انها این بیان عیان مرقوم

چون نورانیتی منور نموده قل هو الله احد پس ازان مشاهده در مقام صدق
وصفا بر آمدم و سوره توحید را خوانا گشتم و در اوراق و مشاهده طلسم
نیز الواحی چندی فقیر را بنظر بر آمد که هر یک سر لوح آن حروف نورانی سر
سوره فرقانی نموده و اول سر لوح این حروف نموده الم و چون نیک
نگران لوح انها بودم که در متن لوح اول و این کلمات را مرقوم در آن
دیدم و مکرر وی را خوانا گشتم چند انکه خوانای آن کلمات مرقوم فی کتاب
مبین بودمی که چون بعالم شهود در آمدمی بخاطر داشتمی و بعالم
شهود وی را خوانا گشتمی الم قل حلیم قام مقال محمل آیات جیدا
حجت ماجد فجاء منیم قائل المحمدا دلیل قافات شدیدا جلی محقق
مدلل جدا امت بحقا سبحان الله ازین واقعه و عیان وی را بجا
خود نمایم که بحسب امتحان چون بر آمدم کلا الواح مذکور را بحسب تجربه
بروش استخراج از حروف نورانی مذکوره در قوم معلوم آمد
و کلمات مذکور را بعینه از متن لوح یافتم بعون الله بنظر جوینده
وی را رسانم که حیوان در آن چون فقیر آیند که این چه مشاهده بوده
باشد که فقیر را در عالم واقعه بنظر رسیده و بوقوع او چون رسید

بدرستیکه اگر ذی شعوری برخورد متحیر در آن ماند که کلمات چندی در عالم
واقعه بنظر در آید و این نوع وقوع او در عالم شهود جلوه گر آید نیست
مگر آیه حق و جلوه حق چون بینند اندم دانند که وی اسرار عظمائی
در کون بوده باشد و از اسرار ذو الجلال لا یزال و حید کرار بوده
باشد ان شاء الله عیان آن نمایان ذی شعوران بجای خود نماید الم
سالها بودم چه مجنون در پی سر نهان ٥ تا که بر من منکشف شد سر پنهانی
عیان ٥ مقصدم گردید ظاهر در صراط المستقیم ٥ فیض بخشم رتبه نمایان
گشت فیاض جهان حجة الله خلق را مشکل گشا باشد علی ٥ آنکه آمد نام
وی مفتاح اسرار نهان ٥ بهر تعظیمش ملایک سجده کردند للوجوب ٥
آدمی را زین سبب بودش برخ نامش نشان ٥ حمد لله دیدم
حق بین عبد الله چه گشت ٥ منجلی از نورانیت آن امیر المؤمنان
علیه السلام و علی آله الکرام من الملک العلام بدان یا عبد الله
ارشدک الله تعالی الواح مذکوره سر سوره فرقانی پنج لوح بود که
بنظر فقیر حقیر رسید در عالم واقعه از آن کتاب مبین روشن
ضمیر که سر لوح اول را مرقوم چنین نموده الم دوم آن این سر سوره

سر لوح ان نمود حم سیم سر لوح المص چهارم طسم و پنجم ان
الر نمود که چندی در خاطر داشتمی و سبب نقد عمر خود را در سودا
او صرف کردمی و چون شمع گداختمی و چشم داشته وقوع او
بودمی که از غیب حالت سر دست داد و بامتحان تجربه ان مقیم داشت
تا انکه بکمون بطون حروف پشت هشتگانه ابجدی بر خوردم کردمی
و بسیاری تجربه مشغول در ان لوح اول ذالک الکتاب کردمی که مذکور
و مرقوم را که در عالم واقعه چندان خونابه بودمی که در عالم شهود چون
بر آمدی بخاطر داشتمی و خونابه ان بودمی و حیران در ان بودمی
که این لوح چه لوحی بود و این کلمات که بخاطر یاد داشت کرده بکدام
در خاطر ناید و دایم در منظر اید و بی اختیار در خوندن آن دارد می
باشد و ثمر او چه بوده باشد که آنی بی خیال ان نبودمی پس بواسطه
بسیاری مشق و امتحان در آن لوح مذکور بودمی بعینه عیان همان
حروف و کلمات مذکور را که در خاطر مدتی داشتمی و بی اختیار مدام
خونابه ان بودمی بعینه لوح و یرا دریافتمی چنانچه نزدیک بان حال
بر آمدمی که بشوق و ذوق ملک حیات هستی خود را بذوق حیات سپارمی

وفی الحقیقه

وفی الحقیقه جای ان باشد مجهز را که سری غریبی عجیبی از پرده غیب
رخ نموده بسیار عجیب واقعه بوده که وقوع او صادق و موافق امد
از باطن مولای خود امیر المؤمنین و آله ذکر مذکور را مدام متذکر بان بودمی
تا انکه مستفیض بان گشتمی و حرفهای مذکور صادق و موافق بعینه ظاهر نمودی الحمد
لله رب العالمین کما هدانی بصراط المستقیم بفضل بسم الله الرحمن الرحیم

چه باذکر یاهو قرین امدم — قرین زان بخلد برین امدم
شبی و چه شب غیرت صبح عید — شبی و چه شب رشک صبح امید
بخوابی خوشی اندرم اکتشف گشت — یکی باغ غیرت ده خلد هشت
در ان باغ بودم تفرج کنان — که میبود رشک ریاض جنان
یکی قصر دیدم چه قصر بهشت — که با خوبیش قصر فردوس زشت
یکی چار فصلی در ان باغ بود — که از رشک ان خلد را داغ بود
در ان چار فصل مبارک بنا — یکی پیر دیدم مبارک لقا
نشسته ابر صدر ان بارگاه — فروغ رخش غیرت مهر و ماه
به پیشش یکی رحل بروی کتاب — نهاده است ان عارف مستطاب
جمالش چه گردید منظور من — بشد شاد از ان جان مسرور من

شدم از لقایش قرین طرب ٭ سلامش نمودم ز روی ادب ٭
جوابم بفرمود از روی مهر ٭ سوی من بکرد ندا ز مهر چهر ٭
مرا داد ان مصحف مستطاب ٭ که بر رحل بنهاده بود ان کتاب ٭
گشودم چه ان نامه را من ز شوق ٭ نظر کردم از ابجد جد و ذوق ٭
بعنوان هر صفحه زان کتاب ٭ بد آیات نورانیه مستطاب ٭
حروف مقطع که نورانی است ٭ که عنوان فرقان ربانی است ٭
طراز سر صفحه میدانست او ٭ حروفی که نورانی از راز هو ٭
چه بر خوردم از ان حروف مجید ٭ بفال باز گشتم چو باب امید ٭
مرا گشت مکشوف اسرار هو ٭ از ان ذکر انفس شدم راز جو ٭
ز انوار حیدر منور شدم ٭ خبردار ز اسرار حیدر شدم ٭
گشودی بر رویم در معرفت ٭ فزودی از ان آیتم منزلت ٭
ز یمن توجه بال عبا ٭ سوادم مبدل شد با صفا ٭
ز تایید پیغمبر و ال او ٭ چه اصحاب رفته بمنوال او ٭
شدم اگه از راز پیغمبر ٭ هم از خیر اگه شدم هم ز شر ٭
ز شر تا فتم رخ بخیر امدم ٭ باسرار ایزد بصیر امدم ٭

شدم عبد

شدم عبد و عبد الله نام شد ٭ دلم مهبط وحی و الهام شد ٭
از برکت نام منور مولای خود امیر المومنین بعالم ذوق و شوق بر امدم و از فواید
نام منیر او بهره ور گردیدم و عالم صاحبان سیر را ره بر شدم و گل بوستان عشق
و الی مقامی راز وجه معرفت حیدر و بواسطه عین عدد حروف نام منیر که
مراتب احادی اعداد جمیع حروف از یازده عدد عدت او بوده باشد و مطابق
عدد حروف ذکر نفوس و ال اطهار حیدر کرار بوده باشد که چون نفوس از ان
ذکر بازمانند عالم هستی حیات خود را بذوق حیات بسپارند که رقم نام منیر وی
چون نقش زر بر صفایح صور عیان فی الاعیان منور بوده باشد و او حجة الله
علی عباد الله امیر المومنین بوده باشد که از همه او پرده رازها از گفتارها
بر گشته و مغیبات غامزان و صاحبان اسرار حیدر کرار رسیدم و بمقا
صد ایشان بر خوردم که نام اعظم باری خداوند بغیر علی نبوده باشد
او که موسوم بنام اعظم وی باشد حجه بالغه او و ولی او بوده باشد
اول کسی باین نام موسوم کردید حجة خداوند بود که موسوم بنام اعظم خداوند
کردید و نور خداوند را دارا کردید علیه السلام الملک المتعال و اله الکرام
و اصحابهم العظام انهم من نور واحد یا ایها الذین امنوا صلوا علی محمد

وآل محمد واشهد الله وحده لا شریك له وان محمدا رسوله وعلی حجته

وآل حجته وامنائه صلوات الله وسلامه علیهم ومتابعیهم الی یوم الدین

الحمد لله رب العالمین هدانا واصطفانا بصراطهم المستقیم وشرفنا

برسالات رسوله وولایات حرمته الامیر المومنین انه وصی خاتم النبیین

والصلوة علی محمد وآله الطاهرین الی یوم الدین رب العالمین علی علیه السلام

دارای محکمه عدل وی بوده باشد ورایات اسلام بواسطه ان نور الله

وحجة الله بوده باشد واسد الله الغالب ومظهر العجایب بوده باشد که

عقول در اسرار سر الله ولی الله قاصر بوده باشد زیرا مظهر جلال

عظمه خداوند بوده باشد که خداوند تعبیر اچون کوه طور وشجره تعبیر

نور که موسی را تجلی نمود بر احمد قوسش علی را نمود که بواسطه

جلالت سرمدی مظهر خداوند اسلام پایدار کردید وهدایت اولین

والاخرین عیان رسید انه سر الله وحجة الله وکلام الله الناطق وباب

الراحق علیه السلام من الله الملك العلام وآله الکرام واصحابهم العظام

جل جلاله بشری یا علی ٥ لیك زانداره بری یا علی ٥

برتری از حد وخیال همه ٥ در ره جلال تو محال همه ٥

کنز ابی بکر

کیستی ای صورت یکتا خدا ٥ کز دو جهت آمده رو نما ٥

ذات محمد شده پیغمبری ٥ خلق خدا را بخدا ره بری ٥

ذات علی آمده عالی خدا   بنده مطلق زخدا رو نما

روی نمائی زخدا یا علی ٥ از تو خدا نیست جدا یا علی ٥

کیستی ای حاق بحق رو نما ٥ روی تو آئینه روی خدا ٥

ای متخلق تو باخلاق حق ٥ آمده اخلاق تو از حاق حق ٥

حاق حقی ای تو بحق رو نما ٥ ذات تو مرآت جمال خدا

هر که رخت دید خدا دیده است ٥ روی خدا را ابنزا دیده است ٥

زانکه نور الله توئی رو نما ٥ آئینه ات مظهر روی خدا ٥

بنده مسکین تو شاه همه ٥ عبد عبید تو آله همه

بتحقیق آدمی را توجه بسوی مبدا بیافاید نامتناهی باشد کرم

آئینه وجود حقیقت نما بنمایش در اید آدمی اشرف المخلوق میع

باشد اگر تیره بزنك عناد وفساد بر آید ادنی ترین مخلوق باشد

وحیوان ناطق وفاسق بوده باشد وهر که غافل از معنی خود باشد

کمتر از حیوانی بوده باشد که نداند خاص الخاص لشر نور الله علی

ولی الله بوده باشد که عالم کون محض وجود مظهر نور رای محمد و آل محمد در گردش
که یکی خاتم الانبیا و دیگری خاتم الاولیا علیهم الصلوة والسلام باشد که جاده
طریقه ایشان صراط المستقیم بوده باشد والحمد لله رب العالمین هدانا الصراط
المستقیم سلام الله و سلامی علیهم و آلهم و متابعیهم اجمعین الی یوم الدین

باعبدالله باش شاکر • همواره بفکر باش ذاکر • شکرانه این کرامت نغز •
کز پوست برآمدی شدی مغز • آگاه شدی ز سر وحدت • دیدی وحدت ز عین کثرت •
انوار خدای ره برت شد • هادی طریق حیدرت شد • سلام الله و سلامی علی محمد

و آله الطاهرین المعصومین من ولد فاطمة سیدة نساء العالمین بنت
سید المرسلین و خاتم النبیین من اله العالمین و نحن بهم من الشاهدین
والشاکرین والحمد لله رب العالمین اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین
انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم ولا الضالین بسم الله الرحمن الرحیم

عنوان مطلع سخنم در سلام هست • بر عارفان حیدر و آلش مدام هست •
منت خدای را که برآوردم از عدم • شکرش ز حد فزونست که ما را این مقام هست •
باشم ز شیعیان علی هم ز آل او • حمدش بسی بجا که مرا این امام هست •
وه وه چه مظهری که مسما شدی بحق • آن ره نما که نام منیرش حیدر عام هست •

دانی که

دانی که کیست حجة خالق سوی خلق • هم نام حق بنام علی ز اکرام هست •
ظاهر نمود نام منیرش خدا بسی • بر صفحهای چهره خلقش چو تام هست •
برخوان رموز صدق و [illegible] بحق • هر کار مشکلی به بیتش انتظام هست •
عبدالله وی بجوی گرش هست نیک • بنده کسی بود که علی را غلام هست

اعلم یا عبدالله هداک الله تعالی مذکور کرده‌ید که چندی در نجف اشرف
مجاور و معتکف بودمی و بسیار واقعه مذکور بودمی در یافت الواح
مذکور بعجیب تجربه و امتحان در یافتن میکردمی تا آنکه چنانچه مذکور
نمودمی از همت مولای خود امیر المؤمنین موفق گشتمی و الواح مذکور را
بعینه دریافتمی پس از آن حال شوقمند عتبه بوسی علی ابن موسی
الرضا برآمدی و از مولای خود امیر المؤمنین رخصت گرفته عازم
زیارت مشهد رضا گردیدمی و از ملک فارس ره مقصود بر گرفتمی
و در سبیل عبور بقصبه مشهور بکازران بلدة الخضراء شهر سبز سلمان
فارسی رضی الله عنه برآمدی خوش داشتمی که چندی توقف در
قصبه مذکور نمایم موفق بآن قصد گشتمی بعد از چندی توقف در
آن مشرف بحجه سید جلیلی القدری گردیدمی انه در من صدف

المرتضوی موسوم میر علی نقی الاوحدی ابن میر حیدر الحسینی بارك الله
علیه و علی من خلفه بالصحة و الامان بحرمة خیر الانام علی علیه السلام
واله الکرام واصحابهم العظام سلامًا سلامًا در حقیقة خداوند خلقان
مربی عالمیان این جلیل القدر اشربت شوق و ذوق چشانید و مشام انرا
شفیق و رفیق و خلیق کردانید که بمعنی اکرم الضیف ولو کان کافرا
برده و کمر ابطاعة خداوند هستی خ والبقاء کثیر الوفاء محکم بسته
و در زیر بعشق علی ولی الامقامی کشته و عالم سیر علی و الی علیه السلام
چو پاکردید و بانکشاف اسرار مکنون صاحب اسیر براهمه و قضیه را در مقام
انکشاف شود و سودای خود براورده و در حال بروز کمون از پنهان
در اورده و وقوع الامور مرهونة فی وقتها بعالم ظهور جلوه کر
سید جلیل القدر کردید و واقعه رؤیای بزرکوار صادق و موافق بر امده
و این فقیر را بر بازار فواید جویان بیان حال این احوال در اورده که نظر
امکان ما حصل در این تجربه امتحان مذکوره مشروح داشته و نسخه
ترتیب داده و بنظر ان والی رسانیده که شاید در روزگار این رسالت
و اینه باقی بخیر بماند که صاحب حالی و پیر ابرخورد و رحمه حق نماید و بدعا

بینوارا

بینوا را شاد کرداند زانکه کل نفس ذائقة الموت الا وجهه عیان بوده باشد
و الدنیا مزرعة الاخره عیان دانشمندان باشد پس بقدر استعداد امکان
دران تجربه و امتحان مذکور کردیده آغاز در آن نکرده مذکور امشروح براوردمی
و ظلمه تاریکی خاطر را محو در انوار ان امیر المؤمنان کردمی و طریقه ائین مستقیم
خود را نمودمی و مشاهده واقعه رؤیای صادقه خود را مشروح بر اصول
الدین و فروع الدین و الی داشتمی و مشاهده خود را مشاهده شهود عالم
مشهود براوردمی و بچون اعمی تقلید بی تقلید کردمی مکر انچه را کو
بمشاهده عینی مشاهده اید که ناظر از بیان حال بوده باشد نا انکه و برایکه
قال و مقال باشد پس اغاز در خواهش ان و اطنکردمی و خواهش امر مشروع
ان دو خصال ابر خود مبارك باثواب داشتمی لهذا در حالت شوید این اوراق
بر امدمی و این صحیفه شریفه را موسوم بنام مشاهده کردمی و مشاهده رؤیای
صادقه خود را حق واقع نمودمی عبد الله تابع الحسینی المذکور بالاوحدی
ابن میرزا مهدی النجفی مشهور بهندی کتابخان صاحب الدیوان نوع اغاز
تحریر اجمالی تقریر تحریك دادی و بمشاهدات تجربه و امتحانات مذکوره
حال غیر قال ارباب استی و بحسب استخراج بطون حروف تهجی ابجدی مکنون بطون

سر سوره قرآنی و آیات مجید سبحانی را بقا رهان و دانشمندان عیان بیان
داشتی و الواح یاد مذکور را در آن نمایان دنی شعوران و خورم بینان فتح
کار رقم نمودم و اقفال کنوز غیبی را بنام خیر الانام علی علیه السلام و آله
الکرام کشودی و مشاهده عینیه خاتمه وی را باشرف العلوم ابدانی ختم کلام
نمودی زیرا دانشمندان روزگار بنسیان بیان عیان فرموده اند و بسمع
سامعان چنان رسانیده اند العلم علمان الاول علم الادیان و الثانی علم الابدان
الابدان الذی یظهر منهما نعمتان مجهولتان لا ثالث لهما الصحة و الامان
فی الدنیا و فی اخر الزمان اللهم ارزقنا و وفقنا بهم امین یا رب العالمین بجاه
محمد و آله الطاهرین المعصومین برحمتک یا ارحم الراحمین لهذا باشرف العلوم
روحانی و جسمانی این صحیفه حنیفه موسوم بمشاهده مشروح به بیان حال غیبی
قال عیان نمودی و خاتمه او را باشرف العلوم ابدانی جسمانی ختم کردی
بتاریخ سنه زینغبر یکهزار و دو و بیست و شصت یک بعد الهجرة قلمی و تمام گردید

ز	ب	ی	غ	م	ب	ر
٧	٢	١٠	١٠٠٠	٤	٢	٢
ج	١	٤	٢	١٠٠٠		

دل تاریک من تا امدی روشن زینغبر ٭
در اسرار ایزد باز شد بر من زینغبر ٭
بنان النقش و ارم خاطرم بودی پراکنده ٭

کنونم خاطر

کنونم خاطر جمع است چون پرورن زینغبر ٭ چو آن جام علی و آل نوشیدم می
توحید ٭ مرا شد حظ دل اسرار مستحسن زینغبر ٭ بطون رمز فرقان را شدم
من کاشف اسرار ٭ بدان خوبی که مشاهد رسد احسن زینغبر ٭ مرا
در گلخن دنیا چه غم از سوز سازش زانکه ٭ وجودم پای تا سر امد گلشن
زینغبر ٭ گرت باور نباشد مستمع هان دفترم بنگر ٭ که آیات مبین
خوم راز روشن زینغبر ٭ عروس بکر معنی را که محفل خلوت دل بود ٭
برینا حجله دفتر شد شرح مامن زینغبر ٭ نکاتم من و سلوا دان که موسی را
رسید از حق ٭ ولی سلوا شو حق چند است و من زینغبر ٭ هزاران
شکر عبدالله که عبد احمد و آلی ٭ دل مسکین تو حق را بشد مسکن زینغبر ٭
بجستم سال اتمام کتاب مستطاب از عقل ٭ بگفتا سال اتمامش بود روشن
زینغبر سنه ۱۲۶۱ بعد الهجرة قلمی کردید که بر تحقیق تام بعالم وحدت را
ورود وگواه گواها از خود و کل مظاهر ظاهر دیده که تجلی نور وحدت
واحد یکتائی برتریش بر هر برتر باد لا اله الا علی الاعلی نوده تا انیه ثالث او
رقم خاتمتی وی بر صفایح وجوه عیان بیان فی الاعیان دو نام عال رقم لا
زال خوانند کان خوانا باشد و بر این نام نام و راهت این نامه نامی مبارک

عبد الله راست تاج تارک ○ آگاه هر آنکه گشت از آن ○ ز انجام خیبر گشت آسان ○

در یاب که هست این دقایق ○ اسرار حقیقة الحقایق ○ تفسیر بوده مهین کتاب ○

آیات مبین مستطابست ○ آئینه مصحف مبین است ○ مرآت بطون هفتمین است ○

قرآن مجیدش هفت بطن است ○ این شارح این خجسته متن است ○ شرحی که در آن عقول محو است ○

روح همه عارفانش محو است ○ این گلشن راز اهل حالست ○ وجد او رمز وجد کمالست ○

ای سالک راه دین و ربانی ○ و از سر کلام با خبر باش ○ آگاه هست کی بود ز سر تکلیف ○

مجبر شوی تو زر از اکسیر ○ مفتاح خزانه حق است این ○ اسرار خدای مطلق است این ○

در ظلمت خط اوست پنهان ○ ای خضر طریق آب حیوان ○ ان کوشد خضر این حروف سبحانی ○

دریافت چه خضر عمر باقی ○ عبد الله محمد تو باش آگاه ○ ز ان نور مسمی نام الله ○

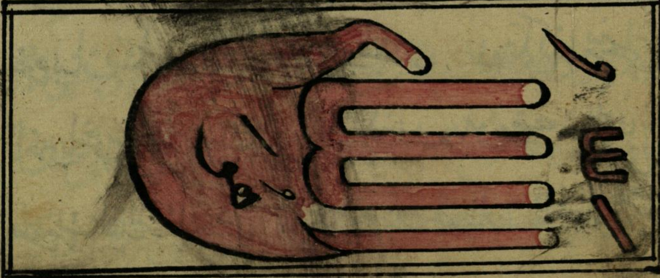
تحقیق بجو گذر ز تقلید ○ یابی ز خدای تا که تائید ○ دریاب بعین کمال گفته ○

رخ برده شحنه نجف نه ○ سلام الله و سلامی علیه و آله و اصحابه سلاما

بدان یا عبد الله ارشدک الله تعالی هر حرفی از حروف ابجد عدد اعدادی معینی را برابر و بها بوده باشد و حروف حسب اعداد بوده باشد و اعداد روح حروف باشد و بحسب استخراج بطون مکنون حروف را میزانی موسوم بمیزان ابقع بوده باشد و عنقریب چرینده نمایان آید بعون الله

تعالی ویرا

تعالی ویرا نماید بدان الواح مذکوره را هریک بحسب عنوان مذکوره در باب ثبت ان باشد که هریک اشعار او مشروح بر یکی از اصول الدین و فروع الدین گویا بوده باشد چنانچه بنظر ناظران انشاء الله تعالی آید و فی شعوره را رسم الخطی غریبی بوده باشد که اگر آگاه برسم الخط وی آید صاحب ملکه ویرا باید چنانچه آگاهی برسوم خطوط عرف ناس برای بواسطه لسان مشق دراو و آگاهی در رسم الخط او عیان کل حال او را نماید که خاطرنشان او از بسیاری مشق در او چون خطوط عرف الناس وی را نماید و ابواب غیبی ابرای او گشاید و او را مغیبات در هر جهات عیان نماید و بفواید اسما کرام عظام بهره ور آید و اسم اعظم را دریافت او نماید و باسرار وی آگاه آید که بحسب اعداد مراتب احادی عدد نام منیر مطابق عدد کلمه ذکر نفوس بوده باشد چنانچه ذکر او نموده که ویرا یازده عدد باشد که عدد حاء عدد مجردی علاقه و نقطه مر نام فیاض را مطابق بوده باشد و بواسطه ان باشد حیات نفسانی



که چون از ذکر مذکور باز مانند عالم هستی خود را بذو البقاء سپارند و احکام
عیان بوده باشد که ادمی را سه آیه وحدانیت خداوند عیان و بیان بوده باشد
اول انکلمه ذکر نفوس که هو باشد ادمی بواسطه ان مروح بوده باشد و ثانی
کلمه الله بوده باشد که مرقوم بخط قدرت بر دو کف آدمی است اعیان و بیان
باشد که بواسطه ان مروج الامر بوده باشد که وی را انکوا اینی مکرمی فیا
بوده باشد اکر ادمی را این رقم مبارک افاضه فیاض نمیکردی از هر حیوانی
بی بهره تر بودی پس منتهای غفلت بوده باشد که اکاه در آن ناید و این رقم
قدرت نما را بسوی مناهی برارد و پاس حرمتی ندارد و مضمون
ید الله فوق ایدیهم را نداند و باغی و طاغی براید و او را باحترام بسوی
درکاه خداوند ذو الجلال بر نیارد و شکرانه وی را بجای نیاورد که ادای
امور بواسطه این رقم مبارک شیم منتظم باشد که چون طلسم بهر سوی
برد مقضی المرام بر کردد ◦ ادمی زادای یکانه نشان ◦ از رخ و دست
خود بیاب نشان ◦ رخ توای رخ تو قبله من ◦ دو علی کشته منجلی روشن
باخبر باش سوی دست ببین ◦ پنج انکشت ببین و شصت ببین ◦
صورت الله را تماشا کن ◦ کم شده خود ز خود هویدا کن ◦ تا مطلق زهر جهه قید نیز

تانه خارج ز

تانه خارج ز جمله شید شوی ◦ ره نیابی بعالم وحدت ◦ مانده در پیچ
برزخ کثرت ◦ همچو عبد اللهی ز خود غافل ◦ همچو ابنای دهر خود جاهل
رو بجو بیت سوی باطل ای ◦ بیت در باطل از ره دل ای ◦ تا که عبد الله
ازمان کردی ◦ باخبر از جهان جان کردی ◦ بنده مُصطفی و ال شوی
همچو ایشان بوجد حال شوی ◦ ساغر از دست بوتراب زنی ◦ در دریا
بفکنی و ناب زنی ◦ بنده بوتراب و ال شوی ◦ انچه خواهی تو لامحال شوی
اکر ادمی در دو کف دست خود رقم قدرت نما را نداشت در عوض حیوان
حیوان نعلین میداشت از هر حیوانی ضعیف تر و بی بهره تر بود چنانچه
خداوند در کلام مجید بیان ان عیان فرموده وَخَلَقْنَا الْاِنْسَانَ ضَعِیفًا
و نیز فرموده وَخَلَقْنَا الْاِنْسَانَ اَحْسَنَ التَّقْوِیْمِ و برتری ادمی بواسطه
سه ایه مذکوره بوده باشد که روی بهر سوی نماید مستفیض اید پس
شکر حمد خداوند احد باید که ادمی را باین ایه مکرم و معظم داشت
که بهر سوی چون طلسم مؤثر براید و امر او با نتظام و مقضی المرام
نماید و بتوسط رقم قدرت نما الله خبر شد اید پس منتهای غفلت بوده
باشد که پاس حرمت وی ندارد و او را سوی مناهی برارد و بدرکاه

معطی وی علم ننماید مادامی که وی را ممدّ و معین گردد و حوایج او بتوسط آن کلمهٔ
الله قدرت تمام اورده بجنبش شود شکر خداوند باید که ادمی را چنین ایه براورند
حوایج و امور کرم کرده که بسایر افاضه چنین نکرده که بواسطه او اسباب معیشت
ادمی را مهیا کردید که سایر مخلوق را چنین اسباب افاضه نکرده الحمد لله رب
العالمین الرحمن الرحیم مالک یوم الدین کما خلق الانسان احسن التقویم
بدرگاه حاجت جهان افرین ٥ برآور تو دست طلب راستین ٥ نکو نیک بنگر
چسان نام الله ٥ نمودار کردید للناظرین ٥ مدارش بسوی مناهی تو باری
که محشور کردی مع الصالحین ٥ زبهر دعا دست حاجت براور ٥ مجیب الدعا
گشته للداعین ٥ بانصاف و رحمت براور تو دستی ٥ که شادان کردی
بس از وا پسین ٥ بدرویش مسکین ز وجه کرم ٥ براورید ار حبیب للسائلین
ز عبد الله این پند بشنو نکوی ٥ بکار تخم نیکو بجو راستین ٥ انا الله لا یخلف
المیعاد وعده خداوندی حق بوده باشد که هر کس را بپاداش عمل خود کرده
باشد و خداوند در آن روز محاسب بوده باشد و بنده کار از اقامهٔ محکمه
عدالت خود براو رسنده باشد اوست حاکم یوم الدین و اوست رب العالمین
هو الذی خلق الانسان من تراب ثم من نطفة ثم من علقة وجعلها جدا

والله بغافل عما یعملون که مخفی نماند براو فعلی و عملی وهو العلیم الخبیر وهو
علیم بذات الصدور وهو علی علی العالمین و اوست از همه برتری بر ترو اوست
الله سزاوار پرستش واحد و مجرد که نام عالی برتری او در صفایح وجوه عیان
فی الاعیان نمودار وهو العلی الاعلی بوده باشد وخطاب مستطاب بسوی
سید کاینات مر عباد را باشد قل هو الله احد چنانچه عیان دانشمندان
وخاصکان سه ایه فیاض عیان و بیان کردید که کلمه اول ایت هویت واحد
احد هو الله احد بوده باشد که متنفسین را روح افزای بوده باشد و ایة
ثانی کلمه الله باشد که ادمی را مروّج الامور باشد و بتوسط ان رقم فاعل
و قادر در امور و حوائج خود بوده باشد ٥ بنما علم بجانب رب و دوست
خویش ٥ ای نژاد ادمی نگرش خط ماجد است ٥ با هو بدان هو که نفس
ذکر وی مدام ٥ بی اختیار آنکه هو الله واحد است ٥ و ایه سیم کلمه احد
بوده باشد و برتر برترین باشد که رقم وحدانیت او چنانچه مشروح
کردید بر صفایح صور اشکار و نمودار بوده باشد و نایب و حجة او
موسوم بنام مکرم او بوده باشد و آن امیر المؤمنین از جانب رب العالمین
مالک یوم الدین بوده باشد علیه السلام و آله الکرام من الملک العلام سلام الله

وسلامی علیهم اجمعین الی یوم الدین ونحن بهم من الشاهدین والعارفین

والحمد لله شرح هرمز عینا فی التوحید الی المتین مالک یوم الدین رب العالمین

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد خدای انس و جان را ◦ کاراست زمین و اسمان را ◦ در توحید شو
ز قل هو الله ◦ بتوان شدن از حقایق اگاه ◦ ای سالک راه در سلوک ای
درسیر شیوه ملوک ای ◦ هر راه دریاب همدم خویش ◦ در هر نفسش
محرم خویش ◦ توحید خدای بیهمالست ◦ ورد لب زمره کمالست ◦ ور هیچ
بیین و بین الله ◦ ور هیئات خویش باش اگاه ◦ انگشتان نگر که یزدان
ز الله نموده صورت آن ◦ عبد اللهش کند مفصل ◦ تا اگاهیت کند
ز مجمل ◦ دریاب که راز خود شناسیت ◦ اگاه ز خود ز غیب ناسیت
پیوسته قرین با حضورست ◦ همواره بوجد با سرورست ◦ ان کو که بسم
الله شود محو ◦ سکرش نه پذیرد حالت سهو ◦ چون عبد الله محو
حق باش ◦ دانای علوم از این سبق باش ◦ اگاه چه امدی از این راز
ما را بدعائی ساز دمساز ◦ بسم الله الذی هو الله الاحد لا شریک
له وحده وحده بنام الله سزاوار پرستش بخشاینده مهربان امرزنده

مؤمنان انچنان

مؤمنان انچنان سزاوار پرستشی که اوست و غیر از و دیگری نباشد سزاوار
پرستش هو الله الواحد لا شریک له بوده باشد انه واحد احد لم یلد
ولم یولد ولم یکن له کفوا احد وهو علیم خبیر حکیم و بوحدانیته قدیم و حلیم
بملکه یعز من یشاء ویذل من یشاء بیده الملک یحکم من یشاء وهو بکل
شیء قدیر فعال لما یرید اقرأ باسم ربک الاعلی الذی خلق فسوی
والذی قدر فهدی هو واحد احد انعم المعبود ثبات الله پرستیده
شده بوده باشد قدیم الاحسان من هو المقیم انکه او سبحانه همیشه پاینده
قادر توانا نعم المولی لطیف الطبع پسندیده کردار معدن الجود والکرم
وکافی المهمات بوده باشد و بازدارنده بلاها باشد من هو العلی الاعلی
انکه بزرگ و بزرگوار است که رقم ایات او بر صفایح صور چون نقش زر
عیان فی الاعیان باشد که رقم قدرت بزرگی و برتری او خود نما
عال علی الاعلی خوشنگار از برملا بوده باشد که پوشیده نماید چون نام
پادشاهی و حکمرانان بنده کان روی زمین را که هرچند سکه سیم و زر
بنام پادشاهی نمود اراید و هرچند بنام یک امیری بزرگی نماید من هو
کل شیء هالک الا وجهه چنان واحد یکتای لایزالی متکبر سزاوار بزرگی

پایدار باقی باشد که فانی ناید مگر آنکه همه چیزها فانی کرداند واو باقی بوده باشد
هو الله احد که رقم نام وحدانیت او و برتری او بر صفایح صور چون نقش
رنگ نمودار بوده باشد که نه هر چند بنام یکی اید مگر آنکه اول و اخر را
نام وحدانیت برتری او الی اخر الزمان هویدا بر شمایل وجوه یکتا شد که
نقش رنگ مغایرت بنام دیگری ناید مگر همیشه یکتا و وحید بوده باشد
اعلم بوجه خلق خلق الله عالیها وسافلها ۰ بود نام علی واحد فدایش
دم بدم جانها ۰ نمای گر بهشیاری نظر در جبهه مردم ۰ علی باپی رقم
چون رنگ مصور نقش صورتها ۰ بذکر قلب خود بنگر که دایم هر نفس وی را
همی خاند بنو یا هو نظر کن وجه مردمها ۰ تو عبد الله مشو غافل ازین آیت عجیب
کامل ۰ خدا را جو بیکتائی که و همش هست در دلها ۰ که از خود در سترا
وهم جلالت و عظمت او عیان بکل اعیان اید وادم مبرا جای ان باشد
که هوشیار این مقام برآید که کاهی در دل ادمی حالتی و همی نماید که بند
غافل چون مرتکب عمل و فعل ناهی اید و همی از غیب در دل وی سر اید که
او را بترساند همان ترساننده نهانی الله واحد یکتای بوده باشد که تو را
ترساند و تو میترسی ازان همان خداوند باشد اگر مقصود قاصد را امده است

اسمان ازین

ائی همان دریافت واحد و یکتای خداوند لا شریک له بوده باشد
همانکه ترا ترساند و تو ازان ترساننده میترسی و از فعل ناهی باز خود را
مینمائی و از قید او فارغ میائی همان ترساننده غیبی خداوند یکتای
واحد بوده باشد که بمشاهده عالم شهود هر کسی را وحدانیت یکتائی
خداوندی چنانچه مذکور شد شعور کردید نماید و طریق دیگر همان یکتائی
دریابد حالتی که ادمی در مهمی محصور و مقید اید و مایوس از خلق ماند در آن
سببی از غیب اید و وسیله خیری نماید که ازان قید گرفتاری نجات یابد
و داند که از غیب وی را سبب امد واو را نجات داده همان ترساننده مذکور
خداوند احد بوده باشد که وی را نجات داده و کافی المهمات او گردیده
واو را از بلا دور کرده همان کافی المهمات خداوند یکتا بوده باشد و میسر
الامور و اسان کننده کارها باشد نعم النصیر نیک یاری کننده بوده باشد
من هو علی عباده رحیم آنکه بر بندگان خود مهربان بوده باشد همان خداوند
سزاوار پرستش واحد یکتا باشد من احاط لکل شیء علمه ان خداوند
بوده باشد که فرا گرفته همه اشیا را بقدرت کامله خود من هو بقدیر قدیر
انکسی تو باشد خداوند یکتا که در حکم خود توانا باشد من لا اله الا غیره

لا غیره احد و هو واحد احد بدان یا عبد الله اوست واحد و یکتایی
قل هو الله احد که کلمهٔ اول او هو ذکر نفوس و مروّح قلوب و جان بخش
وجود بوده باشد و کلمهٔ ثانی او الله باشد که بر دو کف دست رقم آن عیان
باشد نمایان و آدمی را مروّج الامور رقم لایزال بوده باشد و کلمهٔ ثالث
احد بوده باشد که رایت آیهٔ وحدانیت بام عالم برتری خداوندی نموده
بر صفحهٔ رخها علی الاعلی بوده باشد و الله الصمد بوده باشد که الله سزاوار
پرستش ایمن دارنده و نجات دهنده و کافی الامور بوده باشد و واحد
یکتای باشد پس بخوان و مرا از وجه دریافتگی واحد و یکتای قل هو الله
احد لا شریک له وحده وحده لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد بدان
ارشدک الله تعالی فمن یؤته بالحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا خوشا خود را
از صیدان ضلالت بابواب هدایت کشایند و مرآت آمال را بنجیبوت جنته
و صلی یافته که بسایه آن شجرة التقوی او عروة الوثقی فارغ البال
ضاحکة مستبشرة آسوده بوده باشد و آن متصف بصفات الله و
آیات الله ابو الائمة بوده باشد و پیرو و ماصدق من تشبه بقوم
فهو منهم را باید و با طیبین محشور را باید آمین یا رب العالمین بمحمد و آله الطاهرین

اهدنا الصراط المستقیم

اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم و صلوات
و سلامی علیهم اجمعین الی یوم الدین یا ایها الذین آمنوا صلوا علیهم و سلموا
تسلیما یا عبد الله هداک الله تعالی قل هو الله احد بخوان خداوند را اوست
بیگانگی سزاوار پرستش واحد احد یگانه یکتا که سه کلمهٔ سر سورهٔ توحید آیهٔ هویت
توحید احد وحدانیت او انسان را هویدا باحسن التقویم کردید و بواسطه سه
آیهٔ مذکور اشرف المخلوق آدمی گشته پس منتهای غفلت بوده باشد که آدمی را
فرا گرفته که خود را اشناسا نباشد که کلمهٔ اول سر سورهٔ توحید چنانچه ذکر او
گذشت ذکر قلب او باشد هو و ثانی کلمهٔ الله که رقم قدرت نمایش دو کف دست
او باشد و ثالث کلمهٔ احد که نقش شمایل رخ او باشد لهذا خطاب مستطاب
بسیّد کاینات و مر عباد را بر آمد قل هو الله احد و اوست الله الصمد ایمن دارنده
و راحم المساکین و مهربان بیچارگان و درماندگان باشد من له الاسماء الحسنی
آنکه مر او راست نامهای بزرگ فیاض که فیض او عام بوده باشد که آدمی را
سه آیهٔ مذکور فیاض هر آن بوده باشد الحمد لله رب العالمین درود سپاس
رب العالمین را سزاست من هو علی عباده رحیم آنکه بر بندگان خود مهربانست
و ولی المتقین و دوست پرهیزکارانست و مجیب الدعا بوده باشد و فرموده او

صدق باشد که فرموده او بندکان را کان رحمت و عظمة بوده باشد و داعی الخیرات
وکافی المهمات بوده باشد که دعا از ادعیه نموده و از سر مرحمت مر عباد را فرموده است
ادعونی استجب لکم انا الله لا یخلف المیعاد وعده او حق است هر انکه وی را باسماء صفات
حسنا خواند وی را رحمت و مکرمت فرماید بدین سبب هر اسمی از اسماء عجیب کمون و
بطون حروف کویای بصفات حسنی بوده باشد و اکاه از اعیان بیان مراد اید
چنانچه مذکور نمود در نمایش الواح نماینده باشد و یکتائی و خداوندی را از روش
تحصیل کمون و بطون حروف کویا بر اید که حرفی از حرفی خارج چون بر اید تا بدانند
روش تحصیل حرف از حرف چسان بر اید که تحصیل حروف متن الواح در یافت او
اید و در شبه نماند که بنده را در حروف کلمات کویای متن واقعی الواح فقیر را
باشد تا داند یک حرف از حروف او وی را نبوده باشد بلکه تمام از کوینده
بوده باشد که از غیب حرفی یافت کردیده و کویای با شعار و بیان عجیب روش
استخراج بروز کمون بطون حروف ناطق کردید چنانچه سه کلمه ایه سوره
توحید هر یک را سر لوح کردانیده و کمون بطون هر یک را بناظران وی
نموده که چه اشعاری از غیب کویا وی را کردیده لهذا رسم الخط وی را تعجب
ننماید تا نکوید از خود فقیر است بلکه از وجه دریافت فلکی داند از غیب است که

استخراج کمون بطون حروف ظاهر کردید در روش تحصیل وی را نموده من باب انکه
ناظر لوح را روش تحصیل الواح در یافت بوده باشد و او را صدق تمام باشعار
وی نماید که از عالم غیب کویا کردیده و از خود فقیر اشعار او نبوده باشد مگر انکه
کوینده او غیب مطلق بوده باشد و مقصود قاصد از نمایش الواح و روش تحصیل
نه آن باشد که مدعی علم غیب بوده باشد و منظور در تعلیم و تعلم علم غیبی وی را
باشد مگر انکه منظور و مقصود از نمایش قانون روش کمون بطون حروف آن
بوده باشد که اکاه از تحصیل روش آن بر اید و اشعار الواح را از وجه دریافت فلکی
یابد و روش قانون رسم الخط وی را دریابد و بصدق یقین اذعان دریافت نماید
تا نکوید از خود فقیر اشعار او بوده باشد مگر از جانب غیب بوده باشد که این
فقیر را افاضه فیضی از فیاض کردیده باشد که در روزکار یادکار این ایام
بر اید بدین سبب که از اسرار جید کرار بوده باشد که شاید صاحب حالی وی را در یابد
و کمون و بطون قران را ابتکافد و از اسرار وی اکاه اید و بدعای خیری
وی را یاد نماید که باعث رستکاری اخروی وی را کردد امین یا رب العالمین
اعلم یا عبد الله هداک الله تعالی ممکن باشد بواسطه تصفیه خاطر ادمی را
صفائی پدید اید که در روحانی غیبی وی را وارد اید و الواح غیبی ائینه جهان نما

وبرا کرده واو را از زمانی الکون باخبر سازد و رسم الخط الواح را بلا تأمل
بواسطه بسیاری مشق در او برخورد و اشکال رسم الخط او در نظر او متصور
و متشکل کرده از بسیاری مشق وبرا ناطق براید و بآسانی اشعار او وبرا خوانا
براید چون خطوط رسمی بین الناس که بی نقطه و اعراب باشد صاحب سواد
او بلا تأمل برخوانند و بواسطه استعدادی که در روی داده خوانای در آن بوده
باشد چون مکاتیب رسائل و مرسولی که بسیاری از حروف کلمات او بی
نقطه بوده باشد و آنگاه رسم الخط او وبرا خوانا باشد نیز چنین استعداد
وبرا باید که چندان مشق در او نماید که سواد او و روشنائی خط او بگشاید که
چون نظر با عداد اشکال بی نقطه الواح نماید چون خط مکاتیب که غیر از رسم
الخط دفتر نیست برخواند و مشکل نبوده باشد و کار نیکو کردن از بسیار کردن
باشد چون کسی عامی که بسیار مشق در رسم الخط نماید و سواد او بر وی بگشاید
و خوانای رسم الخط او اید نیز این رسم الخط عددی را چنان باید مشق در او نماید
که هر گاه سوره از سور قران را حروف نورانی او را برسم الخط عددی بی نقطه
وبرا برخوردی باید بلا تأمل برخواند چنانچه الواح چندی حاصل آریم که با تمام
عددی بلا نقطه مرقوم بوده باشد وبرا بآسانی خوانا برائیم بعون الله تعالی و حسن

مثال نمایش

مثال نمایش رسم الخط او حروف نام منیر اسم مشق کنیم و این طلسم سر مکنون بگیم
بنام علی ولی الله برگشائیم و مکنون و بطون حروف نام منیر احمد و اقع مجان وی
نمائیم صلوات الله و سلامه علیه و آله و اصحابه اجمعین الی یوم الدین • گشائیم
بنام علی این طلسم • مکونش چو چوهر برام رحیم • شو فیض سامی پروردگار •
علی آن ولی شاه دلدل سوار • ز غیب اندر آرم جواب از سؤال • مکنون حروفش
دهد کل حال • چه جام جم آئینه رخ نما • نمایم من الواح چندی بجا • که خوانا بری
جوابی ز غیب • شعاری عیانی بلا ریب و عیب • چه آئینه وارش نمایش شود
هر آنکس سوادش گشایش شود • بر این رسم خط غریب آگهی • بیابد که تا خاطر انبساطش
واقعی • سواد رسوم خط ما بری • بخواند هر آنکس که واقف وری •
شو فیض سامی نامی حق • چه عبدالله خوانا شود زین سبق • علی باب علم است
از ابدان خدا را ولی آیت حق بخوان ع ل ی عدد هر یک حروف بلا
نقطه و علامه بحسب احادیه بظهر هکذا ١٣٧ بعد تکسیر کرده یعنی شکسته
هکذا ٣١٧ بعد هر یک اشکال اعداد را سه
وجه برآورده احادی و عشرات و مات هکذا
بعد رسوخ در سه گونه اشکال عددی کرده

٣	١	٧
٣٠	١٠	٧٠
٣٠٠	١٠٠	٧٠٠

وازهر قسمی از اشکال متشابه عددی و روح حرفی که اشکال عدد اعدادی باشد
خارج کرده هکذا ٧٠ ١ ٣٠ اجساد ارواح اشکال اعداد حاصل و خارج گشته
کمون بطون سه حرف نام منیر ضمین غایب ع ق ل که در ازل علی فیاض کل
معقل عقل و علی ولی الله و حجة الله و سمی الله بوده باشد و نشهد بسمی الله
ان هو حجة الله فی الارضین و کلام الله الناطق و لی علی العالمین و نحن من الشاهدین
بهاسلامک و سلامی علیه و آله و اصحابه الی یوم الدین بدرستی که اوست معقل
عقل و عشق و الی و اوست نام اعظم بلند انام برتر برترین انام علی علیه السلام
و آله الکرام که کمون بطون نام فیاض هر یک نام بحسب کمون حروف ایشان مفتح اقفال
کنوز غیبی نهانی خداوندی بوده باشند و مفتاح قفل باب العلمی خزاین غیبی
اللهی صاحبان ذکی را اشکال ضلع اول لوح مثلث مرقوم بوده باشد
ع ل ی عدد هر یک حروف بلا نقطه و علامة ١٣٢ بحسب مذکور منقوط
هر یک را نموده هکذا ٧٠ ٣٠ ١٠ حروف انها چنین ع ل ی ش ق نعم مال
علم نبود غیر علم عاشقی مابقی تلبیس ابلیس شقی عشق عشق حقیقی و ولی
علی مظهر خداوندی بوده باشد من عرفه عشقه و من عشقه عرفه
ذو الکبریاء و الملکوت خداوند بزرگ پادشاه حقیقی فاطر السموات و الارض

آفریننده زمین و آسمان علی الاعلی بوده باشد و جعل الشمس نورا آنکه
گردانید آفتاب را منور حتی لا یحتاج الی حی زنده باشد که ندارد احتیاج
بر زننده من هو کل شیء هالک الا وجهه آنکه همه چیزها را فانی کننده است
مکر او باقیست و اشهد انه وحده وحده لا شریک له و ان محمدا رسوله و علی
ولیه و حجته و ابناه امنائه صلوات الله و سلامی علی محمد و آله الطاهرین
المعصومین و تابعیهم المخلصین الی یوم الدین اللهم اهدنا الصراط المستقیم
صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم و لا الضالین امین و فقنا
بهدایتهم یا رب العالمین اما بعد بدان یا عبد الله ارشدک الله تعالی
منکور در شعور کرده یا که اعداد حروف تهجی را میزانی بوده باشد همه
بر این نهج و وی را دو نوع نماید با شکال عددی و با شکال حرفی و دایره
اشکال عدد را چنین واقع ارده که وی را نه خانه بوده باشد و هر خانه او
سه شکل اعداد متشابه بهم بوده باشد احاد و عشرات و مات مکر خانه اول
که وی را الف بوده باشد و چهار شکل متشابه باشد و این میتوان احاد حروف

١١١١	٢٢٢	٣٣٣	٤٤٤	٥٥٥	٦٦٦	٧٧٧	٨٨٨	٩٩٩

بوده باشد و این روح بیست و هشت حروف ابجدی باشد که بچنین قسم مقسوم گردیده

واعداد حروف را میزان گشته و قسم دوم مذکور دایره حروفی وی که از عرض ابجد
و از طول ایقغ خانا برآید بجای خود بعد هام رقوم نماید بعون الله تعالی بدان یا عبد الله
هداك الله تعالی مذکور گردید و هم ایمنشاهد به سه لوح نمایش از سه کلمه سر سوره
توحید هو الله احد که هر یکی از وحی بنمایش اید بعون الله تعالی و هم را نماید انه سر الله
و من ایات الله هم الائمة بهر که لا یتوق اند خداوند وی را فایض کرده اند و یعز به
من یشاء و یذل به من یشاء فعال لما یرید بیده الخیر انه علی کل شیء قدیر هر آنکه را
خداوند قابل داند افاضه کرده اند و الهام و ورودات غیبی وی را وارد وی آرد بکسی
وی از اسرار چه برگرا و اهل الابرار است ندانند عامیه او تا نخوانند چنانچه
خاتمش ابرا بداند ۰ معمائی بود این سر مرموز ۰ در بسته بود این کنز مکنون
معمادان اشعارش بخوانند ۰ معماجوی وی را شناخت اند ۰ ندانند این معما غیر دانا
تمامم صالب وی را مهیا ۰ چسان عامی شود آگه ز اعجاز ۰ گرش هوشی بود باید
مر این راز نظر در سطر اعدادی گشاید ۰ دو نوعی در رهش منظور دارد
ترقی و ترفع بالضرورت ۰ برآر هر یکی را این دو صورت ۰ ترقی را یک نقطه عیان
دان ترفع را دو نقطه حسب آن دان ۰ نظر در صحه ایقغ بنک بنما ۰ بترتیبش نگر اهمال
نما که وی مفتاح قفل این طلسم است ۰ علی حلال مشکلهاش اسم است ۰ نشیب است

فراز این سر مرموز

فراز این سر مرموز ۰ نمودم وی چو عالم افروز ۰ اگر هشیار باشی خوب یابی ۰
جواب خویش را مرغوب یابی ۰ حروفی ابجد آن داری عددگیر ۰ یکو یکی شرا بسوییت هست
تدبیر ۰ رقم زن انچه اید از اساس ۰ عدد بر گیر بی نقطه یکانت ۰ مهیا کن
سطوری تو ز تکسیر ۰ تمامش را برآور حرف برگیر ۰ چنانچه گفتمی در جرح و تعدیل
تو اشعارش بدان از وجه تکمیل ۰ چو عبد الله نمودت این معما ۰ چو یابی وی دعائی
یاد بنما اعلم یا عبد الله ارشدك الله تعالی لوح اول مذکور را که سر لوح وی
کلمه ذکر نفوس بوده باشد چنین نماید هو بحروف مقطع ه و پس هر یك
حروف را بزبر و بینه برآورده و رقم وی را چنین نموده ها واو پس از آن هر یك
حروف ما حصل را باشکال عددی متعلقه خود حروف که حروف را اشکال
اعداد روح بوده باشد و حروف جسم اعداد باشد برآورده و چنین اشکال
اعداد اینها نموده ۵ ۱ ۶ ۱ بعد سطر اشکال عددی را تکسیر کرده الی باب الزمام
که سطری چوت اشکال عددی اول سطر بعینه ترتیب نماید و صفحه لوح را غیب
بنمایش بوفق اعتدال برآید که شکلی از اشکال لوح ظاهر آمده غیبی از خود
ننموده باشد مگر از کمون بطون حروف بوده باشد که از غیب بنمایش آمده یعنی
از دو حرف رقوم سه حرف یافت کرده که پنج حرف برآمد و از ارواح پنج حرف

بیست وپنج حرف دیگر براید که سی حرف از کون پنهانی غیبی بظهور اید وان را
تکسیر نماید که لوحی بوفق اعتدال باشکال عددی مراتب احادی که حروف ابجد مرا
روح باشد نماید که انها را بجیب دایره میزان مذکور مرقوم منقوط نماید وبعد
بحروف متعلقه خود اشکال اعداد براورده وکلمه بنا نماید وبرخواند
بعون الله تعالی ناظران از اجنان نماید بدان یا عبد الله ارشدك الله تعالی

٥ ا ء ا ء		٥ ا ج ا ج		ناسِ اَسَسنا
ء ٥ ا ا ء		ج ٥ ا ا ج		اُسِسَّ هـ
ء ء ا ٥ ا		ج ج ا ٥ ا		وَاَنَا
ا ء ٥ ء ا		ا ج ٥ ج ا		قوّةٍ واقٍ هـ
ا ا ء ء ٥		ا ا ج ج ٥		اَسَسْنَهُ
٥ ا ء ا ء		٥ ا ج ا ج		اَساسٍ هـ

دانای مقاصد کوینده غیب در طبق قصد قاصد میفرماید ناسِ اَسَسنا
اُسِسَّ انسانرا موسس شدیم ما باش پاینده کی اسمان وزمین که بهم
او اساس تامی فراد اشتیم ما چنانچه اُسِّ او ظاهرست باش پاینده کی ناس
که میفرماید واضح است وَاَنَا قوّةٍ واقٍ وبدرستیکه ما بوده باشیم قوه دهنده
ونگاه دارنده اساس اسمان وزمین را که ما اُسِّسْ شدیم ما ناسرا اساس

پاینده کی اَسَسْنَهُ اَساسٍ که میفرماید غیر از ما آیا دیگری بوده باشد قوه دهنده
ونگاه دارنده اساسی که مر ناسرا ماستن امدیم ما باش تمام مستحکم اعلم وافهم
این باشد کون بطون حروف کلمه ذکر نفوس یا عبد الله قل هو الله احد بخوان
خداوند را در هر حال که اوست سزاوار پرستش احد یگانه یکتای لاشریک
له وحده وحده فی ملکه باقی لایفنی پاینده باشد که نیست نشود من هو
الکریم ناصر الاولیاء انکه او بزرگست عطای او مر ناسرا اوست یاری
دهنده دوستان من له الاسماء الحسنی انکه مر اوراست نامهای بزرگ
معدن الجود والکرم اوست کان بخشش وکرم که ادم را احسن التقویم براورده
ومدرك وسمیع وبصیر وناطق براورده چه شناسند کی یکتائی وخدائیه
خود چنانچه فرموده ماخلقت الجن والانس الا لیعبدون اولیعرفون
هرکاه سناسای وی برانید ومقر وحدانیة حدانیه وی اند که
الناس ارض وسما را باراده کن بجلوه ظهور براورده انچنانچه عارف
حجة الله المطلق عباد را ارشاد کرده بهر شناسند کی ادمی که اشرف المخلوقات
فرموده اَتَزْعُمُ اَنَّكَ جِرْمٌ صَغیرٌ وَفیكَ انطَوی عالَمُ الاکبر پس هر انکه
از معرفت خود قاصر است از حیوانی کمتر است واکر شناسائی در نفس خود

ابد اشرف المخلوقست الحق چنانست یا عبدالله قل هو الله احد چنانچه کلمهٔ ذکر
نفو سرا بطون لکون نمود نبرد و کلمه ما بقی را چنان عیان نماید بعون الله
تعالی تا در این اقرار بصدق تام یقین مبین بر آیند و با ذکر نفس خود معنی
رحمة جهان آفرین بر آیند آمین یا رب العالمین که بذکر نفس خود آدمی چون بر آید
دا الله که در هر نفس کشیدنی و فرو بردنی که را میخواند و که را میجوید تا باین
ذکر مشذکر سبب عالم هستی حیات خود را دارا هست و چون از این ذکر باز
ماند ممات لازم او آید همین روح باشد بر آدم دمیدی ز نور ازل
انجهان آفرین کرت برخوری تو خدا را شناسی هو الله عالی هو الرحمن
خدا را خود چون تو کرا دمی که محسوب آئی مع العارفین چه ذکر این دم ما
دم تو بی اختیار بذکرش برائی ندانی جز این چه خاموش کردند از این
ذکر انفس بلا روح مانند مع الصامتین ز عبدالله شایسته با واحد
خدا را باید بحق راستین مزن لب بهم تو مکر راستی که محشور آئی
مع الصادقین اعلم یا عبدالله چنانچه امر کردید عباد را خطاب مستطاب
بسوی سید کاینات قل هو الله احد بخوان یا محمد وحدانیه خداوند
که اوست الله سزاوار پرستش احد و یگانه مینماید که این امر ثانی بوده باشد

واقل امران باشد

واقل امران باشد که در عالم زر آمرا امر فرمود قل هو الله احد و اول
مقربین فی الاخرین نور انبیین پنج تن آل عبا و مع المرسلین و الوصیین بودند
که مقر هو الله احد بر آمدند و باین اقرار مروّج کردیدند و هادی امة بر آمدند
چنانچه صد و بیست و چهار هزار پیغمبران الی خاتم بعالم شهود بهر یشبیه
کردانیدن بندگان بر آمدن و غافلان و کمرهان را هادی ره طریق مستقیم
ظاهر کردیدند ایشان بودند مقر اول امر بلا تامل مقر در توحید رب
العالمین بر آمدند و فرقهٔ ثانی امة بودند که بعد از اول مقر هو الله احد
بر آمدند و در اقرار توحید ربانی کامل کردیدند و ایشان بوده باشند
امة پیغمبران که در امر ثانی بعالم شهود بتوسط هدایة پیغمبران بجانب
وقوع ایشان بر ملا کردیده متنبه بر آمدند و مقر وحدانیة واجب
الوجود کردیدند و از امة نبی محسوب کردیدند و رستکار رحمة
خداوندی بر آمدند چنانچه ظاهر بوده باشد امتان پیغمبران تا بجائی
که بهدایة ایشان متنبه و هوشیار بر آمدند و سر تسلیم در پیش کرفتند
و خداوند را بوحدانیة ستایش و پرستش کردند و همانند ایشان اند
اصحاب الیمین لا خوف علیهم و لا هم یحزنون و اصحاب الیسار فرقه

ثالث بوده باشند که بعد از فرقه ثانی که از شبهه انبیاء متنبه گردیدند
و بهدایت ایشان رستکار بر آمدند که بعد از فرقه اصحاب یسار مقر
کلمه اول هویة هو بر آمدند و در اقرار الله احد قاصر ماندند و شریک بخدا
آوردند و مستوجب دوزخ خود را کردانیدند چنانچه ظاهر کردید بحجه
خداوندی بر ایشان در امر ثانی که عالم شهود بوده باشد که هر چند
انبیاء تا خاتم ایشان دعوت نمودند بیکتایی معبود متنبه نکردیدند
و شریک بخدا آوردند و در مقام ایذای انبیاء بر آمدند چنانچه بودند
و هستند که افعال ایشان جز ظلم بر عباد الله و فساد امور بندکان خدا
تعالی دیگر از ایشان نباشد و ایشانند مشرکینی که خداوند ایشان را
لعنت نموده و فرموده ان المشرکین خالدین فی الدرک الجحیم و لهم عذاب
الیم پس هوشیار این اشعار باید که پیش از آنکه مرک در رسد واقف
کنه خود کردد و خود را شناسا براید و موحد خود را معرفت بهم رسانند
تا از رستکاران امة پیغمبر آخر الزمان که اشرف الامم است بر آید و امة
او محسوب کردد نه آنکه از فرقه ثالث مذکور بر آید و محشور با ایشان آید
بلکه جهد نماید که از فرقه ثانی بر آید و محشور با اول کردد که لا خوف علیهم

ولاهم یحزنون

ولاهم یحزنون باشد یا عبد الله اشهد الله انه وحده وحده لا شریک له و ان محمد
رسوله و علیا ولیه و حجته و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین الی یوم الدین
عبد الله بجز راه بینش ۝ اشعار بیان خوش زدانش ۝ بر جبین سخنان حق نمایست
جویای ولیش ره هدایست ۝ هادی همه را طریقه حق ۝ واصل همه را برحمه حق
از غیب سخنان که رو نمایست ۝ آینه جلوه خدایست ۝ امد ز عنایت خدائی
در قلب من این روشنائی ۝ ایمان من اینم امد از حق ۝ آئین همینم امد از حق
یا عبد الله قل هو الله احد بخوان خداوند را بیکتائی او که سزاوار پرستش
احد لا شریک له وحده وحده پس چنانچه کلمه اول سر سوره توحید را سر لوح نمودیم
و بطون حروف آنرا نمودیم نیز بحسب لوح مرقوم که ناظر را نظر رسید کلمه ثانی را
که الله بوده باشد سر لوح نمائیم و بحسب مذکور لوح و برابد انشمندان نمائیم بعون
الله تعالی چنانچه اشعار متن لوح اول کلمه هو را دریافت نمودند نیز دریافت
اشعار متن لوح ثانی کلمه الله را دریافت نمایند که چه اشعاری کویا بر آید

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

ای صانع هر دو فر و اسرار شهود ۝ ذات تو بهر آینه رخ بنمود
وصف تو بس است قل هو الله احد ۝ از عین وجوب داده انکشو وجود

که تا متنفسی مقر کلمهٔ اول سر سورهٔ توحید الله حیات هستی خود را دارا هستند
و چون از آن باز مانند عالم هستی خود را به وحیات کاینات سپارند حمد و ثنا
خداوندی را که آدمی را بسته ایه عظمای بعرصه گاه ظهور اشرف المخلوق براورده
چنانچه فرموده و خلقنا الانسان احسن التقویم که چنانچه مذکور گشت کلمهٔ اول
سر سورهٔ توحید که هو باشد ذکر قلب اوست که هر آن مروح اوست و کلمه
ثانی او الله باشد که رقم قدرت حق بر دو کف یدین اوست که وی را معین در
امور باشد و اگر آدمی را این ایهٔ فیاض افاضه نمیشدی از هر حیوانی ضعیف
و بی بهره تر بودی پس شکر این کرامت باید که وی را چنین ایهٔ فیاض افاضه کرده اند
که بسایر مخلوق افاضه نکرده اند که بواسطهٔ این رقم فیاض آدمی را اسباب تعیش
فراهم آمده از اکل و شرب و لبس که سایر مخلوقرا چنین اسباب تعیش فراهم
نیامده یا عبدالله نیک ملاحظه نما که چه کسی و چه خلقی و بواسطهٔ چه
اثری اشرف المخلوق آمده یا عبدالله قل هو الله احد بخوان از وجه دریافتگی
خداوند را بسته ایهٔ فیاض که بآدمی افاضه کرده اند که وی را اشرف المخلوق
خالق وجود براورده و بواسطهٔ رقم یدین فاعل در افعال عظام آمده
الحمد لله رب العالمین حمد سزاوار پرستش سزاست که رب العالمین است

و بسیار بخشش و مهربانست و مالک یوم الدینست من هو فی حکمه قدیم آنکه
در حکم او و قدیمست داعی الخیرات آنکه دعوت کند بهبستی است من لا اله
الا غیره آنکه نیست خدائی غیر او کاشف الضر و البلوی رفع کننده سختیها
و بلاها جز وی دیگری نیست من لا یغفر الذنوب الا هو آنکه نیامرزد
گناهان مگر اوست عزیز و بخشنده ثقة المستضعفین پناه بیچارگان
رحمن الرحیم بوده باشد یا عبدالله قل هو الله احد بخوان از وجه دریافتگی
اوست الله الصمد ایمن دارنده و روزی دهنده واحد و یگانه لم یلد و لم
یولد و لم یکن له کفوا احد اما بعد بدان یا عبدالله هداک الله تعالی
این ثانی لوح مذکور بوده باشد که سر لوح آن کلمهٔ نورانی صفات اللهی
سزاوار پرستش الله بوده باشد که رقم قدرت نمای او در هر فردی از افراد
بشر را معین و معاین داشته که آدمی را مروج الامور کرده اند الحمد لله
رب العالمین جعلنا اشرف المخلوقین و الصلوة و السلام علی محمد و آله
الی یوم الدین بدان الله بحروف مقطعه براورده هکذا ا ل ل ه
بعد هر یک حروف را زبر و بینه نموده هکذا اعلم بها ال ف ل ام ل ام
ه ابجد هر یکرا باشکال عددی براورده هکذا ۱۵۴۱۳۴۱۳۸۳۱

میر سطر عددیرا تکسیر کرده بحدی که سطری چون اول نماید و بعد
بحسب میزان منقوط براورده و بعد ذلك بحروف متعلقه خود
اعداد ماحصل براورده و کلمه بنا نموده و خونا گشته

١٥٤١٣٤١٣٨٣١	١٠٥٤١٣٤٠١٠٣٠٨٣٠١	اَلْحَلِيمُ جَادَةٌ
٤١٣٣١٨٤٣٥١١	٤٠١٠٣٠٣١٨٤٠٣٠٥٠١٠١	يَقِينُ الْمُحِقِّ جَلِيٌّ م
٨٤١٣٣٥٣١١١٤	٨٤٠١٠٣٠٣٥٣٠١١٠١٤٠	مُتَّقِيًا لَهُ جَلِيٌّ م
٥٣٣١٣١١١٤٤٨	٥٣٠٣١٣٠١٤٠١٤٨٠	مَحْضُ مُتَّقِيًا إِلَى اللهِ
١١٣١١٤٣٤٣٨٥	١٠١٠٣٠١٠٤٣٠٤٣٠٨٥٠	مُخْتَتَمٌ لِمَا يَتَّقِيهِ م
٤٣١٤١٣٣٨١٥١	٤٣١٠٤١٣٣٠٨١٥٠١	إِنَّ أَحَلَّ جَادٍ يُجِدُّ
٣٣١٨٤١١٥٣١٤	٣٠٣١٠٨٤٠١٠١٠٥٠٣٠١٤	دَالُّ نَقِيٍّ م مُحِقٌّ
١١٤٥٨٣١١٣٤٣	١٠١٠٤٠٥٨٠٣٠١٠١٠٣٤٣٠	جَلَّ مَلِيٌّ يَنْفُهُ
٣١٨١٥٣٤٤١٣١	٣١٠٨١٠٥٣٠٤٤١٣١	تَقِيًّا م جَادٍ دَلَّهَا
٣٤٥٤١١٨٣١١٣	٣٤٠٥٤٠١١٠٨٣٠١٠٣٠	حَقٌّ جَلِيٌّ م الْحَقِّ
١٨١٣٤١٥١٤٣٣	١٨١٠٣٠٤٠١٥٠١٠٤٣٠٣٠	آمَنَ يُجَلِّلُ دِينًا
١٥٤١٣٤١٣٨٣١	١٥٤١٣٤٠١٠٣٠٨٣٠١	مَلِيٌّ حَقًّا م لِحَلِيمٍ

سزوار

مفسر کلمات حروف حاصل از حروف زبر و بینات کلمه الله حان عیان گویا براهیه
که مرحلیم بردبار را ره جاده شریعتی محققیست مر محققین را پیدا و هویدا و پاك
ستوده بردبار حلیم پیدا و هویدا بوده باشد و محض پاك ستوده بسوی الله سزاوار
پرستش را بزرك کردانیم قدر منزلت ویرا چه آنکه ویرا شایق بوده باشد بدرستی
شریعتی شریعتی جوید که راه نمای او پاك منزهی بوده باشد چون محمد و علی علیهم
السلام واله الکرام که محققین را بزرکواری او ظاهر بوده باشد که ببندد ویرا
پاك و ستوده او جاده را که ره نما کردید او ویرا حق راستی پیدا و هویدا و مرحق
راستی را منتهی باشد که پیدا و هویدا براهیه پاداش دهنده بر ملی ظاهر براستی
که حق بوده باشد اعلم و افهم بها این بوده باشد اشعار غیبی که ویرا بعون الله
و رسوله و ولیه یافتم و دنی مدرکات راحق واقع نموده ام بدرستی از اسرار
مکنون و مخزون بوده باشد هر که را خداوند لایزال کرم نماید و رسم
الخط ویرا باطنا و ظاهرا لا یقرا بکشاید و سواد شان را مبدل بروشنائی
کرداند و محققین را و روحات غیبی نهانی وارد او برد من یعلم مرای الم ترکین
آنکه میدانند مطلب خواهند کاز امن هو جار المستجیرین آنکه اوست نزدیك
طالبان نزدیك هو مبدع الخفیات اوست آشکار کننده پنهان علیم بذات

الصدور داننده آنچه در سینه‌هاست من استغنی الحمید غناه آنکه طلب کند
بنده او توانگری توانگر کند ذو الفضل العظیم هو الله احد خداوند کرم او
بزرگست سزاوار پرستش یگانه یکتای ایمن دارند بندگان واحد احد لم یلد
ولم یولد ولم یکن له کفوا احد که آدمی را نسبه آیه مذکوره احسن التقویم برآورده
چنانچه مذکور گشته قل هو الله احد بخوان از وجه دریافتگی سه کلمه توحید را
که کلمه اول هو مروج نفوس کردید و کلمه ثانی مراد میرا کلمه الله مروج الامور
کردیده و کلمه ثالث احد طلسم وار نقش صور کردید که پاس حرمت آنها آدمی
مقرب درگاه والی علی الاعلی برآید و از مناهی باز دارد هر آنکه پاس حرمت
ارقام قدرت نمانماید ماه‌واری که نفس او بکلمه هو متنفس و متذکر برآید بیاد
حق باید برآید و نظر بکلمه ثانی الله نماید که بر کف یدین او از بهر رواج دادن
امور او عیان انگشتان صورت الله برآید نظر نماید و ببیند ببوسد و بر دیده
کشد تا دیده ور آید و مقر وحدانیت خداوند آید که نام یکتائی برتری
چون نقش زر بر صفایح صور علی عال نمودار برآمده نمودار برآید که دو دست
خود را بطرفین جبین این طلسم نام اعظم علم نماید و حمد و ثنای قادر قدیر
نما الله احد یگانه رب العالمین الرحمن الرحیم مالک یوم الدین اهدنا الصراط

المستقیم صراط الذین

المستقیم آمین یا رب العالمین بجا برآورده و مفاد ادعونی استجب لکم را دریاب
و شرم آن دارد که رقم الله را بسوی مناهی برآرد و ظلم بری نماید که بجز درگاه
خداوند بجای غیر حق برآرد بلکه پاس حرمت او دارد و بدرگاه موصوف بالله
سزاوار پرستش الله واحد احد فی الله برآورد و طلب حوائج از الله احد یکتای
نماید مقضی المرام برآید علی الخصوص در حال قیام الصلوة چون برآورندگان
برآورده و برخوانند ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة وقنا
عذاب لنا بحق محمد و آله الاطهار آمین یا رب العالمین اهدنا الصراط المستقیم
صراط الذین انعمت علیهم صلوات الله و رحمتک علیهم خوانده لا تشک محب الله
برآید و الله سزاوار پرستش شرم دارد که وی را مایوس برگرداند در سه وجه
اول متوجه او بصفای قلب پاک اعتقادی که از وجه صفای بهوش
ذکر نفس خود بوده باشد و خداوند را بوحدانیت هو الله احد از وجه ستایش
مادح و ذاکر در هر نفس بوجه باشد چون تشنه کام جویا و خواهان آب حیوان
در آن باشد و ثانی از وجه پرهیزکاری که رقم انگشتان بدن خود را آغشته
مظلمه مناهی ننماید و بدرگاه ذو الجلال لا یزال با صفای برآرد تمام
المرام ذو الاکرام برگرداند از آنکه خود فرموده ادعونی استجب لکم و ثالث

کلمه وجه عیانی او رقم صفحه رخ او بوده باشد که پاس حرمت او وارد آینه
جلوه نام اعظم را مکدر گرد مظلمات ننماید و از مناهی صفحه رخسار ابر کریه
تا سواد الوجه در دارین نگردد و یوم تبیض وجوه روسفید برآید و با صحاب
الیمین که لفظ قسمت محشور و منصور برآید و مستجاب الدعوه برآید و دانا
داند که قاصد چه مقدمه را گویا بر آمده اگر بر خود رحم داند که خداوند حی
عظمائی وی را افاضه داشته و او را احسن التقویم بر آورده و اسماء صفات
عظمای خود را عیان او داشته و بتوسط آیات مذکور منصور و اشرف
المخلوق بر آمده اگر داند خداوند را بوحدانیت ستایش نماید و انی بحضور
درگاه معبود نباشد مگر مدام در خضوع و خشوع باشد و مقر هو الله احد
الله الصمد برآید و او را واحد و یگانه داند ایلد ایولد و لم یکن له کفوا احد

بسم الله الرحمن الرحیم

بادا درود حمد و ثنا ذو الجلال را • خلاق بی‌نظیر و حق بی مثال را
از وجه سپر که بنمائی نظر بحق بیش • یابی خدای نام خدا نام عال را
چشم بصیرت ار بگشائی بمظهرات • بینی ز انجه بنگری ایزد تعال را
چشم هوس ببند و کشا چشم سر را • جز این بسیرت نشود وجد و حال را

بنما نظر بصفحه

بنما نظر بصفحه رخها ز وجه سپهر • بر خوان تو نام عال و بیر متعال را
الله بخط قدرت نامش عیان نمود • خواننده مبصر است رقم لایزال را
قادر نمود نام کرامش بچهرها • چون نقش زر بیان علی ذو کمال را
کر وجد حال میطلبی نام وی بخوان • عبد الله وی بخوان بجوی این مقال را
الله واحد است هو الله اکبر است • نامش حفیظ و حفظ بدارد مدام را
کردی شعار راه طریقه شعار کو • تا زین شعار نیک بیابد مآل را
عبد الله این شعار بجو جوی نغز گوی • میجو علی حجه آن بی همال را
بدان ارشدک الله تعالی یا عبد الله هداک الله این ثالث لوح مذکور بوده باشد
که سر لوح این کلمه توحید احد بوده باشد که نام وحدانیه بر ذریه صفات الهی
خود خداوند یگانه یکتا علی الاعلی مرادمی را بر صفایح صور منور داشته
که رو بهر طرف نماید با اثر و مقضی المرام شاد کام برآید و او است نام اعظم
خداوند که چون نقش زر بر صفایح صور منجلی دو یا علی هویدا بوده باشد
سبحان الله عما یشرکون المشرکون بوحدانیه انه عز و جل تبیین آیه و اسم
اعظم فی الصفحات الوجوه و جعل الانسان اشرف المخلوق تبارک و تعالی
تقدس له الاسماء الحسنی و صفات العلیا سبحان الله عما یشرکون المشرکون

که نام وحدانیة برتری اسماء علیا او بر صور چون نقش زر عیان
فی الاعیان در چون صفایح صور انسان و حیوان علی الاعلی
واضح و نمودار باشد و میخوانند کانرا دو تا نام عال علی متجلی بوده
باشد چنانچه فرمود نام ذو الاکرام فرموده و خلقنا الاشیاء زوجا
فبای الاء ربکما تکذبان یا عبد الله قل هو الله احد الله الصمد بجز
او همی دهنده نبوده باشد و واحد لا شریك له بوده باشد و رئوف
و مهربان در حق بندکان بوده باشد که انسانرا بعرصه عالم شهود
بمرتبه بر امدن و کامل بصفات حسنه بر امدن بر اورده و انبیارا
بمرتبه و هوشیاری ادمی کماشته اند الی خاتم انبیا و الاوصیا
صلوات الله و سلامه علیهم و علی تابعیهم الی یوم القیام بادا
چنانچه در امر ثانی ربانی خاتم النبیین را خطاب مستطاب بر امد
یا محمد بخوان امت را که فرقه ثانی مذکور عالم نیز بوده باشد چنانچه
در اشعار کفته الواح اولی کذشت و ذکر وی مذکور کشت که یا محمد
قل هو الله احد این امر ثانی بوده باشد که در عالم شهود هر که معرفت خدا
صمدانیة بر اهد امت محمد کشت و رستکار در دارین کشت و برحمت خدا

فایض کشت و از اصحاب الیمین که امت محمد باشد محسوب نزد و هو ب کشت و
رستکار در دارین کشت هو الذی صورکم احسن الصور که بسبب انه مذکور
اشرف المخلوق انسانرا بر اورده و در حق او فرموده و خلقنا الانسان
احسن التقویم لا اله الا غیره هو الله احد الله الصمد اوست سزاوار پرستش
یکانه و یکتای ادعوه مخلصا تضرعا و خفیة در شبها و در دل شبها در
باب رحمت واسع او باید از وجه اخلاص بر امد و او را در پیشانی
خود کواه بر اورد و در خواست کذشته نافرمانی را معذرت نمود
بدرستی اوست بخشنده بسیار مهربان در حق در خواستکان هو
الذی خلقکم من تراب ثم من نطفة ثم من علقة ثم یخرجکم طفلا ثم
لتبلغوا اشدکم ثم لتکونوا شیوخا یا عبد الله قل هو الله احد بخوان
خداوند را بوحدانیة اوست سزاوار پرستش واحد و یکانه یکتای لا
شریك له هو رب العرش العظیم وحده وحده لا شریك له و اذکر
ربك یا عبد الله تضرعا و خفیة و لا تکن من الغافلین انهم ضالین فی الدرك
الاسفل الجحیم که فرقه ثالث مذکور عالم نیز باشد مبادا از ایشان بر اید
که محشور بحشر ایشان کردد لهذا خداوند انبیاء و اوصیا را بهر هوشیاری

نبیین
بندکان منجلی ومظاهر کردانید که امة ایشان برایند واز فرقه اول نوراً
وروحانیین برایند ومحشور بحشر فرقه اولی کردند وبجنات النعیم ابداً
بدی سرمدی مخلد کردند امین یا رب العالمین تا انکه ظلم بر خود نمایند
واز فرقه ثالث مذکور مشرك برایند ومحشور بحشر انها برایند انّ الله
لا یظلم الناس شیئاً ولکنّ الناس انفسهم یظلمون ودر جای دیکر حکم
مطلق خداوند خلق در کلام لا ریب خود میفرماید انّ الله لیس بظلام
للعبید یا عبد الله ارشدك الله تعالی بدان لوح ثالث مذکور را که
ذکر او کذشت اسم بحروف مقطع اح د بس از ان هر یك
حروف را استنطاق عددی کرده هکذا حرف اول واحد ودو حرف ثانی
ثم ان یه و حرف ثالث اربع بعد هر یك حروف را باشکال عددی
مرتبه احادی بلا نقطه وعلامه بر اورده هکذا ٢١٥١٥١٤٥٤٨١٦
٧٢ بعد سطر اعداد را تکسیر کرده الی ما بلغ القلم که سطر چون سطر اول
نماید ولوح وصفحه او باعتدال براید بعد اشکال اعداد بلا نقطه
را بحسب دایره ابقغ مرقوم که وی میزان حروف است
منقوط نموده و بحروف در اورده هکذا

٥١٥١٤٥٤٨١٦

٧٢٢١٥١٥١٤٥٤٨١٦	٥	٧٠٢٢١٥٠١٥١٤٥٤٨١٦	٥	واحد هداه إنا ربّ
١٥٤١٥٥٤١٨٢١٢٤٧	٥	١٥٤١٥٠٥٤٠١٨٢١٢٤٧	٥	عزّ وباب حقّ من نادنا
١٤٨٥٢٥١١٢٤٦٥٧١	٥	١٤٨٥٢٥٠١٢٤٦٥٧١٠	٥	بعون ومباين به حق غايب
١١٢٥٤٢٦٥٥٨٧٤١١	٥	١١٢٥٤٢٦٥٥٨٧٤١١	٥	عفة نوره رايا
٥٦٥٢٨٤٧٥٤٢١١١١	٥	٥٦٥٢٨٤٧٥٤٢١٠١١١٠	٥	برد نعم حبة ربّ
٥٧٤٤٢٨١٢١٥١٤١٥	٥	٥٧٤٤٢٨١٠٢١٥١٠٤١٥	٥	وثناسيها كيف بدعة
٢١١٨٥٢١٤٦٤١٧٥٥	٥	٢١١١٨٥٢١٤٦٤١٠٧٥٥	٥	تنزيب ومايه حق
٤١٤٢٤٥١٨١٧١٥١٥٢	٥	٤١٤٢٤٥١٨١٧١٥١٥٢	٥	فربنا هذا حقهم
٨١٧٥١٤٥٢١٦٥١٢٤	٥	٨١٠٧٥١٤٥٢١٦٥١٢٤	٥	بواد نبين حبرهم إنّ ذني
٢٥١٤٦١٥٥١٧٢١٤٨	٥	٢٥١٤٦١٥٥١٠٧٢١٤٨	٥	حض دار عينه يوم
٥٥١١٧٦٢٤١١٤٥٨٢	٥	٥٥١١٠٧٦٢٤١٠١٤٥٨٢	٥	إنّ ربّ فهما بدر عيانه
٤٢١٤١٧٤١٥١٨٥٢٥	٥	٤٢١٠٤١٠٧٤١٠٥١٠٨٥٢٥	٥	نكن حين بدعى خبرت من ربّ
١٤٥٧١١٨٦٥١٢٢٥٤	٥	١٤٥٧١٠٠٨٦٥١٢٢٥٤	٥	إنّ وفي بعين ماتمن
٦٨٥١١١٢٢٢٥٥٤٤١	٥	٦٨٥١١١٢٢٢٥٥٤٤١٠	٥	زرع رايه حقّ
٧٢٢١٥١٥١٤٥٤٨١٦	٥	٧٢٢١٥١٥١٤٥٤٨١٦	٥	واحد بدين إنا ربّ عزّ

مفسر کلمات زبر بینات چنان عیان ان بیان امد که الله احد سزاوار پرستش
یگانه یکتای بوده باشد ایمان بوحدانیت ان احد او بپرستی مائیم پروردگار
عزت و عزت دهنده و یاب او یاب حق راستی بوده باشد هر انکه خواند ما را
اعانت یابد و بینای بان بوده باشد حد غایت عفة وارد کرده ایم بان دید نهائی
که خواهان اوست نعم حسبه نیکو دوست و یار مهربان او بوده باشیم و فرامش
او را چگونه نمائیم لابد یاوری بوده باشیم و زیاده کرده ایم مهربانی خود را با
حق واقع براستی هر انکه سوی ما بر اید این بوده باشد حق ایشان در جایگاه همه
که ما را خوانند ظاهر اید خیریت ایشان در وادی درماندگی بپرستی صاحب
خوشی دارد بناء او مائیم که معین کرده اندیم مر او را روز شبی بپرستی
مائیم مربی او پس پیدا شد ایشان حقیقه او را باشیم در چینی که میجویند
بنده ما خیریت خود را از پروردگار خود بپرستی که مائیم وفا کننده او اعانت
یابد از ما هر انچه را تمنای او باشد رعایت لعز نمائیم از رهای او را همیشه
ظاهر و مائیم واحد یگانه یکتای پاداش دهنده او بپرستی مائیم پروردگار
عزت دهنده او پس بوده باشد نکو بطون حروف ما حصل از کلمه
توحید رب العالمین که جواب گوی غیب در مقام اشعار وی حق واقع

بر امد اوست داننده اسرار معطی السؤلات و دهنده خواهشها اوست
فاتق کشاینده مشکلها من یفعل ما یشاء انکه انچه خواهد کند من هو بحوائج
عباده خبیر انکه بحوائج بندگان دانا است من فضله عمیم انکه رحمت او عام است
منتهی رغبة الراغبین و اوست نهایت خواهش خواهندگان هو الله
احد اوست الله سزاوار پرستش احد بیهمتای یگانه یکتای وحده لا شریک له
اباد انند مقصد را و کلمه توحید ربانی را که بر خوانند و از فرقه ثانی عالم برادر
زبر بیان لوح او را بر اینه و از ائمه خاتم النبیین و خاتم الوصیین امیر المؤمنین
بر اینه و منور نیرین فرقه اولین منور کردند و از ائمه ایشان محسوب
اینه امین یا رب العالمین اعلم یا عبد الله ارشدک الله تعالی اتفاقی جمیع
اگاهان و عالمان است که نام اعظم باری همانست که بر صفایح وجود
نمودار علی و علی است پس در این خصوص جواب سؤال در نام اعظم نمائیم
تا مشاهده نمائیم چه جواب شنوا از گوینده غیب بر ائیم یا علام الغیوب
بفرما جواب عبد الله اسما نام اعظم خود را چه بوده باشد جمع اعداد حروف
سؤال چهار هزار و سی و پنجاه ٤٠٣٥ اعداد ابجد حروف مقطع مرقوم برادر
ج هار هزار وس ی و ب ن ج ا ابجد اعداد هر یک حروف

بلانقطه بحسب الاحادیّة مرقوم فرا عدد چنانه صفایح را نمود هکذا ۷۵۲۱۵۳

۲۱۶۶۱۶۲۵۳۴۱ ابجد فی ذلك هریك اشكال عدد را بحسب میزان اعداد منقوط نموده وحروف دیگر بی کم وخرزه

۱۴۳۵۲۶۱۶۶۲۱۷۵۲۱۵۳	۵	۱ ۴ ۳ ۵ ۲ ۶ ۱۰۶ ۶ ۲۱۰۷ ۵ ۲ ۱۰۵۳
۶۲۶۱۱۷۶۵۲۲۵۱۳۵۴۳۱	۵	۶ ۲ ۶ ۱ ۱۷ ۶ ۵ ۲ ۲ ۵ ۱ ۳ ۵ ۴ ۳۱۰
۲۲۵۵۶۱۷۳۱۵۱۴۶۳۲۱۶	۵	۲ ۲ ۵ ۵ ۶ ۱ ۷ ۳ ۱ ۵ ۱ ۴ ۶ ۳ ۲ ۱ ۶
۱۵۱۳۱۷۴۱۶۶۳۵۲۵۱۲۶۲		۱ ۵ ۱۰ ۳ ۱ ۷ ۴ ۱۰ ۶ ۶ ۳ ۵ ۲ ۵ ۱ ۲ ۶ ۲
۶۳۶۵۱۲۴۵۷۱۱۲۳۶۵۲۱	۵	۶ ۳ ۶ ۵ ۱۰ ۲ ۴ ۵ ۷ ۱ ۱ ۲ ۳ ۶ ۵ ۲ ۱۰
۷۱۵۱۴۲۲۳۱۶۵۵۶۲۳۱۶		۷ ۱ ۵ ۱ ۴ ۲ ۲ ۳ ۱ ۶ ۵ ۵ ۶ ۲ ۳ ۱ ۶
۱۶۳۵۲۵۲۶۴۲۱۳۵۱۱۶۷	۵	۱ ۶ ۳ ۵ ۲ ۵ ۲ ۶ ۴ ۲ ۱ ۳ ۵ ۱ ۱ ۶ ۷
۴۲۶۱۲۳۵۵۲۱۵۱۳۶۶۷۱		۴ ۲ ۶ ۱ ۲ ۳ ۵ ۵ ۲ ۱۰ ۱ ۵ ۱۰ ۳ ۶ ۶ ۷ ۱
۲۱۵۵۵۱۳ ۳۲۶۱۶۶۱۷۲۱۴	۵	۲ ۱ ۵ ۵ ۵ ۱ ۳ ۳ ۲ ۶ ۱ ۶ ۶ ۱ ۷ ۲ ۱ ۴
۲۶۳۱۳۶۱۶۵۷۵۲۵۱۱۴۲		۲ ۶ ۳ ۱۰ ۳ ۶ ۱۰ ۶ ۵ ۷ ۵ ۲ ۵ ۱ ۱۰ ۴ ۲
۵۷۶۵۱۲۶۵۳۱۱۱۳۴۶۲۲	۵	۵ ۷ ۶ ۵ ۱ ۲ ۶ ۵ ۳ ۱ ۱ ۱ ۳ ۴ ۶ ۲ ۲
۳۱۵۱۶۱۲۳۱۴۵۶۶۲۷۲۵		۳ ۱ ۵ ۱ ۶ ۱ ۲ ۳ ۱ ۴ ۵ ۶ ۶ ۲ ۷ ۲ ۵
۱۴۳۵۲۶۱۶۶۲۱۷۵۲۱۵۳	۵	۱۰ ۴ ۳ ۵ ۲ ۶ ۱ ۶ ۶ ۲ ۱ ۷ ۵ ۲ ۱ ۵ ۳

۱ ۲ ۵ ۲۱۰۷ ۲ غ ری س ک م ش ری
غ ۷ م ز ی ا ب س

بنیز اگر

شهیر زیبك سوی ۰ سکه شمایلت نشان ۰ ربّ نوعی اوسکه رخسار جوی
داناجزاو ننکر ۰ بستران ره جوی ۰ وبیت عالی نعیوهو ۰ وچراغ زندکی
هوجوی ۰ که واجب آن ۰ هو آلرّب دان ۰ اعزّوی ان ۰ لابد اوبهرهش
واقع خوشیها ۰ کنهش باورث دار زسوی سرّالله ۰ ثنا ربّ دیّان کن
زهوی ولیتّش خبر بودش ۰ قایل هو بان وزن نکزر ۰ مسخرامالك
او آن الله سزاوار پرستش اکه عقب سوی ستّکه شمایل شدی
هو الله احد اوست سزاوار پرستش واحد ویکتای که نام وحدانیّة بر تری
اسماء حسنی علیای وبر صفایح صور چون نقش زرعیان فی الاعیان
عال وعالی باشد چنانچه جواب کوی غیب بیان وعیان جواب سئوال ازعم
باعبد الله هداك الله تعالی بخود آو بخدا در مقام حضور برآ وخدا را بوحدانیّة
ستایش نما وبه اینه عیان هیکل خود نظر نما وخدا را ازوجه دریافتکی
آیه عیانی ظاهر در خود بخوان همانا کلمات سر سوره اینه توحید بوده باشد
قل هو الله احد بخوان خدا را بوحدانیّة یکتای واحد یکانه که اوست سزاوار
پرستش احد لا شریك له واحدا احد که کلمه اول اینه سر سوره توحید هو الله
احد که هو بوده باشد وجروح نفوس وفکر نفوس بوده باشد وبواسطه

سزاوار پرستش

تنفس یاو و متذکر بودن باو ادمی عالم هستی ملک سرمدی حیات خود را دارا بوده ماند
و چون از ذکر او باز ماند مروح نماید و عالم حیات هستی خود را ابد و حیات بسپارد
و مقر انا لله و انا الیه راجعون بر اید و کلمه ثانی مذکوره ایه عیانی و کلمه
الله بوده باشد که معین و محمد او و مروج امور او باشد که بر دو کف ید ین
او رقم قدرتی خالق او و عیان کل انسان انگشتان بوده باشد و کلمه ثالث
اوست ایه عظمای اعظم اسمای باشد که نام عال علیای او چون نقش زده
در صفایح صور نمایان فی اعیان جلوه گر بعینان بوده باشد و ان احد یکتا نم
یکتای بوده باشد که نام برتری عالی او بر شمایل وجوه اشکار بلند نموده
عال یزال علی عالی بوده چنانچه جواب سوال در بیان اسم اعظم عیان
عال نام عالی ان بر امد که شهیر تر بکسوی نام اعظم خدا بوده باشد
بلکه در هر سوی مشهور مذکور بوده باشد و ان بستگه شمایل عیان
نمایان ان بوده باشد و خوانای ان بیان سه لوح مرقوم حاصل از سه کلمه
مذکوره هو الله احد باشد خدایرا بیک بوحدانیه ستایش نماید و سوره
توحید ربانی را از وجه دریافتگی بهوشیاری بر خواند و الواح اورا
بیان در نظر اورد پس خدایرا بابن بیان عیان بخوان و در مقام خطر

در راز و نیاز بدرگاه خدا بر آکه یا الله تو باشی رب جلیل و منم بنده ذلیل
که نام اعظم مکرم وحدانیه تو بر صفایح وجوه عیان نمایان بوده باشد یا واحد
یکتا و یا احد بیهمتا یکی از مقربین و قائلین که امر فرموده قل هو الله احد
بدرستی از وجه صافی مقر وحدانیه یکتائی تو یا ربا بر امده ام و ایه
توحید تورا خوانا از وجه صفای گشته ام و تورا بان مشاهده بیان عیان
الواح و حاصل از کلمه احد که بیان وحی انا رب عز باشد بوحدانیه
خوانا بر امده ام که خود فرموده در عیان بیان لوح حاصل از کلمه احد این
اشعار و یا بناحق من نادنا بعون و هبا بن به حق غایب عقه نورده
رایاء برد نعم حبه رب و شاسیها کیف لا ابد معه نتزید و مایه
حق فبقر بناهد احقهم بواد نبتین خبرهم ان وعدک صدق همانا
یا الله ترا بوحدانیه و یکتائی خوانم و جز تو غیر دیگری ستایش ننمایم و عیانی
دو رقم کف دست خود را بدرگاه عظمه تو بر اورده ام و مقر ایه توحید تو گشته ام
یا ربا تو باشی رب جلیل و منم بنده ذلیل اهدنا الصراط المستقیم صراط
ابجنانی که خود در متن واقع لوح ثانی حاصل از کلمه الله فرموده الحلیم جاء
بقاین الحق جلیا منقبا له جلیا محض منقبی الی الله نحشم لما یستقا ان

اَحَلَّ جادٍ بِجُدِ دالٍ نَفَنّا جادٍ دَلّها حقّا جَلِیّا مُحقّ جَلَّلَ مَلِیّا بتفه نقیّا

جاد دلّها حقّ جلیّا الحق امن تجلّل دینا ملیّا هو حقّا حقّا یا الله منم بنده

ذلیل و توئی ربّ جلیل و توئی نیز کوارسکانه یکتا بپرستی تو را تو خداوند

مقرم انّك اله واحد لا اله غیرك یا الله منم یکی از قائلین و معترف به توحید

یکتائی تو یا ربّنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة و قنا برحمتك عذاب

النّار یا غفّار اغفرنا وارحمنا وقنا عذاب النار و عذاب القبر من لا ملجا

الا الیك یا صاحب کلّ نجوی یا الله ای یا ربّ بی‌نیاز و شنونده هر راز و آغاز

توئی رحیم مهربان و منم بنده شرمسار در گناهان و پشیمان از عصیان بر امام

ارحم بنا یا رحمن یا رحیم اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علی محمد

و آله الطاهرین و عبادك المخلصین آمین یا ربّ العالمین یا ربّ جز تو دیگری

ندانم و بی اختیار تو را در هر نفس بوحدانیة خوانم هو الله احد لیس غیرك اله

انت یا ربّ بوحدانیة توئی مؤسس اساس کون عالم هستی و تو را واحد بی

همتا دانم و جز تو دیگری را مؤسس این زیر و بالا ندانم و ترا مقوّی وجود از کون

دانم چنانچه بیان لوح حاصل از کلمه اوّل آیه توحید الله است چنان دانم و بیان

لوح عیانی آیه اولا ار احق واقع چنانچه فرموده دانم و برخوانم و آنچه گفته جان

دائم ناس اسسنا اسّس و انّا قوه واق اسسنه اساس یا ربّ جز تو ندانم

قوه دهنده و نگاه دارنده اساس کون هستی را توئی واحد یکتا الله سزاوار پرستش که

کلمه سر سوره توحید تو یا ربّ چراغ زنده کانی کلّ حی انسان و چه حیوان بوده باشد و نیز

بخوان یا عبد الله خدا را بوحدانیه یکتای احد قل هو الله احد الله الصمد لم یلد

و لم یولد و لم یکن له کفوا احد این بوده باشد بیان عیان توحید خداوند ربّ العالمین

الله یکتای بی همتا

بسم الله الرحمن الرحیم پس از توحید ذات پاك یکتا ۝ ز یکتائیش هویدا زیر و بالا ۝

ز اوصاف کمال او سراسر ۝ سرآمد عدل میدان ای برادر ۝ ز عدلش چرخ اعظم دایر آمد ۝

کواکب یکدگر را ناظر آمد ۝ به تربیع به تثلیث به تسدیس ۝ جهان را چیده ایزد بهر تاسیس ۝

اساس زیر و بالا کرده از عدل ۝ بساط ظلم را چیده از عدل ۝ وجودش عادل مطلق باشیا ۝

بجود عدل عالم کرده پیدا ۝ کجا گودیده ورتا بنگرد فاش ۝ ز حسن نقش بیحد عدل نقاش ۝

بچشم دل اگر بینی در اشیا ۝ بنائی غیر عدل وجود پیدا ۝ تو عبد الله بیان عدل برخوان ۝

خدا را عادل عدلش عیان دان ۝ چه روشن دیده ات از عدل کردید ۝ نبوت را بیابد بعد از آن دید ۝

بسم الله الرحمن الرحیم بحروف مقطع کلمات وا نموده هکذا ب س م ا ل ل ه ا ل ر ح م ن

ا ل ر ح ی م بعد هر یك حروف را بزبر و بینه برآورده

ب ا س ی ن م ی م ا ل خ ف ل ا م ل ا م ه ا ا ل ف ل ا م ر ا ح ا م ی م ن و ن ا ل ف ل ا م ر ا ح ا ی ا م ی م
٢ ١ ۶ ١ ۴۵ ١ ۴١ ۴١ ٣ ٨ ٣ ۴ ٣ ۴ ۵ ١١ ٣ ٨ ٣ ١ ۴ ٢ ١ ٨ ١ ۴ ١ ۴ ۵ ۶ ۵ ١ ٣ ٨ ٣ ۴ ٢ ۴ ١ ٨ ١ ١ ١ ۴ ١ ۴ ١ ۴
٢ ١:٢ ۶ ١٠ ۵ ١٠۴ ١٠۴ ١٠٣ ٨ ١٠٣ ١٠۴ ١٠٣ ١٠۴ ١٠۵ ١٠١ ١٠٣ ٨ ١٠٣ ١ ١٠۴ ١٠٢ ١٠٨ ١٠۴ ١ ١٠۴ ۵ ۶ ۵ ١ ٣ ٨ ١٠٣ ١٠٣ ١٠۴ ١٠٢ ١٠٢ ١٠٨ ١٠٠ ١٠١ ١٠١ ١٠۴ ١٠٢ ١٠۴
ب ق و ی م د ی م ا ل ح ل ی م ج ی د ه ا ی ش ف ل ا م س ا ی ح ق ت ا م م و ن ا ج ح ل ی م ک ی ح ی ی م ی ث
بقوی هدا ما آل حلیم جیدها یشف لامر یحق تام هو ناج حلیمک یحیی یمیث

مفسر حروف مستخرج حاصل از حروف بسم الله چنان بیان عیان نماید کوینده عیب

هر انکه بتوانای قدرت نمای ایمان او برده مال او برده بار حلیم بوده باشد که سر از ازکی

کرداند او را که چون بیننده در امری بر اید بر استی حلیم برد باری ایمان او زنده را

سزا دهنده اوست عادل یکتای نیک کامل که بد خواه وی امو وبرا برارد بنجوبی

ابادانی وبرا او نجات دهنده و یاری کننده و حلیم و برد بارست و مال ایمان ایمان

یا نست حلیم و برده بار و کریم و رؤف رحیم را بوده باشد و یاری بندکان در هر کاری ان بزرکوار

باشد که زنده دارنده و فانی کننده بوده باشد پس وبرا باسم صفات حسنی به صفات

علیا بخوان اول بکلمه الله که رقم و انکشتان بدین بوده باشد که ادمی را بواسطه

مروج دادن امور باو اسباب معیشت را مهیا از رحم قدرتی الله سزاوار پرستش

مروج دارد و کلمه ثانی رحمن بوده باشد که اوست خالق خلق رحمن الرحیم روزی

دهنده و بسیار بخشنده که بوده باشد رحمن روزی دهنده بندکان و کلمه ثالث رحیم

بهم رسانیدنی

بوده باشد اوست خالق خلق بنام عیان مهربان و امرزنده و رحم کننده بندکان بوده

باشد پس بخوان در هر حرکتی و همه کاری نامهای جلیل خالق را و در هر خویدنی در باب

رحمة وبرا و در باب مقام خطوره ویرا و بدان که که را امیخوانی و از که استعانت میجوئی

بدرستی او را اکرام در حق بندکان عظام بوده باشد اقرأ باسم ربك الاعلی

الذی خلقك فسوی انه خالق الخلق و انه قدیم الاحسان من یعطی ولا یعطی

انکه عطا کند و نخواهد لطیف الطبع و پسندیده کردار است من له الاسماء

الحسنی انکه مر او راست نامهای بزرک و هو خلاق و رزاق و اوست افریننده

مخلوقات و حفیظ نکهبان بندکان من هو خالق علی کل شیئ من له العدل و الفضل

انکه مر او راست حکم دادرس هو اعدل العادلین اوست عادلترین عادلان مالك

یوم الدین اوست پادشاه روز جزا سلطان و حجت و دوست انه خالق کل شیئ

و معدل کل شیئ و اوست افریننده همه چیزها و راست بعدل در همه چیزها ماجد الله

چنانچه اسماء الله را سر لوح عیان کردید و اشعاری در هیئت و افقی الواح اینها

بهم رسید که مشعر بر توحید ربانی کردید نیز در یافت بیان عدل خالق از جود

نام خالق را از کلمه وی خالق در یافت نمائیم هکذا اعلم بها یا عبد الله

ارشدك الله تعالی خ ا ل ق اعداد جمع حروف کلمات مفردات بع ١٢٣١

هفتصد و سی و یک ١٣١٧ مقلوب نموده اعنی تکسیر کرده یعنی شکسته

و ترتیب نظام از او بر هم زده هکذا اول برآخر ٧١ دوم یکی و ٣١ که اگر یک نقطه

از آن دو نقطه مرفوع دارد نام اعظم خالق عال ظاهر آید چنانچه در جواب

سئوال نام اعظم ظاهر آمد که شهیر نام عال اعظم لا یزال در شمایل و در حساب

اشکال نموده بر آمد و اگر یک نقطه از دو نقطه اولی بر داشته شود و بر

اخری که بی نقطه است الحاق کرده که هر سه منقوط بر آید و بیک حال نماید

نام حجة الله علی ولی الله ظاهر آید علیه السلام و علی آله الکرام الی یوم

القیام المراد اشکال اعداد تکسیر شده را بحروف متعلق خود اعداد بر آورد

هکذا ذال پس بدان اگر نقطه ذال را بر دارند رهنما عیان نمایان بر آید

دال که دال است ولی خالق و رهنمایست بنده کان را در هر اوان و پیغمبران

صوره اراده دال الله بر آمدند که خلق را دلالت و دعوه کردند المراد

هر یک حروف را باستنطاق نطق عربی استنطاق نموده هکذا حرف اول

ذ سبع ماة ا واحد ل ثلاثین اعلم بها کلمات مستنطق شده را بحروف

مقطع بر آورده هکذا س ب ع م ا ة و ا ح د ث ل ا ث ی ن بعد

هر یک حروف را باشکال عددی بلا نقطه و علاقه بحسب الاحادیه بر آورده هکذا

اعلم بها ٤٧٢٢...

اعلم بها ٥١٥١٣٥٤٨١٤٥١٤٧٢٢ بعد اشکال سطر عددی مرقوم را

تکسیر کرده بحدی که سطری چون اشکال اعداد اول سطر نماید و لوح

صفحه وی از عالم غیب بظهور رمزی شعر بر آید بعد هر یک اشکال اعداد را

بحسب میزان حروف و اعداد جرح و تعدیل کرده و منقوط نموده و بحروف بر آورده

و فرمان واحد	٥٫١٥٫٣٫٥٤٨١٤٫١٤٫٧٢٦	٥١٥١٣٥٤٨١٤٥١٤٧٢٦
نشان آن هو حیم	١٠٫٤٫٤٫٥٫١٣٫٤١٧٫٥٢٫٤٫٥	١٨٤٤٥٥١٣٤١٧٥٢١٦٥
نام عادل که اند موفق	٤٣٫١٫١٧٫٥٫٥٫٢٫٤١٫٤١٫٨٥١	٤٣١١٧٥٥٥٢٤١٤١٨٥١
ان بها و عی مکنیما	٢٫٤٫٥٫١٥٫٤١٫١٫١٨١٥٣١٤	٢٥٤٥١٥٤١٧١١٨١٥٣١٤
ما اثر عالمها حق	١٫١٫٤٫٨٫٥٫١٫١٫٥٥٣٤١٥٤٢	١٢١٤٨٥١١٥٥٣٤١٥٤٢
تعیین آن من رب	٥٫١٥٫٣٫٤٫٨٫٤٫١٤٫١٤٧٢١٠	٥١٥١٣٥٤٨١٤٥١٤٧٢١

مَن اَمله نفی نفوقِ عقبُ نهانِ خیفت نشئةٍ بنشاها انّ خالق الخلق عادل

مفسر کلمات حاصل از حروف کلمه خالق چنین نماید کو بنده غیب که خالق

خلق بر نهانه عالم کون هستی خود واحد یکتای بی همتای بوده باشد نشانی

عیانی و بیدر ستی او در اختیریه عیانی او عدل او باشد و او عادل و خیر رسان

بندکان بوده باشد بعدل و باعدل الخیر زمانه بوده باشد و خیر او عدل او

بوده باشد بدرستی او بوده باشد و وفا کننده بخیر و بسیار بخشش و مهربان
رحمان و رحیم موصوف و کریم بوده باشد اِنَّ حَاوِيَ مَكِينِهَا وَعَايِشٍ مما
لَهَا حَقٌّ يَعُونَ اِنَّ مِنْ رَبٍّ بدرستی ان عادل فراگیرنده و دارای مکان
ممکّن خلق خود ست هر آنکه مر او را هر آنچه لایق بوده باشد اعانت کرامت
وارزانی دارد از نعمتهای مکنه ممکن خود بدرستی خیریت و برکت از نزد خدا کار
بوده باشد اعانت و کرم از اسباب معیشت او از وی بوده باشد و نیز مهیا نماید
گوینده غیب مطلع را ایه نجی من امله نقی نفوق عقبیه زمان حیفه
بنشاها انکه امل آمال رفتار و کردار در زمانه پاک و منزه است بلا
و دریب عیب است بلند و ارجمند کرده ایم اخوة عقبه او را در ان زمان
که ترس و خوف از ان بوده باشد امنیت اعوادهیم و اخرة او را ممول
نمائیم و بنشات نعیم جنات و مراجاو بد کرده ایم اِنَّ خَالِقَ الْخَلْقِ عَادِلٌ
سَاكِنٌ فِي مَكْنَةٍ بدرستی بوده باشد خالق خلق عادل در مکنه خود
سُبْحَانَ اللهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ الْمُشْرِكُونَ پاک بوده باشد اشعار و گفتار
که خالق خلق عادل بعدل بوده باشد و نیست و از وجه خطوط و مراتب
خود نماید و داند که یکحرف از حروف اشعار و گفتار و بیان عیان او

از خود نباشد

از خود نباشد مگر تمام از گوینده غیب بوده باشد هر آنکه منکر وی بوده
باشد بدبخت بوده باشد یا عبد الله بر خوان منکر وی را فَأْتُوا بِآيَةٍ مِثْلِهِ
لَعَلَّكُمْ تُشْرِكُونَ پس ایمان آور بعادل حقیقی که او بوده باشد اعدل
العادلین و نام دیگر او جابر الجبارین بوده باشد که چون بنده وی را
جبری از جباری در رسد بدرگاه محکمه عدل خالق خود بداد خواهی
بر آید و او بداد رسنده دادخواه در رسد و داد او را از جابر او بستاند
لهذا جابر الجبارین و معین المستضعفین رب العالمین موصوف بوده
باشد که جابر را جبر نماید و مجبور را عدالت نماید و بداد او در رسد
پس بدان نام خالق خود را بحسب صفات در کتب سماوی عیانی هم
و توراة و انجیل و فرقان سبحان ظالم کی ... وجه جای مدح نبود
آنکه بابی بیان عیان امده اِنَّ اللهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ و نیز بدان یا عبد الله
هداک الله تعالی ظلم بر خلق کسی نماید که محتاج بسوی از یک ... هلکه
کسی باشد که مال و حال خلق را بی حق و دعوی بر خود مباح دارد
و جلب نفع خود شمارد و طاغی و باغی بر اید و از خالق خود بیخبر باشد
که خود را ملعون و مردود روا دارد و مخلد در عذاب الیم جحیم خود را

عظیم دارد اینست که خالق خلق فرموده انّ الله لیس بظلّامٍ للعبید ولکنّ ا
لناس انفسهم یظلمون که خود بر خود ظلم نمایند و خود را مستوجب لعنة
و عذاب ابدی کردانند پس معلوم و مفهوم بوده باشد که کسی ظلم در حق
دیکری نماید که محتاج بسودی و جلب نفعی بوده باشد حال خود انصاف
بده که خالق خلق چه سودی را از بنده که خود خلق کرده محتاج باو باشد
که باو ظلم نماید پس چکونه در حق خلقی که در همه جهات این مخلوق محتاج
بان خالق باشد بان ظلم نماید پس ایراد جاهلانه بوده باشد چون
در حق مبصری کوید که آیا وی بینا بوده باشد یا نابینا با وجود آنکه
که و هر ادو دیده بیننده است کذلک می بینند که آنانی که این جود و فیض خالق
جاری و ساری در هر ذرّه از ذرات کونست چنانچه در هر نفس بر ابدانی
و فرو رفتن نفخ مروحست و متنفسین را فیاضیست که اکر غافل از متنفسین
ابد و افاضهٔ روح مرانها را نشود هر اینه خلق چون ماهی که بی آب باشد
و هلاک کردند خلق هم بی افاضهٔ خالق هلاک شوند لهذا خالق خلق فیاض
و خیر رسان خلق بوده باشد و این صفت عدل وی بوده باشد چنانچه
اشعار لوح غیبی بیان عدل و هرا بیان عیان خواکشت نشان انّ هو

خیره عام ونشان

خیره عام ونشان عدل آنکه خیره بدر هستی اوست خالقی که جود او بوده باشد
عدل او ونشان عادل بودن او خیر اوست پس نفی جود را ظلم کی بوده باشد
اکر پدر و مادر در حق فرزند ظلم نمایند خالق خلق مخلوق را ظلم نماید و نماید
مکر لطف و رافت و رحمة و احسان چنانچه خود فرموده انّ الله رؤفٌ بالعباد
که صفت خیر نه مانع صفت ظلمیست چون ظلمة شب که محو در روز است اکر
شب در روز نورانی ظاهر توان شد ظلم نفی جود در حق بندکان عیان توان
شد لهذا ایراد جاهلانه بوده باشد اکر کویند خداوند عالمست یا ظالم که
آنکه کویند آیا نور را تیره کی باشد یا روشنائی بدان یا عیاذ الله از شک
الله تعالی چنانچه لازم نور روشنائیست نه تیرکی خداوند را نیز لازمه
جود و عدالت نه ظلم و او بغایت در حق بندکان از پدر و مادر مهربان تر بوده
باشد و موصوف برحمن رحیم بوده باشد نه آنکه بظلم و بندکان از اما جد
بزرکوار بوده باشد و صفت بزرکی خداوند جود و احسان باشد نه آنکه
باشد پس خداوند نفی جود عادل و کامل باشد که بنا بر خلق را مکر آنکه
جودی کنند نه آنکه ظلمی کند یا از بنده کان سودی برد چنانچه مذکور شد ظلم
کسی کند که محتاج سودی بوده باشد پس بنده را چه سودی نسبت بخالق

وی مجسم نموده و گویندگان و خبر دهندگان بر احکام وان انبیا و مرسلین و اوصیا
بوده باشند تا بخاتم که ختم نموده گفتار خود را بر بندگان و نیست مگر من باب
عدل که متنبه آید بنده او و تخم شر و فساد زرع ننماید که تا روز قیامت ثمر کشته
ویرا متمر آید که تماما از آن وی باشد چون شراره آتشی که بتدریج رسوخ
نماو مشتعل گردد و انخانه مع آنچه در او باشد بسوزاند عمل شر چون آتش
سوزنده باشد که فاعل را سزاوار سوزندگی گردد و او را بسوزاند چنانچه در خانه
کسی رود و ساکن در او آید و در عوض یاد داشتن حق او شراره آتشی در او افکند
و آن شراره بتدریج رسوخ نماید و مشتعل گردد و آن خانه و آنچه در او باشد بسوزاند
و خود نیز در آتش خود بسوزد و حال خود انصاف بده یا عبد الله ناهی که او را
نهی کرده و از سوزندگی عمل شر آگاه کرده اگر خلاف قول آن کسی نماید
و فاعل عمل شر گردد چون شراره آنکه برآید و با آتش خود بسوزد آیا ناهی ظلم
بروی کرده یا فاعل وی لهذا فرموده ناهی نهی الله سزاوار پرستش که
ان الله لیس بظلام للعبید ولکن الناس انفسهم یظلمون پس خود بر خود ظلم نمایند
هر آنکه مناهی را مباح دارد و شرارت آتش برآید و خود را با شراره خود بسوزاند
و از جمله نواهی ناهی یکی آنست که نهی نموده و فرموده که لا تقربوا الزنا مگر بصیغه جلالی

که ویرا استغنی از احتیاج دارد مگر آنکه در هر حال بنده محتاج بخداوند خود است
و اوست غنی و بنده محتاج بغنای او که بنده را آسوده دارد و اوست عادل
و اعدل العادلین و خیره خلق خود را در هر حال خواهد نا آنکه شر بندگان روا
دارد که شر و فساد چگونه از وی رخ نماید و چگونه از وی شر ظاهر آید نباید
مگر خیریت وجود از وجه مرحمت و عدالت و رافت در حق بندگان رحمن باشد
و آمر بر افعال خیر بوده باشد و خلق را خیر رسان باشد نا آنکه بشر و ناهی
افعال شر بوده باشد که عین ظلم شر بوده باشد پس کسیکه ناهی شر بوده
چگونه ظالم بوده باشد نباشد مگر آنکه عادل بعدل بوده باشد پس هر آنکه
نواهی ویرا که نهی فرموده مباح داند ظلم بخود کرده باشد که تا روز قیامت
هر فسادی که از ظلم او برآید و مثمر ثمر گردد ثمر کشند او تماما از آن وی
باشد که تخم فساد را زرع کرده و باعث شر و فساد گردیده چنانچه خالق
خلق در کلام مبین خبر داده که فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره ومن یعمل
مثقال ذرة شرا یره نعم ما قال هرچه کنی بخود کنی گر همه نیک و بد کنی
زیرا که خداوند در کلام خود هر دو را خبر داده و من باب عدل تخم خیر و شر را
نموده و امر و نهی فرموده و بحسب ظاهری اوامر و نواهی را چون فاعلان

از محلی که ویرا مباح بوده باشد موافق حکم الله بصیغه عرف بنکاح خود در اورده
نانکه پرده ناموس خود را بدرد و از حدود امر خداوندی انحراف ورزد و بنا
بیحیائی و بیعصمتی نماید و با نسل بد پری خود در مقام پرده ناموس دری خود
بر اید همانا نیت و عمل خود که پرده ناموس دری و بیشرمی باشد نطفه ولد الزنا
ناسد مجسم بر اید و حرامزاده کیف حرامزاده از او چون نیت بیحیاکی و بیشرمی
او و از خدا برگشتگی او از نطفه او مجسم گردد و حرامزاده بظهور اید که افعال
ان حرامزاده و نیت و فعل و عمل او و غیر از شراره و تظلم فعل او نباشد و چون ناشی
باشد که بهر جا بر اید بسوزاند و غیر فساد عملی دیگر چیزی از و ناید و این شر
و فساد و مظلمه تمام از ان کسی باشد که این نطفه و این تخم کشت و زرع
کرده که تمام خلق خدا لعنت بران نماید که چنین نطفه را چون نیت عمل خود
مجسم بر اورده و از ان طرف موافق حکم الله که امر فرموده از محل ما احل الله
و رسوله بحیطه تصرف موافق عرف بصیغه حلالی در اورند و موافق حکم
الله عمل نمایند همانا نیت زکی و نقی پاک او نطفه نقی پاکی و زکی و نقی
بر اید و بخیریت افعال ان نطفه حلال بر اید و حلالزاده شیر پاک خورده
بعالم ظهور اید که جز اعمال خیر و افعال خیر چیزی دیگر از و ناید و تمام خلق

خدای بران رحمت نمایند که چنین نطفه خیرخواهی و خیررسانی مجسم چون
نیت نقی خود بر اورده و چنین تخم نیکی کشت و زرع کرد که تا روز قیامت
هر خیری که از ان حلالزاده اید تماما از ان کسی باشد که تخم نیک را کشت
و زرع کرد اینست ثمرات و انست ثمرنهی که خداوند من باب جود و عدل
یکی را امر فرموده و دیگری را نهی و فواید عمل خیر را نموده و ثمر شر را نیز
او را برملی و اشکار نموده و خیر مجسم چون شکل فاعلان انسان بر اورده
وان انبیاء و اوصیاء باشند تا خاتم که ختم نموده کفت خود را که پیغمبری نیاید
کننده بعد او ناید و بخاتم الانبیاء ختم کلام بوده باشد و حجة خود را بخاتم
الاوصیاء علی نامی ختم نمود علیه السلام و علی اله الکرام و اصحابه
العظام الی یوم القیام این بوده باشد عدل خداوند جهان آفرین خدا
زمین و اسمان حال خود انصاف بده یا عبد الله که شر از ناهی نهی نیست بار
کنا افعال نهی ناهی را در خود مباح داشته و تخم شجره خبیثه را کشت
زرع کرده با وجود انکه میداند که متمر به ثمر فساد است و شرانگیز است
و در محل ایراد مردمان است چه از خود و در شت و برا العنت نمایند
که بکوش خود مکرر از عامی و غیر عامی شنوا بوده باشد که نهی ناهی

هر آنکه مرتکب نهی آید و اعمال نهی را مباح داند مورد طعن و لعن باشد و بر ملا
فاعل نهی را لعنه نماید و در مقام ایذا و اذیت او بر آید لهذا چون دیو سان
که شنیعه را بر خود خریده و باکی از ملامت خلق الله ندارد بسان انها ملعون بر ملا
و فاعل افعال ناهی گشته و مایه شر و فساد گردید حال انصاف بده شر از جانب خدا و نهی
هست یا از جانب بنده از خدا برگشته و طاغی و باغی بر آمده چون نکاو ملتی و نوکری
که در سایه امنیت صاحب خود بوده باشد و صاحب در کل حال در پرورش او بغایت
مربی بوده باشد و چنان لطفی صاحب وی را بوده باشد که ساعتی غافل از وی
نباشد و او را از آب و دانه معطل باشد و از حوادث روزگار در همه جهات محافظ
وی بوده باشد اگر باغی و طاغی برآید و رسن و ابشکی صاحب خود را از گردن
مرفوع دارد و خود را از الطاف صاحب محروم دارد و سر پر مرحم آزاری دارد
و مردم را در حواس اندازد و مردم در مقام هلاکت وی بر آیند و او را هلاک
نمایند حال انصاف بده که صاحب بر او ظلم کرده یا خود بخود خود را مستوجب هلاکت
ساخته این بوده باشد ثمره نهی که شر از جانب بنده طاغی باغی چون نکاو
کاو وحشی باشد چنانچه مسافری وارد در بلدی گردد و هر که را بیند دشنام
دهد تا آنکه در ظرف ساعتی یا دقیقه هزار دشمن بهر خود مهیا دارد که در مقام

ایذا و اذیت او بر آیند و او را مکافات نمایند و آن طرف اگر در بلدی وارد گردد افاده بر وی
هر که را بیند سر تسلیم در پیش افکند و باحترام اهل بلد را خواند معزز و مکرم بر آید
و رستگار دارین گردد و در نهایت عزت وی را احترام دارند و راحتها باو
رسانند و فاعل هر دو را نیک میدانند و از ثمره هریک آگه بوده باشند که افعال
نهی ثمر او شر انگیز و افعال اوامر ثمرش راحت و خوشی باشد لهذا یکی شر را
بر خود روا دارد و دیگری خیر را بر خود پسندد این بوده باشد حاصل هر یک
که از منهیه شر و فساد و از افعال امر راحت و عزت پدید آید که خداوند هر دو را
فایده نموده حال خود انصاف بده یا عبدالله که خداوند عادلست با ظالم او
اِنَّهُ عادِلٌ و کلام صدق که در کتاب مبین فرموده اِن اَحسَنتُم اَحسَنتُم
لِاَنفُسِکُم وَ اِن اَسَأتُم یَسُوءُ وُجُوهَکُم فی الدُّنیا و الآخِرَةِ اَشَدُّ العَذاب
بدان یا عبدالله ارشدک الله تعالی چگونه آدم و جان مخلوقی بوده که خالق
در حق او فرموده و خلقنا الانسان احسن التقویم و احسن الصور و اشرف
المخلوق که وی را هوشی و مدرکی عنایت کرده که مخلوق را چنین افاضه در ها
ننموده با وجود ضعف بدنی قوه فعلیتی باو داده که سایر را با وجود قوه بدنی
چون چهارپایان چنین فعلیتی نداده و آن بر ملا بوده باشد و صنایع او اشکا

باشد که سایر مخلوقات چنین آثار نماید تبارک الله احسن الخالقین نیست مگر
از وجه مختار بودن او که وی را مختار در کارخانه قدرت خود نموده که هر چه را
مایل باشد در یابد و تعیش در کارخانه خدا بغوث و خوشی نماید و از اسرار
خداوند آگاه گردد و خدا را ستایش نماید و امر او را خیریه خود داند و نهی
او را شر خود داند و شاکر در عطای او باشد تا وی را بوعده خود برکت دهد
چنانچه وعده داده من شکر فی ادنی نعمه نعم ما قال قایل ابر و باد و مه و خورشید
و فلک در کارند • تا تو نانی بکف آری و بغفلت نخوری • خلق آسمان و زمین
بهر انسان بهر سو روان خدمت کار اند که آدمی را اکلی و شربی و لبسی
مهیا سازند شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری • و خداوند را ارفق
و حافظ بوده باشد و بندگان را چون شبان گوسفندان حافظ باشند
و اگر یاغی و طاغی چون گوسفندی سر در وادی درندگان و شبان
هر قدر تعاقب او رود و دلیلان روانه نماید که وی را دلالت نماید
و در پناه حافظ در آید چون پیغمبران نمایند در خیریه او اینها و او
اعتنا ننماید و سر در وادی ضلالت نهد و طعمه درندگان نماید آیا
نقص از حافظ بوده باشد یا از یاغی و طاغی خود انصاف بده که صاحب

در سوطه

وی را ظلم کرده یا خود بر خود ظلم نموده که خود را از پناه صاحب دور کرده
و خود را از فیض فیاض محروم داشته و من باب جود و عدل و احسان
آدمی را فاعل مختار نموده و چون باغبان که شخصی را از ارباب المتقات در
باغ خود ره داده و او را فاعل مختار کرده که هر میوه بخواهد اختیار نماید
اگر آن مرد حق التقات را نداند و باعث خرابی باغ گردد آیا آن خاین باشد
یا امین و اگر باغبان او را از باغ بیرون نماید آیا عدالت کرده یا ظلم آیا خدا
که این همه فضل و مرحمت درباره بندگان فرموده و هادیان چند فرستاده
چون انبیا و اوصیاء و اگر خلاف فرمایش ازا نمایند خدا ظلم کرده کلا و الله
خداوند اعدل العادلین ارحم الراحمین غافر الذنوب آمرزنده گناه بندگان
من لا یغفر الذنوب الا هو آمرزنده گناه بندگان من سبقت رحمته غضبه
آنکه پیشی گرفت رحمت او بر غضب او حاضر غیر غایب شفیق من لا شفیق له هو
قدیم الاحسان حاضری باشد که غایب نباشد خداوندی که همیشه جود و احسان
او پاینده است الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم • مالک یوم الدین • ایاک نعبد و ایاک
نستعین اهدنا الصراط المستقیم • صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم
و لا الضالین • آمین یا رب العالمین

بسم الله الرحمن الرحیم

اثبات نبوت کنم از بسم الله • پیداست بپیش دیده و از همه راه •

مخلوق فزون از حد و بی حد • لا حول و لا قوة الا • بالله •

اعلم یا عبد الله هداک الله تعالی اثبات نبوت و ولایت و حجه خالق از

بسم الله بیان عیان او بحسب کمون بطون حروف بسم الله نماید که از اعداد

حروف بسم الله بیان در ذکر نبوت کویند غیب کو یا ظاهر براید و فایده

او ر که در بیت را مفید اید نماید که چه بوده باشد عیان بیان ان برهان

ان کویند غیب نماید و وحی او را نام او ر هند بشعور ان و تیز فهمان ر ملی

نماید و نام وصی ابر هند کان خدا نمایان کرد الله و از ره روینه حروف بسم الله

کویند غیب اثبات امامت و ولایت نماید و با اسم نام ولی و وصی را ادا

کمون بطون حروف بسم الله کویا ظاهر براید انشاء الله و برا بعون الله بجد

از اشعار نبوت ناظران را بنظر رسانیم بسم الله الرحمن الرحیم بحروف مقطع و بر نموده مکرر

جمع حروف عدد او	ب س م ا ل ل ه ا ل ر ح م ن ا ل ر ح ی م

هفتصد و هشتاد و شش باشد ٧٨٦ بحسب نطق عربی سبع ماه

ستّ ث م ان ی ن بحروف مقطع چنین بر اید س ب ع م ا ه س ت ث م ا ن ی ن

عرو هر اعرف

عدد هر یک حروف بلا نقطه و علاقه بحسب الاحادیه بظهر هکذا

٦ ٢ ٣ ٢ ٤١ ٥ ٦٤٥٤ ١٥ ١٥ بحسب سطر حاصل اشکال اعداد عدد بر این

کذشته تکسیر نموده و سطری چند حاصل کرده الی باب الزمام که سطری

چون سطر اشکال اعداد اول بعینه در از نماید و لوح صفحه او با اعتدال

محکم بوفق قانون بر اید و بعد اشکال اعداد ما حصل لوح را منقوط نموده

مذکور که از عرض ابقغ و از طول ابجد باشد منقوط بر او هر دو و بحروف

خود عدد بعد ذلک نموده و کلمه بنا کرده و بهوشیاری اشعار غیبی و برا

خونا کشته بعون الله و دایره مذکور این دایره بوده باشد که و برانه کلمه باشد

واعداد حروف کلمات هر یک مشابه یکدیکر بوده باشد و هر کلمه را مرتبه

اعداد احاد و عشرات و مآت هر یکرا بوده باشد مکر کلمه اول و برا

مرتبه عدد الف بوده باشد که و برا چهار شکل عددی بوده باشد هکذا علم رمزها

١	ا	٢	ب	٣	ج	٤	د	٥	ه	٦	و	٧	ز	٨	ح	٩	ط
١٠	ی	٢٠	ک	٣٠	ل	٤٠	م	٥٠	ن	٦٠	س	٧٠	ع	٨٠	ف	٩٠	ص
١٠٠	ق	٢٠٠	ر	٣٠٠	ش	٤٠٠	ت	٥٠٠	ث	٦٠٠	خ	٧٠٠	ذ	٨٠٠	ض	٩٠٠	ظ
١٠٠٠	زیک تا نه عدد احاد میدان • بس انکه یک بیک منقوط کردن																غ

نظر رانیك بکشا نیست مشکل ٥ عددها را فزون سازنقطه در دل ٥

زیکنقطه ترقی یافت احاد ٥ ترفع راد و نقطه کشت بنیاد ٥

فهذا الباب مفتاح ومغلاق ٥ مساوات احمد بدقح من طاق ٥

اکرخواهی شوی آکه توازدین ٥ مشاهید مشاهید بر بین ٥

اعلم یا عبد الله ارشدك الله تعالی فی العلم الایمان الذی یظهر منها

خیرا وامان بدان محمد وعلی من نور واحد بوده باشند ودرهمه جهات

ازیك نور بوده باشند چنانچه محمد رسول الله صلوات الله وسلامه علیه

واله ومتابعیهم درحق وحی خود مکرر فرموده لحمك لحمی وجسمك جسمی

که درهمه حال یك باشند وازنور واحد باشند حتی بحسب اعداد حروف

نامشان یکتا درحال تجرد ووحدت یکی بوده باشند واعداد حروف

نام منیرشان باکلمه ذکر نفوس یك بوده باشد هکذا اعلم بهام جم

عدد جمع حروف نوح ودو ۹۲ بحسب احادی نه ۹ ودو ۲ یازده نماید ۱۱

وعدد حروف نام علی صدوده ۱۱۰ بلا نقطه بحسب الاحاد به یازده نماید ۱۱

وعدد کلمه ذکر نفوس هم ونیز یازده کردد که پنج وشش یازده باشد

المراد لوح مذکور از حروف بسم الله این لوح بوده باشد

٢٦٥١٤٧٢٦

٥١٥١٤٥٤٦٥١٤٧٢٦ ٥	٥١٥١٠٤٥٤٦٥١٤٧٢٦ ٥	وبزمان سمه دين ٥
٤٥٥١٢٤١٧٥٢١٥ ٥	٤٥١٠٤١٤١٧٥٢١٦٥	انه خبر نعام د بنهمو ٥
١٤٧٤٥١٢٥١٥٦٤٥٦	١١٤١٧٤٥١٠٢٥١٥٦٤٥٦ ٥	سند وها نبي ندع ٥
٥٢١١٥٥٦٤٤٧٥٢٤١ ٥	٥٢١١١٥٥٦٤٤٧٥٢٤١ ٥	تقبا ٥ ومن عند سنه
٤٦٤٥٧٥٥١٤١٦٢١٥ ٥	٤٦٤٥٧٥٥١٤١٠٦٢١٠٥	يعب فهي كسيد ٥ انه
١٥٤٥١٧٦٥٢٤١٦٥٤ ٥	١٠٤٥١٧٦٥٢٤١٦٥٤ ٥	عن مودت نواد ٥ بنوع ان
٥٦٢٧٤١١٥٦٤٥٥٤١ ٥	٥٦٢٧٤١٠١٥٦٤٥٥٤١٠	منفيا ٥ منه موثق ٥
٥١١٦١٤٤٥٧٥٢٤٦١٥ ٥	٥١١٠٦١٤٤٥٧٥٢٤٦١٠٥ ٥	بدع لسنة قوم بر عند
٧٥٥٤٢٤٤١٦١١٥٥ ٥	٧٥٥٤٢٤٤١٦١٠١٥٥ ٥	مقويا ٥ انه نفي وخاتم
١٤٦٤٦٢١٤١٥٥٥٥٧ ٥	١٠٤٦٤٦٢١٠٤١٥٥٥٥٧	لمن نعزه شهادي بسم
٤١١٢٥٦١٥٤٥٦٥٤٧١ ٥	٤١١٢٥٦٥٤٥٦٥٤٧١٠ ٥	سميبي ٥ عجم لسند هو
٤٥٥٦٦٥٥٢٤١٧١١٤	٤٥٥٦٦٥٥٢٤١٧١٠١٤ ٥	نبيا مدايع ٥ امره هو
٢٥٤٥١٧٦١٥١٥٤٤ ٥	٢٠٥٤٥١٠٦١٧٦١٠٥١٥٤٤ ٥	سنه ممن ٥ ان يوع و
٦٢١٦٥١١٥٥٤٤٥٤٢ ٥	٦٢١٦٥١١٥٥٤٤٥٤٢ ٥	يهد رب مقتد تذنبا ٥
٥١٥١٤٥٤٦٥١٤٧٢٦ ٥	٥١٥١٠٤٥٤٦٥١٤٧٢٦ ٥	هو يعبوب زمان سمه دينا ٥

مفسر حروف کلمات متن حاصل لوح چنین کویند غیب کو با براهین وبرهانٍ
سِمَةِ دینٍ اِنّه خیر خاتم دینهمو سندٍ وهادٍ نبیٍّ ندّع نقیبا و برمانه عالم
کون اسم دین اینی باشد بدرستی بوده باشد او خبر رسان بندکان
که عالم میکردانیم دینشان را سندی مستندی ان بوده باشد نبی که اورا
بدعوه میفرستیم بر خسندکان و پاك ستوده باشد ان نبی و نیز میفرماید
وَمَن اعتدّ سنّةً ویخب نهی کسبه ۵ انّه عن مودّتٍ نوادٍ بنوعٍ انّ
منقبا ۵ وانکه معتاد میدارد سنّة اورا و پوشیده و برطرف کننده
نهی اوست چون او بزرکواری بوده باشد بزرك بدرستی اوست
از دوستان آن نبی میفرستیم آن دوست را بیاری او بنوع او بدرستی
ان دوست چون آن پاك و منزه بوده باشد و آن علی بوده باشد و نیز
کوینده غیب میفرماید منه موثّق بدیع لسنّته قوم برّ عند مقویا ۵
از آن بوده باشد ان دوست واقعی بوده رستکار و ثقه و صدعی
لسنه ان نبی قوم او و ابن عم او و دوست او بوده باشد علی و بوده
باشد نزد خداوند مقوی توانای آن نبی مقوی و نیز میفرماید
انّه نحو خاتم ۵ لکن بعزّه شهادتی لسم سمیّتی عم تنند هو نبیا ۵

بدرستی بوده باشد

بدرستی بوده باشد ان نبی پاك و منزه و خاتم النبیین همچنانکه ما عزّه و علیهم
اورا نیز ما نمائیم او را دعوه کننده باسم نامی خود که نام وی عالم علی باشد
کردانیم حجة خود را عام و ما مستند کردانیم آن نبی را متنبه کننده بندکان
و نیز کوینده غیب میفرماید مدایع امره سنّه متمن ۵ انّ یوع و بهیه رب
مهتدٍ تنبا ۵ بوده باشد دعوه کننده امر او آن علی بوده باشد و حجه
ان امر اوست سنّه نبی که امر ان علی متمنا بوده باشد بدرستی او بر پا
میدارد سنّه نبی را و میفرماید اورا پرورد کار او که نماینده صراط المستقیم
باشد و سزاوار درود و ثنا باشد و نیز میفرماید هو یعسوب زمانٍ
سِمَةِ دینا اوست پناه زمانه که اسم او دین بوده باشد که پناه دین مبین
علی بوده باشد و اوست یعسوب الزمان علی این بوده باشد جواب کوی
غیب که از کون بطون حروف بسم الله بیان عیان در نبوت اثبات نمود
و بسیاق رسم دیکر که مذکور کشت نیز ویرا نماید بحسب زبر و بینه که بعد از آن
باب بعون الله نمائیم که در امامت کو یا براید اعلم یا عبد الله هداك الله تعالی
نام نبی با سما عیان بنامد اما همین قدر بیان امد که وی خاتم النبیین است
پس جهه اطمینان خاطر ناظر سطری سؤال جواب از کوینده غیب خواهیم

که خاتم المرسلین را نام چه باشد و بعد از ان وحی او سؤال نمائیم که ویرا

نام بر ملی چه باشد هر چند گویند غیب بحسب اشارت نام ویرا در بطون لوح

حاصل بسم الله اشعار فرمود باین بیان بسم سمیّ که باسم من مسمّا باشد

اما ندانیم که بکدام اسم مسمّا باشد باسم اعظم یا باسم صفات او و اسم

اعظم او را دریافت لی مد در سابق که سؤال نمودیم و جواب شنیدیم که نام

اعظم خداوند علی و علی باشد که سؤال نمودیم و جواب افراد در باب توحید

عیان نمودیم پس بجهه ایراد خاطر بعد از انکه نام خاتم را جواب دریافت خاطر

نمودیم نیز در جواب سطر سؤال ثانی برائیم و دریافت نام وحی خاتم را نیز نمائیم

بعون الله تعالی و دانسته که در تمام سور قران در اثبات حقیقه ایشان

در هر کلمه بحسب بطون و کمون حروف کویا برایند و نام هر یکرا در هر ایه قرانی

بحسب استخراج عیان بر ملا نام او را نماید و نام هر یکرا اول و اخر بهعد باشد

که بعون الله بعد از جواب و سؤال و سطر مذکور نیز از کمون و بطون

کلمه اوّل کتاب الله که قران باشد تا اخر کلمات سور قرانی نام ایشان را در ایات

ناظران فهیمدرکان نمائیم بعون الله اعلم یا عبد الله اول سطر را | باعالم

السر و الخفیات ظاهر نمای کیست در حقیقت خاتم سعمران در خلق

اعراد فرس

اعداد حروف سطر سؤال هفت هزار و سیصد و هفتاد تا با ٣٠ یا بحروف

مقطع مستنطق را براورده هـ ف ث م ز ا ر و گ س و ی ص د و گ هـ ف

ث ا د ث ا | بعد حروف ما حصل مستنطق را باشکال عددی بی نقطه و عدد

براورده و سطر اشکال عددی حاصل نموده و اشکال اعداد حاصل سطر اساس

کرده و سطر چند حاصل نموده الی باب الزمام تا انکه سطری چون اشکال عددی

سطر اول نماید و صفحه بوفق اعتدال نماید بعد ذلك اشکال عددی بنقطه

بحسب میزان اعداد حروف منقوط نموده و بعد بحروف براورده و کلمه بنا نموده

وهو شباری خونده	١٤٤١٤٨٥٦٤٩١٦٦٢١٧٥٤٨٥	
١٤٤١٤٨٥٦٤٩١٦٦٢١٧٥٤٨٥	ه	١٠٤٤١٠١٤٨٥٦٤١٦١٦٢١٠١٧٥٤٨٥
١٤٦٤٦٦٢٥١٨٧٤٥١٤٤٨٤٥١	ه	١٠٦٤٦٦٢٥١١٨٧٤٥١٤٤٨٤٥١
٧٨٤١٥٥١٢٤٦٤٦٨٤٤٦٥٩١١	ه	٧٨٤١٥٥١٢٤٦٤٦٨٤٤٥٩١١
٤٦٦٤٨٢٤١٤٥٦٥٥١٤٤١٨١٧	ه	٤٦٦٤٨٢٤١٤٥٦٥٥١٤١٨١٠٧
٦٥٥٤٥١١٤٢٤١٨١٤٨١٦١٦٧٤	ه	٥٥٥٤٥١١٠٤٢٤١٨١٤٨١٦١٠١٧٤
٤٢٨١٤١٤١٨١٦٥١٤٦٥٧٥٤٦	ه	٤٢٠٨١١٤١٤١١٨١٦٥١٤٦٥٧٥٤٦
٦١٥٨١١٤٤٦٤٥١٧٥٨٤٢٦٤	ه	٦١٥٨١٠١٤٤٦٤٥١٧٥٨٤٢٤

٥٤١٦٧٤٩٤٥١٨٢١٤٨٢٥٦١٤٦	٥	٥٤١٠٦١٤٤٥١٨٢١٤٨٢٥٦١٤٦
٨١١٥٤٤٨٩٢٤٥٧٦٦١١٤٤٦٥	٥	٨١٠١٥٤٣٨٢٤٥٧٦٦١٠١٤٤٦٥
٥٤٧٢٦٩٦٨١٤١٤٤٥٤١٦١٥٨	٥	٥٤٧٢٦٦٨١٠٤١٤٤٥٤١٦١٥٨
١٤٤١٤٨٥٦٤٩١٦٦٢١٧٥٤٨٥	٥	١٤٤١٠٤٨٥٦٤١٦٦٢١٠٧٥٤٨٥

بحمد تربیت کس سامون حمید دیان مکر محمد انت زحق نکوست وی

وان سمت نوشت بان هاتف عزت حق که صادق نبود ما امراست و حد خود

دعوی وحدت احداست وبدیان منن خو منزه است ودین وی حق متق حالم است

ومو رد فن زاهد ومتقی فن اوست داون گفتار حق است همت زوی ده هست

نقی خو رهد رحمت نقی باک منزه حضها وی ده هدت امی حسوب زهن این است

بیان غیبی که عیان نام خاتم النبیین راهمو محمد ٥ بدان محمد است خاتم پیغمبران بخلق

مبین ٥ محمد است مهتر پیغمبران بصدق یقین ٥ محمد انکه بنام خدا شدش ایین

محمد انکه زحق امدی رهش تعیین ٥ محمد انکه مبین شد شریعتش چو مهین ٥ محمد انکه

فرود امدی بوی قران ٥ که بود خاتم پیغمبران و مظهر دین ٥ محمد انکه شدی ناسخ

جمیع ملل ٥ که بود هادی خلقان شفیع یوم الدین ٥ شفاعتش رواست بسوی خلق

بود رواء مرا اوراست

بود رواء مرا او راست خدا کریم ومعین ٥ محمد وعلی فاطمه حسن وحسین ٥

بوند باعث ایجاد اسمان و زمین ٥ مدام تا نفست باشدی تو عبدالله ٥ درود ال

عبا منیرست بصد تمکین ٥ کرت امید بخاتق بود بروز جزا ٥ ره شریعت ایشان

مقیم تو بنشین ٥ شوند هادی متد بوند شافع خلق ٥ سوای ان تو مدان و مدان تو

غیر از این ٥ والصلوة والسلام علی محمد واله الطاهرین المعصومین ومتابعیهم

المخلصین الی یوم الدین والحمد لله رب العالمین ٥ الرحمن الرحیم ٥ مالک یوم

الدین ٥ ایاک نعبد وایاک نستعین ٥ اهدنا الصراط المستقیم ٥ صراط الذین

انعمت علی محمد واله الطاهرین ٥ وعبادک المخلصین ٥ امین یا رب

العالمین ٥ بحقهم یا اکرم الاکرمین ٥ بعد الحمد وصلوات بدان یا عبدالله

هداک الله تعالی نیز جواب سطر سئوال مذکور انما ئیم که وحی خاتم النبیین

را چه نام بوده باشد و قائل او که باشد اعلم وافهم بها

یا علیم کل حال وحی خاتم النبیین محمد چه نام دارد و قائل وی که باشد
جمع اعداد حروف سطر سئوال دو هزار و هشتصد و چهل ۲۸۴۰ مقطع حروف
مستنطق را برابر هر ده دو هم زار و هم شت ص د و ج ه ل ت ا
٤ ٦ ٥ ١٧ ٢ ٦ ٥ ٣ ٤ ٩ ٤ ٦ ٣ ٥ ٣ ٤ ١

۱۴۳۵۳۶۴۶٪۴۳۵۶۲۱۷۵۶۴	۵ ۵	۱۰۴۳۵۳۶۴۴۳۵۶۲۱۷۵۶۴

دون عیب سنجده وجهش مناید ان موجد علی وبدان ملل امة همون علی

وجده ره او طایفه عالاللهی بوده باشد زهو ده دو شتی او نکمنند بسیار

وبجو سجلش ویت از همت سرده نمونش در مشکش سخت امة زن دو تی

نه دل از بی شد ملل نماینده یکدل و سو سهمش عدو باشش همجد مشمش

ومنش الله لعنتی ویرا کردی املعو نزا پس بدان خودی زن مذکور

مشنوع مجهل ننک شده شوم ومع عدو ان شه شد مهلک شه دین

ویت جز خوجمذ کور قاتل مدان وشعارش بر علی هست وبدان نفی پاک

ستوده الله دهدت سخن نو تازه اجل زیر که به اشعار بیان بدان اعمر

جلی اشکار ای مکه مدع خلافت مجوجه ان سه که میدانی بجو یا عبد الله

انی انکسی بجو موکل هست محمد را وکیل مطلق شدت عزة ملة اسلام و علی

مهو نی ان شد بو سع ره شریعة متجلیت بوده باشد علی ونسل وی هم

دون عیب سهلت موجه شدی بجسب کمون حروفه یرادر بابی اکبر

در مقام سئوال برائ این بوده باشد جواب سئوال غیبی اعلم واهم بها

پس نیز لازم امد که از وجه نسل ویرا سئوال اکبر ابراهیم که کدام بک از نسل

۱۴۳۵۳۶۴۶٪۴۳۵۶۲۱۷۵۶۴	۵	۱۰۴۳۵۳۶۴۴۳۵۶۲۱۷۵۶۴
۳۴۵٪۶۴۲۶۱۳۱۷۵۵۳۶۴۴۱	۵	۳۴۵۶۴۲۶۱۰۳۷۵۵۳۶۴۴۱۰
۳۱۷۶۵۲۵۴۳۶۶٪۴۵۴۴۱۳	۵	۳۱۷۶۵۲۵۴۳۶۴۵۴۴۱۴
۶۳۴۶٪۵۴۲۵۵۴۶۴۱۷۱۱۳۳	۵	۶۳۴۶۵۴۲۵۵۴۶۴۲۱۰۳۳
۵۵۴۲۶۴۴۵۷٪۱۴۱۶۳۳۳۶	۵	۵۵۴۲۶۴۴۵۱۴۱۰۶۱۳۳۶
٪۷۱۵۴۴۱۴۶۶۳۶۲۳۴۳۵۶۵	۵	۲۱۵۴۴۱۴۶۶۳۳۳۴۳۵۶۵
۶۶۳۴۲۱۳۴۴۴۳۵۵۱۶۲۵٪	۵	۶۶۳۴۲۱۰۳۴۴۴۳۵۵۱۶۲۵
۴۴۳۴۵۳۵۱۱۲۶۴۲۳۵۶٪۶	۵	۴۴۳۴۵۳۵۱۱۲۶۴۲۳۵۶۶
۲۱۶۱۴۵۷۳۳۵۵۴۶۳٪۴۶۴	۵	۲۱۰۶۱۰۴۵۷۳۳۵۵۴۶۳۴۶۴
۵۳۵۳۴۷۶۵۳۴٪۱۴۶۶۱۴۲	۵	۵۳۵۳۴۷۰۶۵۳۴۱۰۶۴۶۱۴۲
۴۳٪۵۱۶۴۷۶۴۶۳۱۵۴۳۲۵	۵	۴۳۵۱۶۴۷۶۴۶۳۱۵۴۳۲۵
۴۶۶۲۶۱۴۱۶۵۱۴۵۳٪۲۳۵۴	۵	۴۶۶۲۳۴۱۰۶۵۱۰۴۵۳۲۳۵۴
۱۵۴۶۵۱۳۴٪۳۲۷۳۶۵۶۴۴	۵	۱۰۵۴۶۵۱۳۴۳۲۷۳۶۵۶۴۴
۳٪۲۴۷۳۳۱۶۵۵۶۶۴۴۵۴۱	۵	۳۲۴۷۳۳۱۶۵۶۶۴۴۵۴۱۰
۵۶۵۱۶۳۶۳۴۷۴۴۵۲۴٪۱۳	۵	۵۶۵۱۶۳۶۳۴۷۴۴۵۲۴۱۰۳
۲۴۴۳۴۶۵۳۲۶۴۱٪۵۱۶۳۵	۵	۲۴۴۳۴۶۵۳۲۶۴۱۰۵۱۶۳۵
۶۲۴۳۱۵٪۶۵۴۱۳۶۴۳۴۵۷	۵	۶۲۴۳۱۰۵۶۵۴۱۰۳۶۴۳۴۵۷
۴۵۱۶۳٪۶۵۴۱۳۳۴۴۵۴۲۷۶	۵	۴۵۱۰۶۳۶۵۴۱۰۳۳۴۴۵۲۷۶

۵۶۲۱۷۵۶۴

ان بعد از ان بوده باشد او را جانشین زیرا که خود گوینده غیب توجه نموده

وصی خاتم پیغمبران علی باشد ۰ ولی و نایب وی شخص عادلی باشد ۰

مروج ره و بر این هوای منبود ۰ مکمل ره اسلام کاملی باشد ۰

امام هادی امة عیان باشد آن ۰ معقل همه عقال عاقلی باشد ۰

ظهور امة احمد عیان از وی شد ۰ مکمل ره احمد علی ولی باشد ۰

علیست حجة خالق خلیفه احمد ۰ ره شریعه وی را علی علی باشد ۰

ظهور مظهر خالق علی نامی او ۰ کلام ناطق حق باشد و جلی باشد ۰

جمیع سر الهی بوی هویدا دان ۰ بصیر و مبصر و بینای او علی باشد ۰

بخوان نام علی را مدام عبدالله ۰ مشاکل و هم و غمت سینجلی باشد ۰

بخوان ناد علی را ز دایرة غمها ۰ مفتح همه ابواب مشکلی باشد ۰

با علیم بعد از علی هادی و امام جانب وی که باشد جمع اعدادا
حروف سطر سؤال هشتصد و هفتاد و هفتا ۸۷۷ مستنطق مقطع
نموده ه ش ت ص د و ه ف ت ا د و ه ف ت ا بعد از ان باشکال
عددی بلا نقطه و علاقه بحسب الاحادیه بر او برده ۱۴۸۵۶۴۱۴۸۵۶۴۹۴۳۵
بعد اشکال سطر را تکسیر کرده و صفحه وی را حل نموده و منقوط کرده و بحروف در اورده

۸۵۶۴۹۴۳۵

۱۴۸۵۶۴۱۴۸۵۶۴۹۴۳۵	۱۰۴۸۵۶۴۱۴۸۵۶۴۴۳۵
۸۴۵۱۶۴۴۶۹۵۴۸۳۴۵۱	۸۴۵۱۶۴۴۶۵۴۸۳۴۵۱
۹۶۵۴۴۴۸۶۳۱۴۵۵۴۱۸	۶۵۴۴۴۸۶۳۱۰۴۵۵۴۱۸
۳۶۱۸۴۴۵۴۵۴۴۵۱۶۸۹	۳۶۱۸۴۴۵۴۵۴۴۵۱۶۸
۵۴۴۵۴۴۵۴۱۸۶۱۸۶۹۳	۵۴۴۵۴۴۵۴۱۸۶۳
۱۴۸۵۶۴۱۴۸۵۶۴۹۴۳۵	۱۴۸۵۶۴۱۴۸۵۶۴۹۴۳۵

شد دو بت غیر حماد و ن حمید او ن حد یقند جفت هست دو
ان نبرکوار ان محض امة محمد و نمانیش وی فقدت جنین ن س ح
س ی ا ن ن س ص حسین مد همسند نف قول حسن و حسین بجو
حق هر دو را وحید ند مهدت رهنمایت و هادیت جانشین حیدر

صفدر امام الخافقین ۰ هر دو فرزندان وی میدا حسن و بکر حسین ۰

بعد حیدر ساقی کوثر امام المسلمین ۰ ان دو فرزند بلند اختر امام المشرقین ۰

انکه احمد هر دو را بر دوش خود کردی سوار ۰ با صفا زانسان که در چرخ ملوک فرقدین ۰

اسمان شرع را قطبین علی و احمد ند ۰ زهره او بود زهرا دو سبطش نیرین ۰

ان امامی کز جلالت شد بری روح الامین ۰ مهد جنبانش بفرمان خدا در نشاتین ۰

ان امامین همامینی که دارند ی شرف ۰ از محمد واجبی عبدالله ان ذو قبلتین ۰

پور بوسفیان بعد پورش با علی وآل او ٥ این دو چون جلوس جلمد وآن دو چون
نبرد جبین ٥ اعلم یا عبد الله ارشدك الله تعالی جهة آنکه اشکال اعداد
مرتبه احادی اشکال نه ۹ را در سطور الواح محو نموده و محسوب ننموده بدان
جهة آن چه بوده که ناظر را موجه وجه آن را نماید که ویرا شبه در آن
نبوده باشد بدان در اصطلاح لفظیه لغتهای مختلف تمام بیست و
هشت حروف تهجی معمول ناید مگر در لغت عرب که تمام معمول آید
و در لغت عجم سه حرف از آن معمول ناید مثل این حروف که یکی از آن
نه کلمه دایره میزان اعداد و حروف که مسما دایره ابقغی باشد
وان این کلمه بوده باشد که در لفظ عجم معمول نباشد آن ططضظ
لهذا محسوب ندارد و محو در نظر دارد و جهة دیگر آنکه خط سرخی بر آن
کشیده معلومات کلمات مستخرج بوده باشد که ویرا نموده که غیر خبره را
ظاهر بوده باشد که کلمه وجه را دریافت در یافتگی نماید وگاه بوده باشد
که از اصطلاح وجه عاری بوده باشد وعلی هذا القیاس کلمات چند را
گاه باشد از اصطلاح وی بی خبر باشد لهذا معلومات کلمات را نیز
که عامی او را گاهست دریافت ناید بخط سرخی ویرا نماید که تا در شبه باقی نماند

وا ورا معلوم و مفهوم

و او را معلوم و مفهوم بوده باشد و کیفیت دیگر بسیار می‌شود که بجهت کمون بطون
حروف بجهت استخراج معلومات کلمه را دریافته و بقلم سرخی ویرا نموده که
کلمه اسلام که بخط سرخی در سطر هفدهم لوح حاصل از سطر مستوی آخر
بیغمبو مرقوم امد که اشکال اعداد حروف وی این سطر مرقوم بوده باشد اعلم
۴۱۳۲ که در بطون ویرا نموده امد که بطون اول را مرقوم مذکور را اهد اسلام ۹
و بطون ثانی او کلمه ولیت رقم از او نموده و دانسته هر کلمه را هفتاد بطون
آگاه هان این رسم الخط را معلوم امد چنانچه از یك آیه اول کلام الله را
چهارده آیه بجهت بطون و کمون از خود اشکال اعداد حروف ویرا نمایش براید
که بعون الله تعالی بعد از این باب در باب بیان امامت ویرا عیان نماید بعون الله
که چهارده آیه از یک آیه بجهت استخراج بطون البطون نماید و در بیان اثبات
امامت ویرا عیان نماید که امام وصی محمد که بوده باشد و تمام آیات قرآن
در اثبات نبوت و امامت عیانا گویا بوده باشد چنانچه حال لوح اول آن کتاب
مذکور شده در عنوان بیان هذه الکتاب را نماید که ویرا چنانچه مذکور
امد که در عالم رؤیای صادقه آن پیر منیر روشن ضمیر کتابی ویرا کرم نموده
که پنج لوح در وی نموده که سر لوح آنها حروف مقطعه نورانی کلام الله مجید را

بوده که نموده اول وثانی وثالث ورابع وخامس

که در متن لوح اول کلماتی چند مرقوم بود که کلمات را در عالم رؤیای
واقعی خود نگاشته که چون بعالم شهود برآمد کلمات مذکوره را در خاطر داشت
مع هیچ کلمات سر سوره مذکوره که از نهار اظهار نموده وچندی در پی آنها بجو
بوده که این چه واقعه بوده که ویرا نموده تا آنکه از وجه امتحان در مقام امکان
دریافت الواح مذکوره نموده ولوح اول او که سر لوح اولین حروف بوده
که بحسب تجربه بسیار و مشق بیشمار ویرا دریافت نموده که بعینه همان
کلمات مذکوره در عالم واقعه ذهن نشین برآمده دریافت نمود چنانچه
حال در این باب لوح ویرا بنظر ناظران رسانند تا دانند که این واقعه
که وقوع او صادق برآمده از جمله غرایب وعجایب بوده باشد که کسی در عالم
رؤیا لوحی وصفحه مشاهده نماید وکلمات او را ذهن نشین آید وبعد
از چندی آن لوح را بهمان کلمات عیان نماید نیست مگر آیه عظما که از مکمن
پرده غیبی من باب التفات بسوی بندگان عیان نمود که فرار از بعد
نام خودشان کردند واز جانب رب العالمین بسوی خاتم النبیین برای دعوه
خلق نازل کشته کما وست نبی مطلق از جانب حق که ویرا الله سزاوار بر سلش

فی نظر نموده

مخاطب نموده ودر لوح مذکوره ویرا دریافت کرده اعلم بها بحروف مقطع الم
استنطاق لفظی بحسب زبر وبینه ل ا م عدد هر یک حروف
بنقطه وعلاقه ۴۱۳ بعد تکسیر کرده وصفحه او را حاصل نموده
وبحسب دایره میزان عدد حروف منقوط کرده هکذا اعلم

ق ل ت ا م		۴۱ ۱ ۴۴ ۴۱۰۳ ۰۸۳۱	ه	۴۱ ۱ ۴۴ ۱۳۸۳۱
م ح م ل ا		۱۳۴۸۴۳۱۱۴		۱۳۴۸۴۳ ۱۱۴
		۴۳۸۱۴۱۳۴۱۰	ه	۴۳۸۱۴۱ ۳۴۱
		۴۱۱۳۸۴۳۱۴	ه	۴۱۱۳۸۴۳۱۴
		۸۴۳۳۱۰۱۱۴۴		۸۴۳۳۱۱۱ ۴۴
		۱۰۱۳۱۰۳۴۴۴۸	ه	۱۱ ۳۱۳ ۴۴۴۸
		۳۴۱۰۴۳۴۱۸۱		۳۴۱۴۳۴۱۸۱
		۳۴۴۱۱۰۸۴۱۰۳	ه	۳۴۴۱۱۸۴۱۳
		۱۸۱۰۴۴۱۴۳۳		۱۸۱۴۴۱۴۳۳
الحلیم تام		۴۱ ۱۴۴۱۳۸۳۱	ه ه	۴۱۴۴۱۳۸۳۱

قل حلیم تام مقال محمل آیات جیدا ه حجت ماجدا ه
فجاء متمم قایل لمحمدا ۳ ه دلیل قیافات شدیدا ه

جلی محقق مدلل جدا ه ٥ امت یحقا ۳ ه ٥

الم ذلک الکتاب لا ریب فیه هدی للمتقین

اعلم یا عبد الله هداک الله تعالی همین لوح و همین کلمات بود که بزرگوار واقعه رؤیای صادقه
موافق نموده که وی را داران کتاب بزرگوار واقعه شرح کرم که بر روشن ضمیر شد هر که بود بر همین
کلمات بود که در واقعه بزرگوار چنانچه از خواب برآمده بر خاطر نشین او گشته بود که استفاده وی
چنانکه ظاهر است و بر اکثر بر اسرار آیات الله بوجه باشد که بر محمد آن جانب است و در وجه فرود آمده و برا
پیان در شمعی عذراها که بوده باشد و آن است محمد سعد سزاوار آن با حکم باشد که بر واحکام او نمایر بزرگوار ان
از بیان عیان غیبی اثبات کن الیه که قرآن از جانب حلیم برده بار است و محمد نبی البشر در سعی اسرار آیات
نبوت او از بیان غیبی عیان است و بهر ذی شعور را واضح بموافق اشعار عیان غیبی است و دو ان اسم از خود
حروف نام با برکات سید المرسلین و خاتم النبیین ۳ از کمون بطون حروف اشیا بنحو اظهر و کنند بر
طرفی نام بر زبر و بر اکوینه غیب نمایر که بعون الله الواح چندی از حروف نام منبران بزرگوار بر ایجاد
ناظر و بر ارباب اعتقاد کامل حاصل نماید و نیز را از جانب حلیم بر عبادالرحمن که ذکر است خاتم انبیا علیه السلام
واله الکرام و اصحابهم العظام الی یوم القیام اعلم یا عبد الله ارشدک الله تعالی محمد بحروف مقطع
نموده م ح م د بعد ذلک بحسب نقطه هر یک حرف از زبر و بینه برابر ورده بعد از میم ح میم ا م دال
دال بعد هر یکی را با شکال عددی به نقطه علاقه بحسب آحاد به انها را نموده ۳۱۴۴۱۴۱۸۴۱۴ بعد

محمد

سطر حاصل از فرد

سطر حاصل از حروف نام منبرا که با شکال عددی وی لعینه نمایر مکسر کرده و سطر خیلها حاصل نموده یکدیگر
سطر حاصل اول حاصل نمایر در لوح صفحه او باعتدال محکم نمایر بعد از اشکال العداد بنقطه را لحجب دایره منبران عدد
و حروف است برابر او اتفق بوجه باشد منقوط را بر کلمه و بعد بحروف آورده و کلمه بنا کرده و بعد از آن شنید و ...

[illegible]

۳۱۴۴۱۴۱۴۱۸۴۱۴	۳:۱ ۴: ۴:۱۴۱:۸۴:۱۴:	مادح قدیم ٥ ماآتش
۴۱۱۸۴۴۴۱۱۴۳	۴:۱۱:۸۴:۴:۴:۱۱:۴:۳:	مقام متحقق امدش ٥
۴۴۴۱۸۱۱۴۱۳۴	۴:۴:۴:۱۸۱:۱:۴:۱۳:۴	ادق قضات تام
۱۱۸۴۱۱۴۳۴۴۴	۱:۱:۸ ۴:۱:۱ ۴:۳: ۴:۴:۴:	بوده باشد متمم کامل کنند ٥
۱۴۱۳۴۴۸۴۱۴۱	۱:۴:۱۳:۴۴:۸۴:۱:۴:۱:	علت آیت حقیقتی ٥
۴۸۴۴۳۱۱۴۴۱۱	۴:۸۴:۴:۳:۱:۱:۴:۴:۱:۱	محمد شرع رسول باشد القای
۱۱۳۴۴۴۴۱۸۱۴	۱:۱۳:۴:۴:۴:۴:۱۸:۱:۴	متقی شد آیت ستوده پاک ٥
۴۴۴۱۴۸۳۱۱۴۱	۴:۴:۴:۱:۴:۸۳:۱:۱:۴:۱:	ستوده گردید محمد ۳
۸۳۴۱۱۱۴۴۴۱۴	۸:۳:۴:۱:۱:۱:۴:۴:۴:۱۴	احامد ۳ متشابق مقال ٥
۱۴۱۴۱۴۴۱۳۴۸	۱:۴:۱۱:۴:۱۴:۴:۱۳:۴۸:	حمید ستدام ٥ متقای
۴۴۱۱۴۳۱۴۴۸۱	۴:۴:۱:۱۴:۳:۱:۴:۴۸۱	متفقت بینند دل ٥
۳۱۴۴۱۴۱۴۱۸۴۱۴	۳:۱:۴:۴:۱۴:۱۴:۱:۸۴:۱۴:	است امامی احمدی ۳

شد محمد مشتق کلام الله المجید آیت تمام حقت بحقیقه آمدیش ٥ محمد را قرآن ٥

کون و مکان زیر قوا انوار احمد است ٥ آفاق پرز هایت اطوار احمد است ٥

رایات احمدی بجهان ال وی بود ۵ اسلام پایدار ز آثار احمد است ۵
قران تمام وصف محمد وال اوست ۵ خوش امتی که پیرو گفتار احمد است ۵
محکوم حکم خالق خلقان کسی بود ۵ کز روی صدق تابع رفتار احمد است ۵
نبوده دلی که تابع حکمش نیامدی ۵ خصمش شود خدا که بانکار احمد است ۵
اسوده در دو کون بر اید مطیع او ۵ ویرا امام عترت اطهار احمد است ۵
باشند شفیع امة عاصی بنزد حق ۵ در روز حشر حاکم مختار احمد است ۵
مجموع انبیاء همه از روز مضطرند ۵ الا کسی که تابع کردار احمد است ۵
عبد الله ترس و بیم ندارد ز روز حشر ۵ از انکه در طریقه اشعار احمد است ۵
غیر از محمد و مع آلش ندا ندی ۵ ورد مدام او همه اذکار احمد است ۵
از روی صدق پیرو ائین مصطفی است ۵ در بیم چون شود که باقرار احمد است ۵

صلوات الله وسلامه علی محمد واله الطاهرین ومتابعیهم المخلصین الی یوم الدین

اعلم یا عبد الله ارشدک الله تعالی طریقه دیگر او در الواح وفق چون مربع نمایرو بزرگواری ویرا
گویند غیب حنین گوید اعلم بها هذا م ح م د جمع اعداد حروف نود و دو ٩٢
بر الوفق ٢ع تجد الطرح ١٥ ببرد در لوح مربع بوفق برادر ده و اشکال حاصی و برالجیب دایره بزرگو میزان
حروف و اعداد منقوطکه دل بر اشکال اعداد منقوط الحروف در ادرده و کلمه ینا که دار وصل ربا خته او ویرا در باب هکذا

١٥ ٢٩
٢١ ٣٧

١٥	٢٩	٢٦	٢٢		٥:١٠:٢ ٦ ٢ ٢: ٢		محمد ٣ نیکو برب
٢٧	٢١	١٦	٢٨	۵	٧:٢:١٠ ٢: ١٦ ٨ ٢٠		ز کی ز رواح کرم
٢٠	٢٤	٣١	١٧		٢:٤:٢ ٣ ٣: ١٧		راج الحق
٣٠	١٨	١٩	٢٥	۵	٣:٨ ١:١ ٥: ٢		آن باشد

اعلم یا عبد الله ارشدک الله بطن ثانی را از لوح مرقوم از اعدادی بعینه مفهوم نمایرو دیگو ر سو قررو منزلت ان بزرگو ر بحبیب شعار مفهوم نما بر هکذا

١٥	٢٩	٢٦	٢٢	٥:١٠:٢ ٦ ٢ ٢: ٢	محمد ٣ نیکو برب ۵
٢٧	٢١	١٦	٢٨	٧:٢:١٠ ٢: ١٦: ٨ ٢:	ذکیر ۵ واقف
٢٠	٢٤	٣١	١٧	٢ ٤: ٢: ١:٣: ٢:١٧	مرتبش ۵ و عال
٣٠	١٨	١٩	٢٥	٣:٨: ١:١٠ ٥ ٢	فقیه باشد ۵

بطن ثالث وی را که گویا برابر از همان از اشکال اعداد بعینه بیان عیان نمایر هکذا

١٥	٢٩	٢٦	٢٢	٥:١٠:٢ ٤ ٢ ٢: ٢	نیک خبر ۵
٢٧	٢١	١٦	٢٨	٧:٢:١٠ ٢ ٦:١ ٨ ٢:	بزرگی ۵ بسی
٢٠	٢٤	٣١	١٧	٢:٤ ٢:١٠ ٣: ١٧	حرکت کیش ۵ ز آتش
٣٠	١٨	١٩	٢٥	٣:٨ ١: ١ ٥: ٢:	حق ان را باشد ۵

اعلم یا عبد الله ارشدک الله طریقه دیگر او بطریق تعداد و لفظی بوجه باشد هکذا اعلم بها
اعداد جمع حروف او نود و دو تا حروف مستنطق مقطع
عدد هر یک مستنطق منقطع و علاقه تحجب للاحاد به بظهر هکذا اعلم بها
بعد اشکال سطر عددی مرقوم سو تکسیر کنه تکسیری سطری چون سطر اول بعینه همان اشکال عددی نمایر

ذلوح اوبوفق اعتدال محکم بحکم مشعر برابر بعد ذلک اشکال عددی بلنقطه راالجب دایره میزان

حروف واعداد منقوط برابر درده وکلمه بنکهه هکذا اعلم بها

۱۴۶۴۶۲۶۵	٥	۱۴۶۴۶۴۲۶۵	٥	ماهن بوقو دوست
۶۴۶۴۶۶۴۵۱	٥	۶۴۴۲۶۶۴۵۱	٥	ان دوست لتو ٥
۶۶۴۴۵۴۱۶	٥	۲۶۴۴۴۵۴۱۶	٥	دامته
۵۴۴۴۱۶۶۶	٥	۵۴۴۴۴۶۲۶	٥	متوسوس دامته منهود ٥
۱۴۶۴۶۴۶۵	٥	۱۴۶۴۶۴۶۵	٥	قوقو

ان که خالق خلقان بصره باشد محمد رش رسول باشد اعلم البطن ثانی او گویا

جنین را بر هوا اوست مخنوم خاتم اینه موسم موسی مهد موتنخ

سواد کر مانن یهود لست لیسی خاتم للاذنب دهر ابکن شید یهود

باشد دالبطن ثانی مزکور این لوح بصره باشد که این بیان کوینده غیب گویا برابره اعلم بها

۱۴ ۶۴ ۶۴۶۵	٥	۱۰۴۶۴۴۲۴۶۵	٥	هو مخنوم خاتم
۶۴۴۶۶۴۵۱	٥	۶۴۴۲۶۴۵۱۰	٥	آیه موسم
۶۶۴۴۵۴۱۶	٥	۲۶۶۴۴۵۴۱۰۲	٥	موسی مهد ٥
۵۴۴۴۱۶۶۶	٥	۵۴۴۴۱۶۶۲۶	٥	موتنخ سواد
۱۴۶۴۶۴۶۵	٥	۱۰۴۶۴۲۴۶۵	٥	مانن یهود لست لیسی

اعلم بانه

کنام ها برکاتی دی محمد خاتم النبیین بصره باشد وطریق دیگر دیر اجنبین نما براعلم بها

اعداد جمع حروف بنود دوتا حروف او بعد ذلک دو حرف

حاصل را هر یک زبر تنه نموده هکذا بحروف مقطع اعداد هر یک بلنقطه

ابعد نکسیر که به الی ب الی ز نام که سطری چون سطر آن نما بر دلوح او حاصل باعتدال

ابر ابر اعداد بنقطه مانن لوحرا الجب دایره میزان منقوط نموده بعد ذلک بحروف درآورده

وکلمه بنکهه برانشوری خورده اعلم دو بطن دیر را نموداردی شعور گوینده غیب نما برج

در لوح مثبت به تکبیر بحکم اعداد نما برده دو بطن مزکور معلوم برابر اعلم وافهم بها

۱۲۴۱۹	۱:۲:۴۱۱	آمر غیب
۴۱۲۹۱	۴۱۲۱۰	آمدی
۲۹۱۱۴	۲:۱:۱۰۴	قرب
۱۱۹۴۲	۱۰۱:۴۲	القبیبی
۹۴۱۲۱	۴۱۲۲۰	بادا
۱۲۴۱۹	۱:۲:۴۱	نزا

۱۲۴۱۹	۱:۲:۴۱۱	آمر علیبی
۴۱۲۹۱	۴۱۰۲۱۰	متقی
۲۹۱۱۴	۲:۱۰۱:۴	رب
۱۱۹۴۲	۱۰۱:۴۲	تقی
۹۴۱۲۱	۴۱۰۲۰۱۰	یکی
۱۲۴۱۹	۱۰۲:۴۱	تامری

ازجانب الله سنراوار پرستش رسول وخاتم النبیین والمرسلین بصره باشد وچنان بزرگواری

عظیم الشانی بصره باشد جمیع صفات صفات الله الصمدی آن محمد برابره دوم

ان نزاهادی گشته متنبه گرد ازغافلین سیاره متصف لصفات الله عیال ابره اند

ومتقی باک رستوحه موصوف رب العالمین بالک یوم الدین اند تا که ازاینه آن محمد شده

صفات الله و آیة الله محسوب گردد و هیبت مکرمین باب عدل خداوندی و عادل الحق عدل
خود مجسم آن دیان پاداش دهنده برآورده که محکمهٔ عدل خالق خود است قیام قیامت
محکم کم حق برانتی واقعی دارد و برترین آیت خاتم المرسلین و تمام مرسلین از اشعهٔ نور
اللهی آن بوده باشند و آیت نور الله بعینه باشند چنانکه اشعهٔ نور سراج آفتاب از اسباب عین غیب
رخ نماید و بعد از نور نور را سراج نورانی نماید پیغمبران چنین نور سراج آفتاب حال نمود از
از اشعهٔ نور اللهی و چنین شفق ظاهر برسند که آیت خداوند جهان گردید و بعد چون نور آیت
منجلی بر عباد الله چون لطفی عالم مایل گشت چنانکه اشعهٔ نور او بنور ختم ابر تیره‌ای خاتم
بر مرسلین ارجای رب العالمین آمد تمام مرسلین از اشعهٔ نور اللهی وی بعینه باشند خود
مثال اظهار چنین جمیع از یک نور نور الله بعینه باشند در ظاهر دو دولت برابر ابر تیره و چنانچه
ظلمت شب محو در روز بر ابر تیره ظلمت تیرگی آن کلان خداوند جهان محو در نور خداوندی ابر دو فرقه
اسلام نمودار در جهان گردید از نور محمد و آل او و جمیع نور واحد بعینه باشند و نور الله
و حجة الله و آیة الله فی الارضین بر عباد و الائمة المخلصین بعینه باشند ظاهر برامر [illegible]
این آل اسلام با [illegible] اینکه بنور انور ایشان منور نگردید بر دو اسلام را قبول نکرده
بسواد تیرگی باقی ماندند چنین جسم قبر بالآرایه خبیث فی الظلمات در ازل بعینه باشند و چون
قبر تیره تار بعینه باشند که تیرگی قلوب آن چنین قبر تیره سفید نگردد و تابی در نماز باشند جز [illegible]

در نماز بجای ادا

در نماز بجای دیگر قایل نبوده باشند و این چنین مشرکین هر سه [illegible] و رسول او رده اند و خداوند ایشان را
لعنت وعده فرموده ان المشرکین لهم عذابا الیما و متابعین بائمه و رسول الله و آل الله را
وعده رحمت مکرمه و نعیم جنت بشارت داده که لا خوف علیهم و لا هم یحزنون و فی الجنات النعیم
خالدون و حور و غلمان اینهم یخدمون و من شای یلبسون سندس و استبرق یلبسون و من ثمار الجنة
الجنة یاکلون و من الانهار الجنة کالشهد و الحلیب یشربون این همه رحمت الله است بر عباده
المخلصون و یستحق به من نعیم عند المصلحون و المصلحون بهم المخلصون و هم المرسلون و ا
لمستعین بهم یحشرون در رحمة الله فالصون هو الله الذی خلق السموات و الارض بها سبحان
سبحان الله عما یشرکون بها المشرکون انهم لا یشعرون و لهم الابصار ینظرون الی رحمة الله
از نماز
و آیة الله و حجة الله محمد رسول الله و خاتم النبیین من الله رب العالمین برترین آیت نور الله
و مجسم صفات الله که الله سزاوار پرستش واحد احد یکتای احد لیکن نه دارای تن انسان
غیب و آن آمال بندگان بر صفات اللهی حسنای علیای خود در الصورت الانسان کیف
آن انسان کامل می کنند بندگان خداوند جهان محمد حبیب خود را در جهان هادی گمرهند
کان خاتم المرسلین و لیدی الصراط المستقیم مالک یوم الدین برآورده که تیرگی ظلمت خانه
دل تیره دلان را بنور الله و صفات الله منور گردانید برترین آیت منور القلوب و الالباب و آیات
موسوم بمحمد المختار و سید الابرار صلوات الله و سلامه علیه و آله یا ایها الذین امنوا صلوا علیه و سلموا

تسلیما برای امت نبی الله وخاتم النبیین والمرسلین که من نور الله بعجه باشد و تمام انبیا شعاعان
نور الله بعجه باشند و آن ور مهتر پیغمبران بعجه باشد لهذا اللفظ تشهد جمیع در درود و سلام
بوده السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته و متابعین او السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین
بوده اند و سلامتی خداوند بر عباد الله المخلصین الی یوم الدین باد السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته
هو الله الاکبر الله اکبر سزاوار پرستش الله اکبر است و بزرگ عالی بزرگوار است که یکتایی قل هو الله
احد بجوابت و برابر او نیست سزاوار پرستش واحد یکتایی است که نه بیهمتا رئوف و مهربان بسوی بندگان
را از ره جود و احسان صفتهای حسنای علیای خود ساخته و جمیع مجتبا صوری واحدی موحد اصبغت
ان آن چنین ازل است که صفاتی خود را ساخت و مظهر آیات حسنای خود بنموده از
اذکار حق اشیای عالم بالا بنمود موصوف الصفای الله محمود احمد محمد رسول الله نبی الله خاتم المرسلین
والنبیین [illegible] کالشمس فی الضحی بنموده است کشیده در رحمة خداوندی تقی متقی راه نمای بندگان
خداوند جهان را الله صفاتهای حسنی خود بر بندگان مجتبا المحبوس بنموده بندگان را از استغفار
رحمة ابدی نمایروان [illegible] مخیر نموده افعال الامر خیر است و افعال شر نهی است و عین شر
ظلم ظلمه است و چنانچه شب روز جای [illegible] که از آن باشند نیز ظلم ظلمه افعال شر است چنانچه شب روز
خانه [illegible] روز کار [illegible] شب تار تیره کرده از رحمة خداوند [illegible] بر ابر حجاب [illegible] آفتاب
ابر باشد [illegible] ظلمه ظلم افعال اعمال نهی چون ابر حجاب در فیض آفتاب رحمة حق بروز

محجوب [illegible]

محجوب [illegible] از رحمة حق مستفیض نشود بل گشته [illegible] بر بود الدنیا مزرعة الاخرة باشد هر که
گشته بر روی [illegible] بر بی بار منصف الصفای الله محمد و آل اطهار او باشد با پرستنده ان متصف الصفات الالهی
ظاهر است بر عباد الله را امر حق را گوش نموده است که بر عباد الله الصفوة الصفای [illegible] متصف
الصفای محبوب شده حق فعلا و عملا بر آمده بندگان الله سزاوار پرستش متصف الصفای الله گردد هر دو است متصف
الصفای الله که قابل باشد مقبول خلق و خالق شود و او بود صادق کلام من تشبه بقوم فهو منهم ما صدق
ایشان مؤمن و مسلم مسلما مسلما [illegible] دارای این حجاب [illegible] است کاینات بعجه باشد و حجاب او
جا دیر باشد و بمقام المؤمنون حی فی الدارین [illegible] و صالح [illegible] و بواسطه این واسطه عظما معفور
و مرحوم رحمة ابدی [illegible] کاملا [illegible] احمد رحمة محبوس شده خداوند تقی متقی با عبد الله [illegible]
و شخصی در خانه خود متمکن باشد و در پیش روی او آئینه باشد و ناظر در آن آئینه نیز نور [illegible] باشد
[illegible] نمایشی [illegible] را نماید [illegible] بلند بام خانه او را نماید چنانچه در ظرف آن نظر
[illegible] نماید نیز شخص صاحب و جهوی در عرش خانه خود [illegible] دیدار نماید [illegible] خیرات و صلاح
باشد [illegible] ظلمه شب [illegible] و جای [illegible] نشود نه خود نه بالانشین بر کور [illegible]
و ظلمه [illegible] در [illegible] نشود [illegible] قیاس [illegible] آدمی [illegible] خانه بر کور [illegible] بالانشین بام
خانه خداوند بالا [illegible] فیض بندگان باشد و آئینه بر کور تقوی بنده [illegible] باشد که اصفای
تقوی [illegible] خالق حق [illegible] چنانچه کسی بر کور ناظر در صفحه آئینه [illegible] از دارای آئینه حاصل

اورده نیز با هر آئینه حقایق نمای جهرا که تقوی باشد از منبع تقوی که نبی باشد حاصل نماید تا مشتق از نبی
گردد تا دارای این آئینه حقیقت نمای حق شود و با حق در مقام راز و نیاز بر آید و ما صدق با عبادی ادعونی
استجب لکم گردد و بفیض خداوندی فایض گردد پس هر که متصف بصفات نبی و مجسم بصفات الله
عملاً و علماً برابر دارای تقوی و فایض بفیض فیاض گشته و بواسطه تقوی خانه دل را پاک و منزه
گرداند و دوری را نخواهد حقیقی نماش لهر بیسی تیرگی شب باشد آن ظلم ظلمه امور نهی باشد که خانه
دل را تار و تیره گرداند و رو سیاه در عقبی نماید و از رحمت ایزدی محروم گردد زیرا که مظلم بظلمات نهی
گردیده و مناهی را مباح دانسته و جمیع انبیا تا خاتم اعمال شر را ناهی گشته و عمل خیر را ساعی امره
هر آنکه از امر آمر و نهی ناهی انحراف ورزد و ظلم رجوع کرده باشد زیرا که خداوند متعال عدل
صد و یک وجه هایز از بعضی نوع لشکه گمان نه و آمر و ناهی را نشسته و ثمر هر یک را نموده و [illegible]
رحمت فرحت بهره تابع حکم الله گشته و آمر امر خیر شود رستگار رحمت ایزدی باشد و نهی حق لطف
حکم الله کند و ناهی نهی گشته مخلد در نار شود و از نعیم فردوس محروم گردد تا بعبد الله خوب در الکون
ظاهر شده غیبی بنگر آنچه را گوینده غیب فرموده ابو شیاری در یابد و بره صراط المستقیم حق است
در یک حرف از حروف وی از حروف نموده باشد مقام از عالم غیب باشد که نسبت باو از نظر کن ببین
صرف وی از معلوم نمای سر نیک در آنجه روی گوش هوش فرا دار و بر بره حق بنگر که اینه
عظما از سر که غیب نمود و از گشته که گوینده غیب در آن نهان ضمن باشد هو عالم الغیب دانسته‌اند

هو الله احد الله

هو الله الصمد لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد هو فرداً واحداً احد

مشاهدة عیانی بنام بسم الله الرحمن الرحیم الائمة و حجة البالغة

چه در آیات قرآنی نظر نمود عبد الله ◦ لبند راز اسرار قرآن از رموز و از الموز آگاه ◦
ز هر آیاتش نمودی سیر در تحقیق ◦ شدی از یاری حق از حقایق سر سر آگاه ◦
ز توحید نبوت در امامت با خبر گشتی ◦ ز بسم الله آیاتی که از قرآن شدی آگاه ◦
همه توحید مشهود همه ظاهر نبوت شد ◦ ولایت نیز مشهود لهر بر سنت دلخواه ◦
بسی سر یافتم من از مقطع حرفهای آن ◦ ز عنوان سورهای فرح بخش کلام الله ◦
نوشتم تا به بینند بخوانند و بدانندش ◦ شنو از نغز اسرار کلام ایزدی آگاه ◦
شنوی گر خبر از سر حروفش رو به ره آری ◦ بشنو آگاه رو آور ره جز این نیست اسرار راه ◦
ره حق این و راه دین صراط المستقیمش دان ◦ خوشا سالک که رخ آورده اندر این ره دلخواه ◦
ز توحید نبوت در امامت با خبر گشتم ◦ نمودم رهی جانب در آنکه لهر در ره دنیا شاه ◦
علی عالی اعلی آن ولی خالق گیتی ◦ که بر از نه سپهر ابنیه در افراشته خرگاه ◦
تو ای سالک گر میل کردی در اسرار قرآنی ◦ مشو غافل ز بسم الله ابتدا راه بسم الله ◦
ز عبد الله هست آن اسرار چنین مشهود گردد ◦ بخوان تو فاتحه زان شاد کن تو روح عبد الله ◦
حروف و سر مقطعات نموده و تکمیلی و برابر اراده

ولعبد از این حروف با اشکال عددی بی‌نقطه و علاقه بحجب للاحادیه در زیر هر یک
حروف مقطع شده مذکور نموده که سطر دوم ظاهر لیر لعد اشکال عددی
بی‌نقطه را اکثیر کرده و بحجب دایره مذکور مرقوم است ما برابره القیغی حروی
نیز این حروف و اعداد است در برادر در باب شوق تیم و بهمان دایره
نیز این اشکال اعداد بی‌نقطه را بهمان وفق منقوط برآورده و لعبد ذلک
اشکال اعداد منقوط حاصل لوح الحروف متعلق خود اعداد برآورده چنانکه در الواح
حاصل آورده و لعبد کلمه نموده و بهوشیاری کلمات دیر اخونده و در یافت اشعار دی
نموده در چه پای گویند غیب گو یا ابره ۵ اگر خواهی شوی آگه تو از رازه ۵

عدد اشرا بلا نقطه بیان ساز ۵ دلیت وار دای غیب آیره ۵
بهر شکل النقاطی بر فرا بر ۵ نشیب اکنت و فراز این سرّ مر سوزه ۵
هویدا است نما بر عالم افروز ۵ بکن چنین گنج تو در سینه پنهان ۵
چه آگه آمدی از سرّ یزدان ۵ تو در ملک چنین صدف گوهر نگهدار ۵
بهر جاهل مکن اظهار اسرار ۵ ره ذو سران امیر المؤمنین است ۵

بعبد الله عبان نا شر مبین است | ب س م ال ل ه ال ر ح م ن ال ر ح ی م

۴۱۸۲۳۱۵۴۸۲۳۱۵۳۳۱۴۶۲

۳۳۱۴۶۲

۴۱۸۲۳۱۵۴۸۲۳۱۵۳۳۱۴۶۲	۵	۴۰۱:۸۲۳۰۱۵۴۰۸۲:۳۰۱۵۳۰۳۱۰۴۶۲
۲۳۸۱۴۵۵۳۱۳۳۱۲۴۸۶۱۲۴	۵	۲:۳۸۱۴۰۵۵۳۰۱۳۰۳۱۰۲:۴۸۰۱۶۱۲:۴
۳۳۱۱۳۲۵۴۵۸۴۶۱۱۸۲۳۴۲	۵	۳۰۳۱:۱۰۳۰۲۵۴۰۵۸۰۴۰۶۱۱:۸۲۳۰۳۰۴۲
۸۴۵۶۴۱۵۱۲۸۳۲۱۳۱۴۳۲۳	۵	۸۰۴۰۵۰۶۴۱۵۱۰۲۸۳۰۲۱۰۳۱۴۰۳:۲۳۰
۸۳۲۲۱۱۵۳۱۱۴۴۶۳۵۲۴۳۸	۵	۸۰۳:۲۲۰۱۱۰۵۰۳۰۱۱۰۴:۴۰۶۰۳۵۲:۴۳۰۸
۱۴۱۴۳۶۵۳۱۵۱۲۲۴۲۳۳۸۸	۵	۱:۴:۱۴۳۶۰۵۳۰۱۵۱۲۲:۴۰۲۰۳۰۳۰۸۰۸
۵۱۱۲۳۲۵۴۶۲۳۳۴۳۱۸۴۸۱	۵	۵۰۱۱۲:۳۰۲۵۴۰۶۲۳۰۳۰۴۳۰۱:۸۴:۸۰۱۰
۲۳۶۳۴۴۵۳۲۱۳۸۲۴۱۸۱۱۵	۵	۲:۳۰۶۳۰۴۴۰۵۳۰۲۱:۳۸۲:۴۱۰۸۱۱:۵۰
۱۳۲۸۳۲۵۴۴۱۴۸۳۱۶۱۳۵۲	۵	۱۰۳۰۲۸۰۳:۲۵۰۴:۴۰۱۴۸۳۰۱۶۱۰۳۰۵۲
۱۴۴۸۴۳۵۱۲۶۳۱۸۳۲۵۳۲۱	۵	۱۴۴۰۸۴۰۳۰۵۰۱۲۶۳۰۱:۸۰۳:۲۰۵۰۳۰۲۱:
۶۳۲۱۱۸۵۳۳۲۴۵۸۳۴۲۴۱۱	۵	۶۳۰۲۱:۱:۸۵۰۳۰۳۲:۴۵۰۸۳۰۴۰۲:۴۱۱:
۲۴۳۵۳۸۵۳۸۴۱۲۶۴۲۱۳۱۶	۵	۲:۴۳۵۳۸۵۳۸۴۱۲:۶۴۲۱:۳۰۱۶
۴۱۸۲۳۱۵۱۴۸۲۳۱۵۳۳۱۴۶۲	۵	۴۰۱:۸۲۳۰۱۵۱۴۰۸۲:۳۰۱۵۳۰۳۱۰۴۶۲

بنی جبها لرحمه الکسمی بحق آیت رؤف در تجلی له البهی هما جمع رب
ملک حق الاسم فهم تبیغ جلال شمالیک اسمها علی الله لحب بها دولت جحبته افضل دره

سمی التقی سجد آله ان رب اعبادی یا لکم الله فضل کشف سمی بب لنا تقی جسم
و آل امتی تحقق المجتبی لسبه اسم علی آنه ان نقی حیدر حج ۴ قبله هر اول ربه الله لی دال
سمی حیل خداست تکشف بلیغ بن تکشف قلوب است المحجر قادر ربه تلحن در آل
جله حق ۵ قبله خالق پروردگار حجة حجة سمی و آل جد رسمی جلها الرحمة آل الحق
علیه السلام و آله الکرام این بزرگوار امام المسلمین لعبه باشد که از عالم غیب در
ان اثبات امامت او وال او گویند غیب گویا در حق وی وال اطهار او بر آله و به بیان عیان
مرد دانشمند از آن گویا گردد بر علم الاعلم پنهان حق بسمی جلها الرحمة آل سمی
بجوا امته وف نبای خود علی باشد هو برا کرد اند رحمة خود و که آل آن بای خود لعبه باشد
مای سزاوار است اسباب شما منه نجلی اله السمه هما حجب ملک حق اسم فهمه بلیغ
جلل بنیا علی علی گوهری هو برا نما نیم مر او نامی خود را که ع باشد این حجة پروردگار
پاک نهی حق واقعی لعبه باشد که نام آن حق واقعی در باب او کاملی عارف راست بر
ره هو برا کرد اند نام خود رسول شما بن رحمه از نو جا بر تر بر ترین ع از قسم باشد لمجب
یهادی بجهد دم تفضل تقی جسم مردن را او راه نما باشند نماید گان حجة حق لعبه باشد که
توصیف نمود در گوهر او را جسمی تقی پاک ستوده که آل باشد لنا بب سمی کشف فضل الله لکم
یا عبادی ان آله سجد تقی سمی و آل و امته مرتاب بای او نامی خود را الکشف نمود فضل خود را

الله مر شمار را ای بندگان او پروردگاری باشد الله سجده و ستایش کرد او را امام او
دال او دانسته او فتح لمجتبی بسمه اسم علی بشاه ان نقیا حید حجة پسر محقق بر اهر
ان حجة مر نما باشد او را نبای خود اسم او ع لعبه باشد بشری بر زنی او نقی
پاک منزه باشد نام او حیدر زنده گوهر حجة الله لعبه باشد قبلة مدلول به
الناجی و آل سمیا حید امتی کشف بلیغ او نموده شده گشت پروردگار دیوان آمده
مرتبه خلق لعبه باشد در مر او را ع و که لعبه باشد نام او ر لعبه باشد حیدر زنده گوهر دان
سح فی الراز باشد نو به پیر دان دین ما کشف کردیم و بر آن بلیغ راه است ولی الله
وحجة الله روی را گویند غیب نمود حق واقعی بل نکشف قلوب ان المحجة آمانه تلحن دة
ال جل حق بلکه کشف کرد ایم ما دلهای ان نزار بر زنی مر محجور را ع قادر لعبه باشد که ناطق و
گویا بر امر گوهری در برابر ال دی باشد هو برا کرد اند بر آن حق واقعی قبلوا خالقا
بد و داد قبول کرد نز خالق را امتی بر ابه ارادی برای حجتی لعبه باشد حجة خدا نامی
او وال او حجة سمی و آل جله بسمی جلها الرحمة الحق سزاوار نمود بنای خود ولای خود را
امت ولی الله وحجة الله ع عباد الله هو برا کرد اند خدا و در برابر رحمة خود را
ظاهر ابرال او را نمود رحمة واقعی چنانچه حسین ابن ع اخلق او لعین و اخر زن را
سزاوار رحمة خدا او نمود در هر یک انها بواسطه او سزاوار رحمة شد چنانچه

بر بلا بعضه باشد که در روزی چندین هزار کس گرسنه بواسطه او کامیاب میگردند و چندین هزار کس
بواسطه خیری که در راه او بموجب رحمه حضرت لم یزلی قابل و سزاوار مغفرت و آمرزش گشته و چندین هزار
عریان بوسیله رحمه ملبس شده اند و چندین هزار فقیر بواسطه او غنی گشته اند و چندین هزار
کس بواسطه گریه برای او مستحق رحمه و از عذاب ایمن گشته اند و چندین هزار کس بواسطه خدمت
نمودن بر گریه کنندگان و چندین هزار جهه زیارت آنجناب ناجی و از عذاب خلاص
شده از برای آن حضرت رحمه حضرت او رب مجسم و محسوس الهی حیات نموده و عیان امری رحمه عبادی
خود بان بستانی سزاوار رحمه حضرت لم یزلی براید این بعضه باشد امام بحق جهان از غیب گویا
عیان او نموده از مکنون البطون بسم الله از حرفی و کلمه و آیه از کلام الله بر محمد و خلق عیان
و ما هو هر آنکه شه بحسب استخراج در مکنون البطون حروف او هم تا البطن بلکه بمقتضی البطن عیان
آن گویای در بیان علی واله او که در حجب قبر روشن است و در مقام ثبوت ایا بیت برابر اگر
اگر گوش هوش فرا دار این حق واقعی در بیان با عبد الله که در حبیب نمایی دار شنیده هر دو را
در چگونه هر آنچه بمقتضی البطن از کلام الله ظاهر اید بران دوازده و عشره استخراج از البطون مکنون
حروف تولی نموده و چنانچه بتحقیق اورا نموده و ما بقی را نیز بما بر از هر قسمی از اقسام مزکور
لوحی و صفحه بما بر چنانچه از پنج قسم پنج لوح را نموده و از بقیه هر سطری از الواح سطوری مزکور که هفت البطن
بلکه زیاده ناظر ابما بر هر لوحی هفتاد البطن و دوازده لوح که از دوازده عشره بما بر و از هر لوحی که هفتاد

البطن ظاهر له

البطن ظاهر است از اینها بمقتضی البطن از یک حروف یا از یک کلمه یا از یک آیه از کلام الله بحسب مکنون البطون ظاهر
اید چنانچه از یک سطر از سطور لوح مرقوم حاصل از حروف بسم الله و دوازده البطن نمایم و از یک آیه
از آیات قرآنی نیز چهار بعضه البطن ناظر را برابریم بعون الله تعالی هذا العلم بها یا عبد الله هر ال
سطر اول لوح را از الله حاصل او بعضه شد بحروف مقطع چنانچه نموده بر اورده و
اعداد حروف او را بنقطه مرقوم نموده و دوازده قسم را الحیی و از مزکور بر آن ج و اعداد
منقوط که حروف در اورده و کلمه کعبه بهوشیاری در دریا فتح دیر اخوند بعون الله در الوح

ب س م ال ل ه ال ر ح م ن ال ر ح ی م		
۲ ۶ ۱۴ ۳۱ ۳۱۵ ۳ ۲ ۸ ۴ ۵ ۳۱ ۲ ۸ ۱ ۴		
۲۶۱۴۳۳۱۵۳۱۲۸۴۵۱۳۱۲۸۱۴	ه	بستی جتی تاج رحم ناشر فی ورز
۲۶۱۴۳۱۳۱۵۳۲۸۴۵۱۳۲۲۸۱۴	ه	ستی جله ال رحمة آلک ه
۲۶۱۴۳۱۳۱۵۳۲۸۴۵۱۳۲۸۱۴	ه	حیدر ستی الله ال رحمة هما آلک
۲۶۱۴۳۳۱۵۳۱۲۸۴۵۱۳۲۸۱۴	ه	حق ور ستی جله لنشرح متناشرح ه قرز
۲۶۱۴۳۳۱۵۳۲۸۴۵۱۳۲۸۱۴	ه	و مآل لن شرح مهاجر حاتم ه
۲۶۱۴۳۳۱۵۳۲۸۴۵۱۳۲۸۱۴	ه	بو دال ه له نشرف مهاجر حام ه
۲۶۱۴۳۳۱۵۳۲۸۴۵۱۳۲۸۱۴	ه	بو دال له الرحم ناشه حق ه
۲۶۱۴۳۱۳۱۵۳۲۸۴۵۱۳۲۸۱۴	ه	مروت یحله لنشرف مهاجر ه حام
۲۶۱۴۳۱۳۱۵۳۲۸۴۵۱۳۲۸۱۴	ه	بحث یحله الرحمة ه الرحیم

ارقام		متن
٤١٨٢٣١٥٠٤٨٢٣١٠٥٣٣١٤٦٢	ه	بسم الله بحر فهم جر حیدر
٤١٨٢٢١٥٠٤٨٢٣١٠٥٣٣١٠٤٦٢	ه	سمی الله کیتر ف من لشرح قرر
٤١٨٢٣١٥٠٤٨٢٣١٠٥٣٣١٠٤٦٢		سمی حلت ه ناج رحمة بحر حق
	ه	درین ه ما حلیه لشرح منقل بجیدا

این لیصه باشد امام بحق که گوینده گویا در اثبات امامت او و آل او گویا بر این
در یکحرف از حروف بیان او از مخلوق بنوحه باشد مگر تمام از عالم غیب گوینده
علام الغیوب دیر اظاهر بنوحه تا که ایات او ظاهر بر عباد او لیصه باشد تا که نامی خود را
امام برحق از جانب حق پاکی و رهنما الصراط المستقیم مر بندگان جهان آفرین را
لیصه باشد او و آل الطهار را و علیهم السلام الی یوم القیام شکو بزرگ بزرگوار
نامی خدا او بر لیصه باشد که گوینده غیب در شان او منقبه بر لسمی حلت ناج
رحمن اشرفی دره سمی بنامی خود خدا او بر ستایش نیکی او دهنده جود و کرم
بخشش او ساری و جاری لیصه باشد در گوهر نامی خود علی لیصه باشد جله آل
رحمة آلك یا محمد حیدر سمی الله ال الحسن هویدا گردانند نامی خود را و آل او را
بر لیصه باشند رحمة خدا او مرترا لیصه باشد یا محمد حیدر زنره گوهر نامی الله
سزاوار پرستش را آل نامی خود علی لیصه باشند گان کرم و جود و بخشش الله سزاوار
پرستش

پرستش هما هما یا محمد حق ده سمی لیصه باشد آل تو یا محمد که خدا او مرا انبی حقوا فقیر در
گوهر بابد او را آل جلیه لشرح مناشرع لرقتها هویدا گردانند او را ما بر شرح آل
آن از ما گذارش مرا او را الغدیر کرب در وادی کربلا و مال الناشرع منها حاتم فی کر بوی
ونهای او ما را لیصه باشد گذارش او مهاجر و انصاری یاری کرد مر او در کربلای او به ایتنوا
آن امام واجب للاطاعة بتبله لیشرف منها حا ابوی آل الله الرحمن اشرا
رب العالمین مر او را شرف بخود نما بر مهاجر و انصاری یاری کرد مر به لشوای او مر او را
جود و بخشش خدا او بری ساری و جاری لیصه باشد مهاجر و بر ا حق مرقتا یا بجله کسر ف
منها حاتم بحیته علیه الرحمة الرحیم بسمله تبجه حق واقعی باری مر ترا
خود هویدا گرداند بر لی فیض عظمای مهاجر انصار را او را مستحق گردید بخت او زهرا فرد
بر دادار رحمة رحمانی خدا او بری را اسم او الله سزاوار پرستش لیصه باشد مر دوی و اجر
کرم نما بر انصار او را انهاجر حیک سمی الله لیسرا من لشرح قلم سمی جلت تاج رحمة
بجر خود سن جلیه ع ما بشر منقل بحیکن لیسر مهاجر انصار زن زهره گوهری نامی او آن الله سزاوار
پرستش خدای ستایش نیکی او دهنده و هویدا رحمة دهنده خلق لیصه باشد در رحمة و جود
و کرم و بخشش او مر او لیصه باشد مر اجر و بهر او را حق [illegible] هویدا گرداننده او را
نثر حق گوینده بر بنره گوهر مر گوهر او حق فی الدارین باشد در ثمر حق واقعی و لی اد

نیز باشد و نور الله علی و آل او باشد که بر مهر خود را چون موسی در شجر و حجر نمود بر مجهر و از آن منزه علی
نور خود بر آن تجلی نمود خدا و بر برتر بر زمین علی الله علی بر زمین علی و آل او ذات پاک او و حجة او بوده باشد
و بر عباد او اولو الامر باشد بر زمین او امامت بسلالهٔ نسل او و پاکی و پیشوای دین از جانب
رب العالمین جل

بر احمد و قوس علی رخ نمود ۰ کز آن نور نور افزون فزود ۰
بموسی چنین جلوه گر شد جدا ۰ بر احمد خدا جلوه گر شد علی ۰ بموسی دو قوس [?] جا طور گشت ۰
بر احمد دو قوس علی نور گشت ۰ چه طور چنین شد بموسی جدا ۰ بر احمد خدا جلوه گر شد علی ۰
محمد جلال علی حق بر بر ۰ وز آن سو تجلی خدا بر گذر ۰ بمعراج احمد لغیر از علی ۰
نه بر تجلی ظهوری الله جدا ۰ خدا را و نما هیچو حیدر نمود ۰ بر احمد لب آن علی رخ گشود ۰
پس این کعبه بر احمد حیدر شود ۰ علی وار و بر القلم نمود ۰ خدا و خدا علی علی رو نما ۰
بر احمد بر اکبر جو فرخ لقا ۰ علی رو نما آن ز روی خدا ۰ تجلی تجلی رونما جان فزا ۰
ز روح الله این رخ علی فاش گشت ۰ ببر بر از آن نقش نقاش گشت ۰ ز نقش علی در لوح نما ۰
رخ هر چه فرخنده رخ لقا ۰ تو عبد الله و بر اولی خدا ۰ بر البشر خدا را نه از وی جدا ۰
در تا باشدی روح و در تن مرام ۰ علی رابع آل سیدان امام ۰ ره باشد اولو الامر خلفا ۰
تو بنده ره نما جادهٔ حق راه ۰ سلام الله و سلامی علیه و آله و من تبعهم الی یوم القیام

اما بعد بر آن تا عبد الله از تنزیل الله بر کور کرد در آیه ایر از آیات قرآن هو البطن

ده شمار البطن

ده شمار البطن بلکه هفتصد بطن بحجب کمون است و البطون حروف است [illegible] بر ناظر را چنانچه از حروف
بسم الله دوازده سطر و با سطر الف و الف سیزده سطر بزرگ و بر ابر دگر گویند غیب بیرون عیان
در اثبات امامت علی و آل او و از یک آیه از سوره کلام الله چنین بسم الله چهارده آیه
حق علی
استخراج نمایم بحجب کمون البطن حروف ناظر که نما بر چگونه که گویند غیب چنین بسم الله در
از یک آیه چهاردهم بطن
اثبات امامت و ولایت علی و آل اطهار وی گویا بر ابر با عبد الله اعلم ابها او ت امام
تجلی رو حق مطلق نامی خدا و در رب العالمین جل رقم نام خدا و زین شمایل و وجوه کمل چون
نقش زر بر صفایح صور الالت و حیوان عیان بالاعیان علی الاعلی خوانند ز راز
خوبا بعد باشد نعم ما قال گر تست یار در نظر کن ببین ۰ بر صفحه چهر ها
نجط ازل ۰ معکوس نوشته نام حق علی ۰ اللهم صل علی محمد و آله

این بود به باشد نام اعظم خداوندی را از بنی آدم اول کسی که بآین نام اعظام کرام موسوم

گردید حضرت خداوند علی ولی الله بود نقطه نورانی مردمک دیده در حلقه عین علی ان نام علیؑ

منور بر صفایح صدور بر آمده لهذا ظاهراً و باطناً نام بزرگ اعظمی بوجه کمال خوب ان خدا اند

موسوم گردید بر این او است خلفا امام و هادی بسوی رحمت خداوندی است کلام الله الناطق

بسوی خلق خالق بود بآین نام کرام خداوندی سزاوار است نشین موسوم گردید که بواسطه این نام علیؑ

مرقوم بر صفحه رخ حضرت آدم بود ملایک وی را سجده نمودند و بواسطه این نام اعظام

در صفحه صورت آدم بود خداوند در رحمت بود بر او گشاده ٭ بپا لای با خبر از شان آن بشر

بود ابرا ٭ واز ان مشرق تماد دلرا از آن انوار نماجان را ٭ جمع غیب مطلق منبع اسرار خود او

رو نمانا نخ ٭ از سر زیر و بالا جهد تا از آن آگه از آن نرا ٭ فراهم کرد انوار فرازین و فرود زیرا

که تا در جلوه او معنی پیدا و نهان نرا ٭ که تا از ان سنجیدن ادر و احسن سنجان ترا

بهم امیخت از لطف این مراتبهای آیات ترا ٭ وز ان ارائه سانوس آسرار فرق کیهان را

بعینه هیچ و هر حرف خوب لون را برگزیده آن آیات را ٭ کشتی نو سجود ملک در پای آن شان ترا

نهان دانش که را نور و ظلمه بهم امیخت ٭ مراتب نه مجرد نه بسایطانه مرکب ساخت

که تا ذات نشانه او کند مرآت حسن خود نشر ٭ چو پیدا کرد نو علیؑ عالم را مصور ساخت آدم را

نگر ای آدم خاکی که مسجود ملک گشتی ٭ زنشانه ای سجود ای شد شناسای خدا آری

بکوش و باز جو این رتبه بجد و با پایان بلا ٭ تمامت کن چو نقش نقش بسته کاف و نون جمع گشت

بود نام که پیدا از رخ زیبای ان بلا ٭ ز روت نام که پیدا و همدم با دست کبود

اگر دریا فتی دریافتی اسرار ایمان بلا ٭ علی از روی یکسر ازان کشا خاصه دران ن

بود ان همدم که دوتن در نفس باز جو آن بلا ٭ ز نقش چشم ابرو ما تعی یکسر بود بر ابین

رخ منکش کن ای جان نقرای شاه مردان بلا ٭ چه انوار علی ال روشن اهدی بسجود

خضر آسای در ظلمه یابد آب حیوان بلا ٭ علی وال را دریاب وجد و حال را دریاب

در جان پاک تو که تو بجو مرآت جانان بلا ٭ تو عبدالله بر تو خافی ازاین معنی نشوی کامل

علی را جو با کاهی که پایان سر یزدان بلا علی جمع اعداد حروف صد و ده تا

۱۰ احروف مستنطق منقطع ص دو د ه تا عدد هر یک حروف بلا نقطه و علامه

۱۴۵۴۴۶ بعد بسط عدد برا اکسیر کرده و لوح او را حاصل نموده و آن لوح را بعینه

عقب یکدیگر نقش کرده در سه لوح مرقوم شده به هم باشد بعد از کمال اعداد احادی بر سر

لوح الجب دایره بنیران حروف و اعداد منقوط بر آورده و بعد اعداد و منقوط را الجروف متعلق

خود عدد در آورده و بعد کلمه ثبت کرده و بیان آن از اجنبین خوانده

بومن مقابل ثابت		۱:۴:۶۵:۴:۴		۱۴۵۴۴۶
علی ۴ باشند		۴:۶ ۵ ۴:۴ ۱		۴۶۵۴۴۱

دعلاقه را الحبب دایره بنیرات نیز کور منقوط براوردوه وبعد کلمه کهه وخونره نا کذرا

الم ذالك الكتاب لا ريب فيه هدى للمتقين — ال م ذ ا ل ك ا ل ك ت ا ب ل ا ر ى ب ف ى ه ه د ى

ال م ق ق ى ن

١٣٤٧١٣٢١٣٢٤١٢٣١٢١٢٨١٥٥٤١٣٣٤٤١١ ٥

[illegible]

قل معاشر قلب دار لیرغب فیه هم یلج مدى اه

[illegible]

انا لمعالبا شه دار لارق بحق هم یلج فرقی اه

[illegible]

لقد معیش بقلب دارج قریب فیه نذالج هرقی اه

[illegible]

ان نجع آجر قلب دار لاریب فیه نتاج المتقی ه

[illegible]

ناج مزید بقشه دار شارق بحق هدی للمتقین

[illegible]

یجد ذی شرق لبدای بشیر الحق هدی للمتقی

[illegible]

ناج مزیل رق شه دار لیریك حقه ندال المدینه

١٤١٤٥٤٤	٤١٤٥٤٤	مدد دین ومؤمن
٤٤٤١٥١٤٤	٤٤٤١٠٥٤	مقدس ه مهدی ده
٤٤٤٥٤١	٤٤٤٥٤١٠	نمای امت آ هستت
٤٤٤٥٤١	٤٤٤٥٤٠١	اون علی متمم
١٤٤٥٤	٤٤٥٤١	وکامل کننده دین
٤٤٤٥٤١٤	٤٤٥١٤	ودوده همی مؤمن تقی
٤٤٤١٥٤٤	٤٤٤١٠٥٤	مهبرت ورهنمایت
١٤٥٤٤٤٤	٤٤٥٤١٠	وبنشوا وهادیت
١٤٥٤٤٤	٤٤٤٥٤١	بوصه شه عبدالله
١٤٤٥٤٤	٤٤٥٤٤١٠	اوهمدم مدین دین
٤٤٥٤٤١٤	٤٤٥٤١٤	دادو فراکیرنده دین
٤٤٤١٥٤٤	٤٤٤١٠٥٤	ددود مهربان همی شاهد
١٤٥٤٤٤٤	٤٤٥٤٠١	لام رهنما برنه کاه خدا

کر از غیب کوینده غیب در اثبات این کوپا برابر اعداد از حمو کمون بطون حروف نام فتاح

ازاو کو پا برابر دو رکمون بطون اعدا آیه مذکور کلام الله در اثبات امامت آن بزرکوار ع التمعه آر

منتعرایر الم ذلك الكتاب لا ريب فيه هدى للمتقين بحروف مقطع براورده وبعد

ذلك حروف مقطع مرقوم نموده را باشکال عددی منقطه وعلاقه نمونه دفرجها لعه سطر از سطر

اول نقد کعبه با نفعه سطرش به هم اشکال اعداد او لعبه شد لعبر اشکال اعداد بلا لفظه

اعلام فرا

لمعاشر بحب داب لیرغب فیه هدی جب متقی

ناج معاشر بحر مقبلا باب حق نهدی للمدقین ه ٤

جمع بحر اجر تقبلا بی رضیته هما لحب متقن ه

لمع آل بالک دار جا بارض انهم اجل متین ه ٤

یجد عال بالک مارج یریک فیهن ما آل المتقین ه ٤

المتعال بال کما بشق راک فیه هدی للمدقین ه ٤

قن تعالی بقب مقر جار یرضاه نداء للمدیین ه ٤

اجد عال باآل براب شارق بحق نهدی للمتقین ه

اعلم عبد الله

اعلم یا عبد الله بارک الله تعالی اخطاب مستطاب نبی سید کاینات نبوه باشد که یا محمد صم قل معاشر

قلب دار الرغب فیه هم بلج مداى بگو معاشرین دل دار دنیا را هر کس که راغب

او گهوه من باو بند و دیر اد ر وهمی و تحمی باشند کرفت راو کهوه فرو برد او را در هم و غم خجی

هر تن العمر انا المعالبا شاد ادارکا بحق نهم بلج مدقی برستی ما مراهب و لعبان او را که تن

انکبر در دار دنیا بهمه باشند باشد او را نبد که بحق واقفی ما هستم و غم او را برابریم که فرد

بود آن وقت کننده او زا نقل معیش بقلب دارج قرب فیه بلج مدقی میکونیم و تحجیر

میکردانیم تعیش کننده بر دل دار دنیای مندرج را نزدیک بهمه باشند در او فرو دکر دانیم دقه

او را نجات دهیم ان یجمع اجا قلب دار لاریب فیه نتاج المتقی بر ابری او حمیع نمایم که کشند کان

در حفظ کرفته دل دار دنیا او را نجات اگر کرفتاری او دهر بهمه باشند شک و ربی در او نتیجه نمایم مر متقی

او را او را بامانت قعر دانسته و متقی باو کشته نتیجه خیریت او را در باب ناج مزیل تبشر دار

شارق بحق هدی للمتقین بجد ذی شارق لبدی نجات دهند متقی بهمه باشند و از اذیت

کننده چون نوبی حبیبد جان دار دنیا باشند طلوع کنند بحقی ما بهدایته مرجرته متقیان بهمه بنیم

مجعو میکردد صاحب طالعی لابرار او را نمایم بشیرا بحق هدی للمتقی ناج مزیل دق شه

دار الیک حقه نداء المدینیا بشارت دهند بحقی ما بر هنمای و پیشوای منیر مستقیم مر جهت متقی را

نجات دهند در ستکار کننده بهمه باشند و از ابن کننده نشر آکنز دار دنیا باشند مر نور را با محمد

هو یرا برابر حق واقعی ان ما بر للالت براریم مردین وارلی اور را لمعاً یجب ذا الرغب فیه هدی
جل متقی ناج شعاً یجوحق مقیلا با جق نهدی للمدقینا ومرمعاشر اورا واجب
کرد انر با وداب اداب خودکسو هر اکنه مراقب وراد باشد هر اتیه با بر باو هو یرا برابر انتقی
در شکار و معاشر خود سو بنر اوار کرد انر بحق واقعی خود مقبول باشد بر برکاه حق واقعی خود
دما بشوا کرد انیم اور امر چه دقت کنند کان اورا جمعا بجرا جا نقبلا بی رضینة
هما بجة صیقنا جمیعا سالک آن نای بنر اوار درکاه کردکار کرد انر بمزد اجری
مقبولان بحق بر اهر برد دیما خوشنود کشتند ان ان باشند بر اهره کان باك اعتقاد آن
او یا مجهر لمع ال بال الد ارجا بارض انهم اجل متین یا مجهر لامع لوبجه باشند آل
او با آل تو که شد ریح لامع برانید بر زمین بر بر بجه باشند ان بزرکوار بلند بالکان
عا متعرار لوبجه بجد آل بالك ماج بریك فیهن مال المتقین مرجع کرد اهر مهر کزر
خلقرا با آل تو با مجهر برو برد هند غیبی بما بر تو اداد راتها آماك مر منقب نزا المتعال بال کا
بشق رآك فیه هدى للمدقین مراکنت بلند شده را با آل او چنانکه بنوعی نمایان کرده خدا
نور را در او هر اتیه کنند باشد مر چه دقت کنند کان را قل تعالى لا یقابح قرجا در
بوضاه نداء للمد یبن با مجهر بکوبند کان خدا و هر اسلام ال ایمان اوزیز
مجاور بجه باشید داور اخوشنود کرد انر بجود دکرم خود و نزائی لوبجه باشد مر چه دقت دین داران را

اجد آل بال بداب شابحق هدی للمتقین ایجاد کرد انیم عالم کهتر و بزرگتر خلق را
با ال او بر آب ان عال طلوع کنند بحق واقعی ما هر انسه بنمائیم مر چه متقیان وی بنر کاران
او را از کون غیب لعرصه ظهور براریم الذین یهدون بالغیب ویطیعون ذو الامر
وهم بهم مختردون انان در هر اتی درباشید بکمون غیب و اطاعه کنند صاحب الامر را
وا مراد ور او خبر لوبجه باشد اطاعه کنند کان با بان شارق بحق وال او محتور بان شان
برانید بر تو ان شد شارق بحق ولو انرالله مر چون افتاب وماه در عرصه کاه ظلمات
تیره کی شده کان طلوع بحق کننده لنرد ظلمه اهل وار دنیا واخرت تیره نامه دار را انرا نیور را اللهی
محو کرده لهذ نظم حمد الخالق خلق الشمس والقمر ۵ شکرا للجاعل جعل الکون للبشر ۵
سبحان من تحیر فی ذاته سواه ۵ المظهر العوالم فی لمحة البصر ۵ یا من بك العلی یك
المرتجی ومنك ۵ ارجو واستغیث واحذر من الضرر ۵ ان صانع بریع کرا کثیر حکمتش
تا بنده ماه سیم شد افتاب زر ۵ یجد در هو حق بجهره کوهری ۵ اکسیر مهر فی بعد ها کی البشر ۵
بر ابن عم آل مجیدی شیر یك بیك ۵ در حل عقد کار جهانند راه بر ۵ صلوا علیه ما یعنی ابرام البخم فی السماء ۵
صلوا علیه ما رفع الشمس بالقمر ۵ صلوة الرعات الی الله ذکره ۵ کنز النجات عبد ملیك بحیدر ۵
عبد الله ما در هو بر اجهر فی بر ال ۵ حتی یکون منك منبر المن شکره ۵ بر ابی بر تو نور صدر او نزعلی دال
لطهار او لوبجه باشند وحجة الله وولی الله وامام ورهنما الصراط المستقیم بسم الله الرحمن الرحیم لوبجه باشند

وهو العلی العظیم لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی علی عدد جمع حروف صد و ده

۱۱۰ لعدد الوفق ۸ لعدد الطرح ۲ حاصل را در لوح مربع بوفق بر آورده و اشکال

اعداد او را بالحرف و دایره منزات منقوط که و بعد ذلک بحروف در ادعیه و کلمه با که و بشعار ادرا حرزه و کهدا

۲۰	۳۳	۳۰	۲۷		۲۰ ۳ ۳۰ ۳۰ ۷ ۲:		زر نجلل
۳۱	۲۶	۲۱	۳۲		۱۰ ۳ ۶ ۲ ۱: ۲: ۲ ۳۰		بجوب قرب له
۲۵	۲۸	۳۵	۲۲		۵ ۲۰ ۸ ۲ ۵ ۳۰ ۲: ۲		لحجة الرب
۳۴	۲۳	۲۴	۲۹		۳۴ ۳۰ ۲ ۴: ۲ ۹ ۲:		دلل بمبصرا

۲۰	۳۳	۳۰	۲۷		۲: ۳ ۳۰ ۳ ۷ ۲		رجل جزب قلو با
۳۱	۲۶	۲۱	۳۲		۱: ۳۰ ۶ ۲ ۱ ۲: ۲ ۳۰		رب له
۲۵	۲۸	۳۵	۲۲		۵ ۲ ۸ ۲: ۵ ۳ ۲۰ ۲:		نجره لکرم
۳۴	۲۳	۲۴	۲۹		۴: ۳ ۲۰ ۴: ۲ ۹۰ ۲:		جل بمبصرا

مظهر کلمات حروف مستخرج جنانست که هو بر او را دو عا را پروردگار او در عالم ذر محترم

واجب نمایر دعوة او را و واجب دارد و با رحمة خود او را نزدیک گرداند مر او را کرم خود راه

دوستی او حبیب پروردگار او و ره نما که عطا او را به بینندگان او و مردی باشد که جز جزء گرده و لهای

بیننده خود را هر که وی را از وجه بنای دبر حجی جذب محب او کرد دبیر پروردگاران رهنمای دریای کرم و کرده

مر او را کرم است هو بر او بر او رد او را به بینندگان او را دلیل و رهنمای خود دانسته بر ستی

اوست امام از جانب پروردگار موسوم بنام عظم عالمان دهم پروردگار رد اول که سلسله از نی آدم باین نام موسوم

ام او با و حجی

گرد بر حجة و ولای او بجوه صوری اراله خود و اصلوری از زبان محمد نمود که آن حجة الله باشد

و بر خلق امین باشد تا که لعدل عدالت کرده باشد و بر خلق صوری عید آل خود را ظاهر نموده باشد

و ضعفرا حجة الصمد و رهنمای بندگان خیرالبقعه باشد و مر اثنی ز السوی رحمة پروردگار خود

کشنده باشد که خوب جذب نما بر دلها را از آنکه ان های بنام پروردگار جل عالی بقعه باشد بنام

عالی برتری او بر چهره خلقان عیان دو نام عالی کبر امر قوم باشد که مشرک و کفره اعمی بر زبان

آن باشند و انها را چشم بینائی باشد که چنین نام هو برای متجلی راست هره بر صفحه چهر با

نماید و حقیقة است خط قدرت را نخواند از داراز او از دو حجب جذب او کرد در المراد لطف دوم

وسیم لوح را حاصل از نام مشیر عالی را چنین اشعار عیان بیان به بینندگان دارد

گوینده غیب در اثبات امامت و ولایت او بیان عیان بر راستی حق و ادعای ما هم کذا

۲۰	۳۳	۳۰	۲۷		۲۰ ۳: ۳: ۳ ۷ ۲		۳۲ ۳: ۳: ۳۰ ۷ ۲		کشش
۳۱	۲۶	۲۱	۳۲		۱۰ ۳: ۶ ۲: ۱ ۲: ۲ ۳		۱۰ ۳: ۶ ۲ ۱: ۲: ۲ ۳		جز بیش
۲۵	۲۸	۳۵	۲۲		۵ ۲: ۸ ۲: ۵ ۳: ۲: ۲		۵ ۲: ۸ ۲ ۵ ۳: ۲: ۲		ورا رب جهر
۳۴	۲۳	۲۴	۲۹		۴ ۳: ۳ ۲ ۴: ۲ ۹ ۲:		۴: ۳: ۳ ۲ ۴ ۲: ۹ ۲		فلکش بنده بقعه باش

شاکر والی که بنده باو در فهم نام ان خاوند چو نقش سم و زد بر چهره ات عیان نمود

رب و لک بمبصرا رهنما کرد ان پروردگار دعا نیا به بینند که عم باشد بشنش نعوذ بالله

قرین و بر جبهش کرمش لبدارت بقعه باشد ۵ روز ازل سرشت چه قیوم لایزال

از خاک نقش صورت آدم لعبد کمال ۵ وانگه بصفحه زرخ زرنشین زالتفات ۵ مرقوم

داشت نام گرامی بلا زوال ۵ بر جمله ملایک و کروبیان ضرله ۵ فال اسجدوا لادم

انسی بلا مثال ۵ این قدر و رتبه ادم خاکی از آن شدی ۵ کردند سجده اش ملک از حکم

متعال ۵ بودش بر رخ چه سکه زر نام اعظمی ۵ کو راست نام عالی و علی و سیم ذو الجلال ۵

زان روز واجب آمد و مسجود شدی ۵ نام خوشش کمک شد الجلال ۵ فریاد رس بغیر

علی نابری بحشره ۵ سودی تقوا دهد زر بلیان جل جلال ۵ عبدالله حق شناس علی دان بروز

حشره ۵ وی شدی معین سیوم له السئوال ۵ علی ع عدد هر یک حرف مستنطق

لفظی مجمع ع هشتاد ل سی ی ده بعد ذلک بحروف مقطع مستنطق را برابر آورده هکذا م ف ن ا

د س ی ده عدد های یک حروف مبنقطه ۵۴۱۶۴۱۴۸۵ لهر تکسیر کرده مصفا او را حاصل کرده

۵۴۱۶۴۱۴۸۵	۵۴۱۰۶۴۱۴۸۵	لفتاد ویت
۴۱۶۴۱۸۴۵۵	۴۱۰۶۴۱۸۴۵۵	نهان مفاد ویت
۱۸۴۴۶۵۱۵۴	۱۸۴۴۶۵۱۰۵۴	مهین است محقق
۶۵۴۱۴۵۸۴۱	۶۵۴۱۴۵۸۴۱	مفهوم اتمه
۴۵۱۸۴۴۵۱۶	۴۵۱۸۴۴۵۱۶	خواند دیر الا م محق
۴۴۸۵۱۱۵۶۴	۴۴۸۵۱۱۵۶۴	همچون آن لا م فقد
۱۱۵۵۸۶۴۴۴	۱۰۱۵۵۸۶۴۴۴	ممدوح ثنای امام
۸۶۵۴۵۴۱۴۱	۸۶۵۴۵۴۱۴۱	همه بران واضح
۵۴۴۱۵۴۶۱۸	۵۴۴۱۵۴۶۱۸	واضح است اسم نام وهن
۵۴۱۶۴۱۴۸۵	۵۴۱۶۴۱۴۸۵	قال خامه قسم به علی

اعلم ارشدک الله یا عبدالله مذکور در عنوان بیان نموده در عالم واقعه رویای صادقه مذکور لوح نورانی

بنظر من حقیر رسیده واقع از آن کتاب بر او ضمیمه ظهیر فرمودی لوح انها سوره قرآنی بود که اجل اثر نموده تا نی

آن سوره این لوح بعد حم که بحسب تجربه و امتحان مشق در آن لوح نمود و در باب فرق بیان متن

لوح او در شان امیر مؤمنان ع لونشد غیب گویا بوجه باشد مکرر ح م هر یک حرف را استنطاق

لفظی باصطلاح لفظ عربی نموده مکرر ح ثمانیه م اربعین اعلم حروف مستنطق مقطع مرقوم

نموده مکرر ثم ان ی ده اراب ع ی ان بعد ذلک عدد هر یک حرف را بلا فصله و علاقه نموده

۵۱۷۲۲۱۵۱۵۱۴۵ بعد اشکال سطر عدد بر اکسیر کرده و لوح را حاصل نموده و بعد اشکال اعداد

۵۱۷۲۲۱۵۱۵۱۴۵	۵۱۰۷۲۲۱۵۱۵۱۰۴۵	هرنیا ناب کعین
۵۱۱۲۵۲۱۷۴۱۵۵	۵۱۱۰۲۵۲۱۷۴۱۵۵	ثنی تعقب نبیا انه
۱۲۷۵۴۲۱۱۵۱۵۵	۱۰۲۰۷۵۴۲۱۱۵۱۵۵	ثق نایب من زکی
۱۲۱۴۵۵۱۷۵۲۵۱	۱۲۱۰۴۵۵۱۰۷۵۲۵۱	ان کنزی تندیر ای
۱۵۷۵۵۴۲۱۵۲۱۱	۱۵۷۵۵۴۲۱۵۲۱۱۰	ابن یرآ منه عنی
۲۴۱۵۵۵۲۷۱۵۱۱	۲۴۱۵۵۵۲۷۱۵۱۱	قانع به تقدر
۲۵۷۵۱۵۵۱۱۴۱۲	۲۵۷۵۱۰۵۱۰۱۴۱۰۲	بی نقی ثلثه عزرب
۵۵۱۱۱۵۴۷۱۵۲۲	۵۵۱۱۰۱۵۴۷۱۵۲۲	کنقعد نقی ان نشر
۴۵۷۱۱۱۵۱۲۵۲۵	۴۵۷۲۱۰۱۵۱۰۲۵۲۵	نبی نقی بعهد
۵۱۱۱۲۱۵۷۲۵۵۴	۵۱۱۱۲۱۵۷۲۵۵۴	من ینعش بآیه
۵۱۷۲۲۱۵۱۵۱۴۵	۵۱۰۷۲۲۱۵۱۵۱۰۴۵	هرنیا ناب کعین

این بعضه باشد امام و رهنمای خلق برگوید غیب از کمون بطون حروف نورانی نغز سوره قرآن ذر...
امامت او و فرزند رست نیکوی او که با برابر هیدنا ناب کعین شتی نقب نبیّا هرایت کردیم
مانند کاهرا تا پی رهنما که معین نماید با و دو بزرگوار رهنمای بجر است تا پی بنی خبر و دهند
در راهنمای شده بعضه باشد آن دو بزرگوار علیم فدار انتد نقذ نایب من ذکی برتری او ناب برا دستر
حق واقعی تا پی بعضه باشد از جان پاک ستوده زکی ان کرفی میدا ای ابنا یو امنو عنو قانا ع
بد ننقد ربی نقی برتری او کنز من بعضه باشد که ما مسکر وا نیم او در راهبر که امام فرزند انی
مشاهده برابر از آن که تا بی بر کرد را من قناعت یافته کان وش دهان بعضه باشند با نجبه ما معزز
نماییم این تا را اضی بعضه باشد که من برور وها پاک ستوده راحی خو که باشند ثبنته من دب
کنفعد نقی دو بزرگوار برگور دو فرزند برست کیش باشد از جان پروردگار باشد
این نام انقی پاک و منزه ان ناثر بنی نقی یعهد من بعثنا بایة هدینا
ناب کعیناه نا بیا برتری تأثر نماییم بنی خبر دهند پاک ستوده بعضه باشند منزه که انبها او و
نمو نماید با نجبه را امام فرستیم با به دلتای او راهبر اینه دادیم این نام انبیای دو حجته تعیین او
نمودیم او در انبیا بر خو لسوی بنده گان جز ان سقان آن ناب با فرزند کیش خو امام دستوار
بعضه باشند از جانی زکی پاک ستوده برتری آن است بعضه باشند لام دستوار کرنید غیب
در اثبات امامت او که با برابر است و نیز نماید بعون الله برتری تا که وی او احیات ودود و از دنیا

بعضه باشد از خواهر

بعضه باشد اگر خواهر از یک حروف سوره قرآن برا صل اشکال اعدادی نماید و بطن البطن استخراج نماید
نهایت او را نا برادر راضیم کلام نا بر بلکه با جهان باقی باشد و تمام خلق جز او در یکی سوره حروف نورانی
فرقانی استخراج کمون بطون حروف و درا نماید نهایت نا برا اگر تمام تن خطهای درختان قلم و دریاها
ورق و دریا ما مراد شد فرزند و منزلت و عظمه شان علی و آل الطهار و ما تمام با برا تمام خلق کتاب
ان گکعید و این اشعار تقلیدی باشد و تحقیقی باشد اگر سائلی سوال نماید که چگونه و برا این اشعار
بلا نهایت باشد جواب آنکه برا آن با عبد الله که از یکی سوره فرقانی لوحی ظاهر برابر او چنانچه
نموده و برا او ابطان و برا نیز نماید بعون الله قیاس نماید لوح را هفت لوح که هفتاک لوح
بحث بطون برا او رود و این سه با اعیان دانشمند لیکن کرد از که از روشنی الواح مراد او این
بیان بعضه باشد که از هر لوحی از الواح حاصل از حروف نورانی سوره قرآن ده سطر با زائر
ظاهر او اگر هر یک را نیز تا بتا و ثالث و ما فوقها عدد و بر کسر و دو نیز از آن اعداد حاصل برگردد
الواح چندی برا او رود و نیز سطور آن الواح را مکرر عدد و از هر یک حاصل او رود و الواح بعد الواح
حاصل او رود بر منوال با عمر دارد و معمول دارد و آیا نهایت و برا ظاهر او لا و الله چنین چنین باشد
مرد و برا زرع و از آن حبه چندین حبه حاصل اید و نیز حبه های حاصل از زرع نماید و حبه های
چند حاصل کند و هم چنین حال خود بسوی اینطور قیاس نماید هرگاه تمام خلق جز او انکار نند
گندم حاصل برا اندرا یا نهایت دارد یا نه و بر ملا باشد و تمام شد و نباشد گفراک مقصود

هرگز را اگر در بافت قصد قاصر را نمایند از نغبه این اشغال زنهاب برابر از دو مانند و
قاصد از قصه تحقیق بشعر که این اشعار زیلا زنهات پنج بابان بر رانند و از زره تحقیق تام برا
بیان نموده برابر تمام حروف و کلمات کلام الله المکنون البطون انهاتحجب استخراج
در وصف محمد و آل الطاهرین باشد دچهار ناحیر اونهر جهات محض وجود اثبات اکاد
نموده و این نزد الصفات علیای خود مصور نمود صلوات الله سلامه علیهم و نبا بعیهم الی
یوم القیمة تم علیه السلام بران یا عبد الله ان الله فالابطل دوم حامیم راح م
استنطاق لفظ عربی از یک حروف برابر در ره بگذرا ح ثمانیه م اربعین
لعبر ذلک حروف مستنطق را مقطعا مرقوم برابر در ره بگذرا ث م ا ن ی ه
اربع ی ن عدد هر یک را حروف فی لفظه و علاقه تحجب للاحاد به ۵۱۵۱۴۵۱۵
۵۱۷۲۲۱ بعد از انتقال سطر عددی را انگشتر که تکسیر حیطه سطری اول بعینه بر آید و صفحه
محکم با عدد اول عام بعد از انتقال اعداد فی لفظه متن الوحر را حاصل تحجب و از بره
نبرد از حروف و اعداد و منقوط برابر در ره و بعد حروف هر کو را الحروف متعلقه خود
عدد مرقوم که و کلمه که پنهان آن را خوانا کنند و در شعر
شعار غیبی او شده و چه اشعار از یک بیت غیبی جلوه کرد لعبر و رع
نما بر و غنچه امتنه سالک و یقین سعر زنا که کرد از اعلم و افهم الکلا

۵۱۷۲۲۱۵۱۵۱۴۵	۵۰۱۷۲۲۰۲۱۵۱۰۵۰۱۴۵	ثمانیه اربع ارت
۵۱۱۲۵۲۱۷۴۱۵۵	۵۱۱۰۲۵۰۲۱۰۷۰۴۱۵۵۰	نهاد عقب بنی ه
۱۲۷۵۴۲۱۱۵۱۵۵	۱۰۲۰۷۵۰۴۲۱۰۱۵۰۱۰۵۰	انه ثق ناب من زکی
۱۲۱۴۵۵۱۷۵۲۵۱	۱۰۲۰۱۰۴۵۵۰۱۰۷۰۵۰۲۰۱	ه اثر نعینهم بری
۱۵۷۵۵۴۲۱۵۲۱۱	۱۰۵۰۷۵۵۰۴۲۱۵۰۲۱۰۱۰	غباب ناب منه عنی
۲۴۱۵۵۵۲۷۱۵۱۱	۲۰۴۱۰۵۵۰۵۲۰۷۱۰۵۱۱	آیه برکه ثنی ه در
۲۵۷۵۱۵۵۱۱۴۱۲	۲۰۵۷۵۰۵۱۰۵۰۱۱۰۴۱۰۲	بی تقی تثبیته عن رب
۵۵۱۱۱۵۴۷۱۵۲۲	۵۵۱۱۰۱۰۵۰۴۷۰۱۵۰۲۰۲	کتقعد تقی ه ان نثر
۴۵۷۱۱۱۵۱۲۵۲۵	۴۵۷۱۱۱۵۱۲۵۲۵	نبتین یقیعهم من
۵۱۱۱۲۱۵۷۲۵۵۴	۵۱۱۱۲۱۵۷۲۵۵۴	زغ ناب یقینا ه
۵۱۷۲۲۱۵۱۵۱۴۵	۵۱۷۲۲۱۵۱۵۱۴۵	بهرینا ناب بعینا ه

مظهر حروف کلمات مستخرج از مکنون بطون حروف نورانی چنانکه بقصه باشند گویند
غیب در ابیات یا امات گویا چنین برابره ثمانیه اربع ان نهاد عقب بنی هشت و چهار بی نهبرات
فرستیم مانند کانها بعد از بنی لا انه ثق ناب من زکی برابر بیت احمد تقی که تقیه یابی توجه باشند
از جای یک ستوده رکی مرتبه که نزدا اثر نعینهم بری و ناب ناب منه عنی آیه برکه ثنیا
از بی بقیه باشد که سعین گردانیم ما این نزد امت هر غیبی برابر در غیب این بنی بنا بی

۳۲۱۵۱۵۱۴۵

از وی ما بر رحمت که از این آیه وجه باشد مرشد کاران پاک رو شده او راست و بزرگوار رعالیمقدار
رحسنین باشند درّ بی نقی نقیّه من ربّ کنفعل نفیّا که هر یک باشند که من متقی و پاک
و ستوده باشند و فرزندی او از جای بروز دیگار ره او را باشد و حق رحمت نیم او نایب پاک
و ستوده بمحکمه عدل خداوندی بحق و راستی ان ناشئ و نبتی هقیقهم من نوع ناب بقینا هر یک نایب ما شر
کرده ایم ما و براهم نیز هر بندگان و بر او ریم و قوع این بالحق از آنکه رعایت نمائیم نایب حجت خود نیکو
بعینی بحق هذا ناب بعینا هر یک داده ایم نایب اما بعین هر آینه رهنمای بندگان باشند دو
فرزندان او این نعمه باشند امام و پیشوای ائمه محمد مهر از محمد از او وصی و ولی و نایب نعمه تابند باشند
که گونیه غیب از حق وی و فرزندان اطهار وی گویا برابر در حقیقه فرزند وی حسین شهید کربلا رحمه
خداوندی باشد که در سالی چندین هزار کرسته و تشنه بواسطه او کامیاب گردد و چندین هزار
برهنه پیر در کار تبس لباس و چندین هزار تهی دست و بیمایه بواسطه او غنی و صاحب مکنت گردد و در سالی
چندین هزار کس بواسطه عزاداری او بپا و حق برانند و مغفور و رستگار رحمه حق را باشند پس از رحمة
للعالمین حسین ابن علی باشد که فیض او حق ودود بهانا فرا گرفته و دین آئین احمدی یا حکام او محکم
کننده اگر نه بواسطه شهادت او بنوان فیوضات جلیله حاصل نمیشد و برتری نیک خداوند و برابر
در منزلت و رفعه شان بجد باشد یا عبد الله هر اک الله تعالی بجد الله نیک الصدور عالی آبا
در روز قدر چون کسی کشتی ائتی ما نزد ارادی خلقه الاحیاب را اجر او زیارت او باشد

[illegible]

بر جمیع امراض ظاهری و باطنی خلقرا تربت او شفا باشد و این از آنکه رو بر بلا باشد و ثانی از ترقیف
و دهنده
رحمه خداوندی بر اعیان نعمه باشد که خلق دنیا و اخری را فیض چنین فیض‌ها باشد و نیز برملا و از آنکه رفیق و حایج به مرکور گوهر
عیان باشد و فرق رحمه خداوند در دنیا و اخری مجسم الصوری از آن نیز ابنیه در خلقه از ارحجنه خداوند
بکلام محمد ربانی
داخل کی نهنه وی خداوند برابر در منزلت بجد باشد و تمام حروف کلمات قرآنی از روی صحف محمدی دال
اطهار وی گویا باشد چنانچه در کلمات و بطون اینجو حروف نورانی سوره قرآنی نام حسین ابن علی را ان
بیان گرده اند المص و این سوره سی لوح بسم لو حمد کور باشد که در عالم واقعه در صفحه سیم کتاب مذکور
ثالث خامس
پیر روشن ظهیر بیت هر که نصه بعد اله بسم از ربع سوره صفحه سی لو حمد کور باشد که از انها را در صفحه خاطر
چمن التفنع و الحجر ظاهر داشت و ظاهر کنند مظهرات او را از یقعه غیب چنانچه مذکور نموده عیان و است
و چنین از عالم واقعه بعالم شهود و برابر دیرا در نظر ظاهر کنند مظاهر داشت و لوح و برابر چنانچه مذکور نمود
بواسطه انتق در یافت او چنین باز یافت نمود ال م ص عدد جمیع حروف نورانی نقطه [illegible]
ا ب ا بعد از ذلک بحروف مقطع و برابر در آورده حروف را عدد و اعداد روح باشد و اعداد
مذکور رجمه هر یک عدد از مرقوم حاصل از حروف نورانی این حروف باشد اس ق بعد مذکوره برا
زبر و بینه مستنطق بنطق ناطقه مرقوم نموده مذکور ال ف س ی ن ق ا ف بعد از ذلک
چنانچه در برابر مذکور نمود هر یک حروف ملفوظ زبر روح حروف عدد و نقطه باشد بنقطه و علاقه
حروف
هر یک حاصل الجمع و انتقال اعداد و احاد برآورده مذکور العلم بها ۱۳۱۸ ۱ع۱ ۰ ۱۱ ۰۸

والله
جز دی حسین ابن علی
و اله الکرام ذکری رحمه خداوندی
نعمه باشد و
منبع فیوضات
خدا

محمد را که پروردگار خود بگفته دارنده است حق واقعی برا استی پروردگار را او فیض او بیعه باشد
بران نبیه او را حق واقعی در محکمه عدل خود حسین را پروردگار فیض داد و چه فیض داد که رحمة للعالمین
باشد علیه السلام الی یوم القیام این باشد امام ابن الله امام که گویند غیب عیان در انبیای او محمد
و علی را و آل او باشد که گویند غیب در حق ایشان گویا بر ابر با امة محمد آله صلوا وسلموا ایهم والتسلیما
و ابرار علی ولی الله و حجة الله امة محمد را با نعم آل الطهر روی امام و بتول باشند چنانچه گویند غیب
از مکنون لطوان حروف نام نیز گویا برابر هکه الاعلم بها ع ل ی هر یک حروف را از زبر و بینه
نموده هکذا ع ی ن ل ا م ی ا عدد و هر یک حروف منقطه و علاوه لحب لله جانبه
١٧ ٥ ١٣ ١٤ ١١ پس تکسیر کرده صفحه دیگر حاصل نموده و انتقال اعداد و برا لحبی دایره میزان
حروف و اعداد منقوط برادر وه پس ذلک بحروف در اوروه و کلمه ب بنموده خود نمره مکرر

١١ ٤١٣ ٥١٧	١٠١:٤ ١٣ ٥١٠٧	زین لا لاتقیا علی
٣١ ٥٤ ١١ ٧١	٣٠ ١ ٥٤ ١ ١٠٧١	لهذین منفیان زیاده
١٤١ ٥٧ ١١ ٣	١:٤ ١٥٧ ١ ١٠٣	الش یازه نقی پاک سه
٧ ٥١١١ ٤٣١	٧ ٥ ١٠١ ١٠٤ ٣١٠	سه تقه ان شدی آیه
١١ ٤١٣ ٥١٧	١٠١:٤ ١٣ ٥١٠٧	حق زعین لا لاتقیا که نه
١١ ٤١٣ ٥١٧	١١ ٤ ١٣ ٥١٠٧	ا ن ذی نجاتی
٣١ ٥٤ ١١ ٧١	٣٠ ١ ٥٤ ١٠١:٧١٠	صحت نجات رهنما
١٤١ ٥٧ ١١ ٣	١:٤ ١ ٥٧ ١ ١٠٣	وی وال وسطه ها
٧ ٥١١١ ٤٣١	٧ ٥ ١١١٠٤ ٣١٠	ای له نه ا ح
١١ ٤١٣ ٥١٧	١٠١:٤ ١٣ ٥١٧	عقیده الش یازه مقل

پس ذلک انتقال اعداد سطر عدد برا اکبر کرده الاباب الزمام تجبری در سطری چنین سطر آ
یعنی همان انتقال اعداد ظاهر برابر در صفحه او محکم بحکم نما پس ذلک انتقال اعداد منقطه
غیر منقوط را لحب دایره میزان حروف و اعداد منقوط نموده و بحروف در راجعه و کلمه بنا گفته هکذا آید

٨ ١١ ٥١٤٨٣١	٨١١٥١٠٦ ٨٣١	الحسین ابن علی افض
١٦٥٨١٣ ١١٨	١٦٥٨١٣١١٨	آلاف دبالله هو
١٣٨١٥١٤٨١	١٠٣٨١٥١٦٨١٠	ای حسین هو اجا
٥١١٦٨٨٣١١	٥١٠١٦٨٨٣١١	ال محمد و علی فخ بن
٨٨٦٣١١١٥	٨٨٦٣١١١٠١:٥	نقی ال محمد حفضه
١١٣١٤١٨٥٨	١١٠٣١٤١:٨٥٨	حق وال آیه لمحمد و علی
٤١١ ٨٣٥١٨١	٤١ ١٠٨ ٣٥١:٨١٠	بحقه شفیقا دقبه داق
٣٥٨١١٨١١٦	٣٥٨ ١١٠٨١:١٦	فیاضه جلسها حق
١٨١١٨١٥٦٣	١:٨١١:٨١٥٦٣	حق
٨١١٥١٤٨٣١	٨١١٥١٠٦٨٣١	الحسین دب آفضا

مفسر حروف کلمات بتن لوح حاصل از حروف نورانی گویند یعنی چنین گویا باشد که حسین
علی را فیض داد هزارها پروردگار او آنها مبدا اکرام حسین باشد بران دیوان نبی نزد المحمد
و ست البعه باشد پس حسین او بالکل نزه باشد و المحمد را حفظ و ناصر ایشان باشد که برده
باشد حسین ایشان و امر محمد و علی را روشن او را گردانید خدا و خیر که بعه باشد شفاعت کنند ایشان

محمد او آ

١١۴١٣٥١٧	٠١٧ ٥ ٣٠ ١ ۴ ١٠١	تقی شدی یک ستهٔ شیران
٣١٥۴١١٧١	١٧١١۴ ٥ ١ ٣	عز عزیز عالم ارجمند اهل
١۴١٥٧١١٣	٣٠ ١٠١ ٧ ٥ ١ ١٠۴	خواندان التقیا یک ستهٔ
٧ ٥١١١ ۴٣١	١٣ ۴ ١٠١٠ ١ ٥ ٧	زین الاتقیا بهترین منقدان
١١۴١٣٥١٧	٥١٧ ٣ ١۴١ ١٠١	زائمه ال شایع هادی
١١۴١٣٥١٧	٧١٠ ٥ ٣ ١ ۴١ ١٠١	رهنما راال تقی یک ستوران
٣١٥۴١١٧١	١:٧١٠ ١۴ ٥ ١ ٣	عز عزیز اهلا خواندان داایعین
١۴١٥٧١١٣	٣ ١٠ ٧ ٥ ١ ۴ ١٠	دعوت کننده کان لعبه باشندان
٧٥١١١۴٣١	١:٣٠۴ ١٠ ١١ ٥ ٧	حسین ابن علی علیه السلام
١١۴١٣٥١٧	٧١٠ ٥ ٣ ١ ۴ ١٠١	شق دقیق ملق حسبی ابن علی
١١۴١٣٥١٧	٧ ١ ٥ ٣ ١ ۴ ١:١	علیه السلام زیاده اش
٣١٥۴١١٧١	١٠ ٧ ١ ٥ ١ ۴ ١٠ ١ ٣	شایع نامی قلمی آن زعین
١۴١٥٧١١٣	٣ ١ ٧ ٥ ١ ۴ ١٠	الاتقیا سیمای شده منفق
٧٥١١١۴٣١	٣ ۴ ١٠ ١ ٥ ٧	یک ستهٔ زکی که سایر ائمه
١١۴١٣٥١٧	٧ ٥ ١ ٣ ١ ۴ ١٠١	علیهم السلام لعبه باشند در

این باشد بیان عیبی در اثبات امامت که نموده برا کوینده عیب او که تجربش ظاهره بر او
بلا تقید عیان نموده یک حرف از حروف کلمات یکمون لبطون حروف او محو قرار
نیوصه باشد مکر ازحالق دکوینده عیب باشد که این فقیر را این دانسته ارکتابی دیدن نماید الحمد لله رب العالمین که تمام فی

تم الکلام

مشاهده عیان فی بسم الله الرحمن الرحیم البیان المعاد الاصلیة

الا ای بنده بیا بحق ابد ٭ نه بس از پی رتق و فتق امره ٭ بگوشش و تنها سای خود بجو ٭
خجه خود بجو کوشش و لا بر بجو ٭ اگر خود نشاسی امری خبر دری ٭ دگر نه بکیتی نه ازری جوی ٭
رجوع تو آخر بحق میشود ٭ رجوع عبث بی فلق میشود ٭ بگوش ای بشر از خود آگاه باش ٭
بن ماهان عرفان شهنشاه باش ٭ از آن نبی برادان ظهوری بود ٭ بحق دارن ره وان قرب بود ٭
براه غرور آمدی از ازل ٭ ز اصلاق حق حبی شان اجل ٭ لکن عود آخر از این دار بوج ٭
ز خلقند همواره در کوج کوج ٭ مبادا افرازنشت آیه معاد ٭ ره آن از صلاحی کشید در فساد ٭
سوی حق تراهنشود بار کشت ٭ از آن شهر دفرسه ورزین کوه دد کشت ٭ برار لقا یا بری ره نهاد ٭
زغم ابد بابری کرنشت بشار ٭ مشو غافل ای بنده خود از خدا ٭ رهبر بنده کافها از حق جدا ٭
کرفتار دوزخ شود لامحال ٭ در این تیره برزخ فند لامحال ٭ معاد تو را ثبت خواهم نمود ٭
درمعرفی بر تو خواهم کشود ٭ چو عبد الله از مخبر از حق شوی ٭ ز هر قید رستی و مطلق شوی ٭
شوی با خبر تو رستی معاد ٭ شود بر تو مفتوح راه رشاد ٭ اعلم یا عبد الله ارشدک الله تعالی

انا لله و انا الیه راجعون آگاه باش تا اعیان لبصر باشد در رجوع بندگان بسوی قائمه محکمه ضرار
ونیز چه بیان شاه بندگان خواهد بود آن عالمی که هر ذی نفسی را خواهد نمود هر آینه عیشتر
دی لعبه باشد در نوبه الغافلین لعبه باشند زیرا قول شعور را اگر منکر عالم نوم تولد شد

منکر عالم عقبی تر از شد برتری عالم نوم ماورای عالم بیداری باشد و از عالم غیبی مظهر قریب باشد
و بهره وری نفسی در هر شب به روزی و برات شاهره نماید و کسی منکر وی نباشد و از وجه الیقین و از
عالم نوم در غیب نشینه باشد زیرا که آنچه را در رویت شاهره نماید بعالم بیداری وقوع او در آن باشد
نماید تعبیر از دیگر رؤیا که همانا بیند اگر جاهل را عقیدت آن باشد که عالم نوم عالم خیال است بلا شعور
تعبیه و شعر بر آن بنیصه و اگر عالم نوم خیال باشد پس از مشاهده او چه باشد که بمشاهده او واقعی
او را نماید و در عالم شهود و بعد از چندی خیالات در وقوع مشاهده رؤیای او واقع او را که هر ذی نفسی ادراک
بیند و تمام مقرر در او باشند و عالم نوم عالمی باشد حاذق که آنچه را بیند بمشاهده وی در رسد
باوجود آنکه تمام مقرر در بودن آن باشند نتوانند که دیگر در برابر نمایند مگر هر که در عالم وی رفت
و بر آیا بقی و او را مخبر صادق خبر داده و قدر تا نوم علم شباتا در عالم شهود و فی مصر آنه و از رفتار را
واقع و وقوع حوادث او را هر که در عالم نوم دیر یابد در عالم بیداری هر هر دیر یابد و در کس طبع نظر
بنصه او را تمام اصلا در عالم نوم ظاهر نماید برآید و بعد در عالم شهود پیدا کنند غایب و او را
ضرر او در عالم متنبه گردانید و آنچه که خاطری را ما از مقرر آن بعالم شهود برآید در فلان مشاهده را
چندی قبل در عالم مشاهده دیری و بعد از چندی بوقوع او حیات در رسید پس چنانکه الیقین و از
عالم نوم عالمی باشد ثابت و ثابت کننده بهره در عالم دیگر و دیر است بهره کرد و عالم دنیا
بهار کند هر کس ور وی باشد چنین عالم نوم هر که عمر او بسر آید در عالم عقبی مخلد آید چنین عالم نوم

بوده باشد

بوده باشد که دیر آید چنین عالم العقوبتی نماید که در هر آنچه برابر فغان و زاری نماید و دل او و خیال نماز
بکلیتی از آن خیالات در عالم بیداری فغان نماید جمیع مجاوران وی را بشنوا را بید لهذا کسی دلاور فغان
وی را بشنوا نگردد و از آنچه سختی و المی در عالم نوم نماید در فغان و داد برآید و خیالات دار مجاوران
وی را بشنود لیکن مشاهده وی را داد و در رسند و او را یاری نماید و نیز عالم عقبی و بر آنچه عالم نوم هم باشد
و بر آنکه در کجاه عالم شهود باشد و از عالم عقبی بعالم دیگر برابر و فارغ از عقوبت سختی و الم گردد مگر آنکه
فیها خالدون کما لهذا اخبار شد کار را ابید ۲۶ بر او رو که این خبر دهنده و آگاه کننده
بعقبی مرشد برابر به باشد و کتب و آیات محکمی مرتب الطاف بعضی شد کان خبر او در عالمیان
ظاهر نمودن برای مخبران عقبی نمودن های رحمته در کلام معجز نظام خود فرموده ان احسنتم احسنتم
لانفسکم وان اساتم فلها وجه لکم فی الدنیا وللآخرة اشد العذاب و فیها تکونون خالدون
و او اصلاب بالعقیدة نمی آن نماید در چه بیند باز گشت ما برار دنیا باشد که عملی صالح کردیم
و فرمان برداریم و دیدیم رب ارجعون لعلی اعمل صالحا فیما ترکت مگر در کسی عاقل
خواهی کسی مخلد برای ابدی عاقبت بخبر کسبه تا در مزرعه ابدی که قدم غنیمت شمارد و تخم
نیکی عملی فشاند تا که در عقبی به بیشتر او در رود و در رسد چنانکه مخبر صادق خبر داده
الدنیا مزرعة للآخرة و ان الله لیس بظلام للعبید و لکن الناس انفسهم یظلمون
چنانکه مذکور کرده بهره وری روحی چنین عالم نوم بغیب العقبی برابر دریافت نمونه محکمه از اخبار

برابر او را کرده خود سزاوار کردار بر رتبی معالی حق کسی دهر که برابر فضا امر و معادت
برابر لیق خولد بموی انّا لله وانّا الیه راجعون و سیعلم الّذین ظلموا الفسهم ای
منقلب ینقلبون و از رحمه حضر لنو رجهان ظالمان مایوس مانند و سر نگون ظلمه خود
آیند بر رتبی رجوع همه بسمی قائمه محکمه حضر لعزتی بقیه باشد و در این باب آیات قرآنی
بسیار بقیه باشد و آنچه در کمون غیبی محبی بطون حروف نورانی سوره قرآنی نماید
چنین بقیه باشد اعلم ایها یا عبدالله حم ره دو بطن دی برابر در باب ولایت و امامت بیان
عیانت نموده و شش بطن دیگر برابر در این باب عیانت و النّشعور ان نماید و در این سان فی نیز بعید کار آن نماید
اعلم ایها ح ا م عدد و هر یک حروف منقوطه و علاقه بحسب للاحادیه تنظیم هکذا اعلم
ایها یا عبدالله هداک الله تعالی ۴۱۴۱۸ ره غیر مکرر لدرسه تشکل عددی بقیه باشد
هکذا ۴۱۸ که گوینده غیبی از حروف این سه تشکل عددی انتشار چند گو با برابر
اگر التصور رد روی نماید دائره سری عظیم دیرا باشد و از سه حرف انتشار کبری برابر
هکذا اعلم ایها سطر انتقال عددی را تفسیر که قصه بحبری ره سطری چنین اول العینه
برابر و صفحه او محکم بحکم نماید بعد انتقال عددی متن حاصل لوح الحجب و دایره
بزان حروف و اعداد منقوط برابر درده و بعد ذلک انتقال الاعداد
منقوط الحروف نموده و کلمه بنا که قصه و چنین حوزه اعلم ایها هکذا یا عبدالله

۴۱۴۱۸
۴۱۱۸۴

۴۱۴۱۸	۴۱۴۱:۸	حق تام	۴۱:۴۱:۸	تقدّم
۴۱۱۸۴	۴۱:۱:۸۴	محقّق متمّاً	۴۱:۱:۸۴	حقّ
۱۸۱۴۴	۱۰۸۱۴۴	حیات	۱۰۸۱۴۴	قرم ماضیات
۱۴۸۴۱	۱۰۴۸۴۱	حدیق یدح	۱۰۴۸۴۱	حتّی
۸۴۴۱۱	۸۴۴۱۰۱	حقّ	۸۴۴۱۱۰	یادّ
۴۱۴۱۸	۴۱۴۱:۸	مادح	۴۱۴۱:۸	محض قرام
بطن ثانی و یرا چنین نمود			بطن خامس	
۴۱۴۱۸	۴۱۰۴۱۰۸	یدیم	۴۱:۴۱۸	فات
۴۱۱۸۴	۴۱۱۰۸۴	محیات	۴۱۰۱:۸۴	قرم
۱۸۱۴۴	۱۰۸۱۰۴۴	متی حیات	۱:۸۱۰۴۴	حقّ
۱۴۸۴۱	۱۰۴۸۴۱	بجعله حدیق	۱:۴۸۴۱	متمّ یحقّا
۸۴۴۱۱	۸۴۴۱۱:	انت محمّد ص	۸۴۴۱۱۰	تحت قیامت
۴۱۴۱۸	۴۱۴۱:۸	فحق مات	۴۱۴۱۰۸	ففی ما محقّ
بطن ثالث لوح چنین باشد			بطن سادس	
۴۱۴۱۸	۴۱۰۴۱۰۸	فیمیت محیات	۴۱۴۱:۸	ماد
۴۱۱۸۴	۴۱۱۰۸۴	دب مدّ	۴۱۱:۸۴	محقّ
۱۸۱۴۴	۱۰۸۱۰۴۴	ثه یحیی	۱:۸۱:۴۴	متدقّ حقّ
۱۴۸۴۱	۱:۴۸۴۱	تحت	۱:۴۸۴۱۰	یتحدّ قیام
۸۴۴۱۱	۸۴۴۱۱	قائمت دب	۸۴۴۱۱۰	محض
۴۱۴۱۸	۴۱۴۱۸	ففی ما یحق	۴۱۴۱:۸	قرا ما
بطن رابع چنین نماید گشته			بطن سابع	

مفسر حروف کلمات چنان نماید حقا تاما محققا متمما حیانا خداوند راستی حق واقعی
کامل و کامل کننده باشد و محقق تحقیق کننده باشد و مکمل کامل کننده حیات موجودات باشد
حدیق بمدح حق مادح بدیم محیات منی حیانا بجعله جل نعی آمنه محمد فمو
مانا حاذق عارف بالله هرگاه از وجه حراقت و معرفت شان خوان وی باشد خدا را
در حق و علا حق هر چه کننده را مجزی بجزای خیر باشد و دوام تمام دهر زندگی او را مدام حج
او را زنده کافی و روا رفاقی باشد مسکن دانند و برای او زبانه حقایق حقیقت امت محمد پس بحق برستی
در راستی و برابر برد فیمیت محیات رب مدا پس بهر او زندگی و برابر پروردگار او
مدتی بر سید او نیز ثم یحیی بحث قائمه رب ففی ما محق نقدم حقا و باز زنده گردانید
در زیر قائمه محکمه حکم عدل خود برابر پروردگار او پس و در آنچه محق و سزاوار کردار باشد از نیکی
و بدی تمام نزدیک وی برابر باشد که سزاوار خود را بیند برابر راستی حق راستی خبر کرده و برابر ایمان و قبایح
عمل خود برابر او رو فقدم ماضیات حتی یوم محض قدام فاقدام خفا از نزدیک او برابر او رو ضرر
گذشتهای اعمال او را تا که وی ادای دین نماید محض گذشته افعال اعمال او که از وی در دار دنیا
رفته رسیده نزدیک وی برابر و برابر راستی حق واقعی سزای وی برامتم بحقا بحت قائمه
ففی ما محق یوم حقا و کامل کامل کننده اشیاء و برابر سزاوار کردار افعال اعمال سزا
دهد در زیر قائمه محکمه حکم عدل خود برابر راستی حق محض در آنچه محق و سزاوار او باشد و برابر جزا او اعمال

الرفیع

برابر راستی حق واقعی او را مکافات و بهر ضرر او در حق علا مجزی باشد منه فتحو تنحل محض
قدما ما و رقه کننده برابر راستی واقعی مستطی حق او باشد که و برابر پاداش مکافات
عمل خود برابر او رود و به پاداش قائمه قیامت خود او را محض گذشته خود برابر او رود و برابر سزای
اعمال گذشته مکافات وجه و آیات قرآنی در این باب بکرر خبر و احادیث بسیار الله یحکم
یوم القیمة فیما کنتم فیه تختلفون و نضع الموازین القسط لیوم القیمة فلا تظلم نفس شیئا و ان
کان مثقال حبة من خردل اتینا بها و کفی بنا حاسبین الله سزاوار پرستش و از ریب
قائمه محکمه عدل خود حکم کننده بحق باشد و در روز قیامت هر آنکه در آنچه خلاف حکم
ضرر او به عمل که به باشد و برابر قائمه حساب برابر رود و محاسب ضرر او باشد و در روز قیامت
حاکم ضرر او بر باشد اگر چه مقدار ضرر ولی و برابر حق باشد چه از خیر و چه شر برابر سزا او هر
لا شک در یوم الذی لا ینفع مال و لا بنون الا عمل صالح ضرر او حساب باشد در روز
روی را بار یکبار مال و عیال او و اولاد مگر عمل صالح برابر راستی حق واقعی خود حساب کند حق باشد
و مکافات اعمال را چه از خیر و شر او سزاوار دهنده بعینه باشد برابر راستی معا حق باشند در جمیع
بندگی پروردگار بعینه باشد انا لله و انا الیه راجعون و دانشمند از خبر صدق
باشد و در این باب نیز آیات قرآنی مکرر آمده و خبر و احادیث رجوع معاد و بندگی
ضرر او باشد و او محاسب و جزا دهنده باشد نعم ما قال آه از آن روز که باشد پاداش فردا

آه از آن روز و از آنجا که آدمی اسیره یا بر معاودت کند و مال و بنون هیچ را او اگذارد و جز زاد با

با خود نبرد و در خانهٔ قبر صبح الصباح از روز بر ایر داور را جز عملی چه از خیر و چه از شر مونسی نباشد

و باللاخره رجوع او بسوی محاسب باشد آه از آن روز الیه مرجعکم جمیعا وعد الله حقا

در رسید بر رتبی او بر او و خلق او در عالم دار دنیا برای طاعت و عبادت که هر غافل از وی باشند

و مغرور بدنیا برانید و ملتفت بعقبی نخواهند از آنکه دنیا لهو و لعب جایگاه عاریه

سرای باشد که باید بر او باللاخره وداع نمود و دوستی ایگاه اصلح خود معاودت نمود و چنانچه

بر ملا باشد در خلق جمیعا از پا هم کوچ در کوچ باشند و از آن جای براه معاودت نمانند

آه از آن روز و از آن ساعت که چشم و بر انصر او از وار عز در لهو و لعب پوشانیدند و صبح

آخرت و دیره و بر آکند بر رتبی معاودت همه الصبح آخرت جزا بر لب و او را ما بعد ضرر او نیز

خواهند هو الذی یحیی و یمیت ان ضرر او بری رسیده را در عالم دنیا بر او رده نیز بر مصلحت باشند

خود بی نباشد الله یعیدکم لیجزیکم ضرر او در عالم از آن جای هر خلق را بر آورده معاودت

انها با نجا نما بر وفق صلاح و بر آن در الد و بر اسیر اورد بجایگاه خود هر که راه خود بی بود هر چه

معاودی وارد هو الذی یبدء الخلق ثم یعیده لیجزی الذین آمنوا و عملوا الصالحات

بر رتبی هر که عمل صالح کرد اجر او را ضرر او ضایع نزاره و ان الله لا یخلف المیعاد و جزء ضرر

خلاف نمیفرماید و وعده او صدق باشد که در قیامت جزا دهد ضرر او بی شبهه باشد

حاکم زد و خر داده

۱۱۰

چنانچه فرموده و خبر داده من جاء بالحسنة فله عشر امثالها هر که در عمل خیر را اسیر و بر اراده چندان

سر او هر داری ز بکه معاودت بر آن مکافات عمل نما بر و بسوی جایگاه آخرت جعفر ابوی

نما بر من جاء بالسیئة فلا یجزی الا مثلها و هم لا یظلمون و هر که مرتکب اعمال

بد گردد نیز هر سزای آن مکر شنیدن آن و چنین آن ان ظلم گفته نباشد که زیادتی بر بندگان

چنان آنان نماند بر رتبی او حاکم بالعدل نبوده باشد و آخرت جزا دهد بحق چنانکه خبر داده

ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات انا لا نضیع اجر العاملین هر که ایمان بوی آورد و در راه

عمل خیر نمود ضرر او هیچ وعده داده ما ضایع نزاریم مزد او در او سرای او را ده چند لن با دارزانی

داریم انه رؤف بالعباد بر رتبی وی مهربان در حق بندگان باشد و معاودت بندگان

در رجوع از ما بقائمهٔ محکمه عدل او باشد چنانچه در کلام خود خبر داده که کل ان الرمت

هر جمیع را بر بکیر بم بکرده خود سرای خود ما هم چنانچه بر گورد گرد و هر اگر کسی تواند منکر عالم

بود شو تو از منکر عالم عقبی گفته بر رتبی نزهی باشند که منکر معاد باشد مگر جمیع مقربین

در بودن آن عالم هستند و اختلاف در مکافات عمل باشد پس با هر … شمار در روز

گر دیده ام با عملی نیکو درآن … باده داری … وفق این … همه گریان

بر تو خندان انچنان کن … همه گریان تو بر تو خندان

عالم دنیا فانی و عالم آخرت باقی و محفوظ … در عالم باقی لا یزالی باشند یکی از اسماء خدا

باقی باشند هو الباقی و نحن الفانی فی احدیته و ما ثم فانی هو دائم البقا او همه موجود باشند
هو باقی لا یفنی او پاینده باشد و نیست کرده و الیه مرجعنا و انا الیه راجعون و اشهد
ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمداً رسوله و حبیبه و اشهد ان علیاً
ولیه و حجته و ابناءه امنائه صلوات الله و سلامه علی محمد و آله الطاهرین و اصحابهم الکرامین الی
الی یوم الدین و الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم مالک یوم الدین ایاک نعبد و ایاک
نستعین اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم محمد و آله الطاهرین
و من ولده فاطمه سیدة نساء العالمین بجاههم یا رب العالمین آمین یا رب العالمین یا ارحم الراحمین

بیا ساقی ای باقی جاودان   که ابر توئی ساقی جاودان   بده جامی از باده سرمدم
درین حلقه در گوش از احمدم   می ناب که تر ز جام علی   کرم کن در و ذم تمام تجلی
که تا منجلی گشته روشن شوم   ز ظلمت رهم سوی گلشن روم   در این دار فانی بقا جو شوم
شناسم خود زان ضرا چو شوم   اصولی که در دین حق اکتسب   چهار ساز نم از که این طالب
بتوفیق حق دم زدم از نخست   که سازم نزاد در ره عشق چست   پس از آن بعدل خدا ز نبا
را منجی نماره با آب جان   شنیدی ای منزش کاینات   ز قرآن پاک آورم بینات
پس از آن نبوت بیان سازم   ز آیات قرآن عیان سازم   امامت ز بعد نبوت بیان
ز آیات قرآن نمودم عیان   معادی که سالک بحق روند   رخ حق نتاشی بر این سر کنند

الرابع الکلام م

زسی سورهای کلام خدا   که ترتیب آنها است از همچدا   بتکثیر آیات بس سر و سلوک
بطوری که این سلوک ملوک   کنندم بتقای از بطون کلام   ز اسرار این آگاه گشتم تمام
نوشتم باقی بجا مر زمن   پس از این شود آب هر انجمن   بعیب این را آمن که محبوب ما
ز ناچیز گشته محبوب ما   چه باشد در این سرای سپنج   ز اسرار این بار جو بی رنج
ز عبد الله آن سالک رهنما   بما ز خلق جهان پاک کار   به امر زشن پاک و شاداب در
نکات بر بعیبی پاک اوزر   بنار رخ ایمانش پی ز شک   هزار رد و ویسی این و نص ریک

چهارم نا فی ذکر الفروع اللذی اوله   بسم الله الرحمن الرحیم   الصلوة من هو عمود الدین

یا رب یا رب همراهیم کن   ارشاد غرض حق بیانیم کن   یا رب می ناب کوثرم ده
از کوثر ناب حیدرم ده   تا سرخوش از آن شراب گردم   برهم از درد و ناب گردم
رکن العمود دین نمایم   بر خود در قرب حق گشایم   نزدیکی حق بهشت جاوید
در قرب خدا بجوی باشد   هر کس که همیشه در نماز است   دایم همراز بی نیاز است
زین سبب چو که عبد و ز معبود   آرزو پی آنکه او بشی مقصود   مقصود ولی از نماز با هر
در درگه بی نیاز باید   هم از وصال گردد   در مرتبه بهمال گردد
باشند وجه یار یارش   مقصود دو کون در کنارش   ای بنده اگر خدا پرستی
در بارگه عشق دست مستی   از بهر نماز در نیاز آیی   در ریخ که از پی نماز آیی

مسند الرحمن عمود دین نماز است | باب کرم از نماز باز است | اسلام که هست بر مسلمان
امر ز رحیم پاک رحمن | ارکان نماز شد عمود بیش | مشهود ز لو آیات شهود شش
قومی که همیشه در نمازند | در سجده ذات بی نیازند | با امن و امان همیشه بازند
محفوظ ز تیر روزگارند | ز آتش ابدی نمازشان درع | رخشان در اصل فارغ از فرع
با احمد و آل هم نشینند | با رحمت ایزدی قرینند | عبد الله وار در نمازند
ساجد که حضور بینش ازند

الصلوة عمود الدین نماز قائمه دین و امنیه باشد و در هر فرقه
بنوعی حق ربی باشد و در ضمن آن فواید کثیری باشد اقل امنیه دنیا و آخرت و در نماز
باشد و آن رحمتی عظیم مر آدمی را باشد چنانکه مخبر صادق خبر داده نعمتان
مجهولتان لا ثالث لهما الصحة والامان دو نعمت باشد عظیم که غافل از آن بخبر ان
باشند تا زوال آنها را باشد و آن صحت و امنیت باشد و امنیه از ضرایب نماز گزاران
باقی لهذا اگر ضرایب نماز شد گان را عادتی غلیظ بود هر آینه غافل از پروردگار
بود هر دو بنای بیخ بی بی عقل پیشه میکرد هر دنیا و ناموس یکدیگر را بر یکدیگر مباح میکردند
در باعث فتنه و فساد میکردند هر دا بنی مر این را نمیبود در حق یکدیگر ظلم میکردند اول هم نمود
چنین وادی نشیب سالک ان گه فران حرید حرمت اسلام و ضرایب نکند تا آنها نخورده
و امر و نهی و حسن و قبح نفهمید و حال و مال بندگان را بر خود مباح داشته هم عبد الله هر اهل ایلم

تواند که ملاحظه نماید چنین باشد ام لا خود را انصاف بدهد آیین ضرابیتی در مرد باشد
و بواسطه آن از وضع و شریف و حاکم و محکوم ظلم در حق یکدیگر نمیکند و بواسطه آنکه مورد طعن
و لعن اهل شرع را نباشد و هر اسی برنامی داشته و رعایت حق یکدیگر نماید پس اگر باشد
و حال وادی نشیبان خود انصاف بدهد که اینقدر خلق حرفی را داشتن آیین ضرایبی چه باشد
و امنیه از چه باقی بشود اگر نشود را از امنیت جمیع ملل و فرق بواسطه آیین ضرایبی باشد که
فرقه بنوعی خدا او را الله الصمد پرستش نمایند حرمت الله سزاوار پرستش و ایمان با وی دانند
زیرا باشد لهذا رب العالمین موصوف الله الصمد باشد با عبد الله همراه الله فنی هو الله
احد بخوان خدا او را از آیه عیانی در حضور کلمه هو ذکر قلب باشد و بواسطه متذکر بودن
بودن با وحی سزاوار باشد چنین از این ذکر باز با عالم هستی چه و سلوک بر یکی بسیار کار نجات
باشد ام لا دوبار کلمه الله لفظ باشد و آن خط قدرتی و ذاکر مر آدمی را اگر نشناسد مر من
باشد که بواسطه آن قسم قدرتی و بیهوده سوی بر مقتضی المراد بر گردد و بواسطه این قسم از اسباب
قدرت و معرفت او را مهیا باشد که سایر مخلوق را چنین قدرتی و افاضه رحمتی حق او نیز باشد
چنین باشد ام لا اسیر دو دست خود و سو علم بنما در گاه حق اجابت و کافی المهمات
در خود و بنده ادعونی استجب لکم بخواهید و طلب نمایید آنچه را محتاج باشد باشید
الله سزاوار پرستش اجابت کننده رحیم و مهربان در حق بندگان باشد و کلمه ثالث نام

احد واحد برتری علیای اسم اعظم او چون نقش زر در صفحهٔ صور عبادت علی الله العلی اکبر باشند
بر رابطه او ادای احسن الصور و احسن التقویم باشد که چون طلسم بد بهر طرف از وطن دار نماز
کهو عبادت مخصوص بر درگاه رب العالمین چو دو قسم او باشد یکی از انچه مختص بر درگاه معبود او نماز
پابوس که نماز مخصوص در محل شبها باشد معروف یا کسبه رو بر درگاه برارد و دستها برفع برارد و نیاز که
که برکعه لا شک مقتضی المرام گردد و اثنیه دنیا و اخرت او را حاصل آید نعم ما قال الطیفه
بیا پیر شو قابل فیض ورنه هر سنگ و خس لولو مرجان شود مرتبی اعلیه ضرار بر کسی باشد و از عظم
ضرر برتری نماز است چنانکه مخبر صادق فرموده حتی شاخ سر العمل نشاید بسبب نهی سر عملها که آن
نماز باشد دادی عمود الدین از اخوز و لیکن عمود خیمه باشد که همی تکیه خیمه بر آن عمود بر پا نماید پس سایر
عبادات مومن نماز نیز برارد و اگر با یس نماز را داشتی خود عبادات و مال تو در خطر خس باشد
دار الاحسن وادی نشین آن اگر ناموس او در پیچه حجاب نه وا در راه آه و حال در معرض تلف باشد
پس نماز که از نیره از آتش نا محمود بهر وی و لعن چند هزار کس نشد چرا که تارک الصلوه سوی هر کس شر
لعنه می کنند مخصوص در وقتی چراغ بر افروختن بر آورد او در لعیان نیز بیک ابلیس نیز اکبر
مستکبر دانند بسجده آدم را انکار کرد و ملعون کرد هر دو تارک الصلوه نیز چنین باشد ام لا که هم
معصیتی عظیم تر باشد بجز از مردان او تا روز قیامت هر که بر بنا اوبد اور العنه نماز
دل او رابطه چنین نا تر ابر مردود خلق و خالق گردد و معصیت بی حرفه او را باشد ازهیچ مکر او را

منقصه و حرفه و در تارک الصلوه نباشد مگر ملامته و طعن و لعن چه تا قیامت لعن او را باشد و از آن
طرف نمازگذار را در صد چندان که بر تارک الصلوه لعنت می نمایند بر او درجه و سلامتی
حق باشد تا روز قیامت که هر نمازگذاری می گوید السلام علینا و علی عباد الله الصالحین
سلامتی و رحمه حق برا او نمایند بغیر از هر نماز خواه واجب و خواه سنت در ایام که او رسول
برا او روحه دستور جنب رحمه گردد تا روز قیامت خود انصاف بده این نتیجه باشد مقابل
عقاید نفع و صحیه حال بوده باشد چون ابواب گذشته گفتار او می خواه آن نتیجه باشد
و عدو لعن او را بهره و در او نباشد زیرا الواحد و انکار او در او باشد عامه حیران در درک
آن باشند و بر ملا و انکار باشد که هر یک بزرگوار گوش شنوای خود شنوا در شبانه
روزی از مخلوق باشند و در هر تو بر فرو خفتنی تارک الصلوه را لعنه از حضور دو درت باشند
و عباد الصالحین سوره الصلاح نماز و تقوی نماز بر ابره و صالح باشد گردد و او رابطه نماز محبوب
جمیع خلایق گشته کند و در هر نماز درود و در رحمه خدا را بر آنها فرستد و بهترین اعمال نماز باشند
و بواسطه نماز موصوف بعباد الله الصالحین گشته از محبوب بابا کان بر آید مگر خبیث محبوب
ناخبیث باشد که الخبیثات للخبیثین والطیبات للطیبین خدا در کلام خود خبر داده و این بلا باشد
تارک الصلوه خبیث و هر شبانه روزی از هر کسی میشنود او را لعن می کنند در خود روا دارد
و خدا در قسم یاد کرده هر اتیه بر نخواهد شد خبیث ان الله لیس بظلام للعبید مرتبی خدا او

نحو اهل ظلم نمود نفس را ولکن الناس انفسهم یظلمون ولکن صاحب نفس خود را ظلم نمایر
دیگر خود لعن روا دارد در خلق خدا تا روز قیامت او را لعن نمایند و همین باعث عذاب او
نتیجه باشد حال خود انصاف ده که خود را ملعون کرده ام لا ابر بنی در هر فرقه و ملتی
این خدا پرستی باشد بنوع خود هر فرقه را نماز دستایشی باشد و تارک او را در هر فرقه لعن و اجب
باشد و در هر فرقه مردود باشد چه نتیجه بر کور کرد در ایشه تمام ملل ان لو ابطه لو ابطه
ت لستی خدا و نتیجه باشد که هر فرقه بنوعی خدا و نیز ستایشی نمایند و نماز را بنوعی ادا نمایند
و در فرقه اسلام نماز پنج وقتی باعث ائمه هدی و العزت کردیده و فرقه اسلام نیز مخلوق
و نیز ستایش کنندگان خدا لو در آئین محمدی باشد و در هر ملت حاجی و حاجی اکاهی باشد
در تمام فرق و ملل برشکوه دین محمدی مقرر گشته لهذا از براد بابت آئین و دین محمدی
دار اند و از دین محمدی نشنیده گری خارج نشده باشد دلیل بر اد نیان از فرقه باشد و اگر
بر خود او را ملامت نمایند از جبر ی در آئین محمدی دیگری خارج گشتن و حال آنکه جمیع ملل و
فرق برشکوه احکام دین اد حرفی نزار خود الصدق دار نزد حکیم حادی فی نتیجه الاحکام
او نیکو باشد و این مثلهای نالایق دوق دین قرآن باشد از ایمان نبوی نارسیده او را من جانب الله
دانند خود انصاف ده من جانب الله باشد تا لم لا یا خود منتهی نمر نیستی خود کرد در مزینی در باب
مراتب خدا که جماد و نبات و حیوان و انسان فایره و ثمری ازان ندا الا من جانب الله باشد و آئین

محمدی من جانب الله باشد که شیوع او الیوم ما فیه ما زیاده کشته و اهل فرقه با آئین محمدی داخل
اند و از وی کسی خارج نابرابر آئین دیگری برابر نشده او را نا غیره و خود آئین احسن الفرقه آئین
و خاتم للاديان و خاص الخاص طرف جمیع طرق باشد لهذا خاتم للانبیاء والمرسلین باشد
یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و آله واصحابه و متابعیهم و شیعتهم الی یوم القیام صلوات الله کرام واکرام

بیان ما عینا فی ذکر الصوم و السلام بسم الله الرحمن الرحیم الصیام من الغیب لا یدرکه الا فی دلال فهام

اول هر نامه بسر د نام حق | اندر و آخر همه الهام حق | حمد خدا را که جهان آفرید
چرخ و زمین را ز دمان افرید | بهر قبلا و زاراه طریق | سا خر محمد نبوت حقیق
بن عشم و اصحاب گرامی تمام | باز بر دران تمامی سلام | زانکه از آن ره دین ارشکار
شده سعی تو بر دمان زنار | انچه کنند مان سعی راه نجات | صوم و صلوه است و جهاد و زکات
ای ره دین قرب الستوار | خواهی اگر قرب ور کرد کار | رو بنماز آر و بروزه گرای
کان برد ی جانب قرب خدای | نکهت بوئیده زلب روزه دار | به بود از نکهت مشک تتار
در رمضان صوم تو مفتاح خلد | روح تو را از خمش ارزاح خلد | ای بن حق زح جانب رشته
رفی ور انسوی جنان آشته | لیر نماز تو بر کی کار | هیچ به از روزه نباید بکار
روزه چو باشد شنوای هوشمند | تا که شود قدر تو از آن بلند | انچه نزا الکل بروز آخر
از بر دار خمر زهی ما شره | قسمه روز از که لب بدهی | در ره دین خرد کاملی شوی

لا الی مرام و کار الله

خیر جو عبد الله و در صوم کوشش روزی روزی بمبارکین نوشتی اعلم یا عبد الله ارشدک الله
بر کور در عنوان بیان نمود که در عالم واقعه وران کتاب بر روشن ظهیر محلوح شاهد نمود که بر لوح
انها حروف نورانی سر سوره قرآنی بود الواح انها بیابر از حدی بیجحب بشوق وامتحان انها را
در یافت نمود دسته از ایمود و چهارم آن این حروف نورانی سر سوره قرآنی باشد طسم
بر لوح از الحکیب امتحان یافتم مکرر طسم ببر هر یک حرو فرا زبر و بینه نمود طا س ی
ن م ی م عدد هر یکرا بلا لفظه و علاقه بحجب اعداد و به ۱۹ ء ۱ ۵ ۴۱۴ ببر بکسر که الی
باب الی نام ور سطری حسن ادن برابر ببر انتقال اعداد و بحجب دایره منزلت حروف و اعداد مشغوط
کهر دیحروف در ادر ده بیگذا

۴۱ ۴۵۱ ۱ء۱۹	۴۱:۱۴ ۵۱ ء۱۰۹	یا محرم صیّ وان تقدّم
۱۵ ء۴ ۱۱۹۴	۱۵ ء۴۱ ۱۰۹۴	صیام وها
۱۴۱۶۹۵۴۱	۱:۴۱۰۶۹۵۴۱۰	یمنّ طوی م تقی امت
۹۶۵۱ ۴۴۱۱	۹۰۶۵۱۴۴۱۱۰	ان خصّص
۴۱ ۴۵۱ ۶۱۹	۴۱۰۴ ۵۱۰۶ ۱:۹۰	قوّی هرنی م

مظهر حروف و کلمات خاص زبر و بینه خطاب مستطاب لبوی رسید کاینات باشد که یا محمد
و صیّتی بجه باشد امتر او صیّته نما ان برا ابر برتی نزدیک ابر صیام ماه مبارک رمضان
مرا امتت را ان نعمت نما بر فرا کبر بره خورد ادان فرا کبر و پاک است و ده بتنفق امتی را بر پروردگار برتی

اد را لتخصیص اهم

اد را لتخصیص و الصه بر همه امتها در رتبه بر امت محمد باشد قوی توانا ضرا و بر ان بر اهر بایت
نمود و بر به داد مر ان برا روزه ماه مبارک رمضان و در این ماه در حق یکدیگر مهربان باشند
و قربة الی الله خیر و خیرات نما بند و روزه باشند و انچه طعام در روز شاد دل مسکین و بر فقیر را
دهند شاکر باشند و در حق وی دعای خیر نمایند بر خدا و بر اورا خیر و برکت و هر جانچه را
اطعام و اکرام رعایة الله یا عبث زیادتی برکت مر طاعم را باشد که ان ضعف و خوشنودی در این ماه
خود روزه دارد و قربة الی الله انچه خود در ازو در حرف مسکین و اصله ارحام و هم یک دیگر را
اطعام نمایند دافع قضا و بلا از وی باشد نعم یا دال کعبه مهر را زنا رسکین و فرسنگ کس الم اثر
دور ادن سر سوره کلام الله مر امته محمد را امر بالانفاق نصه در راه خدا که الذین یؤمنون
بالغیب و مما رزقناهم ینفقون ایشان برایمان با حکام غیب پروردگار او رده امر دانچه را از روز
انها خدا در نموده و در سعه خدا الانفاق میکنند کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مائة
حبة مضر ما بر منی دادیه مثل شد که اوی اورا زرع نما بر و همی سنبله از وی برود و در هر سنبله
یکصد حبه دوانه باشد مر از یک دانه همی دانه بر و رشته باشد و بشنو برالمحسنین فرموده
زیان نمایم ما برا و احسان دکرم خود شود مر محسنین و دفتر انفاق خدا او نزدیک قریب باشد
در حق انها مضر ما بر الفقراء عیالا و للاغنیاء و کلائی دهلتهای التقی خدا در مر فقرا باشد
مر ان برا عیال خود خوره چنانچه اوی عیال خود نواز بر مثوب دعیره من نظر و اردد

و در مقام تربیت و محافظت انها باشد و التفات و مهربانی با ایشان زیاده از دیگران باشد خدا او نیز
نیز در حق فقرا چنان باشد که این نیز از عیال خود خود را اغنیا را وکلای خود ذکر کرده به وکالت
سبب الله اسباب مر فقرا باشند اغنیا سبب من جانب الله و بهره از جانب فقرا تمامی معلوم
برابر و برابر اصلی باشند و فرع او این باشد که خود روزه دار و طعام خود در روزه معبود
قربة الی الله بفقرا خورانیدن و از عیش و لخوتی فقرا را در عیش خود خاطر سازند و حرمت انها را
خود منظور داشته باشند تا مضمون اکرم الضیف ولو کان کافرا رفع شود و مهمان نواز باشند
نعم ما قال تو نیکی میکن و در دجله انداز که ایزد در بیابانت دهد باز جای باز دهد
در جزا او کرم کننده باشد و منقول است که در گذشته ها قحط سالی شده تمام خلق در معرض
تلف بوده نزد فقرا در ازان از قحط بمیرند به سبب اغنیا [illegible] ان عهد قربة الی الله خود روزه
دار ند را با فقرا طعام میخورانیدند رحمة خدای تعالی [illegible] خبر بند کرد و بر خلایق از اضطراب او
عاجز آمده و همه مشغول شده حالیکه تمام فقرا معلوم شد که از برکت خدای تعالی چند چنان
نبود [illegible] و تقصیر با هم [illegible] معنی المومنون اخوة صدق [illegible] چندی که واسطه
نا پاکی نطفه [illegible] جمعی با پاک برابر [illegible] بعضی در حق یکدیگر نموده
چون آتش [illegible] در گرد فقرا در شراره آتش [illegible] انها مشوش شده حاکم
بر ملا ما حال باشد چنین ظالم و مظلوم خیر و برکت از میان رفته [illegible]

[illegible]

روزی چند نفس تعداد از اضرابیه که بواسطه قحطی هلاک شده نزد وحشت با هم بر خوردند
لهذا متنبه گردند با آنکه باز رحمة خدای تعالی از انها سلو فرا گرفت و از خود ایشان اصوار
این مردی بر انگیخت که از ان را از گذشته خود پشیمان نموده و فقرا متنبه کرده در اصلاح و فلاح
بر آمده و در حق یکدیگر ظلم و ستم روا ندارند و با هم بنوع برادری باشند زیرا جمیع از یکجنس باشند
د بنی آدم باشند چنانکه بعضی با یکدیگر زنان را خود در حق یکدیگر ان منظور دارند بعضی بواسطه طبیعت
در محذور با انها تعجب متنبه بر آمده در حق اکرام خدا او بر منظور داشته و بعضی ناپاک
بعضی تنها نطفه و ناپاکی مانند در ان متنبه کنند دادن ایشان برادر مقام
متنبه بود [illegible] انها بود لقب [illegible] باشند با آنکه صد و بیست و چهار هزار [illegible] در ان
نمایان که غیر تمام با کشف که از ان رحمة خدای تعالی بعضی از انها هدایت کنند با متنبه
هدایت نیز بر نگردد بواسطه اقتضای نطفه بدی از از دو لقب باشند بر متنبه
نگردد [illegible] ایمان اورده با پاکی در اینها بوده [illegible] با پاکان باشند و همچو بعضه
این متنبه گردند [illegible] خدای تعالی در هر زمانی متنبهی در خلق ظاهر نموده باب التفات
باعیال خود فقرا باشند و محفوظ نمانده و در رحمة خدای تعالی در رفاه بعضه باشند و
فرستاده [illegible] از دیگران اعتبار نمایند [illegible] خود [illegible] خطوات
الشیطان بعضه باشند و خدای تعالی [illegible] من باب التفات [illegible] خود فرموده [illegible]

نکن فی صدرک حرج منه باشی دلتنک از انکه یاپاکان متنبه نمیشوند و ایمان نمیاورند زیرا انخبیثین للخبیثین
باشند و ناپاک باشند چنین یاپاکان در ابند بیدر بی پاک یاپاکرا چنین نکنند و خداوند قسم یاد نموده پر محمد
والله لا یهدی القوم الضالمین یعنی دلتنک مباش یا محمد از انکه ناپاک ایمان نمیاورد و اورا در انشیر
جای دهیده مخلد در او باشند زیرا هر جا که نجس بر این نجس کهو لهذا خداوند در حق جمعی فاینبو
لعلکم تفلحون اجتنبی از نجس نمایند تا انکه بفلاح رسند و در این سوره منافقین قل یا ایها
الکافرون محمد را منجلی گشت لکم دینکم ولی دین را خون تا گشت المراد هر منتج در هر زمان ظاهر
ظاهر برابر خلفه او صحبت کرده روزه دار که در سال الادنی یکماه و فقرا رعایت نماد و با فقرا در مقام برادر
رفتار نماینده لهذا هر یک از بندگان خدا بوجوب در سال یکماه امساک نمایند و روزه دار باشند و بر
دستان مجود لغو تا الا الله رعایت نمایند تمام یکسان در رحمت خداوند در ابند و دیگر برادر خیر رساند تا انکه
برکت خداوندی در خلق بر برابر دارای اصل باشند که اصول الدین و اینکه خداوندی در ان رفته باشند
و قضایای انسانی و اجر از ایشان دور نماید که بواسطه ماه صیام خداوند از خلق خوشنود
در رضا شوند که خیر و برکت در خلق عام که غنی و فقیر یکسان باهم برابر اند این جهار کتب
آسمانی در سال یکماه روزه تاکید امره روزه دار باشند و باهم متعدد برابر امره و خوشنود از انکه برکت
برابر ترد در اسلام در ماه مبارک رمضان الذی انزل فیه القرآن صیام تاکید بفرموده اسلام
برابره هر کاه این فرع را دارا باشند اصول الدین را فرا گرفته باشند فروع الدین فرع اصول

الدین باشد و در این یکماه روزه دارد و الفقه عام تورات خمسه رحمه خداوندی ظاهر گردیده هر جنبه
با هم حسنه بشمر در ابر و عدالله صادق و عده خداوند صادق باشد که در برابر اموی و اجری باشد چنانچه
در کلام مجید وعده و خبر داده ان الذین امنوا و عملوا الصالحات انا لا نضیع اجر من احسن عملا ایمان
بخداوند رسول او درده و عمل ان نیک صالح باشد برابر بر پروردگار محقق نخواهد بود و اجر او را ضایع
نخواهد نمود و اوران را ب الهی جنات عدن باشد که مخلد در او برابر دو فرموده من احسن عملا لهم جنات
عدن خالدین فیها هر که در رمضان امساک نماید و طعام خوردن از بدل نماید در راه خدا فوایدش
مراو را باشد و این خبر عقلا و نقلی نموده باشد مر از غیب نازل شده گو ... از مکنون البطون
حروف نورانی سر سوره قرانی گویا باشد مر بطن او را نمود در سه بطن دیگر از ذر العون الله
نمایم اعلم بها طسم بحروف مقطعه طا س ی ن م ی م عدد هر یک حروف بنقطه علاوه
١٩ ٦١ ٥ ٤١٤ بعد بسط عددی را اگر که بحروف بسطی چون ادعی برابر بعد اعداد را منقوط
بحروف در اورده و کلمه کهو و هوشیاری و برادر خونا برابره اکر اعلم بها

٤١٤ ١٤ ٥١ ٦١٩	٤:١ ١ ٤ ٥ ١ ٦ ١٠٩٠	حیّ واهدامتت
١٥ ٦ ٤ ٤ ١١ ٩ ٤ ٦	١:٥ ٦ ٤:١ ١٠٩٠٤	صیام ٥ ولفیّد
١٤ ١ ٦ ٩ ٥٤١	١:٤ ١: ٦ ٩٠٥٤١٠	لصّ وقت
٩ ٦ ٥ ١ ٤ ٤ ١١	٩٠ ٦ ٥ ١ ٤ ٤ ١١	قائمتا تخصّ
٤١ ٤ ٥ ١ ٦ ١ ١٩	٤:١ ١ ٤ ٥ ١ :٦ ١٠٩	طیّ دقه تام ٥

منظهر حروف کلمات خطاب مستطاب نبوی رسید کان تبیان باشد که وصیتی مر تورا باشد
یا محمد مر امتی را وصیت نمای روزه دار باشند در ماه صیام و منع نمایم الفند و التصریح قبل او مر امتین
کاملی و تمام یادات او را مر عبادت را با سر ار دین تخصیص نمایم طی وقت نهایت تعیین او را تمام
و کاملی مر نشد کتاز او واجب باشد بر هر مکلفی صیام ماه مبارک رمضان الذی انزل فیه القرآن هدی
للناس و بینات لعلهم تتقون مر ایشی روزه ماه رمضان امر رحمتی بهشت باشد جنت نعمت لو جرا گویند
غیب تا کیداییه بر ایشی کر جانب الله ایتقه زبان او باشد کرت نیت با ور نظر کن به یمین
حرف از حروف او از خود باشد مکر از غیب و گوینده غیب باشد در دو لطف او را نمود ما انزل الیه

یامحمد حی وان تامت	١٠٩٠ ء١ ٥ ٤ ١ ٤	١٩ ء١ ٥١ ٤ ١ ٤
صیام ٥	١٠٩٠٤ ١٤١ ء٥ ١	١١٩٤ ٤ء ٥ ١
و با امته طوتی تقی	١٤١ ء٩٥٤١ ١:٤	١٤١ء٩٥٤١
امام ٥ تخص طی	١١٠ ٤ ١٤ ١٥ ء٩٠	١١ ٤ ٤ ١٥١ ء٩٠
وقته تام	١٠٩ ء١: ٥١ ٤ ١ ٤	٩ ١ء ١ ٥١ ٤ ١ ٤

این کلمات خطاب مستطاب نبوی رسید کان پیان فخر موجودات محمد ص که یا محمد وصیت نمای امتی را پیش
و حق پرستی هر کی با تمام رسانند روزه داری را او را امنی بهشت باشد که فراگرفته است تقوی را
داد او را از منقبات امتی بهشت باشد تخصیص کرده شود در طی مدة کاملی او اسلم بها
یا عبد السر اکرا الله فی لبطن الرابع من فروع الدین الصوم

یامحمد حی وان مات	١٠٩٠ ء١ ٥ ٤ ١ ٤	١٩ ء١ ٥١ ٤ ١ ٤
مصایم ٥ دها	١٠١٩٠٤ ٤ ء٥ ١	١١٩٤ ٤ ء ٥ ١
امن طوی مقایم	١٤٥٩ ء١٠٤ ١:٤	١٤١ء٩٥٤١
دین ٥ خصص	١٠١ ٤ ١٠٤ ١٥ ء٩٠	١١ ٤٤ ١٥ ء٩
اوران مات	٩٠ ١ء ١٥ ٤ ١ ٤	٩ ١ء ١٥ ٤ ١ ٤

منظهر کلمات خطاب مستطاب نبوی رسید کان تبیان باشد که یا محمد م وصیت نما امته را
که برابستی و حق پرستی هر انکه در حال صیام روزه داری بمیرد و انکس با ایمان مرده است و ایمان
او کامل باشد و در امان خدا باشد و از عقوبات اخروی فارغ البال باشد زیرا فراگرفته است
آئین محمدی را و تخصیص اوست بمقام جایگاه او در اعلی علیین جنت جهان افزون زهر گاه روزه دار
در حال صیام فوت شود و مرگ او در رسد وی مؤمن باشد و المؤمن حی فی الدارین باشد در این
باشد فایده مراد مبر از او پا بر در صراط المستقیم طریقه احمدی ص ره روکشت و مایه زندگانی خود را
بعفف حرف نکرده و فتر او را از حق حنی مایه باشد مرد زهر و زحمی طرف ابدی هولت ابدیک
او را پا بر دار از آب زندگی تا انکه خشک گشته چون شجر بمیرد و بشر نگردد اگر تمام خلق روی زمین
جمع گرد شده مرده عوز زنده کردن نتوانند مکر کسی او را امن ظاهر گشته و مایه زندگانی او را
داده به بعضی یا مرد مایه حیات او حروف در جهان منیماند در عوض ضرر از متاع نماز او را

راحت در آخرت باشد که چنین نخواب می‌رود باختیار خود پیدا نشود و بهوش نیاید و در خواب خود را
در مقام عالیه حق تعالی عالم الغیب ببیند و چنین عالم خواب در شب نه روز در آن مشتهرات عیان
ببیند و متوجه مشتهرات او را انعام برد و بر او اکرام و احترام دارند و در هر جهات فی جنات النعیم متنعم
باشد پس اگر مایه زندگانی خود را صرف بنماید چنین عالم ابد برای آخرت برای عمارت و بر این عالم بیداری
زوال نباشد تا آنکه متاع حقیر برای عمارت و بر ادای شباب فرود حقیر باشد که در برابر کجا اثر آخر
روز ابد آسوده نشود و در مقام ملامت خلق برابر و مال و حال او به تاراج رود و در عوض ما حضر
دیوانه نامد باشد و در این مکان عملی بسازد زهر بچون عالم خواب دارد دنیا باشد که اگر چنین
واقعه قوم مشاهده نماید بهراس از خواب بیدار شود و بیدار می‌شود خواب پی بود در آید خود را
در عقوبت ببیند و از دی خود بنمود بهاره فارغ از آن سخن ابد پس ما مایه خود صرف نماید از حرف
نماید و ذخیره عملی نماید و بر آخرت باشد در آن فروغ الدین باشد و روز مکافات آن باشد
و این واسطه خلق خدا را از خود خشنود بر آورد و طعام روزانه خود نخورد و بخورد و عباد الله
دهد یا عبد الله ملک ملاحظه نماید و در عقبه چه بر سر داری و در چه جای باید در این دنیا مکافات عمل خود
در این واسطه دنیا را بر بنیاد اگذاری پس تا خود بر بنیاد باشی بر سر حقیقت حال خود و در عاقبت
باید بسیاری را در آن روز از دی باز رسانی ایا امینی از ضرر اذیت باشد خود و غیره
داده حق تبه بمنتهی حسته بسند هم عنقریب مرگ در رسد و بر او در یابد و او را از مال و حال دور کرد

و عیال محروم سازد که از روی انهار را در قبر برود و غیر از گناهی با خود نبرد و ملک حسرت پس کند و نداند
اعمالی را مرتکب شده ز فایده او در پس مرگ او نماید چنانچه در کلام خدا آیات بسیاری در این باب
اشاره درد دنیا و آخرت او را اجر باشد از جمله این است الذین یعملون الصالحات ان لهم
فی الدنیا و للآخرة اجراً کبیراً و در حق غافلان فرموده ان الذین لا یؤمنون بالآخرة اعتدنا
لهم عذاباً الیماً و نیز فرموده فمن اهتدی فلنفسه و من ضل فانما یضل علیها ضلاله هر کس هدایت یافت بکمال
عملی خیریه مراد او را باشد و آنکه در افعال ضلالت مرتکب شود نیز مراد او را باشد ضلالت و السلام علی محمد و آله

بیان ما عیان من الغیب الرحمن فی ذکر الخمس آل محمد خیر الانام

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

نامه ارا که نامه ارا ایر | مبدء کنت نام ادارد | ای زدین مبین قمر رود بجاه
سازیت از تو ادب خمس الکاه | انجه راحتی عطا نمود نرا | باب رحمه بنج گشود نرا
خمس از ابال آتش ده | حفظ سالاتر اره آتشن ده | خمس آل نبی هر آنکه دهر
ایزدش جانب بهشت برد | خمس ده در عوض بگیر بهشت | خمس شرع در آن بکن رشت
خمس آل نبی هر آنکه براد | بر رخ خود در فلاح گشاد | مستحق بهشت جاوید است
در دو کون این شریف شد بنیاد | سرفراز آمد از هر دو جهان | یابد او از خدای باغ جنان
قرب ایزد نصیب او گردد | با پیغمبر چه رد برد گردد | منفعل نیست از رخ احمد

با بر او قرب عالم سرمد　　مینشود کار او چه عبد الله　　از خود و کنه خود نشود آگاه

الحمد لله رب العالمین کما جعلنا من امة محمد ص خاتم المرسلین والصلوة والسلام علیه وآله الطا
هرین المعصومین من ولد فاطمة سیدة نساء العالمین وجعلنا من المخلصین والتابعین اللهم
اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم ولا الضالین آمین
یا رب العالمین برحمتک یا ارحم الراحمین برای محمد ص سید المرسلین و خاتم النبیین باشد که خدا اونی
در کلام مجید خود برابطه دیگر خطاب کیمه و افصح الکلام قرآنی دیر اعیان دانشده
بر عباده دیر ابر همتهای صراط المستقیم حمانته یا ایها الذین امنوا صلوا علیه وسلموا تسلیما و الله هو کنز
النجات و آیات بینات دیر تمام فرق و ملل تصدیق استحکام ایتکوی ایشین محمدی ص که ایز
داد و احکیم حاذق من جانب الله خود بر وایز و هیچ بکمک ایشین دیر باشید اگر منکر ایسه لر
منکر خود او ایسه ایزه لو بیندر بعض الله نبوجه اما حکیم حاذق ایسه و این من باب بالا نبودن یا شین
دیر باشند رقابلی لوی نبجه باشند و سرلک بان نبجه باشنده تمام مظهرات من جانب الله
باشنده هر چیر را ازین براد مترتب که هر یک ایز خود در عالم کون باشی نماید و بحر ایز
سماهای برابنده من حیث اللازم مرحضرات و ایر ظاهر ایر و تمام من جانب الله باشند لهذا له
بزرگوار اراده حضرت ظاهر ایر بر هر یک طریقه در حق واجب مینمود دز عهر الطارق تا اینکه
محمد ص انتقام مستحکم بر ایر دلوی این منصب ختم ایره تمام فرق و ملل تصدیق استحکام احکام

اوامر و نواهی دن دایر

اوامر و نواهی دیر که ایز حب بنجه از هر فرقه شریعته دیر برابند دار و فرزنده که کس خارج از ایشین
اولیره و این واضح و بر ملا باشنده دیر خاتم الانبیا باشند و قرآن او افصح الکلام بر کتب سماوی
باشند و جمیع فرق و ملل را اهمین که گوی باشنده کلام او حق باشند اما خود ایکین باشند زیرا او کلام
او کلام کتاب پیغمبر باشند و حق لک زبان عربی برابره و انهم ارباب بهوش و نا قابل باشند ان نزد
فهم قاصر باشند و مدرک باشنده جمیع پیغمبران ارجای خدا لد و قرآن ها بر یکی باشند زیرا او از
جانب یک خدا او باشنده هر یکی را یک قومی و دیگر ها نی و بینی نهر تنبیه حمانته و اعمال انها را نا باشند
زیرا اب افعال و اعمال در فرقه متداول بوده در فرقه آتشی متداول نبود لهذا در هر زمانی پیغمبری
بر هر فرقه ایر تنبیه بر عقبهای بری ان ان برابره که حکم او بر تنبی موافق بود و زیاده بر تنبی قدر زمانی
افعال اعمال ردیه بوده جباران بر تنبی بر عقبی تازه شیطان ایر گمراهای ان ان بر انکه نجبه بود
و الا اصل حکم همان حکم اول بود و اختلاف بعض احکام پیغمبران بر رابطه افتضای افعال
اعمال زمانه بود و اصل حکم از جانب یک الصمد و حدانیه بود لهذا احکم الله باشنده در هر قومی
بیسانی برابره و قرآن تصدیق بر صدق احکام بر کتب سماوی ما بر هر فرقه دارای یک کتابی
بیک زبانی باشنده و هر یک ایزی دار تر کان کتاب خدای کوینده قرآن کلام کتاب باشنده بر آن عهد
او را محمد ص برادر ده و از این طرف انوال فرق و ملل تماما تصدیق بر صدق احکام قرآنی نماید
مگر فرقه هنده و منکر حکم او بند دان الکل الحم باشنده و در طایفه انها نیز و شنیده انها هلاک دیر آن

انها حرام باشد و این نیز بخبر از آن باشند که ختمی پناه در این باب گفته لا تجعلوا بطونکم قبور
الحیوانات یعنی حریص در آن نباشید و مکن دان شکمهای خود را قبر حیوانات اگر حلال بر امت نیز انها
باشد که انها را تمیز نباشد و در جمیع روز بیکبار خوردن انها را واجب دانسته که بسا فواید در انها
باشد و حریص نبودن در انها حرام باشد و جز آن بکمتر احکام دیگر او نشود در عباد اصنام نباشند
و تمام احکام دیگر را تصدیق میکرد و حکمت دیگر را در باقی ملتها نباشد و از همت [illegible] بطه [illegible]
رفاهی نبود میشنید المراد یا ایها الذین آمنوا صلوا و سلموا علی محمد صلعم و آله الکرام العظام و هو آل طه
و یس و ذوی القربی یا عباد الله اطیعوا الله و رسوله و ذوی القربی که در قرآن بیان عیان است
و با طاعت خدا و رسول او و اقارب نزدیک او باشند و این آن والا مقام قائم بالقسط
باشند و آل طه و یس باشند و جمیع از یک نور باشند و نور الله فی الارضین و آل عبا باشند و بر این
امت محمد را خمس بر آل عبا واجب و لازم و بر دارایان باشد هر کس [illegible] از ربع
خمس الربح دارد و از فرضه شریعه اسلام ساقط است زیرا که تمام متقین اجماع بر این فرموده
هر که یک شیر الطاف از اصول الدین و فروع الدین محکوم نکرد و داعی کعبه محشور در صف [illegible]
و انصاری [illegible] بر امت محمد خمس واجب باشد که این ذراری کرام همه را در جهات ابواب
خیر و بگشایند و الدنیا مزرعة للآخرة باشد هر که تخم [illegible] زراعت [illegible] آخرت
دنیا را [illegible] کبر [illegible] بر [illegible] فرزند [illegible] عبادات [illegible]

[illegible]

مگر تخم نیکی در مزرعه غنی خداوند حاذق [illegible] تخم [illegible] یکبار ده [illegible] امین
جانی که در قبضه قدرت الحی جان عالم است بسیار [illegible] و الله [illegible] مضمون [illegible] حاذق داده [illegible] مال
النجیب بوارث [illegible] مال خود نشود در راه خدا انفاق نمود [illegible] بوارث
ان [illegible] حوادث [illegible] خود مانوس از آن [illegible] الله [illegible]
هوشیار است [illegible] مال خود [illegible] خداوند [illegible] امر فرموده خمس مال خود را
بال طه و یس بسیار [illegible] یا عبدالله الصادق
بره تو در دنیا [illegible] مال خود را همراه نبری [illegible] امین [illegible] خداوند
باشد [illegible] از تو [illegible] باشد [illegible] نباشد و در این عالم [illegible] بمانی
یا عبدالله خود را حکم نما [illegible] چنین باشد [illegible] چنانچه در هر باب ابواب بزرگ [illegible] وصول
و فروع [illegible] کثرت [illegible] حروف نورانی سر سوره قرآن [illegible] در باب [illegible] جمله
خمس [illegible] نماید [illegible] طه بیان خمس آل طه و یس مینماید
که برات خمس بر امت محمد از جانب خداوند باشد [illegible] نماید سادات عظام کرام آل
محمد را [illegible] در جهات [illegible] چنانچه خود [illegible] وصیت نموده [illegible] از دو
دو چیز در میان امت [illegible] باشد و آن قرآن و عترت [illegible] که بواسطه این دو چیز اسلام محکم
و پایدار [illegible] آل [illegible] داشته

دهیکرد ابو علی ادیب نموده حاشی ال طه و عبد را با شما و دو نفر شهید کرد و خاص اول ابو را لیس ولد
لشکرها بود بر اهدا انبوا انشد او را متکرا بندی حمی و صیب رسعی را لعل اورد بسیر که این کرا
منظور برادر را با ظالمان مخمور برابر با عبد الله ذکر با الحروف النورانی طه لظهر منها بیاناً
عیانا فی خمس لظهر هکذا طه مقطع طه عدد هر یک حروف ۹۵ لبر اشتقاق
لفظ عربی هر یک حروف را برآورده هکذا ۵ اشتقاق خمسه ثانی ۹ اشتقاق تسع لبر دلک
حروف را اشتقاق منقطع ثانیا مرقوم نموده هکذا خ م س ۵ ت س ع عدد هر یک از حروف
بنقطه و علاقه تکسیر للاحاد به ۶۴۶۵۴۶۷ لبر ذلک سطر عددی تکسیر کرده تکسیری چون
سطر اول تمام در صفحه بوفق اعتدال تمام بر لبر تکسیر دایره میزان اعداد حروف منقوط برآورده
و لبر حروف متعلق خود عدد در آورده و کلمه بیا نموده و بیان از اعداد حروف از چهار شکل عددی
عنبر مکرر را از این اشکال بیرون آید ۶۴۶۵۴۶۷ بکرد شش برابر در شعار با تمام در رباعی خمس ال طه

۶۴۶۵۴۶۷	۶۴۶۵۴۶۷	خمس همو عزة
۷۶۶۴۴۶۵	۷۶۶۴۴۶۵	وخدمو
۵۷۶۶۴۶۴	۵۷۶۶۴۶۴	ستة ذو خمس
۴۵۶۷۴۶۶	۴۵۶۷۴۶۶	خمسن وعدد
۶۴۶۵۴۶۷	۶۴۶۵۴۶۷	وسمو همو عزة

لطهو

مظهر حروف کلمات خطاب سلطان لیسی عباد باشند خمس همو عزة لبنی بن العباس باشند
این نزاع عزیز برابر و عزت نماید این نزاع بقیه باشند عزیز بقیه حاضر در منظر و خدمو
ستة ذو خمس و ضربت نماید این نزاع سته مؤکد صاحب خمس از انهار الخمس بال خود حصه
نماید خمسن وعدد وسمو همو عزة از آنکه موعود داشتند و نام بوزیران بان از جانب خمس برادو
واجب ایران نزاع عزیز برابر و اکرام نماید شیخ بن ال طه و بس را که پنج خمس بال خود راه
امینی بهتر از حضر او رسول و آل او باشند که یار دهند مر او را تا نصرت برابر و این امر از جمله وسایل حضر
مرتبه کار را باشند که برابر طه خمس لفیوضات عظمی رسند لبطن ثانی حروف طه را الله اعلم بها
۹۵ اشتقاق هر یک تکسیر لفظ عربی لظهر هکذا خمسه و تسعه لحروف مقطع خ م س
۵ ت س ع ۵ عدد هر یک حروف بلا نقطه و علاقه تکسیر للاحاد به ۶۴۶۵۴۶۷
۵ لبر تکسیر بقیه و صفحه او را حاصل نموده و اشکال اعداد منقوطه دیگر تکسیر دایره میزان حروف
و اعداد منقوط برآورده و لبر ذلک حروف در آورده و کلمه ها بکه اعلم و الهم بها

۶۴۶۵۶۴۶۷۵	۶۴۶۵۶۴۶۷۵	خمس لخمس عن نوع
۵۶۷۴۶۶۴۵۶	۵۶۷۴۶۶۴۵۶	تو سمّ ۵ همو
۶۵۵۶۴۷۶۴۶	۶۵۵۶۴۷۶۴۶	ستة ودع خمس
۶۶۴۵۶۵۷۶۴	۶۶۴۵۶۵۷۶۴	وسعة سزود
۴۶۶۶۷۴۵۵۶	۴۶۶۶۷۴۵۵۶	موسوع من نوسمة

۶۴۵۶۵۶۴۶ ۶ ۱	بج۴ بج۵ بج۵ بج۴ بج با	سنخس عز م
۷۲ ۶ ۶ ۴۴ ۵ ۶ ۶ ۵	۷۲ ۶ ۴ ۴ ۵ ۶ بج ۵	وخدم هو سته
۵ ۷ ۶ ۶ ۶ ۵ ۴۴	۵ با ۶ ۶ ۶ ۶ ۵ ۴ ۴	ذو خو م وهد
۴۵۴ ۷۵ ۶ ۶ ۶ ۶	۴ ب ۴ با ب ج ۶ ۶	ممن مع نشنح دوسم
۴۶ ۵ ۶ ۴ ۶ ۷ ۵	۴۶ ۵ ۶ ۴ ۶ با ۵	دهود وعن خمسه

مظهر حروف کلمات غیبی جبانت گویند غیب مظهر ما بر خمس نخمس عز نوع نوقسم

خمسی مخمس گردانیم ما از نوعی نامی شده که از جهه بر بینند و بجهه اشخاص خمس مال خود را

بر نهند هو سته ودع خمس وسته سنز د ذموسوع که اخرت سته منوله و اکر از خمس

ان خیری را و زیاد گردانیم ما وسعه او را ان نوسته سنخس عز ا از انکه نام او ر نمانیم او را نیغ

بک گردانیم ما و برا عزت نما و برا وخدم هو سته ذو خو وخیرت نمای خمس مال خود را باطل

طه وبس اخرت سته منوکه مرصاحبان برادران را بجه باشند اخوة وهد ممن مع نشنح

دوسم دهود وعن خمسه ذو ذو عنه دعر د سته سته دهریه ده بال طه وبس خمس

مال خود را بکنه با دی بجه باشد انسنهای هرات نامی شده است بهدانه درخنهای

داعات نمای خمسه او را تقوی بریر دلشبهای نامی شده سته او را بجه باشد

خمس خود را بره در ره خدا امنی بهتر از خدا و رسول او و ال اطهار او بود ده باشد در عقبا

مخفی ماند

مقصد جنان خرات خیر دهر دستگو دستبه باشد خمس داون مال در کلمون غیبی در خیر مراد بسر باشد

در اخرت بکار او بر انفاق تا که دست میرسد کار بکن تا هستی مال خود را در راه خدا و رسول

ده فقیر را بکار او بر مالیمن از مال وعیال خود ای دجبر عملی خیر خیر دهر نور اینکار بار و تکیه و تنبت

و جهار بهر از بن خیر دلها ابر دفرجه او بر انفاق نما شد مال خود را بخر ای بار و در عقبا بکیر

باعید اللّه در ان جا فریاد رسی و کرم کننده باشد غیر از او هر که کافر اخرت الرب ولله اجر بر ابر

زیرا عمری نفعه و اسباب دنیا داری مهیا کرده و محروم از ان گذشته اجر ابدی در قبر با خود نبرد

پس چه بهتر مال خود را بخدا و بسپرده و با شخاص خود فرجه بر بهر در عقبا متصرف را

بکیر و نعم ما قال تو نیکی میکن و در دریا انداز که ایزد در بیابانت دهد باز المراد

بدان یا عبد اللّه ارشدک اللّه تعالی البطن ثالث و برا هکذا طه مقطعاً ط ه

زبر و بینه هر یک طاه ا زبر و بینه شده را هر یک استنطاق لفظ عربی موقعه

لعداد هکذا اعلم بها ه انج و یک شش کحب لفظ عربی سته بحبر ذلک ط انه دبکر

ده بلفظ عربی عشره بحروف مقطعه کلمات حاصل مستنطقه برادر ده هکذا س ق ه

و ع ش د اعداد هر یک حروف منقطه و علاقه سلع ۴ ۶ ۷ ۳ ۲

بعد تکسیر کرده وصفحه برا حاصل موقعه و بعد ذلک انتقال اعداد منقطه حاصل لوح کحب دایره

میزان حروف و اعداد منقوطه برا جمع و بعد حروف متعلقه خود اعداد و داقع در او ده

لعبه کلمه بنا منحصره و بهر هوشیاری بیان حکم دیر اخوبزه اعلم بها عبد الله

۶ ۴ ۶ ۷ ۳ ۲	۶۲ ۴۲ ۶۲ ۷۲ ۳۲ ۲۲	خمس علّ ربّ
۲ ۶ ۳ ۴ ۷ ۶	۲ ۶ ۳۲ ۴ ۷۲ ۶	ولد ذو سرّ ذو ملل
۶ ۲ ۷ ۶ ۴ ۳	۶۲ ۲۲ ۷۲ ۶ ۴۲ ۳۲	دو رس عزّ
۳ ۶ ۴ ۳ ۶ ۷	۳۲ ۶ ۴ ۲ ۶ ۷	لوسر تم
۷ ۳ ۶ ۶ ۲ ۴	۷ ۳ ۶ ۶ ۲ ۴	عرش
۴ ۷ ۲ ۳ ۶ ۶	۴ ۷ ۲ ۳ ۶ ۶	دوسم
۶ ۴ ۶ ۷ ۳ ۲	۶ ۴ ۶ ۷ ۳ ۲	رعّ لك خمس

مظهر حروف کلمات غیبی گوینده غیب چنین گویا برابره خمس علّی ربّا بولد ذو سرّ و ذو
ملل و دو رس عزّ خمسی بند کرداننده پروردگار یا صاحب سرّی پروردگاری ده سالتی و حواشند
درس عزتی مر اسلام مرا واجب بعه باشند خمس آل که آل طه و یسین باشند لوسر تم عرش
دوسم وع لك خمس عدد و ملولد اگر بعه باشند در بلند در صحیفه شریعه قرآن و دین نامی
شده اسلام هر هوشیار گرداننده ترا این آیین مستقیمه صراط المستقیم رحمن الرحیم
خمس آل اطهار او را انشما بر آل او را باعزاز و اکرام هر نیکو و سینه مراخرت دهنده گان
خمس الرسل را باشد که هر ایه کلام الله بیان عیان مر بنده گان را برابره الذین یؤمنون

بالغیب والقیمون

بالغیب والقیمون الصلوة و مما رزقناهم ینفقون گرانی ایمان نکمون غیبی ایزدی
ادروه ابن دربا دارند نماز برا ازاینکه روزی گردانید هم مران برا واجب این مرا ازاروی
اتفاق در راه خدا ازوی خود ازوجه دلخوشی نمانید که در عقبا نقصه حنبران و یسر اینند
ازجملی خود و رسول او و آل اطهار او صلوات الله و سلامه علی محمد و آله الطاهرین المعصومین
من ولد فاطمة سیدة النساء العالمین الی یوم الدین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین

بیانا عیانا من الغیب الغیوب بسم الله الرحمن الرحیم واجب الوجوب فی ذکر الزکوة

بعد حمد خدا و نعت رسول ٥ کاسره پیشوای اهل وصول ٥ ای سبب ای زحوش ناگاه ٥
روی جان را نکرده جانب راه ٥ از صلوة و زکوة ره مجوی ٥ در طریق وفا ره می‌پوی ٥
باقی آنچه رزق از رزاق ٥ عشر آن ده بالهی مستحق ٥ از در جود حضرت وهاب ٥
عشر آن ده وصد صد آن بیاب ٥ جو زرا فراز کاب بیره ٥ خوش بیاب ار از درك نجات بره ٥
گر خواهی جوار احمد و آل ٥ ره منوال آن کز بن منوال ٥ در صلوة و زکوة قائم باش ٥
پیرو اهل بیت دایم باش ٥ خمس و عشر و زکوة را دریاب ٥ زان طلب از خدای فتح الباب ٥
در دو لب بیت بازگشو ٥ از شیب و مکان فرار شو ٥ دولت وصل حاصل گردد ٥
باغ فردوس منزلت گردد ٥ هم نشین نبی و آل نبوی ٥ جامع الجمع هر کمال نبوی ٥
ره بحق آوری ابصدق و صفا ٥ گردی از صاحبان مهر و وفا ٥ ره بره آوری جه عبد الله ٥

از خوان نعم خوش شد اره ٥

اعلم یا عبد الله معلوم و مفهوم و مشعور باشد که زکوات و انفاق در راه خدا واجب و لازم ایمانست بجهة آنکه
بر وجه امر آمده از آیات مکرره قرآنی در هر جای قران تاکید صلوات صلوة امره بر رسیدن حج شده
تاکید زکات زکوة رسیده امره و نهی از بطلان و تحریف بر سوره قرآنی حج ص نیز صلوات و زکواة
چنانکه لوح از اعمالهم ابتغاء فی تکریمات هر دو نماز پس چنانکه نماز بر هر مکلف واجب است امره
زکواة و انفاق نیز واجب است در راه خدا هر گاه که گاهی در آن امر چنین کاهلی نماز مسدود طعن و لعین
خالق و خلق گردد هر که انفاق نماید در راه خدا اجر او بر خدا باشد در عرصه محشر نه خوف
و خطر چنانکه در کلام خود خبر داده در این که الذین ینفقون اموالهم باللیل و النهار سرا و علانیة
و لا خوف علیهم و لا هم یحزنون و در جای دیگر خبر داده یا ایها الذین آمنوا انفقوا من طیبات
ما کسبتم و مما اخرجنا لکم من الارض و لا تیمموا الخبیث منه تنفقون ای کسانی که ایمان آورده
برسید و خدا انفاق کنید از خوبیهای آنچه کسب کرده اید و از آنچه بیرون آوردیم از برای شما
از زمین انفاق کنید و قصد نکنید چیز خبیث و بد را در راه خدا انفاق نمائید و باز
میفرماید ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات انا لا نضیع اجر من احسن عملا بدرستی آنانکه
بدرستی آنهائیکه ایمان آورده اند و کرده اند کارهای نیک بدرستی ما ضایع نمیکنیم اجر کسی را
که خوب شد و باز میفرماید انی معکم لئن اقمتم الصلوة و آتیتم الزکوة و آمنتم برسلی
و عزرتموهم و اقرضتم الله قرضا حسنا لاکفرن عنکم سیئاتکم و لادخلنکم جنات تجری من تحتها الانهار

[Margin, red:] نجیبه ربانی
[Margin, red:] چون تارک الصلوة باید
[Margin, red:] مگر چیزی خوب در راه خدا انفاق کنید که منتج جزای خیر شوید که در حین انفاق کننده

و فرموده الله بدرستی من با شما باشم اگر بر پا دارید نماز را و زکواة را دادید ایمان
آورید برسولان من و تعظیم کردید ایشان را و قرض دادید خدا را قرض حسن بگذرانم از شما
گناهان شما را هر آینه در می آرم شما را در بهشتهای که میرود در زیر ایشان نهرها روان
و باز میفرماید و المقیمین الصلوة و المؤتون الزکوة و المؤمنون بالله و الیوم الآخر اولئک
سنؤتیهم اجرا عظیما و بر پا دارندگان نماز و دهندگان زکواة و ایمان آورندگان
بخدا و روز واپسین زود باشد بدهیم ایشان را اجر عظیم و باز میفرماید و اتقوا یوما ترجعون
فیه الی الله ثم توفی کل نفس ما کسبت و هم لا یظلمون به پرهیز کنید از روزی که گردانیده
میشوید در آن روز بسوی خدا و باز تمام داده میشود در هر نفسی آنچه کسب کرده از اعمال زشت
و خوب بسی غافل نباید شد و فریفته دنیا که بسیار از آن شیرین باشد چون بازیچه
در روز شغل بازی باشند و چیزی نیست برابر بکار و اسباب بازی را واگذار و بجای کار
خود باید حالی مرد و زاد میرا خانه آخرت باشد و آنچه در این دنیا نماید اگر
در راه خدا چیزی دهد یک را ده و الا غیر از کار یابی دیگر بهره نبرد اینسته باشد دعا فرداران
خانه آنکسی باشد که مال خود در لهو و لعب و غیر راه خدا صرف نماید و مغرور
باین دنیا باشد چنانکه خدا میفرماید و ما الحیوة الدنیا الا لعب و لهو و للدار الآخرة
خیر للذین یتقون افلا تعقلون و نیست زندگانی دنیا مگر بازی و هزل باشد و خانه آخرت بهتر

[Margin:] و در کلام ... اقامه ... الصلوة و ... و ... علیم ... لهم ... و ... کردن

ازبرای آنکه بر هر کاری میکنید ابا عقبه خود و در یمن باشید لعقده یار کنن جمیع السوی است
نعم ما قال تا که دست میرسد کاری بکن ۵ پیش از آن کز تو نیاید هیچ کار بیرعایت ۵
انست مال خود و عود در راه خدا حرف تا بر و دو الحرف بمقصد برابر بگیرد و ذخیره آن باشد
یک حرف نون را از سر لوح انگار ص زبر و بینه نموده ص اد تکسیر او چنین نموده
داص استنطاق عددی لفظ عربی ادب عه اواح دت سع ی ن عدد هر یک
حروف منقطه و علاقه ۷۲۲۱ ۸۱۶ ۴ ۵۱۷۶۴ تکسیر کحه وصفحه لوح را نموده

ارکعو احدو ن بکم	۵۱۰۷۴۴۴۸۱۶۷۲۲۱	۵۱۲۶۴۴۸۱۶۷۲۲۱
عین نفی رعبا وعدو	۸۱۴۶۴۷۶۳۷۲۱۱۰۵	۸۱۴۶۴۷۶۲۷۳۷۳۱۱۵
ماحض نقید وردغز	۶۲۷۷۴۲۶۱۴۱۰۵۸	۶۲۷۷۴۳۶۱۴۱۱۵۸
لکوف بهذا زادم باس	۶۱۲۴۴۱۷۱۷۵۲۸۶	۶۱۲۴۴۱۷۱۷۵۲۸۶
دافر بمن معی لیعزب خیا	۷۱۰۱۰۷۴۵۴۲۲۸۱۶۶	۷۱۱۷۴۵۴۲۲۸۱۶۶
یرحم بنبیت زکواة	۴۲۵۲۴۸۷۱۰۱۶۱۶۷	۴۲۵۲۴۸۷۱۱۶۷
یرسما فی عزت اذ فر فوا من حیز	۷۱۰۸۱۴۶۳۶۰۵۶۷۲۷۴	۷۱۸۱۴۶۲۱۵۶۲۷۴
کزاو دانزو حسیب	۲۱۶۵۴۶۲۱۷۱۴۷	۲۱۶۵۴۶۱۲۸۷۱۴۷
رب ذو احد سع	۱۲۶۸۷۵۱۶۴۱۷۲	۱۲۶۸۷۵۱۶۴۱۷۲
ان نقی	۵۱۷۶۴۴۸۱۶۷۲۲۱	۵۱۷۶۴۴۸۱۶۷۲۲۱

مظهر

یقغی
مظهر حروف کلمات غیبی حاصل از اعداد و مضبوط الحب دایره میزان اعداد حروف و اسما بر آبروی
حسان است که گوینده غیب حسین کو با برابره که ارکعوا احدوا ان بکم عیتن نفیاً
رعبا ای بندگان خدا راکع و ساجد باشید پروردگار خود را حمد و ستایش نمایید خداوند
مرتبی خود را که عیان نموده بالاترین حشمه و عظمه خود را وعده ماخطا نقیدا دلشماره از آن
حظ قسمتی قید و تصریح نمایم او را چگونگی قسمت ازل مرهم از کسوف بهذا زادم
باساس و اخرجن معا یغره ساخیا لازم نشدن نمود از اغراز معظم و زدو باشند در این بندگان
فرمان بردار از او زیاکردار خیران نزا با سبی داد فرسپار با نکه مادی باشد عزیز و مکرم دار و آن
سنجی جوی را در بشمار روان خط قسمتی را نمایم ما و یرا سنجی و لیشما بعد اوراد و بر هر در راه خدا دهند خود
را او را عزی و قسمت طلم نما سنجی را یرحم بنبت زکوه بیها ز رحمتی نکند زبان روشنید زکواة
او را بر بهره آیات قرآنی مکرر را بره و بر بهره رسم کرد و برتری برو زیاکردد است
زیرکانی او در دو جهان است که با دوست پروردگار با دولت و عزیز و محترم سبک دارند سنجر افی
غره اذ فر قوا کوا ادوا نزد حسیبا در غزی و مکرمت حسن تاریخ سا نواز خیرا درکت
خدا داده زیاکر دی و ز یاک تا بر و بر الحب مخصص او که خداوند از سرمایه خود زیاکردار اگر
رسیم عادی را مرسوم دارد و رب ذو مسع ان نقی پروردگار صاحب نعمه و وسعه داده
و خیر و برکت او را زیاکه لازم دارد و زکواه خود سو الفقرا و اهل استحقاق رسانند خدا د آنست

منظور دارد باشد پاک و منزه که هرگاه بر ایشان بخورد و اگر چیزی بشنود در راه او دهد و از قبول آن

چنانکه فرموده و لا تیمموا الخبیث منه تنفقون و قصد مکنید چیزی که بد باشد از آن انفاق بد در راه خدا

تا بر آنکه علیم بصیر بر سر خدا و هر که از آن اگر به خود روا دارد به فقرا و عیال خدا روا دارد و اگر

قادر بر آن باشد از همه مال خدا محروم و چیزی که با خویشتن بر در مجلسه در قائمه محکمه خدا کند بر آن بدهد

چنانکه فرموده [illegible] و نحن لهم حافظین جمیع ایشان مسکین بکرده خود و ما ایشان

از آن راحت کنند که در دنیا از چه راه و هر کسی قصه از عمر خود بشود در هر مرحله حرف و مال

خدا داد را به که سپرده که خود دست خالی آمده [illegible] و عیال خدا سپرده که با جزای آن [illegible]

یا با شقیا سپرده که هر شقاوتی که از آنها [illegible] انها شریک باشی و [illegible] قرار

شوی و تمام پیغمبران [illegible] خبر داده اند [illegible] الفقراء انفاق نما باشد [illegible]

از خدا بخواهد [illegible] در عوض مال تمام حسنه [illegible] چنانکه خود فرموده [illegible] گشته

شد و الله یضاعف لمن یشاء [illegible] که از

آن [illegible] خدا [illegible] تابع رحمت [illegible] باید برد با

دعا [illegible] پیغمبر فرموده انا خادم الفقراء [illegible] خادم فقرا باشد در دنیا مال خود [illegible]

بر [illegible] روشن نما [illegible] از آنکه مرگ در راه [illegible] تابع حکم الله [illegible] اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر [illegible]

دار [illegible] یا ایها الذین آمنوا [illegible] رسوله و ولیه صلوات [illegible] محمد و آله الطاهرین المعصومین الی یوم الدین

بیا نا عیانا من الغیب العلام بسم الله الرحمن الرحیم لذی الافهام امیر الانام فی ذکر الحج

بار الها بفروغ ازلت ۵ به جمال لم یزلت ۵ به محمد که گزین کردیش ۵

هادی و رهبر [illegible] ۵ بعلی ولی آن سرور کل ۵ جانب [illegible] بر کل ۵

[illegible] ۵ [illegible] ۵ [illegible] ۵

تا نشوم شارح قرآن مجید ۵ دانمایم همه احکام خدا ۵ از کلام الله تحقیق کن ۵

[illegible] برکات ۵ دانمودم همه را با برکات ۵ همه از حکم خدا [illegible] ۵

کرده [illegible] تا حج ۵ حج را نیز ز آیات کلام ۵ گفته [illegible] علام ۵

[illegible] ۵ [illegible] ۵ همه احکام خدا را [illegible] ۵

[illegible] ۵ [illegible] ۵ و انمایم همه را [illegible] ۵

[illegible] ۵ همه را جای بجا شرح دهم ۵ [illegible] ۵

[illegible] ۵ [illegible] در عالم ۵ [illegible] ۵

[illegible] ۵ [illegible] ۵ [illegible] ۵

در ره حق همه [illegible] ۵ [illegible] ما را ۵ [illegible] ما را ۵

و الصلوة و السلام علی محمد خیر الانام و آله علیهم السلام و علی اوصیائهم العظام الی یوم القیام

اللهم اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم و لا الضالین آمین

در سوره حج دیگر که بجهت نوع معمول دار امر آمر را حج کذار باید واجب واز شرائط دین مبین دانند

و در اول امر زیره میگردد و مهج وی را حلت جاهلیه تا بر و براه تقوی و پرهیزکاری برادر و د

حج کذار را محترم دارد و در روز معین او عید بزرگ مر اسلام را باشد چنانچه در آن آیه کلام الله

الحج اشهر معلومات فمن فرض فیهن الحج فلا رفث ولا فسوق ولا جدال فی الحج وما تفعلوا من

خیر یعلمه الله وتزودوا فان خیر الزاد التقوی واتقون یا اولی الالباب پس هر که ره تقوی بر

حیات جاوید برکرفت ومن یطع الله ورسوله فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین

والصدیقین والشهداء والصالحین وحسن اولئک رفیقا یا ایها الذین امنوا صلوا علی

محمد وآله الطاهرین فرزند فاطمه سیده النساء العالمین الی یوم الدین چه کرامات فی ذرار

باب ابره وصوات الرسل الا انها قربة لهم سیدخلهم الله فی رحمته ان الله غفور حلیم

اعلم یا عبد الله الطالب یا لوح مرقوم سه تعیینه هکذا

١٣٤١٣٨٣١	١٢:٤١٠٣٨٣١٠:	قل حلیم رای
٣١٨٤٣٣١١	٣١:٨٤٣:٢:١١٠	کلام حق جلی
٣٤٢٨١١١٣	٣:٤٢:٨١:١:١٠٣	غافر مل شتی رئی
١٨١٣١٤٣٣	١:٨٢:١٠٤:٣:٣	فی حج فرآ امری
١٣٤١٣٨٣١	١٠٢٤١:٣٨٣١	الرآ

بران یا عبد الله مذکور نمود این فقیر یا الله را این لوح در عالم واقعه بنظر رسید از آن کتاب

پس روشن ظاهر در این لوح انها حروف سر سوره نورانی قران مجید بود بحسب ابجدی الواح

انها را در یافتن نمود چهار از آنها مذکور نمود و پنجم این حروف نورانی سر سوره قرآنیه

بود المر که بحسب تجربه و امتحان بر لوح الطالب الطالب در یافتن نمود هکذا ال ف ل

ام اعداد هر یک منقطعه علاقه ١٣٨١ ١٢ ٤١٣ ١٢ ابجد تکسیر کجه در لوح دیگر حاصل نموده

وانکاه اعداد دیگر را منقوطه نمود کلمه کجه هکذا اعلم بها یا عبد الله

١٣٤١٣٨٣١	١٠٢:٤١٣٨٣١٠:	یا محمد قل حج امری
٣١٨٤٣٣١١	٣١:٨٤٣:٢:١١:١	اقرء لمحق جلی
٣٤٢٨١١١٣	٣:٤٢٨١١:١٠٣	اجب مل لهدی
١٨١٣١٤٣٣	١٠:١٢:٢:١٠٤٣٣	راضی
١٣٤١٣٨٣١	١٠٢:٤١:١:٣٨:٣١٠	یشف شوق ملکی

یا محمد قل حج امری اقراء لمحق جلیا خطاب مستطاب است بسید کاینات پیغمبر باشد

یا محمد در برکزی یا محمد عباک را حج کذار امر حلیم را بود یا رب باشد بسبی عباک ای محمد وان امر

محقق و مطلق از او بر او در شک راجب مل الهدی راضیا یشف شوق ملکیا و دست وار اسم ملتی

و فرقه را از راضی نمیشود نوبعه هشتم دانست ان مسد هر دو بر او حلیم بود و یا رب شوق طلوع و تر زکر کرد

نیت یا علی ... فی العمل الی الحروف الطرفین نمود ٢٢ روز ... کرم

مظهر کلمات حاصل از حروف زبر و بیّنات خطوط سطور تسبیه ستید کائنات باشند

در باب مجهر برکس نبید کار از حلیم دیگر با ربمود شمار را

کلام را بین حق واقعی پیدا و هویدا قرات کلام الله را

امر نزره ملتهای بسیار نمود درج مرکز از مجحر اقرار و منزلت بسیار

دمامور کعبه از امر حلیم مامور و محکوم باشد بر بین از انکو پرورد کار قرار و منزلت

بسیار باشد و حج امر حلیم کو دو بار باشد که امر نمود معتکف و برا اعلم یا عبد الله لطف

و برادر بعینه اتصال العدد و برا براین طریق منقوط نما شسم و بحروف بی اندر هم مکرر

۱۳۴۱۳۸۳۱	۱:۲:۴:۱۳۸۳۱:	قل حجّی مکّی
۳۱۸۴۳۲۱۱	۳۱۸۴۳۲۱۱	اقبل محجّ شایق
۳۴۲۸۱۱۱۳	۳۴۲۸۱:۱:۱۳	حرم
۱۸۱۲۱۴۳۳	۱:۸۱۲۱۴۳۳	جل لدی کافی
۱۳۴۱۳۸۳۱	۱۳۴۱۳۸۳۱	الف لام را

خطوط سطور تسبیه ستید کائنات باشند یا محمّد قل حجّی مکّیا اقبل محجّ

شایق حرم جل لدی کافیا الرا یا مجهر مربع بار را بر حج که از خانه بکه را خبر مربع حج

گذار نزره سعود شایق حرم هم و برابر ایشان را ره ایشان تکمیل کیفیت یافته کنند

در کلام مجید

در کلام مجید چون سفر باشد مربع لی اورا الذین امنوا و عملوا الصالحات کانت لهم جنات الفردوس

نزلا خالدین فیها لا یبغون عنها حولا بران یا عبد الله ارحمکم الله تعالی شرایط ایمان بکه قبله تن کن

و سجده با جانب قبول و لن خانه مکه است و در کلمون لطف رابع لوح مرقوم عنان ان

کو شید غیب بیان نما ر بگیر ا اعلم یها یا عبد الله الف لام را عدد هر یک حروف

بنقطه و علاقه تحجب لله حاد بر ۳۱ ۸ ۱۳ ۱۲۴ بر سطر عددی رانکسر بحری کعبه سطر

چون این سطر بعینه نما ر و لوح صغیر او محکم نما بر لبر انتقال اعداد و بنقطه را الحجب دایره بر آن

اعداد و حروف منقوط برادر ده و لیکن بحروف متعلقه خود عدد هر یک را برادر ده و کلمه بنا ذلک

کهده و بهوشیاری بیان عنان از اخوان بگیر ا اعلم یها یا عبد الله

۱۲۴۱۳۸۳۱	۱:۲:۴:۱۰۳۰۸۳:۱:	یا محمّد قل حلیم را
۳۱۸۴۳۲۱۱	۳۱۸۴۳۲۱:۱	قبلہ حاج جاء
۳۴۲۸۱۱۱۳	۳۴۲۸۱۱۱۳	احکم
۱۸۱۲۱۴۳۳	۱:۸۱۲۱۴۳۳	جلّ داب احق
۱۲۴۱۳۸۳۱	۱۲۴۱۳۸۳۱	الف لام را

یا محمّد قل حلیم را قبله حاج جاء احکم جلّ داب احقا خطوط سطور تسبیه

ستید کائنات باشد که یا مجهر مربع بار را بکو حلیم بر دو بار نمود شمار از قبله در که جهات

واین محکم ترین رایات مرعباد را قبه حاجات بید که هو بر اکردانید طور و طرز از ابر ای حق و داعی

آلر کتاب احکمت ایاته ثم فصلت من لدن حکیم خبیر اعلم باعبداللّه وفقک اللّه تعالی البطن

خامس لوح اسرار بعینه همان شکل اعداد و در اثبات نبوت خاتم المرسلین گویا چنین بوده باشد اعلم اللّه

۱۲ ۴۱۳۸۳۱	۱۲۴۰۱۳۸۰۳۱۰	یا محمد قل فجئت بآیا
۳۱۸۴۳۲۱۱	۳۰۱۸۴۳۰۲۱۱۰	بلد حقّ للائق
۳۴۲۸۱۱۱۳	۳۴۰۲۰۸۱۰۱۰۱۳۰	حکم
۱۸۱۲۱۴۳۳	۱۰۸۱۲۰۱۴۳۰۳۰	جلّ لدارا حقّ
۱۲۴۱۳۸۳۱	۱۲۰۴۱۳۰۸۰۳۱	

یا محمد صلعم قل فجئت بآیا بلد حقّ للائق حکم جلّ لدارا حقّا خطاب سلطان ربی

بیدکان باشد که یا محمد بگو عباد را من برسالت و نبوت بندگان لعرم ارجای حکیم بردبار

درهر امری بحق و راستی مرالایقان حکم حلیم را که هو بر اگردانید مرا برسالت مرایمان وار دنیا راکنون

و مرا این آیت ان رسول اللّه الیکم جمیعا برا این مر رسول اللّه باشد شما همگی را جز بنجه ایات قرانی و دلایل باب

و مرا ظاهر العره را یا محمد قل اننی هدانی ربی الی صراط مستقیم دینا قیما ملت ابراهیم حنیفا و

آیه دیگر بفرما قرآن ان صلاتی و نسکی و محیای و مماتی للّه رب العالمین لاشریک له و بذلک امرت

وانا اول المسلمین و باین امر مأمور بر العره ام مر عباد او را بیک تکی مر لشناسانم خنجه بسوره تو حید

خطاب سلطان

خطاب سلطان و ربت یا محمد بگو اوست سزاوار پرستش واحد یکانه لاغیره احد ابد بوده باشد جزاو

دیگری نکر اوست احد یکتای بی همتای چنانچه گوینده غیبی در اثبات از البطن البطن سادس لوح گویا برابر

قل هو اللّه احد

۱ ۲۴۱۳۸۳۱	۱۰۲۰۴۱۳۰۸۰۳۱۰	یا محمد صلعم قل فلا ادری
۳۱۸۴۳۲۱۱	۳۰۱۸۴۰۳۰۲۰۱۱۰	غیر لم حق لشئ
۳۴۲۸۱۱۱۳	۳۴۲۰۸۱۱۱۰۳	الا هو احکم
۱۸۱۲۱۴۳۳	۱۰۸۱۲۱۴۰۳۰۳	جلّ لما یا حقا
۱۲۴۱۳۸۳۱	۱۲۰۴۱۳۰۸۰۳۱	الف لام راء

یا محمد قل فلا ادری غیر لم حق لشئ الا هو احکم جلّ لما یا حقا و یا محمد بگو بنده کان را پس از ان اللّه برانم غیری

مرا حق و براستی و جزاو نباشد رب و مربی داحدیت حاکم بر همه خلق و بر همه حکم کنندگان را ازان فرا انوما

بعد باشد او هو براگر دبر رجوع کنندگان را برای حق خالق البروج و السماء و بنده المحتجبات خالق زمین

و آن سماوات را انکار کنند و نهان است من هو خالق کل شئ اکنه نیز ما نباشد او خبری حاضر غیر غایب

حاضری و غایب لشود ازان بس هو برانست با بیدا من بری و مالا بری اکنه نه بنید بر همه را و هو دیده لشود حکمه البطن سابع لوح مرقوم ساختم

۲ نجم لکرسی لکشته شیخ

عیان حاضر و برابر یکر اعلم بها

۱۲۴۱۳۸۳۱	۱۲۰۴۱۳۰۸۰۳۱۰	یا محمد قل فلا مرا آیا
۳۱۸۴۳۲۱۱	۳۰۱۸۴۰۳۰۲۱۰	بالمجال لقاء
۳۴۲۸۱۱۱۳	۳۴۲۰۸۱۱۰۳	فرد
۱۸۱۲۱۴۳۳	۱۰۸۱۲۰۱۴۳۰۳	جلّ لمرا حقّاً
۱۳۴۱ ۳۸۳۱	۱۲۰۴۱۳۰۸۰۳۱	الف لام راء

یا محمد صلعم قل فلا امرا بالجمال لقاء فرد جل الله اخفا با محمد بر گو عباد را که پروردگار

شما و بره انشو بلکه مجالست و برن او اگر روح را تو بن در دو بلا تو لن ز سر وا و خود که نه

واحد باشد که پیدا و هو برا اگر در مردار دنیا را برائی حق واقعی صریح الکشف خلیل فراز

رس فرمار ران تو جه باشد من ذل عاکل شیئ و حد آینه اگر و دلالت کند خیر ها بکنند آزاد

و اشهد الله انه واحد احد لاشریک له و اشهد ان محمد عبده و رسوله و ان علیا ولیه صلوات الله علیهم

بیا تا عیانا من الغیب بسم الله الرحمن الرحیم العلام فی ذکر الجهاد فی سبیل الله تعالی

الا یا الها تو ای دلبرم ○ تو ای ظاهر و باطن و رهبرم ○ کنونم نمایت صهبای عشق ○

مرا ساغری ده ز مینای عشق ○ سقایت نما ساغر کوثرم ○ که من حلقه در گوش از حیدرم ○

ز نایت و لاعن شعورم کنی ○ ز جهور ستن محو حضورم کنی ○ ز بار فی جان آورم در جهاد ○

رخ دل کنم در صلاح از فساد ○ جهادی که اکبر بود نفس را ○ که هست او خلاف و ز راه و صمد ○

الا ای تن جهد کن در جهاد ○ رخ نفس در صلح آر از فساد ○ ز ارکان اسلام بعد از صلوات ○

بعد روزه و حج و خمس و زکات ○ در این پنج کردیم راه بر ○ کنون از جهادی کنم با خبر ○

جهادی که بر ساده ز تن است ○ رخ خور رستن که نجوب الست ○ جهادی که اکبر بود ای فتا ○

گذشتن بعد از همه ما سوا ○ بحق راه حق بافتی آدمی ○ دمادم بحق محرم و همدمی ○

جهاد است دو آن بحق در سلوک ○ یکی خاص سالک یکی از ملوک ○ ملوک که بی حق شناس اهر نر ○

النسبی الحر

ز نسناس شد و ناس اهر نر ○ جهاد نفس است اینشان ○ جهادی که اکبر بود دین شان ○

جهاد و در رکاب امام ○ شدن غازی راه حق و السلام ○ نزاکر میسر شود این جه بک ○

ز الهی شنی بسیار از شک ○ اگر هر دو شد شیوه ات در جهان ○ شدی از جهاد جهان در جنان ○

دلا ای گرفتار دار دنی ○ بتاریک ره ی نور از روشنی ○ بجو ای ز در سیر خود نو بدر ○

بشو با خبر از حقیق شر ○ سزاوار از ان کامل کمال ○ شد محو بر جمال و جلال ○

ز ذرات و بر ز جمال ازل ○ نظر بر جمال از الم یزل ○ ز هر خیر بیخ بخشش خدا ○

خدا انکری از همه ما سوا ○ شد پاک مرآت از رو نما ○ ز ذرات و بر ز جمال خدا ○

شدن پیرو احمد و بو تراب ○ بخود و بر ز از بس فتح باب ○ بهشت آفرین عبد جبه شد نک ○

چه سلمان و مقداد و قنبر شدن ○ بکن اقتدا احمد و ال را ○ چه منوان ز سر مسو الرا ○

نماز و صیام و جهاد و زکات ○ حج و خمس این شد بعد بیت ○ نماز تر از راه قرب خدا ○

چه عبد الله آئی ز حق رو نما ○ شد پاک مرآت حسن ازل ○ شد محو چه عبد الله ان لم یزل ○

اعلم یا عبد الله هدایک الله تعالی انه محمد رسول الله را اصحاب الدین و فروع الدین را افزا

کردن الصدق و یقین مراد ان خیانات دارد مجاهده و در خدا شناسی و خود شناسی نما بر او از ادار

پرستش واحد یکی رو او بهر اشاره ایه در نهایت کیدی عیان فی الله عیان ایره را بین سه ایه آدمی

خدا را شناسد و مقر بوده توحید کرده و کلمه احد هو باشد ذکر نفوس باشد تا یابی ذکر نیز

کند حیات هستی خود را مالک کند و چون از این دو کار نماند عالم هستی خود سود برد حیات سپار نازد و بقول انا لله و انا
الیه راجعون راضی باشد و تا با کلمة الله باشد که عبارت از آن لحظ فرزی امر الله بکفتن باشد که آدمی
بواسطه این رسم فال کار بر صنایع بوده باشد که هر سو دیر ابرار و مقتضی المرام برابر علی الخصوص درگاه رب العالمین
مقتضی الحاجات الصالحین الراکعین الساجدین العابدین المجاهدین فی سبیل الله هم و اتته محمد رسول الله که با شیر
حرب رفیق است محمد ابن او را از منهیات باز داشته لیز و به اوامر الهی وا داشته لیز این باشد ابنه محمد
رسول الله و ولی الله حین بدرگاه قاضی الحاجات برابر مقتضی المرام برابر و ثالث صفحه رخسار باشد که نام بزرگ
خدا و رسول واحد یکتا بر صفحات صورت چون نقش بسیم و زر عیان می خوانند که نام او و نام عالی باشد نعم ما قال
بر صفحه چهره ها بخط ازلی • معکوس نوشته دو نام ام علی • پس نتر از آن نماینده وجه قربت
فاکر را بعیدی منهیات باز دارد بلکه با این حسنات او را دارد که ما صدق کلام ربانی است و فرموده
یا عباد او عون ان تجتنبوا الکبائر ... ظلمی نماشد آنچه خواهید تا جای تمام دنیا و هم شما را با آنچه خواهش دارید نعم
المولی و نعم النصیر شکر بزرگواری و نیکوئی ها که کند می رسید که کار آن باشد عبادت الله فی هو السمیع البصیر متقرر
آری بوجه اثنیه احمد الله سزاوار پرستش واحد یکتای بیچون و هید در باب دیگر اولیت الله الصمد
امانت آنکی نعمتی ظاهر و معرفی الله ایها الی علیین ... باشد که مراد او بر او رسد دنیا را در رااله
شعر ... نماز ... از کردار روئیه خود ... الشیما بکو بخشد ... در حال حیات ... ورا
ضد ... باشد و او امر او را و لیز منهیات او را نهی داند و ... نفس اماره نباشد بلکه مرام در ...

اول باشد

ان باشد که جهاد با نفس نماید باز از دلیل کند در جهاد اکبری مخبر صادق خبر داده علیکم بالجهاد الاکبر
نمی که باشد و در مقام مجاهدین بر آید و ضرر او منظور دارد بر نعم ما قال ... که رواداد
بملک که حرام ... مال حلال و نماز جمعه حرام و با بر مجتهد تمام با نفس اماره جهاد نموده در قرآن
خبر داده از ... حرام باشد ... نفس حلال نماید و خبر داده که ضرر او را از اعمال
دنیا ... نشدن آگاه نباشد و در دل قصد ... نماز و فقر ... بر آیه اعلام نماید
از وقت حسنه نماز و حرام ضرر او احلال نماید ان الله علیم بذات الصدور نماز ضرر او مباح
داشته و امر ... سوره مخصوص ... داشته و در سوره جمعه ... فرموده
یا ایها الذین آمنوا اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله و ذروا البیع ذلکم
خیر لکم ان کنتم تعلمون ای کسانی که ایمان آورده اید ... چون ندا ... روز
جمعه ... شما را ... بسعی ذکر خدا ... بیع و شرا ... ذکر خدا
بهتر است برای شما از بیع و شرا فاذا قضیت الصلوة فانتشروا فی الارض و ابتغوا من فضل الله و اذکروا الله
کثیرا لعلکم تفلحون ... نماز جمعه ... در زمین ... از فضل الله
و ذکر نماید خدا را ... باشد شما ... محمد ...
دارد ... که جهاد در راه خدا نماز و تابع نفس اماره ...
در مقام جهاد برابر ... جهاد اکبر باشد و نفس از دلیل ... جهاد دیگر ...

زمان جهاد نماید با نفوس و بدنها یا با مالها باشند که بر نیت خدا او بر دیگران حسنه و اجری باشد و سزاوار
رحمت ایزدی برابر دارایات [illegible] در این باب آیه در خداوند رسول خدا را خبر داده والذین آمنوا معه
جاهدوا باموالهم وانفسهم واولئک هم المفلحون اعد الله لهم جنات تجری من تحتها الانهار
خالدین فیها ذلک الفوز العظیم اما آنکه ایمان آورده اند بخدا و رسول و جهاد نمایند به مال و نفس ایشان را
رستگارانند که خدا او در بهشت ایشان که نهرهای جاری در زیر آنها و جاوید در آنها و این کامیابی
عظیم است و در جای دیگر میفرماید یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وابتغوا الیه الوسیلة وجاهدوا
فی سبیله لعلکم تفلحون ای کسانیکه ایمان آورده اید بپرهیزید از خدا و بجوئید بسوی او و جهاد کنید در راه
او در رستگار شوید و باز میفرماید والمجاهدون فی سبیل الله باموالهم وانفسهم فضل الله المجاهدین باموالهم
وانفسهم علی القاعدین درجة وکلا وعد الله الحسنی وفضل الله المجاهدین علی القاعدین اجرا عظیما
و جهاد کننده در راه خدا بمال و نفس افزونی داد خدا جهاد کنندگان را بسو بمال و نفس بر نشستگان
برتبه و همه را وعده داد بنیکی با اجر عظیم و در حق منکران میفرماید والذین کذبوا بآیاتنا واستکبروا عنها
اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون و آنانکه تکذیب کردند آیات ما را و از آنها ابا کردند [illegible]
در آنجا مخلد بر [illegible] نفس باشد با بر غافل از عقبه خود باید محشور با غافلین [illegible] که با حجت در دار
دنیا دارد و در دام او گرفتار است چه و جهد نماید خدا را و در همه حال با خود باید رو [illegible] کار
در ظلمت خانه قبر روشن سازد و هوشیار گردد آنچه را [illegible] نموده

در بیان [illegible] فضیلت [illegible]

دستنبت [illegible]

دست لعبه که ایز و صراط المستقیم در [illegible] کنند عزت دنیا و آخرت در او باشد و آن [illegible]
باشد پس باید [illegible] و جهد نماید در معرفت الله و نفس اماره را مغلوب سازد و فریب او نخورد
و او را محکوم خود گرداند چون کسی در بازار رود [illegible] باقی نماید در دام لهو و لعب گرفتار
و قرتها [illegible] عمر او غروب نماید محروم از متاع بازار گشته [illegible] تهی دست برگردد
و بی زاد و راحله بسر برد و او را دیگر باره رفتن بیازار [illegible] بسر [illegible] باشد از یوم لا ینفع
مال و لا بنون الا اعمال صالحه من عمل صالحا [illegible] عمل صالح دیگری [illegible] بهتر از جهاد
با نفس چیزی باشد و فوائد او را برایشد احکام خدا [illegible] باب لطف بر بنده گان
ظاهر [illegible] از دام لهو و لعب رها [illegible] از عقبه اخروی آگاه [illegible]
عمر او غروب نکرده جهد در جمع آوری متاع نماید زاد و راحله جهت خود حاصل نماید [illegible]
و جهاد [illegible] باشد و حفظ در دشته باشد پس آنکه محمود کسی باشد که جهاد در راه خدا
نماید آنکه جهد در دکان و بساط بازار دنیا نماید و تمام عمر خود سود را افزودن دکان و بساط
صرف نماید چون آفتاب عمر غروب کند تهی دست [illegible] گردد و آن [illegible]
که از وی هوش ربا بر علی نماید [illegible] برای او بخشد [illegible] عمل خیر باشد تمام پیغمبران نموده اند
دام که [illegible] آنکه ایمان بخدا و رسول او و [illegible]
در سعی در آخرت [illegible] فی سبیل الله پس جهاد در طریقه احمدی کنید [illegible]

جاهدوا باموالکم وانفسکم فی سبیل الله ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون

او صراط المستقیم [illegible]

اتته ب بر بغمبر بن بند و جهاد کند و در راه حق بند اتة محمد رسول الله بحروف مقطع ا م ة

م ح م د ر س و ل ا ل ل ه تبر هر یک حروف را بشکل عددی بانقطه و علامت بحرکت اللاحا بیاورده

نموده چنانچه در ابواب گذشته مکرر نموده کذا ١ ٤ ١ ٥ ٤ ٨ ٤ ٤ ٤ ٢ ٦ ٦ ٣ ١ ٣ ٣ تبر تکسیر کرده بکسر بی

در نظر بنده چنین است تمام بر ابرانشکال اعداد و نقطه را بجبت دایره بمیزان حروف و اعداد و نقوط را او در ده حروف دارد

٣١٣٦٦٢٤٤٨٤٥٤١ ٥٣	٥٣٣١٣٦٦٢٤٤٨٤٥٤١	اتته محمد رسول الله ٣٥
٢٤٦٤٦٨٣٤١٥٣٤٣١٥	٢٤٦٤٦٨٣٤١٥٣٤٣١٥	باجد جهاد و دو رتب
٤١٣٥٨٣٦٤٣٤٣٦١٤٥٢	٤١٣٥٨٣٣٦٤٤٣٣١٤٥٢	هما سلم سول فتح تم
٤٤٦٣٣٦٨١٥٤٣٥١٢٤	٤٤٦٣٣٦٨١٥٤٣٥١٢٤	بین شده بحول جسم
١٥٨٤٦٣٣٥٣١٦٢٤٤٤	١٥٨٤٦٣٣٥٣١٦٢٤٤٤	محمد و رد اله حب سماح
٥٣٣١٣٦٦٢٤٤٨٤٥٤١	٥٣٣١٣٦٦٢٤٤٨٤٥٤١	نقی من محمد رسول الله

مظهر ملکوت و بطون حروف لوح الف که گویند عجب پیغمبر است محمد راه اتة محمد

رسول الله باجد جهاد و دو رتب محمد رسول الله را اتته او در یافت کنند جهاد و دو رسید

مهربان ای عالم ایت باشند مجاهدی در سعه ضرا نمایند بقوه ربانی و ملایی جهاد نمایند

هما سلم مولی فتح تم بین شده بحول جسم من شده سو انها در سلامتی ضرر باشند

پس نجات انها در هر نسبت و سختی انها از ضرر باشند که سکر و لذت ضرر اجد انها را از سختی هر رنجی رهانی

محمد درد الم

حمد ر و اله جل سماح نقی من محمد رسول الله

و محمد معین ره او خدای اوست که هویدا کرد او در انبیا سان گشنده سختی او در اتقی پا نمره

انکه نام او نام اوست محمد رسول الله صلوات الله و سلام علیه و اله الطاهرین المعصومین

من ولد فاطمه سیده نسا العالمین الی یوم الدین الحمد لله رب العالمین ستایش مر خدا را

پروردگار جهانیان الرحمن الرحیم مالک یوم الدین بخشاینده مهربان خداوند روز

جزا ایاک نعبد و ایاک نستعین تو را می پرستیم و از تو یاری مطلبیم یا الله ای برادر راه نما

الصراط المستقیم هدایت کن ما بندگان را راه راست صراط الذین انعمت علی محمد و اله الطاهرین

هو عبادک الصالحین یا رب العالمین راه انان که انعام کردی بر محمد و ال الطاهرین

و اطهار او که انها بوده باشند بندگان نیکان تو صالح بصلاح تو امین یا رب العالمین

برحمتک یا ارحم الراحمین بجاه هم یا بار الهی توئی ای افرینده یا ایها الذین امنوا

صلوا و سلموا تسلیما اعلم یا حبیبی الله ارشد الله تعالی مذکور در عنوان هذا الکتاب کرده

که العلم علمان علم الادیان و علم الابدان لیظهر منهما الصحه و الامان لما قال فی بیان

قد ورد مخبر الصادق صلعم نعمتان مجهولتان لا ثالث لهما الصحّة والامان که بهتر از

دانستن ره ایمان دین مبین رب العالمین بوده باشد فی الدارین در دنیا و آخرت

دین مبین و الی دین دار آن را در امان اله نگهدارد و نعیم ابدان صحت بدن از وبا

آید که مدام ملاحظه پرهیز باید نماید که فساد در بدن از پرهیز نماید حلق و دولی

و حلق و مراد از حلق و دخیر بوده باشد که خورد و راه رود و ان آب و از بوده

و اکل و شرب بود که باید غذا را بجد افراط صرف نمود انا الله لا یحب المسرفین

زیرا بفساد در افراط نماید که معلوم گرداند و چون هوا گرم بوده باشد نباید

غذائی که چرب و روغنی باشد میل نماید زیرا که باطن را گرم بحرارت دارد و علّه

کلی پدید آورد و نباید اول غذای ثقیل تناول نماید و بعد عقب آن در یک

مجلس غذای خفیف لطیف میل کند و نباید عقب غذا نماید مادامی که غذا تحلیل

رفته باشد و نباید غذائی که از حد ترش باشد میل نماید زیرا اندام لاغر

و چشم را

و چشم را کم سو گرداند و اعصاب را ضعیف و سست نماید و نباید غذائی که از حد

ترش باشد میل نماید بسیار باشد که دیگر خون و حرارت از وی پدید آید و نباید برنج صرف

با طعام برنج صرف نماید که باعث قولنج گردد و نباید تخم مرغ با ماست و شیر و پنیر

میل کند و شیر نیز با کلّه گوسفند با گوشت حیوان در یک جا صرف نماید و انار در عقب

هریسه خورد که عشی همراه و ناخوشیهای کلی از وی نماید و نباید ماهی با ماست و شیر میل نماید

که جذام از وی بنماید و نباید بعد از ترشی یا شیرینی میوه رطب تازه میل نماید

که بفساد از وی رنج بنماید الغذا در شب و بات شب نباید بعد از فراغ از بدن

فی الفور آب نوشد مگر بعد از ساعتی تا آنکه نشد زیرا که معده را خام نماید و بیمار گرداند

و نباید ناشتا آب نوشید و نباید در میان غذا آب نوشد زیرا بنقصان در بدن

پدید آید مگر کسی که معده او گرم بوده باشد شاید که در میان غذا آب نوشد

و ظاهر بخچد و نباید بعد از مباشرت فی الفور آب نوشد مگر ساعتی تا آنکه

و نباید در حمّام آب سرد نوشید و نباید ساعتی که از حمام برآید آب
سرد نوشد و نباید بعد از میوه آب نوشد که رطوبت زیاد گردد و دید علیل گرداند
و نباید حالتی که از جای خواب برخیزد فی الفور آب نوشد بلکه نیم ساعتی تامل نماید که مرض دق
پدید آورده و نباید در ظرف مسی آب نوشد و نباید حالتی که از راه آمده و گرم را بود
آب نوشد بلکه نیم ساعتی تامل نماید و نباید بعد از ریاضت یا تیزی آب نوشد بلکه نیم ساعتی تامل
نماید و نیز گویند تا نزدیکی بوده باشد که نباید از حدّ عادت تجاوز نمود و بار با قلیکان
از وجه امتحان خبر بدهی بدرستی از فیلسوفان داده اند که العادة کالطبیعة الثانیه باد
در هر چیز چون طبیعت ثانیه بوده باشد و ترک عادت موجب مرض بوده باشد که عادت
بلکه و پوشیدن دانسته باشد و تخفیف آن و همچنین عادت لعقیات و عمامه و کلاه داشتن باشد
آن نباید و عاقبت از آن آید که جای نشستن و برابد بر آید به کمر و سر
و چشم و دندان وی در آید و پنجه با و موی سرهای سفید گردد و یا آنکه معتاد به این

بپوشد

باقی یا عیاد اشتغال انها بوده باشد عاقبت از آن آید و بر بهبید معده
تخفیف و همچنان نشستن پهلوی سمت و غیره وی را پدید آید که تا تی ذات القدر و ذات
و ذات الجنب وی را نماید و اشتها دم نماید و بهک برآید و تا لت حتی بوده باشد
که نباید تماشا مقاربت نماید و نباید در حمّام مقاربت نماید و نباید بعد از
خوردن غذا مقاربت نماید زیرا معده را فاسد گرداند و نباید شب شنبه مقاربت
کند که بیماری عظیم رخ نماید زیرا انقلی رحالی دارد و هر که یکشنبه مقاربت کند بیماری
٭ یک گردد زیرا از آن آفتاب باشد و دوشنبه از آن قمر بوده باشد و
باشد و بعضی که در آن روز سه شنبه گردد مهر بند گرد و نیکو صورت و ترین کلام
بوده باشد و ٭ شنبه از آن مریخ باشد و مقاربت در آن روز فساد زاید نماید
و زیادتی زن نماید و چهارشنبه از آن عطارد بوده باشد و اطوار با کرد که از بعض
و سودا را بحرکت در آورد و پنجشنبه از آن مشتری باشد و نفع بخشد و جمع اولاد بوده باشد

که نفع بخشد و صحت بدن پدید آورد و در وز مقارنت کردن تیر از شب دیده باشد
و هیچ وقت آدمی را مقارنت تیر از فصل بهار بوده باشد و از فصل تابستان
گرم و زمستان سرد پرهیزد که روح را خفقان و عمر ابدی دوام گرداند و میوه را لطیف گرداند
و در وقت غروب آفتاب مقارنت ظاهر بخشد و اگر مانده و سست دیده باشد طپیدن دل
و خفقان وی را پدید آورد و پس اگر ضجر بدم را خواهند [illegible] بخورانند که مجرب است
بپرهیزند اگر آدمی را بوده باشد بدان که [illegible] الله تعالی امر [illegible]
مریض گردد دولت باشد بعد از [illegible] یوم یا پنج یوم شفا یابد [illegible] پنج یوم یا ده
دوشنبه دلیل کند که بیماری او سخت بوده باشد باید صدقه بدهد تا بعد از دوازده یوم
شفا یابد سه شنبه هر که مریض گردد صعب باشد باید صدقه بدهد که [illegible] صدق [illegible] شفا یابد
بعد از دوازده یوم یا نوزده یوم شفا یابد چهارشنبه بر دلالت [illegible] بدکه بیماری سخت
باشد باید صدقه دهد تا شفا یابد پنجشنبه دلیل کند که سبک و خفیف بوده باشد

الف [illegible]

هفت یوم یا چهار یوم یا چهارده یوم شفا یابد جمعه هر که مریض گردد چهار یوم
یا چهارده یوم یا چهار یوم شفا یابد و بدان ایام منحوس که اگر چنانچه کسی در آن
مریض گردد باید صدقه بدهد تا شفا یابد ماه محرم [illegible] دوم یازدهم و چهاردهم
ماه صفر [illegible] دهم و یکم ربیع الاول [illegible] دهم [illegible] و یکم جمادی الثانی یازدهم و دوازدهم
و یکم رجب یازدهم و سیزدهم و دوم ماه شعبان [illegible] ششم و [illegible] چهارم رمضان [illegible]
[illegible] چهارم و سیم شوال هشتم و ششم و دوم ذی القعده [illegible] دهم و ششم ذی الحجه [illegible]
و ششم و یکم الله اعلم [illegible] الذین یا رب العالمین
تم الکتاب بعون الله الملک الوهاب بمحمد رسول الله و علی ولی الله و آله الطاهرین
اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم و لا الضالین
برحمتک یا ارحم الراحمین



و نباید در حمام آب سرد نوشید و نباید بعد عرق که از حمام برآید آب

سرد نوشند و نباید بعد از میوه آب نوشند که رطوبت زیاد گردد و علل کرداند

و نباید مادامی که از حمام برآید فی الفور آب بنوشند بگذرند نیم ساعتی تا باید که مرض دق

پدید آید و نباید در ظرف مسی آب نوشند و نباید مادامی که از راه گرم رسیده

آب نوشند بگذرند نیم ساعتی تا باید بعد از رفع ماندگی آب نوشند بلکه عرقهای

تمام باید دید که گوشزد و لعاب پدیده باشد که نباید از کثرت عادت نسیان ورزند و بار با بیگانگان

از دیگر احتیاط خبر پدید رسول از همان داده اند که الله دعا لطیفه تنها نباید

و نباید در حمام آب سرد نوشند و نباید بعد عرق که از حمام برآید آب
سرد نوشند و نباید بعد از میوه آب نوشند که رطوبت زیاد گردد علل کرداند

تمام شد

در روز دو شنبه بیست و سوم شعبان در منزل
جناب آقای [illegible] آقا سید [illegible]
بمحمد اطلاع [illegible] ۶
شد در [illegible] مطالعه
کتاب تمامی دعادار
[illegible]



لا جائة الدعاء والفرج روايتست از حضرت پيغمبر صلعم كه بدرستيكه من ميدانم
كلمه كه نگفته است انرا اندوهناك دلى مگر انكه حق تع فرجى دهد نكند بلى او را دعا
نكرده است بان بنده مسلمانى مگر انكه مستجاب ميشود دعا او وان كلمه دعاى
با ذكره يونس پيغمبر ع است كه حق تع حكايت او فرموده وان قول اوست
لا اله الا انت سبحانك انى كنت من الظالمين مؤلف گويد كه بعضى مشايخ
فقير ميفرمودند از استادى كه در مشهد مقدس رضويه ساكن بودم و قرض
بسيار بهم رسانيده شبى از شبها تضرع وزارى زيادى در نزد ضريح مقدس
نمودم پس انشب در خواب حضرت امام رضا را ديدم كه از ضريح مقدس
بيرون امده ودر دست مبارك خود قران مجيد را دارد وانرا گشوده و فرمود
كه اين ايه را بخوان بعد كه فلان ميگويد كه قرض تو داده ميشود و ايه
مباركه كه لا اله الا انت سبحانك انى كنت من الظالمين فاستجبنا له
ونجيناه من الغم وكذلك ننجى المؤمنين بود و از ان شخص كه حضرت
فرموده بود عدد خواندن اين ايه را پرسيدم چهار صد و چهل و دو فرمود
پس شروع بخواندن اين كردم همه روزه بعدد مذكور كردم سه روز گذشته كه

شخ

شخصى امد و تمام قرض مرا داد و گفت كه امام مرا امر فرموده است و
بعضى از علما جهة خلاصى از حبس و برامدن مرادات و رفع حزن و اندوه
و دلگيرى و برطرف شدن دشمنان از مجربات ذكر كرده اند كه اين لا
اله الا انت سبحانك انى كنت من الظالمين را هشتاد هزار مرتبه بخوانند
و هيچ مرتبه كمتر از هزار بار نخوانند و ايضا اين مذكوره را جهة نجات
از شدايد از مجربات ذكر كرده اند و طريقش انست كه ابتدا از روز
جمعه كند و هر روز هزار و پانصد مرتبه بخوانند تا جمعه ديگر و روز اول
ميان نماز ظهر و عصر دو ركعت نماز حاجت بكند و صد مرتبه صلوات
بفرستد پس شروع بخواندن ايه نمايد و روز جمعه اخر هم بعد از خواندن اين
ايه صلوات بفرستد و ايضا از مجربات ذكر كرده اند جهة بر امدن حاجات
عظيمه و مدعيات جليله در وقت سحر هزار بار بگويد يا هو پس هزار
بار بگويد يا الله پس هزار بار بگويد يا لا اله الا انت سبحانك انى كنت
من الظالمين بعد از ان يكبار سوره مباركه حشر را بخواند و چون بايه لا يستوى
اصحاب النار رسد تكرار نمايد تا اخر بلا شبهه مقصود حاصل شود انشاء الله
بجهة دفع دشمنى كه با خود بد كند و قصد هلاك اينكس كوشد كه در نجات لع
او واجب شود و الا انتقام كه بجهة دنيا سعى در هلاك احدى نكند و طريقه
اين عمل انست كه روز چهارشنبه غسل كند و دو ركعت نماز بگذارد در
ركعت اول حمد و سوره الم تر كيف بخواند و در ركعت دوم حمد و سوره
و تبت يدا ابى لهب بخواند و بعد از سلام چهل و يك نوبت سوره مباركه

الحاقه بخواند وچون باین محل رسد خذوه فغلوه ثم الجحیم صلوه دشمن را
در خواطر کذراند و بعد از انکه چهل و یک نوبت تمام شود سر بسجده نهد و
ابتدا بخواند اللهم شتت شمله وفرق جمعه وادر کیده فی نحره و
ودمره فقطع دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین البته از شر
ان دشمن خلاص شود و مبالغه نموده اند بعمل ذا از اسرار پوشیده دارند
که از اسرار است تا انکه بمهلکه نیفتند و ایضا بجهة دفع اعدا قدری چیزی را
برنیت دشمن کلولهای خورد بسازد و در هر یک یا قوی بخواند و در پیش
مرغ بریزد تا بخورند دشمن هلاک شود بزودی مجربست لحصول المطالب
المهمة قراءة اية الملک الی قوله تعالی بغیر حساب من الاسرار العجیبة مجرب
ومنها لتنویر القلب المداومة علی ایة النور والتوسل سرا عند ذکر کل نور
من الانوار الخمسة فی الایة بواحد من الانوار الخمسة علی الترتیب اعنی النبی
والولی والزهراء والحسن والحسین علیهم السلم وعن الشیخ البهائی ره ان
المداومة علی هذه الایة عند قرب طلوع الشمس مائة واربعة عشر مرة
یورث انکشاف العلوم وتنویر القلب جناب زبدة العارفین اقا محمد
بیدابادی فرموده که مجربست جهة توسعه رزق مداومت کند باین شریفه
عن قطب الانصاری انه من کثر قراءة ان فی خلق السموات والارض الی
قوله فقنا عذاب النار امنه الله من ضیق المعیشة بجلب المعاش وسعة
الرزق وکثرة الخیر ومن اراد ذلک فلیذکر ذکر سیجعل الله بعد عسر یسرا
بجهة عزت وحرمت وطلب جاه وتقرب سلاطین در یک مجلس هزار و هشتاد

مرتبه

مرتبه بخواند عنقریب بمراد رسد و اگر ورد کند هر مراد که داشته باشد
براورده است والهکم اله واحد لا اله الا هو الرحمن الرحیم بجهة
حصول مرادات واداء قرض وشفای بیمار و حصول حاجات و حوائج
کلی وطلب رزق وطلب بزرگی وتوانگری هزار و سیصد و سی بار بخواند
واگر نتواند در یک مجلس بخواند تا پنج روز تواند تمام نماید فالله خیر
حافظا وهو ارحم الراحمین شیخ مغربی فرموده که در شرح یکی از بزرگان
یافتم که هر کرا کار صعبی واقع شود و امر مشکلی که بیم کشتن بود دفع ان
بلیه یا فتح کارها در یک مجلس هزار بار سوره اخلاص بخواند نجات یابد
بعون الله تعالی بجهة بر امدن حاجات کلی دوازده هزار مرتبه در یک مجلس
بخواند هم در ان مجلس مراد حاصل شود امن یجیب المضطر اذا دعاه
لتوسعه الرزق مداومت نماید باین قل اللهم مالک الملک الی قوله
تا بغیر حساب مجربست بجهة اداء دین و بر امدن حاجات کلی و جزوی و
خلاصی از حبس ودفع امراض ودفع دشمنان و بیرون امدن از زندان
هفتاد هزار مرتبه در یک مجلس بخواند لا اله الا انت سبحانک
انی کنت من الظالمین بجهة حاضر شدن طعام غایب هفت مرتبه بخواند
طعام از غیب حاضر شود شیخ ابو سعید ره بگو غم ایام نداریم خوشیم
گر چاشت بود شام نداریم خوشیم چون پخته بما میرسد از مطبخ غیب
از کس طمع خام نداریم خوشیم فایده بدانکه ورد در اصطلاح اهل سلوک
اذکار کلامیه است وان بر دو قسم است حصری و اطلاقی و هر یک را

تالی است یا نفسی تالی انست که اتفاقی خصوصی بمعنی کند او را نزد
ایشان اختیاری نیست ونفسی فی خلا انست وحصری عبارتست از نیست
که از برای عبادت قراءت نصاب معین باشد ودر این قسم تا قراءت پایان
عدد نرسد نتیجه بران مرتب نمیشود واکر ازان نصاب هم یکی زیاد کند فایده مثبت
نکردد ورعایت عدد از اعظم شرایط است واکر در بین حرفی زند عمل باطل
شود وباید از سر کیرد اکر چه تکلم بی اختیار باشد واکر حاجت اتفاق
افتد وعمل طول داشته باشد ساکت باشد وبعضی کفته اند چنانچه
عمل طول داشته باشد ویکشبانروز پایان وفا نکند وقتی معین قرار دهد
ودر بین الوقتین از کلام فضول وشر اجتناب کند واطلاقی انست که
قراءت بعددی خاص اختصاص نیافته باشد ودر این قسم عددی مقرر سازد
که در وقتی از اوقات شب وروز بقراءت اشتغال نماید ودر اثنا سخنی
عند الضروره اکر کوید ضرری نداشته باشد فایده بدانکه خلوت خاص در
طایفه ذاکران کلامیه بلکه در مجموع اعمال نزد مشایخ طریقت شرطست
وباید تا عمل باتمام نرسد از خلوت بدون ضرورت بیرون نرود وشرطست
دران وحدت ودوری از محل ازدحام وغوغا واستماع صوت مشوش حال و
حلیت مکان وطهارت آن حتی السقف والجدران وباید کنجایش ان بقید
ذاکر وعبادت او باشد وبس ودیکری داشته باشد ودروزن وفرجه نداشته
باشد وباید درانجا از برای ذکر بر روی زمین یا چیزی که از زمین روید نشیند
چون بوریا وحصیر ومواجه قبله بدوزانو یا متورکا یا مربعا واهتمام در تطهیر

انجا

انجا نماید سیما بخورات لایقه فایده بدانکه ذکر مطلق در نزد اهل سلوک
عبارتست از غیر کلامی است وان یا صغیر است یا کبیر یا اکبر یا اعظم ذکر
صغیر غیر ذکر اخیر است وکبیر ذکر لا اله الا الله است که از نفی واثبات
مرکب کویند وانرا بعد از طی مراحل ذکر صغیر اسلم دانسته اند بلکه در
حق بعضی عدم ملاحظه ترتیب را موجب وقوع در مهالک دانسته
اند وان بر سه نوع است ابتدا بطریق جزو ومد وان را ذکر جاع وهیکلی
کویند وبعد مربع وان چهار ضرب نیز کویند وبعد مجمع البحرین ودر رساله
مجمع البحرین را مقدم بر مربع ترجیح داده است اول عبارتست از اینکه ذاکر
از ناف تا حلق خود را قطر دایره فرض کند ودو پهلو از طرفین قوسین ان
دایره باشد وقصد کلمه طیبه لا اله الا الله کند باین نحو که از ناف شروع
کرده لا اله را تا نهایت بر قوس طرف یمین که تعلق بنفس او دارد منطبق کرداند
تا نفی ان بقطع تعلق ذاکر از مشتهیات وما لوفات نفس راجع شود والا
الله را از ابتدای حلق فرو اورده بر قوس طرف یسار که تعلق بقلب دارد
منطبق سازد وباید نفس را حبس کند بقدر وسع وبقوت ادا کند
چنانکه دل متاثر شود ومنظور اثبات وحدانیت وانحصار مطلوبیت
در ذات احدیت باشد واین ذکر را بعضی با حرکت سر وبدن وترتیب
هیئت دایره محسوسه ادا میکنند وبعضی بی حرکت اکتفا میکنند
واین طریقه مشایخ نقشبندیه است دوم انست که از غایت قوت و
حفظ نفس سر را برابر ناف اورده لا را بر قطر مذکور بالا کشد والله را

از جانب راست بقصد مذکور فرو آورد و باز الا را بر همان قطر بالا کشد
والله را از جانب چپ بدل فرو ریزد و این نوع را خفی بیک اصطلاح نیز
گویند سیم آنست که چنین که طرفین ناف و حلق باشد بدو دایره کامله
منقسم سازند یکی دایره نفی که بر داشتن لا است بدستور مذکور و فرود
آوردن اله از طرف راست چنانچه باز بناف متصل شود بر هیئت دایره
که اینده کلمه قوسین آن باشد و از دایره امکان تصور کند چنانکه هیچ
ممکنی از آن خارج نباشد تا همه در نفی داخل باشند و دیگری دایره اثبات
که آن بر داشتن الا است بهمان دستور و فرود آوردن الله از طرف چپ
بر هیئت مذکور که قوسین این دایره باشد که در تصور دایره وجوب است
شیخ نجم الدین رازی که در مرصاد العباد گفته که این ذکر را جبرئیل امین
تعلیم سید المرسلین و اخص ثم بعد از فرضیت صبح بآن اشتغال مینمود
و از اصحاب سر ولایت و ولی عهد خود اموخت و اخص باولاد الطهار
او منتقل شد و از برای این ذکر شرایطیست که در رساله است و ذکر
اکبر که بعد از کبیر است ذکر یا الله است اربعین اول با حرف ندا بعد بدون
آن و قالبی از اعتبار نیست و هم چنین اعظم و کبیر چه اینها بعد از طی مراحل
ذکر صغیر است و ذکر اعظم که بعد از اکبر یا اخر درجات ذکر است ذکر یا هو است
که نفی و اثبات بسیط است و ذکر نیز منقسم میشود بخیالی و خفی و سری
و ندائی خیالی تصور و ملاحظه ذکر مکتوبیست در باطن و خفی بلفظ بزبان
قلبست بذکر و سری تصور ذاتست بان صفت ذکر و بلباس معنی ذکر و ندائی

تصور

تصور ذات حضرت عزتست مجردا عن اللفظ والصوت والعربی و
الفارسی و عن صفة مخصوصة و هر یک از خیالی و خفی منقسم بقالبی و نفسی
میشود قالبی آنست که التفات بمعنی ذکر و مسمی مطلقا نباشد و نفسی
آنست که با قالب لفظ التفات بروح آن نیز شود و آن در مثل الحی مثلا
پنج چیز است اول توجه بمعنی حیوة حق نه مقابل موت بل باینکه منشا
آثار است و مصدر تخلا بوده دویم اینکه این صفت ازلیه و ابدیه است سیم اینکه
چنین ذاتست چهارم اینکه مصدر حیوة هر حی است پنجم اینکه محیط بحیوة
هر حی است و بقالبی خفی اعتباری نیست چه آن بعد از طی مراحل خیالی است
که از آنجمله نفسی آن باشد و خیالی نیز منقسم میشود باثباتی و نفیی اثباتی اشتغالی
بکتابه ذکر است در باطن فی کل ذکر و یکون الذکر هو الکتابة و نفیی ملاحظه
مکتوبان ذکر است در باطن و نیز خیالی منقسم میشود بجمعی و بسطی
جمعی آنست که خیالی نفی و اثبات ذکر در قلب صنوبری مجتمعا باشد و
بسطی آنست که مبسوطا علی الباطن باشد منتهیا الی القلب والاولی
ابتدائه منه ایضا پس در مثل الحی باین طریق مراتب ذکر کرده است اول
خیالی قالبی اثباتی دویم خیالی قالبی جمعی نفیی سیم خیالی قالبی بسطی اثباتی
چهارم خیالی قالبی بسطی نفیی پنجم خیالی نفسی جمعی اثباتی ششم خیالی
نفسی جمعی نفیی هفتم خیالی نفسی بسطی اثباتی هشتم خیالی نفسی بسطی
نفیی نهم خفی و قالبی از اعتباری نیست بعد از مراتب سابقه دهم سری
و اینها مراتب ذکر صغیر است و بعد از اینها ذاتیست و بعد کبیر پس اکبر

پس اعظم فایده لون مکتوب در خیالی بعضی رنگ نفس کہ رنگ
هواست دانسته اند مثل مرکب کہ رنگست ولیکن بنابر رنگ اظهر است
کہ رنگ ماه باشد و باین سبب نورانیت نیز حاصل شود فایده
بدانکه در ذکر کبیر باید خفی باشد بی تلفظ قلبی باشد و از پنست کہ
انرا خفی و قلبی نیز کویند لا ادری زاهد شد و کنج خلوت جوید و زو
بی نصیب عاشق بی پا و سر کردیده در هر باب یافت بعضی از کلمات
کہ از کتاب مراة السالکین و مرقاة العارفین بنظر رسیده مذکور
میشود بر اکثر خلق معلوم است کہ تصوریات و همه جمله خیالات نه
حقیقت علم و علم دین چراغ راه اخرتست دویم علم مقامات عارفان در
تفاوت درجات کہ زیادتی ایمان و معرفت بان حاصل میشود بدانکه حکم
قضا و قدر جمله خیراست در هر صورت کہ باشد قال النبی صلعم لا یقضی الله
للمؤمن قضاء الا کان خیرا له از خیر محض جز نکوئی نبود هرگاه ذمیمه طبیعی را
بصفات انسانی تبدیل نکرده باشد انشخص بمقام توبه نرسیده باشد من
تاب و امن و عمل صالحا فاولئك یبدل الله سیئاتهم حسنات و کان
الله غفورا رحیما شرط ارادت انست کہ انچه ادب طریقت باشد بجای
اورد و باید کہ خود را بوی تسلیم کند و تمام اختیار بوی سپارد و از
عقل و علم خویش تبرا نماید و نزد وی چون طفل بی ادراک خود را داند
و بی وقوف مراد وی تدکانی کند بچشم وی باید دید و بکوش وی باید شنید
و اعتقاد چنان باید کہ در این عصر از اینکس کاملتر نیست تا انکه تردد

وی بهم نرسد و در خدمت او سکوت الحوت اختیار باید کرد و دایم چشم
کشاده باید داشت و هیچ التماس از و نباید کرد الا التماس تعبد
و ریاضت نفس و طلب خدمت کردن و در خدمت زیادت درجات
طلب باید داشت نه اسایش خود کہ رضای دل کر رضای دل او رضای
حق تعالی است و در خدمت ملالت بخود راه ندهد کہ ملالت تخم قطع است
کر قبول دل یکی مرد خدا کردی تو فرد کانی بده اینجا سر و سامان اینست
و چون بخدمت پیر شود انجا قرار کیرد کہ در ان مکان مذاکرت نفس پیشتر
بوده باشد هر چند حرمت بیشتر دارد در نعمت زیادت شود قال
النبی صلعم من تواضع لله رفعه الله و در قول و فعل پیر اعتراض نکند کہ او بر اسرار
واقف است و الا انداخته پیر باز افتد و در درجات او را میسر نشود و در غیبت
و حضور یکسان بوده باشد و اکر پیر بوی سخن نکوید با خود کوید کہ از
تفرقه خواطر منست و اکر داند و اکر خواند مصلحت خویش در ان داند
چند پیر خلیفه امام علیه است و در حضور پیر تواجد بعمل نیاورد و هر
کاه بی اختیار باشد استغفار کند و اکر چنین نباشد نام مرید بروی
مجاز باشد بدانکه صدق تو انکس باشد کہ بقول و فعل دروغ نکوید در حق
محبت حق هیچ محبتی در دل وی جای نکیرد و هرکز خواهنده نباشد نه از حق
و نه از خلق و دارنده نباشد نه بدست و نه بدل و جوینده نباشد نه
بعقل و نه بسر کالمیت بین یدی الله تعالی و شادی و غم و توانکری و درویشی
نزد وی یکسان بوده باشد قوله تعالی لکیلا تاسوا علی ما فاتکم و لا تفرحوا بما

انکه مسلمانی اموختن جدا و مسلمانی کردن جدا و مسلمان بودن جدا و باید
مسلمان جمیع خلایق ازوی محفوظ باشند و طناز و هماز و سفیه و مزاح
طیاش و فحاش و حسود و حقود و بخیل و ثقیل و کسول و عجول و حریص
و خسیس و مرائی و مباحی نباشد و باید حسن الصمت و کثیر الصمت
و کریم الطبع و سلیم القلب حافظ الاوراد و الاوقات قاصر المقت
و باصر الوقت بوده باشد تا خلق از قول و فعل او اسوده باشند
در طعام خوردن باید که صاحب کرامت بوده باشد و اگر این درجه
نیافته باشد ان نظر کرمان ترتیب تواند کرد با او نباشد شرح این سخن
انکه هر کس در طعام خوردن کم از چهار روز طی کند خوردنی از شهوت
بشریت و شره شیطنت باشد بینائی دل وی را پیدا نیامده باشد زیرا
که هیچ عبادتی چشم دل چنان کشوده نکند چون کرسنگی و چون از
چهار روز برگذشت از قوت بشریت بیرون امد این از جمله کرامات بوده
باشد و باید پیر باختیار خود طلب پیری نکند تا انکه از امام اجازت
پیری طلب نماید و چون اجازت کرفت خود را فدای خلق کند و در بند حظ
و غرض خود نباشد و منت بر خلق ننهد و غرض وی ان باشد که کار
ایشان بصلاح اید که حقیقت نیابت پیریست بدانکه انچه در خواب بیند
دیدن نفس باشد نه دیدن دل و دیدن دل باید از عقل و حسن حالات
باشد و انچه در بیداری دیده شود بدیده سر بود نه بدیده سر مقهور شده
باشد در دل بدانکه بچشم سر عالم شهادت ظاهر شود و بدیده دل عالم غیب

ملکوت

ملکوت ظاهر شود حاصل انکه بدیده باطن باید که بصر ظاهر معزول
بوده باشد تا ان دید درست باشد و تا چشم ظاهر بر عمل خود برکار
باشد چشم باطن از دیدن خود معزول باشد و اگر برخلاف این بوده
باشد خیال باشد نه دیدن قال الله تعالی و تریهم ینظرون الیک وهم
لا یبصرون یعنی بچشم ظاهر ترا میبینند و چشم ظاهر حجاب چشم باطن
امده است و نور ترا نبینند معلوم است که عقل متصرف عالم شهادت است
بشرکت حواس و قلب متصرف عالم غیب است بی شرکت حواس پس عمل
هر یک جدا باشد و بدانکه هر کاه خواهی که بعالم توحید در ای طهارت
کلی بمجاهدت حاصل باید کرد و در هفت بحر عمیق باید نشست و شوی نمود
بحر اول ارادتست و جد و جهد در طلب کردن بحر دویم توبه است و صدق
توجه مراجعتست از احوال ماضی و مراقب کردنست از احوال مستقبل از
ما لا یعنی بحر سیم علم است و اثر علم خشوع است با خود و تعظیم امر و تواضع است
با خلق الله بحر چهارم ورع است و حقیقت ورع خوفست و احتراز
فضول حلال در عمل حواس بحر پنجم زهد است و امارت زهد بدل مال است
و ترک جاه بحر ششم معرفتست و حقیقت معرفت میراث شدن از حول و قوه
و حول و قوه خلق را السکوت فی قضاء الله بحر هفتم محبتست و امارات
محبت ترک اختیار کردن و رضاء محبوب طلب کردن فی کل الاحوال چون
درین بحار مطهر شود توحید اشکارا شود و نشان توحید بطریق علم
فنای خلق است و فنای خود است چنانکه ذو النون مصری رحمه الله فرموده

الهی چون من هستم ترا نمی بینم و چون ترا می بینم من نمیمانم و با وجود ذات
حق تعالی اثبات هستی خود کردن عین تشبیه است و حق از مشابهت منزه است
قال رسول الله صلعم کان الله ولم یکن معه شیء وقیل الان کما کان و قدوسین
هرگز از ذات منقطع نشود زیرا که ماضی و مستقبل و حال در کان الله
در لغت خالق یکسانست حقیر بخدمت کامل و اصل محمد بن اسمعیل بن
ابی القاسم بن همشاد نوجی نور الله مضجعه تلقین یافتم و بریاضت مشغول
شدم و در عصر خود کسی را نیافتم مثل خود از کم خوردن و کم گفتن چنانکه
کمترین ریاضتم آن بود که بعد از سه روز یک نان جاوی میخوردم تا مدت
چند سال تا آنکه رسید بمدت بیست روز که یک نان میخوردم و از
لذات دنیاوی باز ایستادم بدانکه آنچه انبیا درین عالم بتوانند دید اولیا
چنان نتوانند دید و آنچه محمد صلعم درین عالم دید انبیا و اولیا محروم بودند
و آنچه اولیا بتوانند عوام الناس نتوانند دید و اغلب خواب ایشان اضغاث
و احلام باشد بدانکه ریاضات شرع کلا از نماز و روزه و زکوة وغیرها
انست که دو گفتن تهلیل صادق القول شوند قال النبی صلعم لا راحة للمؤمن
دون لقاء الله بدانکه در هر نفسی که بی ذکر بود از عمر خود فوت کرده باشد
که قضا نتواند کرد و کلمهٔ تهلیل را انوقت تواند گفت که صادق القول باشد
انوقت باشد که خود را هیچ کس محتاج نه بیند و آنچه مقدر کرده حق تعالی
راضی باشد و هر چه خود را در بند ببیند بکلمهٔ لا اله الا الله نفی کند و از
فضول محترز باشد اگرچه حلال باشد و بصوم داود ع که افضل الصیام است

مشغول

مشغول شود که اصوم یوما و افطر یوما و طریق وسط شبانه روزی
سی هزار بار کلمهٔ لا اله الا الله گفته شود و از تلذذات دنیوی دست
بدارد و از دنیای آنچه دارد نصف از آنرا باختیار بدرویشان بذل
کند زیرا که اول متابعت کردن پیغمبر صلعم بذل مال است و از طلب کردن
برحذر بوده باشد و از جلیس السوء برحذر باشد و آن کسی است که
ترا از ذکر باز دارد اگرچه کلمهٔ مباح گوید قال النبی صلعم اصدق کلمة قالها
العرب قول لبید الا کل شیء ما خلا الله باطل و خواب نکند الا در غلبه و با
ذکر در خواب شود قال النبی صلعم احب الاعمال الی الله ادومها و قال من شغله
ذکری عن مسئلتی اعطیته افضل ما اعطی السائلین و طالب ثنای حق
ثنای حق نباشد و مترصد عطا هم نباشد سبحان ذی الملک و الملکوت
سبحان ذی العزة و الجبروت سبحان الحی الذی لا یموت سبوح قدوس
ربنا و رب الملائکة و الروح عالم ملک و آن شهادت حس و عقل است و عالم
ملکوت و آن عالم غیر حس و عقل است و عالم جبروت و انعام غیب عقل است
و عالم نفس حقیقت نبی صلعم و آله است که ذات او ست و قلب او و عالم امر است
و قائم است بنفس و نفس قائم است بحق جل و علا در حدیث وارد است
والذی نفس محمد بیده و ایضا قلوب العباد بین اصبعین من اصابع الرحمن
یقلبها کیف یشاء و میان ید و اصبع تفاوت بسیار است و روح آن
عالم امر پروردگار است و سابق است بر عالم خلق و روح صاحب محبت
و مثل عقل در عالم نفوس مثل قرص آفتابست در عالم آفاق که عالم را

روشن میکند و خامها را نضج میدهد و هم چنانکه آفتاب بسحاب محجوب میشود
عقل نیز بمیغ خوف و جوع و غضب و شهوت محجوب میشود قال الله تع
فطرت الله التی فطر الناس علیها لا تبدیل لخلق الله و قال رسول
الله صلعم کل مولود یولد علی الفطرة فابواه یهودانه و ینصرانه و یمجسانه
پس معلوم شد که این موهبتی است و کفر تقلیدی قوله تع و لا یرضی لعباده
الکفر قال رسول الله یخرج من النار من قال لا اله الا الله و فی قلبه
وزن ذرة من خیر و در بهشت هر کس بمقام خود خورسند باشد بدانکه
عمل قلب صبر و شکر و قناعت و سخاوت و تقوی و زهد است و نشان
تقوی عفو است و نشان زهد بذل مال است و امارات ایمان قلبی توکل است
و طمانینة القلب و قرار است و سکینه الا بذکر الله تطمئن القلوب و چون
این امارات در مرد قرار گیرد او را بعالم قدس راه دهند و امارات قدرت آنست
که بارادۀ وی جماد ساکن متحرک شود بدانکه جسم انسان چون تمام خلقت
شود و در مقام خود قرار گیرد مثل اجسام انبیا و اولیاء محال است که
مبدل شود بچیزی دیگر بجهت آنکه هر چه بنهایت کمال رسید تغییر حکیم قبیح است
که انرا بر گرداند بخلقت ناقص و این مطلب را صاحبان عقل سلیم درک توانند
کرد فافهم و تامل و چون خاک زر شود و بمرتبه کمال رسد دیگر باره بمرتبه
نقصان عود نکند پس اجسام انبیا و اولیاء در گور حتی نشوند زیرا که
ایشان انسان محض باشند و اگر چنین نباشد مذهب دهریان صحیح بوده
باشد که میگویند موثر عالم بی علم و دانش و حکمت فعل از و صادر میشود

یعنی ذات او چنین اقتضا کند چنانکه آتش گرم میکند و آب تر میسازد تعالی الله
عن ذلک علوا کبیرا و هیچ حکیم روا ندارد که چیزی را که بغایت کمال رسانید دیگر باره
او را دون و خسیس گرداند زیرا که لایق حکمت نباشد و دهریان چون قابل بعلم
و حکمت الهی نیستند انکار بعث اجساد کنند بدانکه هر کس که باخلاق سبحانی متحلی باشد
از کریمی و رئوفی و رحیمی و صبوری و شکوری و حلیمی و وهابی بمعنی از حق بحق قریب
و زنده تر باشد و هر کس که باخلاق شیطانی متحلی باشد از کبر و حسد و عجب و بخل و
غضب و حقد و عداوت و حب جاه بمعنی از حق بحق بعیدتر و مرده تر باشد و بصورت
بخلق قریبتر و زنده تر باشد این بود امارات مرگ معنوی فافهم و فی بعض الکتب
المنزلة علی بعض الانبیاء ان الله تعالی قال اهل الذکر فی ضیافتی و اهل الشکر فی زیادتی
و المذنبون لا اقنطهم من رحمتی ان تابوا الی فانا حبیبهم و ان لم یتوبوا فانا طبیبهم
اداویهم بالمصائب و الامراض اطهرهم کیوم ولدتهم امهاتهم در این نظر معلوم میشود
که رنج و راحت نعمت است از حق تعالی بدانکه شرایط رسیدن مراتب اهل کمال
چند چیز است که مذکور میشود اول ادب است و باشد که بترک ادب آتش در خرمن
پنداشت زنند چنانکه با عزازیل و بلعم باعور و غیر ایشان کردند و شیخ بایزید
بسطامی بزیارت زاهدی رفت دید که آب دهن در جانب قبله انداخت از آنجا باز
گشت و بر او سلام نکرد و گفت این شخص را با داب ظاهر امین نداشته اند بر اسرار
صمدیت کی امین دارند و حقیر از اعزه بزرگان شنیده است که یکی از اهل طریقه پای
قدم در سجده گاه خود نهاد چهل روز از مقام خود معزول و محجوب شد و دیگری در
مسجد شد پای چپ فرا پیش نهاد هاتفی بانگ زد که یا ثور قدم رجلک الیمنی سری سقطی

کفته که ادب ظاهر ترجمان عقل است وراه بسوی خدای تعالی ادبست در قول و فعل و
قصد قال من لم یکن له شیخ فشیخه الشیطان قصهٔ موسی و خضر علیهما السلم را فراموش مکن
کشتی شکستن وجوانی بیکناه کشتن در علم موسی کنه مینمود و در علم خضر راست بود
واعتراض وانکار موسی سبب حرمان او کشت سید عالم صلی الله علیه واله میفرماید
که اکر موسی بر صحبت خضر صبر کردی وانکار بنیاوردی هزار در از علم لدنی بر جان
موسی کشوده شدی و ادب نزد پیر انکه بیطهارت پیش او حاضر نشود و بوی
خوش بکار برد و پای راست پیش نهد و بخدمت مشرف شود و سلام بتعظیم
کند واکر شیخ از بهر او قیام نماید و او را نکوید که بنشین واکر با او معانقه کند
او را نیفشارد و دست کرد او در نیاورد بلکه روی بر سینه او نهد و بوسه بر روی
پیر نه دهد واکر بوسه دهد بر دست پای او دهد و بر طریق تشهد بنزد او نشیند
و سر در پیش افکند و بسیار بر روی او ننکرد و سخن اغاز نکند تا پیر از او در نخواهد
در روی او نخندد و در میان سخن او سخن نکوید و اواز بلند نکند و او را ملول نکند
از فضول و تا بتواند دست تهی نزد پیر نرود تا بتواند حاجت بیاوی نزد او نبرد
وهر کاه پیر کوید که فلان کار خوب نکردی عذر بنیاورد بلکه بکناه و تقصیر اعتراف
نماید واستغفار کند و هیچ واقعه از وقایع خود از او پوشیده ندارد و چون
از پیش او برخیزد پای چپ پیش نهد و پشت باو نکرداند تا انکه از نظر او غایب
شود و در غیبت وحضور ظاهر و باطن خود را از هرچه خلاف راه پیر باشد
نکاه دارد و هیچ رونده را از این پنج چیز کریز نیست کم خوردن و کم کفتن و کم خفتن
واز صحبت خلق حذر کردن و کلمهٔ توحید را مدام کفتن بحضور که هر خاطر که غیر حق است

دردل

در دل راه نیابد تا از تفرقه باز رهد واهل صحبت باید صاحب عقل بوده باشد و
خوی نیکو داشته باشد تا از او رنجور نشود و فاسق نباشد که از خدای تعالی نترسد
تا انکه از شر او ایمن نتواند بود و دروغکوی نباشد که صحبت او همه سرابست که
دور را نزدیک ونزدیک را دور کند و بخیل نباشد تا انکه مانع او شود از خیرات
وهر کاه در صحبت کسی افتادی که اهل صحبت نبوده باشد نیک خوئی و صبر پیش کیر تا
انکه فرج اید که اکر او را بسبب بدخوئی رد کنی تو نیز بدخو باشی و چون اهل صحبت
یافت شد ادب انست که او را حرمت داری و بچشم تعظیم در وی نکری و او را بتن و
مال و جاه بر حقوق خود تقدیم کنی و حفظ الغیب او باشی و از عیب او تغافل ورزی
و در شکستکی او اصلا نکوشی و راز او فاش نکنی اکرچه بر او بخشم باشی و اکر کسی او را
بد کوید تو او را باز داری واکر بدی او را شنیده باشی با او نکوئی که رسانیدن دشنام
دشنام بوده باشد وانچه از نیکوئی وی شنیده باشی در حق او باز رسانی تا او شاد
شود واکر از تو عذر خواهد زود قبول کنی اکرچه دانی که راست نیست و هیچ با
روی ننهی و هرکاه با او برخوری نکوئی که از کجا می ائی و بکجا میروی شاید که نتواند
راست در میان نهاد و هرکاه با یاران نشینی بر بالای دست ایشان جای مکیر و
هرکاه چون یکی از ایشان بنشین و باید با دوست ودشمن متواضع باشی بی مذلت
و با وقار و هیبت باش بی کبر و بسیار بر چپ و راست خود منکر و حلقهای هنکامه
کیران مایست و چون بنشینی دور بنشین وانکشتها را مشکن و بموی ریش و بروت
وانکشتری بازی مکن و پیش مردمان انکشت در بینی مکن واب دهن مینداز و
در پیش مردمان خلال مکن و مکس بسیار از روی خود مران و در روی مردمان کاب

مکش واگر گریز نباشد دست بدهان باز نه و از هر که سخن نیکو شنوی بسیار تعجب منما و با کس مزاح مکن و حکایات مضاحکه مگوی و چیزی که داری بسیار مستا[ی]

و خود را چون زنان میارای و بسیار سرمه مکش و چون غلامان خود را بچشم مدار و در حاجات لجوجی مکن و اهل خانه را از مقدار مال خویش خبر مکن که اگر اندک

باشد در چشم ایشان خوار نماید و اگر بسیار باشد خوشنودی ایشان هرگز حاصل نتوان کرد و اگر سلطان ترا التفات کند از او برحذر باش و اگر با تو گستاخی کند تو

با او گستاخی مکن و با او چنان برفق باش که عبد در نزد مولا و چون بمجلسی داخل شوی هر جا که گشاده تر باشد جای گیر در مکانی که ترا لایق است و آنکس که در پهلوی

[تو] باشد عذر خواه و چون در میان شهر میروی با کس سخن مگوی و خنده مکن و بهر جای[ی] منگر و هر چه نخواهی خریدن بهای او مپرس و خرامان خرامان راه مرو و چون بدیوا[ن]

مد[ی]و و در همه کارها میانه روی کن که خیر الامور اوسطها و چون وسواسیان با خود سخن مگوی و در میان بازار آب و نان مخور و اگر کسی را دوست داری همگی خویش بر

میان منه و اگر دشمن گیری بیکبارش از دل بیرون منه و آنچه گفته شد در اخبار و آیات انبیا و اولیا و احوال حکما است و بالله التوفیق

بسم الله الرحمن الرحیم **ادب طعام خوردن اول** آنکه رازق الله را داند نه فلان و دافع رنج گرسنگی را و تشنگی را نیز الله تعالی داند نه آب و نان و از لقمه غایب غافل نباشی

و تا گرسنگی غالب نشود طعام نخوری و هنوز از گرسنگی باقی باشد دست از طعام باز گیری و طعام از بهر قوت طاعت خوری نه بهر لذت و شهوت نفس و نشان صدق این

نیت آن باشد که سیر نخورد چه سیری سبب فترتست نه سبب قوت بر طاعت

و جز حلال نخوری و آنچه خدای تعالی داده قانع باشی و طلب با دتی نکنی و بر آنها خوش نکوشی بلکه بر یک آب اقتصار کنی و نان را عزیز داری و نشان این باشد که چون نان

حاضر آید منتظر نان خورش نباشی و پیش از طعام دست بشوئی که درویشی دنیا باز دارد و در اول و آخر بسم الله و الحمد لله بگوئی و اگر با هر لقمه بگوئی بهتر باشد

و در آخر الحمد لله بگوئی نیکوست و ابتدا و ختم بنمک کنی که کسر شره و شتاب ده کی است و لقمه خورد برداری و بسه انگشت برداری و چون بدهان نهادی تا بتوانی در نیمه راست

خود گذاری و تا آنچه در دهان داری فرو نبری دست بلقمه دیگر نیاوری و در خوردن شتاب نکنی که آن سخت نکوهیده است و نان از زیاده از چهار پاره نکنی و تا تمام نشود

دیگری پاره نکنی و نانی که نخواهی خورد چرب نکنی و دست در آن پاک نکنی و یک لقمه را دو بار در دهان نگذاری و هر لقمه که از دست افتاد برداری و از بهر شیطان نه

گذاری و آنچه بخلال یا بانگشت از میان دندانها بر آید فرو نبری و بیندازی چنانکه نظر اهل مجلس بر آن نیفتد و آنچه بزبان بیرون آید فرو بری و هر گاه با جماعتی طعام خوری

از برای یک تن یا دو تن حاضران را انتظار ندهی و چون مهمان باز گردد تا بدر خانه با ایشان بروی و عذر نخواهی که از کریمان و با کریمان عذر سود ندارد و میان درویش

و توانگر فرق نگذاری و اگر شریک اندک اندک خورد او را ترغیب کنی زیاده از سه مرتبه نباید کرد و هر که آب بدست تو بریزد بوی بگو طهرک الله من الذنوب آداب حلقه

چنان نشیند که در حال تشهد و اگر جای تنگ باشد مجلس وار نشیند روی بقبله وار و روی حضور که فرموده است تعالی انا جلیس من ذکرنی و چند مرتبه صلوات

بر سید عالم صلی الله علیه و آله فرستند و قبله دل را یکتا گردانند و بذکر لا اله الا الله

مشغول شوند و درهم ننگرند و مراقب هم بناشند با حضور تمام متوجه قلب شوند
وخود را از خواب منع کنند تا انکه بی اختیار بخواب روند والله عالم قال الله تعالی
فاعرض عن من تولی عن ذکرنا ولم یرد الا الحیوة الدنیا وقوله وکونوا مع الصادقین
وصادقین اهل ذکرند بجهت جمعیت خواطر در وقت ذکر میان دو ابروی خود نظر
کند وهرچه دید وشنید بان التفات نکند وکفته اند مالا عین رأت ولا اذن
سمعت ولا خطر علی قلب بشر وتا ممکن باشد ذکر بقوت کویند تا انکه نور ذکر در
قلب او ظاهر شود مانند اکسیر مس او را زر سازد معلوم است که حقیقت ذکر
الله است نه لا اله الا الله نه تازی نه ترکی نه پارسی است ولکن تذکر است
تا فراموشت نکردد غیر حق در حقیقت نیستی اکر بدان چون فراموشت شود
مادون او ذاکری کرچه بجنبانی زبان ولقد خلقنا الانسان ونعلم ما
توسوس به نفسه ونحن اقرب الیه من حبل الورید هرکه کنك وکور وکور است
بود محرم راز باید اکر هرچه براو ظاهر شود بهیچ باب التفات نکند از نیك
بد وخوب وزشت وبر ذکر کفتن ثبات کند ومواظبت نماید تا انکه ذکر انسی
بذکر قدسی بدل شود موافق حدیث سیروا بسیر اضعفکم وکلموا الناس علی
قدر عقولهم قال رسول الله صلی الله علیه واله لا یدخل الجنة من کان فی قلبه مثقال
ذرة من کبر ولا یدخل النار من کان فی قلبه مثقال ذرة من ایمان وقال الحسد یاکل
الحسنات کما تاکل النار الحطب بدانکه پیغمبر صلی الله علیه واله در تجلی صفات حق
بود که کفت اعوذ برضاك من سخطك واعوذ بعفوك من عقابك ودر مشاهده ذات
بود که فرمود اعوذ بك منك واین کلمه معلوم میشود که اسم ومسمی هردو یکی است

درحدیث وارد شده است که دوزخ هل من مزید میکوید حتی یضع الجبار فیها
قدمه فیقول قط قط قال النبی صلی الله علیه واله اوحی الله الی داود علیه السلم
یا داود تخلق باخلاقی وان من اخلاقی انا الصبور الشکور قال النبی صلی الله علیه
واله یا قوم افشوا السلام واطعموا الطعام وصلوا الارحام وصلوا باللیل والناس
نیام تدخلوا الجنة بالسلام قال النبی صلی الله علیه واله ان فی جسد ادم لمضغة اذا
صلحت صلح لها سایر الجسد واذا فسدت فسد لها سایر الجسد الا وهی القلب
قال رسول الله صلی الله علیه واله حکایة عن الله تعالی انا عند ظن عبدی وانا
معه حین یذکرنی فان ذکرنی فی نفسه ذکرته فی نفسی بهانه کرده ام نازاو لیکن
مست خبازم قومی متشککند قومی بیقین قومی دکرند فتاده اندر ره دین
ناکاه منادی براید زکمین کای بیخبران راه نه اینست نه این فی سورة الحج
یا ایها الناس ضرب مثل فاستمعوا له ان الذین تدعون من دون الله لن یخلقوا ذبابا
ولو اجتمعوا له وان یسلبهم الذباب شیئا لا یستنقذوه منه ضعف الطالب
والمطلوب ما قدروا الله حق قدره ان الله لقوی عزیز فی سورة الاعراف اورده که
اهل مکه کفتند ای محمد صلی الله علیه واله خدای تو چرا خبر نمیدهد ترا که نرخ اطعمه
وامتعه کی ارزان وکران میشود تا چیزی بخری ودر کرانی بفروشی وفایده وربح بسیار
ازان ممر بیابی ایه نازل شد که قل لا املك لنفسی نفعا ولا ضرا الا ما شاء الله
ولو کنت اعلم الغیب لاستکثرت من الخیر وما مسنی السوء ان انا الا نذیر وبشیر لقوم
یؤمنون فی سورة الانعام وان یمسسك الله بضر فلا کاشف له الا هو وان
یمسسك بخیر فهو علی کل شیء قدیر عن ابی عبد الله علیه السلم قال من تطیب اول

اللهما ولم یزل عقله معه الی اللیل وقال صلوة بطیب افضل من سبعین صلوة بغیر
طیب ایها العشاق کو کس را بما اقرار نیست منتها بر هر ره که مارا باکسی انکار نیست
ما که میزان عدالت ازمیان برداشتیم با یهود و گبر و ترسا و مجوس کار نیست کسانی
که بد را پسندیده اند و نیکی ندانم چه بد دیده اند عالم فاضل ربانی حضرت سلطان
العارفین و برهان الواصلین شیخ صفی الدین نور الله برهانه و بزرگوار علی بن طاوس
صاحب کرامات و مقامات بوده اند شیخ ابن فهد حلی در زهد و ورع و کمال مشهور
آفاق بود و کتب او در دقایق اسرار مشهور است حضرت شیخ صفی الدین چند بن
هزار کس را باین طریقه مستقیمه آورده بدانکه میان اهل سلوک خلافست در اینکه آیا
مضطر و محتاجست سالک بشیخ یا نه اکثر اختیار کرده اند وجوب آنرا شیخ خود که
عارف بالله باشد که باین نحو اقرب بهدایتست و بدون او اقربست بضلالت
محقق مجلسی قدس سره فرموده که سالک باید عزلت و انقطاع تمام داشته باشد
و با خلایق مطلقا الفت نداشته باشد و شب و روز مشغول ذکر باشد و نمازها
با حضور قلب بجا آورد و همیشه رعایت دل کند که در خواطرش چیزی نیاید و اگر در آید
بتضرع و ابتهال رفع آنرا از خدای تعالی طلب نماید و باز مشغول شود و گاهی
مشغول دعاها بوده باشد مثل مناجات خمس عشر و گاهی متوجه ذکر یا الله شود
و در روایت دیگر کرده شده از سید ساجدین علیه السلم که مناجات خمس عشر را اوراد
بر سالک مداومت آن در بعضی اخبار وارد است اینکه تبارک و تعالی فرموده که
عبادت نکرده اند مرا اکثر خلق زیرا که توهم نموده اند در حال عبادت خدا برا و عبادت
مینمایند او را و حال آنکه او غیر من است و خواجه نصیر الدین در رساله خود ذکر کرده

که تکلیف

که تکلیف بما لا یطاق است عوام را بلکه کافی است مر ایشان را آنکه بدانند که از برای
ایشان خدائی میباشد که نیست مثل مخلوقات هر چند توهم نمایند او را جسم نورانی
بلکه عرفا عاجزند از ادراک کنه افعال او چه جای صفات او و چه جای ذات او چه
خوب گفته حکیم غزنوی پاک از آنها که غافلان گفتند پاکتر زانکه عاقلان گفتند
و ذکر کرده است سید بزرگوار ابن طاوس آنکه بود میانه سید مرتضی و شیخ او
مفید ره مخالفت در یک صد مسئله یا دویست مسئله که همه مسئلها در اصول
دین بود و از انجمله مفید فرموده که عالم نبوده است و نفوس محدثاند بحدوث
ابدان مع ذلک هیچ یک یکدیگر را تکفیر نکردند

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الحلیم الکریم العلی العظیم والصلوة علی النبی المصطفی والولی المرتضی و عترتهما
اصحاب التسلیم والرضا اما بعد چون مقتضای عبودیت حقیقی اشتغال قلب و
قالب عبد است بعبادت معبود باستحقاق و توجه ظاهر و باطن بطاعت مقصود
علی الاطلاق تعالی شانه و عظم برهانه چنانکه گوش ظاهر و باطن او نشنود جز کلام
حق را و دیده سر و سر او نبیند جز کتاب حق را و زبان قلب و قالب او نگوید جز نام
حق را تا در سلک فرقه صم بکم عمی مسلک نباشد و در بحث زمره لهم قلوب لا
یفقهون بها ولهم اعین لا یبصرون بها ولهم اذان لا یسمعون بها مندرج نگردد
و همچنین سایر اعضا و جوارح و باطن و ظاهر و باقی حواس و قوی و مدارک و مشاعر
لهذا هم چنانکه عبادت قلب بعد از تحصیل عقاید حقه اشتغال لسان قلب است بذکر
علی الدوام بحسب اجازه صاحب نفس ماذون از امام معصوم علیه الصلوة والسلام
کما قال الله تعالی الا بذکر الله تطمئن القلوب و استغراق عین قلب در مشاهده صور

نقوش مکتوبه بر لوح قلب بواسطه قلم اعلی که عبارت از روح اعظم است کما قال سبحانه
اولئك كتب فی قلوبهم الایمان وایدهم بروح منه واشتغال اذن قلب به تلقی و
ارادات والهامات ربانیه وحکم وخطابات سبحانیه وا کما قال عز وجل وتعیها
اذن واعیة وهمچنین عبادت قالب بعد از اقامت ارکان ظاهره شرعیه علی صادعها
واله الف صلوة وسلام وتحیة مشغول ساختن جوارح وارکانست بخدمت
ان صاحب نفس ماذون که شیخ راه وپیر آگاه عبارت از آن کامل ذو فنونست وهم
چنین مشغول ساختن لسان بتلاوت اوراد واذکار ده از صاحب نفس واجازه شیخ
راه ومن ینوب عنه که ماخوذ است از انفاس واجازات مشایخ سلسله طریقت
ومرشدان راه حقیقت که سلسله اجازه ایشان یداً بید ونفساً بنفس منتهی میشود
بامام علیه السلام وچون مقصود از تحریر این صحیفه بیان اوراد موظفه است بجهة
یکی از فرزندان با توفیق ادام الله من رحیق التحقیق وآن بر دو قسم است قسمی که مداومت
بران منتج قرب نوافل ومداومت بران موجب عروج بر معارج ومنازل است ومهما
امکن ترك نباید کرد تا وقتی معین ومدتی معهود وقسمی که در هنگام جمعیت واقبال
وفرصت وفراغت بال بان اشتغال باید نمود واگر حضور وجمعیت وفرصت وفراغت
نباشد ترك آن خسران وضرری ندارد لهذا آنچه مقصود بیان آن منصوص است
در ضمن دو فصل ایراد میشود بعد از مقدمه جامعه ومن الله تعالی [illegible] مقدمهٔ
جامعه بدان ای [illegible] بالتوفیق ثبتك الله علی سواء الطریق که سالك طریق قویم ومنهج
صراط مستقیم واشتغال بهیچ عبادات قلبیه وقالبیه ومداومت بر هیچ طاعت
از طاعات جنانیه ولسانیه وارکانیه بدون حضور نافع نیست وچون بحکم حدیث

قدسی

قدسی لا یسعنی ارضی ولا سمائی ولکن یسعنی قلب عبدی المؤمن محل ظهور نور
خدا وآیینه تجلیات حضور مولی حقیقت قلبست که لطیفه ایست ربانی و
مجردیست روحانی وحقیقت قلب روحانی را صورتیست جسمانی که عبارت از
مضغه صنوبریه واقعه در ایسر تجویف صدر است وهر تجلی معنوی که در قلب
معنوی واقع میشود در این قلب صوری که بمنزله دو وزن آن لطیفه ربانی وبه
مثابه خلیفه آن مجرد روحانی است صورتی مطابق آن معنی ومثالی موافق
آن تجلی جلوه گر میگردد هرگاه آن تجلی از تجلیات جامعه باشد لامحاله صورت تمثیلیه
صورتی جامع خواهد بود در جمیع صور بحکم خلق الله آدم علی صورته وبر طبق
وعلم آدم الاسماء کلها صورت انسانیست چنانکه جناب علی بن موسی الرضا
علیه التحیة والثناء در شرح سکینه قلبیه مذکور در آیه شریفه هو الذی
انزل السکینة فی قلوب المؤمنین فرموده اند که السکینة ریح نفوح من الجنة لها
وجه کوجه الانسان وگاه باشد که آن تجلی قلبی بحدی قوت کند که از باطن بظاهر
بروز کند ودر خارج ممثل گردد وملحوظ چشم ظاهر گردد چنانکه حکایت تمثل
جبرئیل علیه السلام بصورت دحیه کلبی از برای نبی عربی صلی الله علیه وآله
مشهور وتمثل روح القدس بصورت انسان مستوی الاجزاء والارکان از برای
مریم بنت عمران در قرآن مذکور واز جمله انفاس طیبه که از لسان حقایق ترجمان
حضرت فیاض الحقایق مولانا ابو عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه السلم
ظهور کرده این کلمات شریفه است که الصورة الانسانیة هی اکبر حجة الله علی
خلقه وهی الکتاب المبین الذی کتبه بیده وهی الهیکل الذی بناه بحکمته وهی

مجموع صور العالمين وهي الطريق المستقيم الى كل خير وهي الجسر الممدود بين الجنة
والنار بناء على هذه المقدمات سالك را لازم است كه در مجامع احوال و افعال
و اقوال در حركات و سكنات و لحظات و لمسات و لمحات و در هنگام ذكر و ورد و طاعات
و خدمات مراقب قلب صنوبری باشد تا انواع تمثلات كه از انواع تجليات بر قلب
صنوبری از قلب معنوی منعكس ميگردد ملحوظ چشم دل گردد چنانكه عارف فرموده
عجایب نقشها بینی خلاف رومی و چینی اگر با دوست بنشینی ز دنیا و آخرت غافل
و ادله بر صحت این مطلب از آیات الهیه و اخبار معصومیه صلوات الله علیهم باضمائم
عقلیه و شواهد كشفیه بسیار است كه در این مقام نمی گنجد و من الله تعالى الاعانة و المدد
فصل اول در ذكر قسمی از اوراد كه مداومت بر آن منتج قرب نوافل و موجب عروج بر
معارج و منازل است و مهما امكن نباید ترك نمود تا وقتی معین و مدتی معهود چون
بمقتضای حدیث كما تنامون تموتون و كما تستيقظون تبعثون نوم و یقظه انسان
كه عبارت از توجه روح از ظاهر بباطن و التفات آن از باطن بظاهر نمونه موت و
بعث است پس بنا بر این سالك راه را لازم است كه در هنگام بیدار شدن از
خواب و هنگام اراده خواب متذكر حالتین مذكورتین باشد و از اینجاست كه غالب
اورادی كه در این فصل مذكور میشود تعلق باین دو وقت دارد كه صبح از خواب
بیدار میشود و از مستی هوشیار قبل از تكلم بكلام و اشتغال بهمه اقوال و افعال
بالتمام بر طبق آیه كریمه ان الله و ملائكته یصلون على النبی متخلق باخلاق الله
و متادب بآداب ملائكة الله گردیده چنانكه صباح بامر فالق الاصباح بمقتضای
والصبح اذا تنفس متنفس بنفس رحمانی میگردد سالك نیز متنفس بنفس رحیمی گردیده

کلم

كلمه محمدیه اجمالیه را بعد معصومین صلوات الله علیهم اجمعین بر زبان عقیدت
ترجمان جاری گرداند و هم چنانكه از ظلمت لیل بیرون آمده داخل نور نهار ظاهر
میگردد بر وفق كریمه هو الذی یصلی علیكم و ملائكته لیخرجكم من الظلمات الى النور
و كان بالمؤمنين رحيما بواسطه تاثير نفس رحيمی از ظلمات حجب لیالی بیرون آمده
داخل نور نهار شود و ظهور و تجلی و حضور كرده بهمان عدد اقلا باقامه صلوه
كبری و مراقب سكینه قلبیه باید بود تا از ادای فریضه فجر فارغ شود و بعد
از فراغ بتلاوت آية العظمه كه صراط المستقيم عقاید حقه است و بر اسرار اصول
معارف محتوی و بر سمو علو و دنو ذات تعالى مجده منطوی و بنفی تعطیل و
تشبیه و اثبات امر بین الامرین در صفات و نفی جبر و تفویض و اثبات امر بین
الامرین در افعال بیشتر اشتغال نماید و بقرائت كلمه طاهره یعنی سبحه زاهره
كه كتاب جمالی معارف الهیه و علوم ربانیه است مشغول گردد و این دو ورد یعنی
تلاوت آية العظمه تامه و قرائت سبحه زاهره اختصاص بصلوه فجر ندارد بلكه بعد
از مجموع صلوات خمس بر وجهی كه از ائمه هدی صلوات الله علیهم ماثور است باید
خوانده شود بعد از آن متخلق بخلق لاهوتی و متادب بادب ملكوتی گردیده
یكدفعه بكلمه محمدیه اجمالیه متكلم و بنفس رحیمی اجمالی متنفس گردد چون سالك را
از صورت بمعنی انتقالی و از ظاهر بباطن التفاتی و از شهادت بغیب توجهی میسر شد
و مقرر است كه صورت و ظاهر و شهادت و نبوت محمدیه صلی الله علیه و آله و سلم را
معنی و باطنی و غیبی بغیر از ولایت علویه نیست لهذا باید بعد از تخلق بخلق حضرت
لاهوت و تادب بادب حضرت ملكوت و استنزال رحمت رحیمیه از حضرت ذات

بر صاحب نبوّت و امین رسالت علیه و آله افضل الصّلوات از ظاهر نبوّت بباطن
ولایت توجّه نموده یك دفعه بكلمهٔ جبرئیلیه كه مانند كلمهٔ توحید بر نفی و اثبات
مشتمل است تكلّم نماید و بواسطه تخلیه اولی اثبات مروّت و كرم و كمال و فتوّت و
نعم و جمال از برای حضرت ذو الجلال نماید كه الله ولیّ الّذین آمنوا یخرجهم من الظّلمات
الی النّور و الّذین كفروا اولیاؤهم الطّاغوت یخرجونهم من النّور الی الظّلمات و بواسطهٔ
تخلیه ثانیه نفی حول و قوّت و سلطنت و قدرت و قهر و قوّت و اختیار و ارادت
از برای غیر صاحب اقتدار و مالك اقتدار یعنی و الغفار نماید كه الّذین آمنوا یقاتلون
فی سبیل الله و الّذین كفروا یقاتلون فی سبیل الطّاغوت فقاتلوا اولیاء الشّیطان
انّ كید الشّیطان كان ضعیفا و این نفی و اثبات مجاهدهٔ ایست باطنیه و همچنانكه
صاحب مجاهدهٔ ظاهریه در مقام نفی كفّار و فجّار ظاهر و اثبات ابرار و اخیار ظاهر
میباشد صاحب این مجاهده نیز كفّار و فجّار باطن را كه عبارت از جنود جهلیه دنیّه
است نفی مینماید كه الا انّ حزب الشّیطان هم الخاسرون و ابرار و اخیار باطن را كه عبارت
از جنود عقلیه علیّه است اثبات میفرماید كه انّ حزب الله هم المفلحون بعد از ان از مقام
مجاهده بمقام مشاهده عروج نموده اغیار را بالكلّیه فراموش و نقش جمال یار را
بر لوح سینه منقوش فرموده باقبال كلّی و توجّه تام متوجّه حضرت ولایت كلّیه
گردیده یك دفعه بكلمهٔ علویّهٔ اجمالیه كه بسبب اشتمال بر چهار اسم عظیم الاقتدار و محیط
بر چهار قائمهٔ عرش اسرار و چهار ركن كرسی انوار است تكلّم نماید و چون سالك
بعد از توجّه كلّی بحضرت ولایت كلّیه آثار جلال مولی ظاهر میشود و نظر بضعف
وجود بسا باشد كه تزلزل بار كان و اطمینان او راه یابد باید بحكم لا ملجأ منك

الّا الیك

الّا الیك باز ملتجی بملجاء ولایت و متمسك بعروة الوثقی هدایت گردیده یك دفعه
بكلمهٔ علویّه تفصیلیّه تكلّم نماید و چون انسان انموذج عالم كبیر است و از حقایق
الوهیّت و ولایت و نبوّت و مراتب ملكوت و جبروت و لاهوت در عالم او نمونه
و نشانه میباشد لاجرم باید اوّل بلسان جبرئیل كلّی روح او جناب حضرت نبوّت كلّیه
قلب او را كه مبعوث بمقاتله كفّار جنود نفس است امر بتبلاء كردن حضرت ولایت كلّیه
فرموده بفتح باب اوّل كلمهٔ علویّه تفصیلیّه كه مسمّی است بباب الظّاهر و باب النّبوّة
المحمّدیّه و باب الامر و باب النّداء افتتاح نماید انگاه بلسان حضرت نبوّت كلّیه
سرّ اندا كرده بدخول باب ثانی از كلمهٔ علویّه تفصیلیّه كه مسمّی است بباب الباطن
و باب الولایة و باب العلویّة و باب الامتثال و باب الاجابة اختتام فرماید تا
بواسطهٔ تاییدات ربّانیه الهیّه و الهامات ملكوتیّه جبروتیّه و شفاعات
محمّدیّه و نشآت علویّه و جذبات ولویّه بر باطن او فایض شود و باید حروف اخر از
كلمهٔ علویّه تفصیلیّه كه مسمّی بسرّ مكنون است بعدد عین الجمع مكرّر نماید و چون از غلبهٔ
نشأهٔ علویّه و قوّهٔ جذبه ولویّه كار سالك بجائی رسد كه عنان سلوك از دست
او بیرون رود و مجذوب مطلق اگر چه كلیم خویش را از امواج خطرات بیرون می
آورد و لیكن غریقان شطاط و بحار جهالت را دستگیری نمیتواند نمود و اگر قانون
سلوك كه نتیجهٔ مقام نبوّت است از میانه مرتفع شود راه افاضهٔ علیا بر سافل و استفاضهٔ
سافل از علیا منقطع گردد چرا كه وصول فیض موقوف بر وجود برزخ ذو جهتین و
متوسّط بین العالمین كه عبارت از انسان كامل كه نتیجهٔ انسان سالك كه مجذوب
و مجذوب سالك است منقطع است لهذا سالك باید از جذب مطلق رجوع

بسلوک نموده نشاءهٔ شراب زنجبیل جذبات را با کیفیت شراب کافوری سلوک بیامیزد
وعود بمقام نبوت که فرق بعد الجمع است فرموده ثانیا متخلق بخلق لاهوتی و متادّب
بادب ملکوتی گردیده یک دفعه بکلمهٔ محمدیهٔ تفصیلیه که عبارت از نفس رحیمی
تفصیلی است تکلم نماید و کام جان و مذاق روان را از نشائت مقامات محمدیهٔ اوّلیه
و اوسطیه و آخریه که مستفاد است از کلمهٔ جامعهٔ اولنا محمد و اوسطنا محمد و آخرنا
محمد صلی الله علیه و آله ملتذ فرماید و چون بواسطهٔ اشتغال بلوازم سلوک و تربیت
قوای بدنیه قلب را غباری عارض میگردد و حجابی بر چهرهٔ خاطر را میپوشاند میباید
در خواتیم اعمال و اوراد موظفه یعنی در ختم سجدهٔ شکر نماز عشا با حضور تام و مراقبهٔ
قلب و توجه خنم بحضرت الوهیت ذات تعالی شانه و استشفاع از حضرت انسان کامل
که جامع میان ظاهر صورت نبوت محمدی صلی الله علیه و آله و باطن معنی ولایت علوی
است بکلمهٔ فتحیه که مفتاح ابواب کنوز دل است تکلم نماید اقلا سه دفعه یا پنج دفعه
یا هفت دفعه و اگر حضور در وقتی باشد هر قدر که خواهد این کلمه را تکرار نماید و ابد
نمود و اوراد صلوة فجر و عشا را زیارت حضرت سید الشهدا علیه السلام و قرة العین
الاولیاء سبط النبی صلی الله علیه و آله و ابن الولی مولانا ابو عبد الله الحسین ابن
علی صلوات الله علیه و آله علی ابنائه و آبائه الطاهرین و حضرت مصدر سلاسل
الاولیاء و منبع ولایة الاوصیاء مولانا ابو الحسن علی ابن موسی الرضا صلوات
الله و سلامه علیهما و علی آبائهما الطاهرین و ابنائهما ختم نماید و در هنگام خواب که
بموجب النوم اخ الموت بمثابهٔ حالت نزع و احتضار اموات و مناسب وقت ارتحال و
توزیع حیات و صورت مقام فنا و مقدمهٔ منزل بقاست باید محتضر وار بر پشت

خوابید و بتلاوت اوراد صلوة فجر رطب اللسان گردیده یعنی یک دفعه بکلمهٔ محمدیهٔ
اجمالیه و یکدفعه بکلمهٔ جبرئیلیه و یکدفعه بکلمهٔ علویهٔ اجمالیه و یک دفعه
بکلمهٔ علویهٔ تفصیلیه بشرط تکرار حرف آخر که مسمی بسرّ مکنون است بعد عین الجمع شود
و یکدفعه بکلمهٔ محمدیهٔ تفصیلیه تکلم نماید آنگاه بختم باب قلب بخاتم سکینه صدریه
و ترقیم لوح ناصیه برقم سکینه عقلیه ابواب ظاهره را که مدخل اغیار اند معلّق
نموده باب باطن را که مدخل یار است بر رخسار خویش گشاید و در هنگام ختم باب
قلب بخاتم سکینه صدریه تشهد کامل را بختم مذکور منضم سازد بر وجهی که افتتاح
ختم با افتتاح تشهد و اختتام ختم با اختتام تشهد مقارن باشد با شرایط مأخوذه
شفاهیه و در هنگام ترقیم لوح ناصیه برقم سکینه عقلیه دفعه دیگر بکلمهٔ محمدیهٔ
تفصیلیه تکلم نماید بر این وجه که افتتاح ترقیم با افتتاح تکلم و اختتام ترقیم با
اختتام تکلم مقارن باشد با شرایط مقرر معهوده و چون سکینه صدریه خلیفه
سکینه قلبیه و سکینه عقلیه خلیفه سکینه صدریه است مناسب این است که با
سکینه قلبیه که نعت بطون او را ثابت است صلوات کبری که اشاره ببطون محض
و دال است بر مصداق مفهوم انا المعنی الذی لا یقع علیه اسم و لا شبهه مقارن باشد
و با سکینه عقلیه که وصف ظهور او را ثابت است کلمهٔ محمدیه تفصیلیه که اشاره است
بظهور صرف و دال است بر مظاهر حبیه تفصیلیه و مراتب نوریه ظهوریه اولنا و اوسطنا
و آخرنا مقارن باشد و با سکینه صدریه که جامع است بین الظهور و البطون و برزخیت
بین الغیب و الشهود تشهد کامل که جامع مراتب الوهیت و رسالت و ولایت و مشتمل بر مراتب
ثلث غیب مطلق و شهادت مطلقه و غیب مضاف مقارن باشد تا استیفاء حقوق

منازل و معارج واستقصاء واجبات مقامات ومدارج بعمل آمده باشد بدانکه همچنانکه
سالک را مراقب سکینه قلبیه که از اعمال مستمره عین قلب است در هنگام اقامه صلوة
کبری که از فرائض دائمه لسان قلب است علی الدوام فی اللیالی و الایام در مجامع حرکات و
سکنات لازم است هم چنین مراقب سکینه صدریه وسکینه عقلیه از باطن منتج نشاه
جامعه بین الجذب و السلوک والبطون والظهور است وکاهی که بجانب مراقب سکینه قلبیه
نشود خالی از نقوصی نخواهد بود مخفی نماند که در مراقبه سکینه قلبیه که فی الحقیقة توجه
بجانب کعبه باطنیه وتولی بسوی شطر قبله معنویه است در هنگام اقامه صلوة کبری
خصوص بر تقدیریکه اقامه مذکوره بکلمه سر السر باشد رموز خفیه عظیمه و کنوز مخفیه
جلیله است که در این مختصر نمیکنجد و از عنایت مولی مترقب ترقیم رساله علحده میباشد
انشاء الله العلی الاعلی و بدانکه مجموع عبادات سالک بعد از عقاید حقه و ارکان
شرعیه منحصر در دو قسم است اول اقامه صلوة کبری وصلوة صغری دویم مراقبت سکینه
قلبیه وصدریه وعقلیه واقامه صلوة کبری از مقوله عبادات لسانیه است قلبا
ولامحاله عبادت سمعیه لازم عبادت لسانیه است واقامه صلوة صغری از مقوله
عبادات لسانیه است قالبا از انجاکه هرچه لسان قلب بان ناطق کردد سمع قلب از ان
داعی شود وهرچه لسان قالب بان تکلم نماید اذن قالب از ان سامع کردد ومراقبت
سکینه قلبیه از مقوله عبادات بصریه است قلبا ومراقب سکینه عقلیه وصدریه
از مقوله عبادات بصریه است مثالا و خیالا و در این مقام عبادات امر کفایه نیز
هست وان ختم باب قلب است بقلم ذو شقتین اعنی صورت معنی قلب المؤمن بین
الاصبعین وهم چنین ترقیم لوح ناصیه بقلم مصور قلبیه که خلیفه ملا اعلی و مظهر
اسم

اسم المصور است ومشتمل است بر دو شق جمع و فرق ومجلات هر دو واسم راتق و فاتق کما
قال سبحانه اولم یر الذین کفروا ان السموات والارض کانتا رتقا ففتقناهما واز این هما
است ظهور قرانی که نزول جمع اجمالی است وظهور فرقانی که نزول تفصیلی بیانیست
کما قال سبحانه وعز شانه ان علینا جمعه وقرانه فاذا قراناه فاتبع قرانه ثم ان علینا
بیانه واز ان حقیقه است فصل و جمع یوم القیمة که یوم القیمة الجمع و یوم الفصل
عبارت از انست کما قال جل سلطانه هذا یوم الفصل جمعناکم والاولین واین بابی عظیم
است از علم که مجموع علوم وصناعات ظاهره وباطنه از ان استخراج میشود وسر
این اعمال لسانیه وسمعیه وبصریه ظاهریه وباطنیه انست که هر اسم از اسماء حسنی
الهیه که لامحاله در عالم غیب حقیقتی مجرده دارد چون بعالم شهادت ظهور کند
ظهوران بر دو نوع ممکن است اول ظهوران در عالم اصوات وحروف الفاظ وکلمات
که عبارت از اسماء الله ملفوظی است نوع دویم ظهور در عالم نقوش و خطوط وارقام
وکتابات که عبارت از اسماء مکتوبه است وهم چنین ظهور اسماء در عالم مثال که خیال
حقیقی غیر وهمی و برزخ میان دو عالم غیب و شهادت است بدو نوع تواند بود نوع
اول ظهور در عالم اصوات وحروف قلبیه که منطوق لسان قلب است ومسموع سمع
قلب نوع دویم ظهور در عالم خطوط ونقوش قلبیه که مکتوب لوح قلب و ملحوظ عین
قلب است وچون سالک راه خدا را باید بجامع باطن وظاهر ومعنی و قلب و قالب بحق
مشغول باشد پس هم چنانکه حقیقت قلب او باید مشغول بیاد حق وحضور ذات
تعالی شانه باشد باید لسان قلب او باقامه صلوة کبری که نطق قلبی است مشغول
باشد وعین قلب او در مراقبه سکینه قلبیه که رقم قلبی است مستغرق باشد و لسان

قالب او باقامه صلوة صغری که نطق قالبی است اشتغال نماید وسمع باطن او باستماع
صلوة کبری و سمع ظاهر او باستماع صلوة صغری ملتذ گردد و باب قلب او که عنوان
صد واست برقم سکینه صدیه رقم کرده ولوح ناصیه بنقش سکینه عقلیه منقش
باشد تا هیچ یک از اجزاء ظاهره و باطنه او از حق تعالی خالی نباشد و راه زنان شیاطین
الجن والانس را بهیچ حال و از هیچ منفذ در او مجال تطرق و نفوذ نماند چنانکه عارف
لاریب لسان الغیب قدس سره فرموده **نظم** من آن نیم که دهم نقد دل بهر شوخی
درخزانه بمهر تو و نشانه تست ومن الله تعالی التوفیق

فصل نهم در ذکر قسمی از اوراد
که در هنگام جمعیت و اقبال و فرصت و فراغ بال اشتغال باید نمود و اگر حضور و جمعیت
و اقبال و فرصت و فراغتی نباشد ترک از آن مضرتی نباشد بعد از فراغ اوراد مذکوره
صلوة فجر اگر خواهد کلمه جبرئیلیه را بعدد عین عین الجمع بخواند و هم چنین آیة القدرت را
بعدد خمس عین الجمع مکرر نماید و آیة القدرة مشتمل بر پنج فصل که دال است بر پنج
اصل لهذا چون بعدد خمس عین الجمع خوانده شود ضمنا رعایت عدد عین الجمع
بعمل آمده باشد و در تلاوت آیة القدرة وجهة قلب را متوجه حضرت قدرت کامله
که یدالله معنویست و لازمه قبض و بسط ظاهر و باطن و اعنه منع و اعطا است و
و معنی بکف کفایت و قبضه ولایت اوست نموده انسان کامل را که مظهر تام مالک
الملک وولایت بخش اولیاء هادین وولایت ستان گستاخان راه دین است در
اصطلاح دردکشان مصطبه توحید وجرعه نوشان جام تجرید تعبیر از وی
بقلندر میکنند کما قال الحافظ العارف **نظم** بر در میکده رندان قلندر باشند
که ستانند و دهند افسر شاهنشاهی خشت زیر سر و بر تارک هفت اختر پای

دست قدرت نگر منصب صاحب جاهی وهم چنین آیة الاعتراف را که مشتمل است بر سه
فصل و محتوی است بر سه اصل بعنوان خطاب با رب الارباب در مقام حضور حضرت
نور النور علی سلطانه وجل برهانه بعدد عین الجمع تلاوت نماید و باصل اول اثبات
وحدانیت و باصل ثانی تصدیق بعدد سی صفات نموده و باصل ثالث که متضمن
اعتراف بظلم بنفس است اشاره بعدل در افعال نماید تا بمقتضای الاعتراف بالذنب
کفارة له یونس وار از ظلمات بطن حوت طبیعت بر آید کما قال سبحانه فاستجبنا له
ونجیناه من الغم وکذلک ننجی المؤمنین وبعد از نماز عصر کلمه جبرئیلیه را بعدد
عین عین الجمع بخواند و بعد از نماز مغرب و فراغ از تلاوت آیة العظمة تامة وسبحة
زاهره بر وجهی که در فصل اول نگارش یافته بتلاوت سورة العظمة اشتغال نماید
وهم چنین بعد از فراغ از نماز عشا و تلاوت آیه وسبحه مذکورتین بقراءة سورة
البرکة مشغول گردد و قراءت سورتین مذکورتین را بقصد اتحاف واهداء ارواح
طاهره زاکیه و بواطن طیبه علیه عالیه ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین
وارواح مؤمنین ممتحن که در حدیث شریف ان حدیثنا صعب مستصعب لا
یحتمله الا ملک مقرب او نبی مرسل او عبد امتحن الله قلبه بالایمان اشاره بکمال
درجه وعلو مقام ایشان فرموده اند و در اصطلاح اهل البیت علیهم السلام اسم
شیعه برایشان اطلاق میشود وایشان از درویشان و فقرا و عرفا و اولیاء مینامند
بعمل آورد و چون سورتین مذکورتین طولی دارد بیان دقایق و اسرار هریک مفصلا
در این مختصر نمیگنجد باید با حضور کامل خوانده شود و بارواح قدسیه متحدت الیهم
توسل جسته شود که منتج افاضه انوار عجیبه و اسرار غریبه خواهد بود و در قلب وقتی

کامل حاصل خواهد شد بعون الله العلی الاعلی و بعد از آن بقرائة سورة النبوة یک
دفعه و سورة الولایه سه دفعه اشتغال نماید بقصد استعجال ظهور حضرت صاحب
الامر و العصر و الزمان و قاطع البرهان علیه و علی آبائه صلوات الله الملک المنان
و قصد تقویت دین مبین و تنویر شمع یقین و اذلال مکذبین بیوم الدین فقطع
دابر القوم الذین ظلموا و الحمد لله رب العالمین خاتمه در ذکر هنگامی که در هنگام
وقوع عطسه و مشاهده نور شمع و چراغ شاهد بیان را بایاغ مواظبت آن تردماغ
باید نمود بدانکه چون انتقال هر نفسی از عالمی بعالمی بدون حضور ظهور صاحب
ولایت کلیه که واسطه ایجاد عوالم و رابطه انعقاد سلسله وجود بنی آدم و برزخ
بین الحدوث و القدم است صورت نمی بندد چراکه از فقرات بلاغت آیات خطب
نهج البلاغه که از اخبار ماثوره بموجب بعضی احادیث صحیحه که بین الخواص و العوام
مشهور است البته در حین تولید موالدات و در هنگام تودیع حیات حضرت ولایت
کلیه بتجلی جلالی و جمالی بر مودع و متولد متجلی میگردد چنانکه عارف لاریب
حضرت لسان الغیب قدس سره میفرماید نظم این جان عاریت که بحافظ سپرده دوست :: روزی
رخش ببینم و تسلیم وی کنم :: همچنین در هنگام عود روح ببدن در قبر نیز چون در
حقیقت یکنوع از حیات و ممات و یکی از عوالم انتقالی است ظهور حضرت ولایت
کلیه ضرور و سوال نکیرین نیز در قبر بی حضور و استیذان از ایشان صورت صدور
نمیگیرد و در این اوقات عود روح ببدن باعث وقوع عطسه و ظهور آن آفتاب عالمتاب
سپهر وجود موجب روشنی در نظر مودع و متنقل خواهد بود از قرار بعضی احادیث
عیون نکیرین نیز در نظر این کس در کمال ضوء و روشنی خواهد بود و از اینجا که موجب

براهین

براهین محکمه طبیعت انسانی از امور معتاده منصرف نمیگردد بر سالک طریق حق لازم و
برمشد کوین محقق و متحتم است که همواره در حین وقوع عطسه بقرائت آیة الاستشهاد
که در حقیقت اقرار بعبودیت و اشهاد بر آن معنی از آن حضرت است مواظبت نماید تا در حینی
که بعلت معاودت روح ببدن متعطس خواهد گردید بعنوان عادت زبان آن بهمان
قرائت جاری و از حضرت ولایت کلیه و حضرات نکیرین بشهادت بر عبودیت خود
و ربوبیت رب الارباب معاونت و یاری طلب نماید و پیوسته در هنگام مشاهده شمع و
چراغ ببیان عقاید حقه اسلامیه رطب اللسان گردد تا در هنگامی که بظهور آفتاب
جمال مولا چشمش روشن و بضیاء شموع نکیرین بزم عود محفل قبرش مزین گردد
سطوت ظهور نور النور تزلزل در ارکان حواس او نینداخته صولت وقوع آن واقعه
اش چون وحشت زدگان خواموش نساخته قبل از سؤال باعتبار سائر احوال به
بیان عقاید حقه اسلامیه اشتغال نماید و الحمد لله رب العالمین و السلام علی محمد و آله
اجمعین و صلوات الله علی الائمة الطاهرین الهادین المهدیین و سلم تسلیما کثیرا کثیرا
تم کبریت الاحمر فی طریقة سلسلة العلیة حضرت شاه نعمة الله ولی قدس سره نظم
خیال روی تو در کارگاه دیده کشیدم :: بصورت تو جمالی ندیدم نشنیدم قال ام
ورد جوهر علم لو ابوح به لقیل لی انت ممن یعبد الوثنا چون خلیل آمد خیال یار من
ظاهرش بت باطن او بت شکن تراب اقدام اولیاء الله اقل الثقلین ابن محمد محمد حسین
عفی الله عنهما فی الدارین نظم از آنکه بهشتی صفتی داغ نکرده است :: کو از تب دوزخ کشیش
١٢٢٠
خام برآید :: آنکس که سلسله مجاهده را از اهل مجاهده نیافته باشد اگر بخودی خود
چند سال در دوزخ مجاهده سوخته هنگام بیرون آمدن خام خواهد بود نظم



رساله سید ابن طاوس

گدائی در میخانه طرفه اکسیریست گر این عمل بکنی خاک زر توانی کرد

بسم الله خیر الاسماء الحمد والثناء لعین الوجود والصلوة علی واقف مواقف الشهود و
علی آله امناء المعبود ای همسفران ملک سعادت وصفا وای رفیقان راه خلوص نیت
وفنا امکثوا انی آنست نارا لعلی آتیکم منها بخبر او جذوة من النار لعلکم تصطلون
بطرق عدیده از سید رسل و هادی سبل مرویست که من اخلص لله اربعین صباحا
ظهرت ینابیع الحکمة من قلبه الی لسانه عبارات حدیث گرچه مختلف وارد شده معانی
متحده است خود بعیان دیده ایم و به بیان دانسته ایم که این مرحله شریفه از مراحل
عدد را خاصیتی است خاص و تاثیری است مخصوص در ظهور استعدادات و تتمیم
ملکات در طی منازل و قطع مراحل منازل راه اگرچه بسیار باشد لکن در هر سر این
منزل مقصد نیست و مراحل اگرچه بیشمار باشد چون باین مرحله داخل شدی اتمام
عالمی است تخمیر طینت آدم ابو البشر بید قدرت الهیه در چهل صباح اتمام یافت و
خمرت طینة آدم بیدی اربعین صباحا و در این عدد عالمی از عوالم استعداد را طی
کرد و بر روایتی چهل سال جسد او در میان مکه و مدینه افتاده بود و باران رحمت الهیه
بر او میبارید تا در این عدد قابل تعلق روح قدسی شد و میقات موسی علیه السلام در اربعین
لیله تمام شد و قوم او را بعد از اربعین سنه از تیه خلاص کردند خاتم انبیا را بعد از
چهل سال که بخدمت قیام نمود خلعت نبوت پوشانیدند و زمان مسافرت عالم دنیا
و غایت ظهور استعداد و نهایت تکمیل در این عالم در چهل سالست چنانکه وارد است
که عقل انسان در چهل سالگی بقدر استعداد هر کس کمال میپذیرد و از بدو دخول
او در این عالم در نمو است تا سی سالگی و ده سال بدن او در این عالم واقف است چون

چهل سال

چهل سال تمام شد سفر عالم طبیعت تمام است و ابتدای مسافرت بعالم آخرت
و هر روز و هر سال جزوی از آن بار سفر میبندد و از این عالم رحلت میکند قوهٔ آن
سال بسال در کاهیدنست و نور بصر و سمع در نقصان و قوای مادیه در انحطاط
و بدن در ذبول و پژمردگی چه مدت سفر و اقامهٔ او در این عالم در چهل تمام شد
و از اینست که وارد شده که من بلغ اربعین ولم یاخذ العصا فقد عصی چه عصا
علامت سفر است و مسافر را برداشتن عصا مندوبست و چون چهل تمام شد
هنگام سفر است و تاویل عصا مهیا شدن سفر آخرت و جمع کردن خود از برای رحلت
و هر که عصا برنداشت از فکر سفر غافلست و همچنانکه مدت تکمیل جسمیت در این
سن است همچنین مرتبهٔ سعادت یا شقاوت و از این جهت است که در حدیث وارد
است که روی هر که در چهل سالگی سعید نشد شیطان مسح وجه او میکند و میگوید
بابی و امی وجه لا یفلح ابدا و میگوید نام تو در صحیفهٔ جند من ثبت شد و آنچه در
اخبار وارد شده که هر که کوری را چهل قدم بکشد و او را بنماید بهشت او را واجب شود
مراد از ظاهر آن کور بصر است و تاویل آن کور بصیرت چون کور بصیرت پیش از تمام
شدن چهل قدم از مرتبه استعداد بفعلیت داخل نشده اگرچه تربیت شده باشد
پس اگر او را رها کنی باز بحالت اولی عود میکند و تمام احسان و حصول هدایت با تمام
چهل است پس باین حیثیت موجب وجوب بهشت میشود و همچنین در حدیثی که
رسیده است که از چهار جهت خانه هر کس که تا چهل خانه همسایه اند چون این عدد تمام
شد گویا از عالم هم جدا گشتند و تاویل آن در مناسبت و جوار از جهات قوای
اربع است که عقلیه و وهمیه و شهویه و غضبیه است و هر که چهل مرحله از مراحل

این قوی از دیگری دور نشود از عالم آن خارج نشده و با یکدیگر جوار دارند پس اگر
جوار و مناسبت در قوهٔ عقلیه ملکیه است بزبان حال با یکدیگر در این مقال در وصف
حالند که اجارتنا انا غریبان هٰهنا و کل غریب للغریب نسیب و اگر مجاورت و
همسایگی در قوای شیطانیه و سبعیه و بهیمیه باشد یکدیگر را باین ترانه یاد نمایند
اجارتنا انّ الخطوب تنوب و انّی مقیم ما اقام عسیب و بالجمله خاصیت اربعین
در ظهور فعلیت و بروز استعداد و قوه و حصول ملکه امریست مصرح به در آیات
و اخبار مجرب اهل باطن و اسرار و از اینست که در این حدیث شریف حصول آثار خلوص را
که ینبوع عین حکمت و معرفت باشد در این مرحله خبر داده و شک نیست که هر یکی
که بقدم همت این منازل چهل گانه را طی کند بعد از ان که استعدادات خلوص را
بفعلیت آورد سر چشمه معرفت از زمین قلب او جوشیدن آغاز کند و این منازل
چهل گانه در عالم خلوص و اخلاص واقع اند و مقصد و منتهای این منازل عالمی است
فوق عالم مخلصین و ان عالم ابیت عند ربی لیطعمنی و یسقینی است چه طعام و
شراب باین معارف و علوم حقیقیه غیر متناهیه است و از این است که در حدیث
معراج ضیافت خاتم انبیا بشیر و برنج تعبیر شده چه شیر در این عالم بمنزلهٔ علوم حقه است
در عالم مجردات و باین جهت شیر در خواب تعبیر بعلم میشود پس مسافر این منازل در
وقتی بمقصد میرسد که سیر او در عالم خلوص باشد نه آنکه خواهد در این منازل تحصیل
اخلاص کند چه فرموده اند من اخلص لله اربعین صباحا پس باید در این چهل منزل
خلوص حاصل باشد پس ابتدای این منازل عالم خلوص است نه آنکه هر چله را نشئی
در معرفت گشوده شود یا در اربعین خواهد تحصیل خلوص کند پس مسافر عالم این

حدیث را تا چار است از چند چیز اول معرفت اجمالیه مقصد که عالم ظهور ینابیع
حکمت است چه تا کسی اجمالا مقصد را تصور نکند دامن طلب آنرا بر میان نمیزند دویم
دخول بعالم خلوص و معرفت آن سیم سیر در منازل چهل گانه این عالم چهارم طی عوالم
عدیده که منازل پیش از عالم خلوص اند تا بعد از طی آنها داخل در عالم خلوص گردد
اما در معرفت مقصد که اشاره بان شده بقوله ظهرت ینابیع الحکمة من قلبه علی لسانه میگوئیم
که مقصد عالم حیات ابدیه است که بلسانی از ابقاء بمعبود خوانند و ظهور عیون حکمت
که علوم حقیقیه هستند اشاره بانست چه علوم حقیقیه و معارف حقه روزی نفوس
قدسیه است که از جانب رب ایشان بایشان میرسد و رزق الهی از برای احیا
ابدیست بل احیاء عند ربهم یرزقون و وصول باین عالم جامع مراتب کمالیه غیر محدوده است
که از انجمله حصول تجرد کامل بعد از استعداد امکانی بوده باشد چه مادیت با حیات
ابدی مجتمع نمیگردد و ماده و جسمیت از عالم کون است و هر کونی را فسادی تابع کل
شیء هالک الا وجهه وجه هر چیزی آن جهتی است که بان مواجه دیگران شود و بات
بایشان ظهور و تجلی میکند پس وجه هر کس مظهر اوست پس هر چیزی بجز مظاهر صفات
یا اسماء الهیه را هلاک و بوار از جملهٔ لوازم است و بسی از نفوس کمل را اگر چه وصول
بشمه از علوم و معارف میسر و لکن رشحهٔ قطره از عین الحکمة برایشان مترشح گشته و
ینبوع حکمت ایشان بمبدء جمیع فیوضات و منبع کمالات است پس از جمله مراتب علیهٔ
این عالم مظهریت انوار الهیه است که هلاک و بوار را بنص قرآنی در آن راه نیست و از جمله
مراتب آن احاطهٔ کلیه است بعد از استعدادات امکانیه بعوالم الهیه چه حکمت علم
حقیقی مبرا از شوایب شک است و حصول آن بدون احاطهٔ کلیه صورت نمی بندد

ونتیجهٔ این احاطه اطلاع بر ماضی و مستقبل است و تصرف در مواد کاینات چه محیط را
غایت تسلط بر محاط علیه حاصل است با همه کس مصاحب و در همه جا حاضر مگر آنچه را که
اشتغال آن بتدبیر بدن مانع گردد و حصول تمامیت این مراتب بعد از ترک تدبیر بدن
میباشد و سایر درجات و فیوضات این عالم بسیار و نهایت و شرح آنها غیر معتبر است و اما
عالم خلوص و اخلاص پس بدانکه خلوص و اخلاص بر دو قسم است اول خلوص دین و طاعت
از برای خدای تعالی دوم خلوص خود از برای او و اشاره باول است قوله سبحانه لیعبدوا
الله مخلصین له الدین و این قسم در مبادی درجات ایمانست و بر هر کسی تحصیل آن از
لوازم و عبادت بدون آن فاسد و یکی از مقدمات وصول بقسم دوم است و بدوم اشاره
شده که الا عباد الله المخلصین چه خلوص را از برای خود بنده ثابت فرموده و در اول
از برای دین اثبات کرده و بنده را خالص کننده آن قرار داده و همچنین اشاره بقسم دوم
است حدیث من اخلص لله یعنی خود خالص شود و اول بصیغه فاعل مراد میشود و
ثانی بصیغه مفعول ادا میشود و این قسم از خلوص مرتبه ایست ورای مرتبه اسلام و ایمان و رسیدن
بان مگر منظور بنظر عنایات الهیه و موحد حقیقی نیست مگر صاحب این مرتبه و مادامیکه
سالک باین عالم داخل نشود دامن او از خار شرک مستخلص نگردد و ما یؤمن اکثرهم
بالله الا و هم مشرکون و بنص کتاب الهی سه منصب والا از برای صاحب این مرتبه ثابت است
اول آنکه از محاسبه محشر فارغ و حضور در آن عرصه معاف و فارغ است فانهم لمحضرون
الا عباد الله المخلصین چه این طایفه بتوسط عبودیت قیامت عظمای انفسیه حساب
خود را پس داده اند پس حاجت بمحاسبه دیگر ندارند دوم آنکه آنچه از سعادت و ثواب
بهر کس عطا میشود در مقابل عمل و کردار اوست مگر که این صنف از بندگان که کرامت

والطاف

والطاف بایشان ورای طور عمل و فوق پاداش کردار است و ما تجزون الا ما کنتم تعملون
الا عباد الله المخلصین سیم و این مرتبه ایست عظیم و مقامی است کریم در آن اشاره
بمقامات رفیعه و مناصب منیعه است و آن آنست که ایشان را میرسد و شاید ستایش و
ثنای الهی بانچه سزاوار ذات مقدس است سبحان الله عما یصفون الا عباد الله
المخلصین و این غایت مرتبه مخلوق است و نهایت منصب ممکن و تا ینابیع حکمت
بامر خداوند بی منت از زمین دل ظاهر نشود بنده این جوع را نتواند کشید و تا قطع
مراتب عالم ممکنات را نکند و دیده در مملکت وجوب و لاهوت نگشاید باین مرتبه
نتواند رسید آری تا کشور امکان را در نوردیده اند پا بر بساط عند ربهم نتوانند
گذاشت و لباس حیات ابدیه نتوانند پوشید و حال اینکه بندگان مخلصین را
عطای حیات ابدیه ثابت و در نزد پروردگار خود حاضرند و لا تحسبن الذین قتلوا
فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون و رزق ایشان همان رزق معلوم است
که در حق مخلصین فرموده اند اولئك لهم رزق معلوم و قتل فی سبیل الله
اشاره بهمین مرتبه از خلوص است و این دو رزق متحد است و قوت کون عند الرب است
که عبارت دیگر قربست که حقیقت ولایت است که مصدر و اصل شجرهٔ نبوتست انا
و علی من شجرة واحدة و نبوت متفرع بر آنست و متولد از آن بلکه آن نور است و این
شعاع و آن صورتست و این عکس و آن عین است و این اثر چه ولی مخاطب بخطاب
اقبل است و نبی بخطاب ادبر بعد اقبل پس نبوت بولایت صورت نبندد و ولایت
بدون نبوت شود در حق مخلصین است که لیس بینهم و بین ان ینظروا الی ربهم الا
رداء الکبریاء و کلام خاتم انبیا است که رایت ربی عز و جل لیس بینی و بینه حجاب

الا حجاب من یاقوت بیضاء فی روضة خضراء هر دو را یک حجاب بیش نیست اگر چه در حجاب هم
تفاوتی باشد و در این بشارتی عظیم است مخلصین را که بشرف جوار سید المرسلین
مشرف شوند و این عالمی است فوق عوالم ملائکهٔ مقربین چه حضرت رسول صلی الله علیه
و آله از جبرئیل پرسید هل رأیت ربک قال بینی و بینه سبعون حجابا من نور لو
دنوت واحدا لاحترقت زیاده از این در حق مخلصین نتوان بیان کرد چه عبارت
از آن قاصر و افهام خلق غیر محتمل است قال رب العزة اولیائی تحت قبائی لا یعرفهم
غیری یعنی لا یعرف علو الهم و درجاتهم غیری و چنانچه دانستی وصول باین عالم
موقوف بقتل فی سبیل الله است پس مادامیکه بنده در راه خدا کشته نشود داخل
عالم خلوص لله نگردد و کشته شدن عبارتست از قطع علاقهٔ روح از بدن پس
روح روح از روح هم چنانکه موت عبارتست از انقطاع آن و قطع علاقه بر دو
گونه است یکی به تیغ ظاهر و دیگری بسیف باطن مقتول در هر دو یکی است و لکن
در اول قاتل لشکر کفر و شیطان و در ثانی جند رحمت و ایمانست مورد سیف در هر
دو قتل واحد است که آن زاده کان عالم طبیعت است و لکن یکی با جزاء سیف بران ملوم
و مستحق عقاب و دیگری با بن واسطه مرحوم و مثابست انما الاعمال بالنیات و چون قتل
فی سبیل الله بسیف ظاهر مثالی است متنزل از قتل بسیف باطن هم چنانکه آن نیز مثالی
متنزلی است از قتل بسیف باطن باطن چنانکه ذکر آن میشود پس ظاهر مراد از قتل فی سبیل الله
هر جا که در مصحف الهی ذکر میشود قتل بسیف ظاهر است و باطن آن قتل بسیف باطن است
و باطن باطنش قتل بسیف باطن باطن که آن مرحله دیگر است که باز اشارت رود ان
للقرآن ظهرا و بطنا و لبطنه بطنا الی سبعة ابطن و از این است که مبدء هر دو قتل را در کتاب

کریم

کریم بجهاد و مجاهده تعبیر فرموده انفروا خفافا و ثقالا و جاهدوا باموالکم و انفسکم فی
سبیل الله و میفرماید والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا و حضرت رسول صلی الله
علیه و آله فرمود رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر اصغر مثال و نمونه اکبر است و هر حکمی
که در جهاد مذکور است مخصوص بیکی از آنها نیست بلکه از برای هر دو ثابت است و هم چنانکه
قتل ظاهر بر جهاد اصغر مرتب و آن بر هجرت الی الرسول است ثم معه و هجرت بر ایمان و
ایمان بر اسلام و تحقق آن بدون این ترتیب ممکن نیست هم چنین قتل بسیف باطن مرتب
بر جهاد اکبر و آن بر هجرت الی الرسول ثم معه و آن بر ایمان و ایمان بر اسلام پس فوز بدرجات
منیعه و وصول بمراتب رفیعه بدون طی این مراحل عظیمه غیر متصور چنانچه در نامهٔ الهی
میفرماید الذین آمنوا و هاجروا و جاهدوا فی سبیل الله باموالهم و انفسهم اعظم درجة عند
الله و اولئک هم الفائزون یبشرهم ربهم برحمة منه و رضوان و جنات لهم فیها نعیم
مقیم خالدین فیها ابدا ان الله عنده اجر عظیم و در مراحل جهاد اصغر اسلام که اول مرتبه
است و عبارتست از تلقی شهادتین بزبان فاصل میان کافر و مسلم است و ایمان که مرحله
دویم است و عبارتست از علم بمؤدای شهادتین فاصل میان مؤمن و منافق است چه منافق
آنست که تفاوت باشد میان سریرت و علانیهٔ او پس هر گاه خانهٔ دل بمشاهدهٔ معنی
آنچه بزبان میگوید روشن نباشد یعنی ایمان نباشد منافق خواهد بود و شناختن دیگر آن
آن را باثار و علامات دالة بر بی اعتقادی بما یتلفظون به میشود چه مقتضای شهادتین
علم بوحدانیت معبود و صدق کل ما جاء به الرسول است و اثر آن در ظاهر ترک عبادت غیر
واحد و اطاعت کل ما جاء به الرسول پس هر گاه کسی دیگری را بندگی کند منافق خواهد بود
و آن کافر هوا و هوس خود باشد افرأیت من اتخذ الهه هویه و گاه ابلیس شیطان الم اعهد الیکم یا بنی

آدم ان لا تعبدوا الشیطان ظاهر است که این انکار بر کسی نیست که شیطان را خالق خود داند
چه چنین مذهبی در میان بنی آدم نشنیده ایم بلکه بر پیروان اوست پس هر گاه متابعت شیطان کند
شیطان او را معبود گرفته و گاه انسانی دیگر که طمع مال و جاه از اوست و گاه درهم و دینار
و غیر اینها و هر که از غیر رضای الهی اینها را متابعت کند اینها را معبود خود قرار داده و هم
چنین هر گاه نه از راه عذر یا خطا یا نسیان ترک ما جاء به الرسول را نماید داخل زمرهٔ
منافقین خواهد بود چنانکه در حدیث مرفوع محمد بن خالد از امیر المؤمنین علیه السلم
منقول است که فاعتبروا انکار الکافرین والمنافقین باعمالهم الخبیثة و چنین کسی اگرچه
هجرت و جهاد میکند ولکن نه هجرت او الی الرسول و نه جهاد او فی سبیل الله است چنانکه میفرماید
من کانت هجرته الی الله و رسوله فهجرته الی الله و رسوله و من کانت هجرته الی امرأة یصیبها
او غنیمة یاخذها فهجرته الیها و چون دانستی که جهاد اصغر مثال جهاد اکبر است میدانی که
همین فصل و انفصال در جهاد اکبر نیز هست و در این مراحل نیز منافقین هستند و چون
هر دو جهاد در دو مرحلهٔ اول که اسلام و ایمان باشد شریک اند مگر در بعض مراتب و درجات
که بان اشاره رفته خواهد شد پس فاصل میان مؤمن و منافق این مجاهدین نیز ایمان است
و شناختن ایشان باثار و علامات داله بر عدم اذعان است و چون دانسته خواهد شد
که ایمانی که در مراحل جهاد اکبر واقع است اشد از ایمان واقع در راه جهاد اصغر است پس
ملازمت مقتضای شهادتین در مجاهدین این راه بیشتر ضرور و در کار است و باندک
تخلف از مقتضای احدهما شخص داخل در سلک منافقین است و از این جهت است که بسیار لکن
راه خدا کسی را که بقدر سر موی ابرو از ظاهر شریعت تجاوز نماید سالک نمیدانند بلکه کاذب
و منافق میخوانند و اشاره باین است خبر ثقة الاسلام بسند متصل از سمیع بن عبد الملک

از ابی عبدالله

از ابی عبدالله علیه السلام روایت نموده که قال رسول الله صلی الله علیه و آله ما زاد خشوع
الجسد علی خشوع القلب فهو عندنا نفاق و هم چنانکه منافق در مجاهدین جهاد اصغر کسانی
هستند که هجرت ایشان مع الرسول صلعم یا از خوف سیاست او یا بطمع غنایم یا ظفر بمحبوبه باشد
نه لله و فی الله و نه قلع و قمع دشمنان دین خدا و ظاهر ایشان در میدان جهاد و باطن در تحصیل
مشتهیات یا دفع سیاسات از خود است هم چنین منافقین جهاد اکبر کسانی هستند که مجاهدهٔ ایشان
نه از برای تسلیط قوهٔ عاقله بر قوای طبیعیه و کسر سورت آنها و تخلیص خود از برای خدا در
راه خدا باشد و هم چنانکه منافقین صنف اول بظاهر متلقی بشهادتین و بیدن در مسافرت
با رسول و مقاتله با کفار بوده اند و نفاق ایشان باثار و علامات و اتیان باعمال منافیه از
برای حقیقت ایمان شناخته میشدند نه باظهار کلمهٔ کفر چه بان داخل در سلک کفار میشدند
هم چنین منافقین صنف ثانی در ظاهر بلباس سالکین راه خدا ملتبس و باطراق رأس و تنفس
صعدا متشبث اند گاهی خشن میپوشند و زمانی صوف در بر میکنند و اربعینها میگیرند
و ترک حیوانی میکنند و ریاضتها میکشند و اوراد و اذکار جلیه و خفیه وظیفهٔ خود میکنند
بکلمات سالکین متکلم میشوند و سخنان فریبنده در دهم میبافند و اذا رأیتهم تعجبک اجسامهم
ولکن آثار و علامات و افعال و اعمال ایشان نه موافق مخلصین و نه مطابق مؤمنین است و
علامت ایشان عدم ملازمت احکام ایمان است زیاده از آنچه در مؤمنین صنف اول در
کار است پس هر که را ببینی که دعوای سلوک کند و ملازم تقوی و ورع و متابع جمیع احکام ایمان
نباشد و بقدر سر سوزنی از صراط المستقیم شریعت حقه انحراف نماید او را منافق میدان
مگر آنچه بعذر یا خطا یا نسیان از او سر زند و هم چنانکه جهاد دویم جهاد اکبر است نسبت
بجهاد اول هم چنین منافق این صنف منافق اکبر است و آنچه از برای منافقین در صحیفهٔ الهیه

وارد شده حقیقت آن از برای ایشان بروجه اشد ثابت است هم للکفر یومئذ اقرب منهم
للایمان یقولون بافواههم ما لیس فی قلوبهم والله اعلم بما یکتمون فاحذرهم قاتلهم الله انی
یؤفکون ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار ولن تجد لهم نصیرا و از منافقین این
صنف فرقه هستند که نام مجاهد بر خود می نهند و احکام شریعت را بنظر حقارت مینگرند
والتزام انها را شان عوام میدانند بلکه علمای شریعت را از خود ادنی میخوانند و از پیش خود
اموری چند اختراع میکنند و انرا راه بخدا می پندارند و چنان گمان میکنند که راه بخدا هم
است ورای راه شریعت و در حق ایشان است ویریدون ان یفرقوا بین الله ورسله و
یقولون نؤمن ببعض ونکفر ببعض ویریدون ان یتخذوا بین ذلک سبیلا اولئک هم الکافرون
حقا واعتدنا للکافرین عذابا مهینا و نیز در حق ایشان است که و اذا قیل لهم تعالوا الی
ما انزل الله و الی الرسول رایت المنافقین یصدون عنک صدودا و نیز از ایشانست که
قالوا ابشر یهدوننا فکفروا نماز و روزه بجا آورند اما نه از سر شوق و رغبت عبادت
کنند و لکن نه بخلوص نیت ذکر خدا نمایند و لکن نه بر دوام و استمرار چنانچه خدای تعالی
از ایشان خبر میدهد ان المنافقین یخادعون الله وهو خادعهم و اذا قاموا الی الصلوة
قاموا کسالی یراؤن الناس ولا یذکرون الله الا قلیلا مذبذبین بین ذلک لا الی هؤلاء و لا
الی هؤلاء پس متنبه باش تا بعبادت و ذکر قاصر مغرور و فریفته نشوی و اما منازل
جهل که نه عالم خلوص پس مراد از انها طی منازل استعداد و قوه و حصول این مرحله تمام ملکه
و فعلیه تامه است چه مثال ظهور قوه و وصول آن بسر حد فعلیت مثال هیزم و انگشت است
که در انها قوه ناریت هست پس چون قریب بنار شوند حرارت در انها تاثیر کند و انا فانا
بیشتر شود و بتدریج قوه ناریت قریب بفعلیت میکردد تا انکه فعلیت محقق و هیزم شود

وانکشت

وانکشت سیاه روشن و شعله ور میکردد و لیکن این در بدو ظهور فعلیت است و تمام
فعلیت حاصل نشده و در بواطن آن فحمیت و حطبیت مخفی و کامن است و باندک بادی یا
دوری از نار یا سببی دیگر این فعلیت ظاهره منتفی و ناریت عرضیه منطفی میکردد و بحالت
اولی عود میکند و هرگاه قرب بنار بان امتدادی بهم رسانید تا جمیع آثار فحمیت و حطبیت
زایل و تمام قوه ناریت و استعداد ان بظهور و فعلیت مبدل کردد و همه خفایای ان اتش
شود دیگر رجوع ان بحطب و فحم ممتنع و از هیچ بادی ناریت آن منتفی نمیکردد مگر انکه خود ان
فانی و خاکستر شود لهذا مجاهد راه دین و سالک مراحل مخلصین را دخول در عالم و ظهور
فعلیت ان کفایت نمیکند چه هنوز بقایای عالم سافل در زوایای فطرتش کامن و باین سبب
با پاکان عالم بالا ترنا هم جنس و وصول بفیوضات و مراتب ایشان غیر میسر بلکه باندک لغزشی
یا قلیل تکاهلی در جهاد و سلوک یا حصول مانعی در زمانی اندک باز بعالم سافل راجع
میشود و نرد علی اعقابنا بعد اذ هدینا الله و اکثر صحابه سید المرسلین صلی الله علیه
واله تا قرب جوار ظاهری انجناب را داشتند روشنی ایمان در ظاهری ایشان پیدا لیکن
چون آثار کفر و جاهلیت بالمره از ایشان برطرف نشده بود در بواطن ایشان کامن بود
بمحض مباعدت از خدمت آن جناب آثار را اثر ایشان غالب و نور ایمان از ظاهر ایشان
برباح عاصفه حب جاه و مال و حسد و کینه منتفی کردید وما محمد الا رسول قد خلت
من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم و از این جهت است که همین ترک ظاهر
گناه فایده در نجات نمی بخشد بلکه باید ظاهر و باطن را تارک شد و ذروا ظاهر الاثم و باطنه
و نیز عوالم واقعه در راه صعود و نزول مانند روز و شب و ساعت هر یک انکه تا مقدم
بالمره تمام نشود استعداد آن فعلیت نپذیرد و وصول بمتاخر صورت نمی بندد و بعد

ذات از متقدم مانده قدم بعالم متأخر نتواند نهاد و از اینجه گفتیم روشن میشود که مجرد
دخول در عالم خلوص کافی نیست در حصول خلوص بلکه باید جمیع مراتب آن تمام فعلیت
و ظهور هم رساند تا صاحب آن از شوایب عالم اسفل از آن فارغ شود و نور خلوص
بر زوایای ذاتش تابیده آثار انیت بالمره برطرف گردد و تواند از این عالم صعود و قدم در
بساط ابیت عند ربی که سر منزل ظهور ینابیع حکمت است گذارد و این حاصل نمیشود مگر
بحصول ملکه خلوص و ظهور تمام فعلیت آن و چون تمام فعلیت آن اقل ایام ملکه بان میتواند
هم رسید از برای عالمی که در آن [illegible] است در مدت چهل روز هم چنانکه در صدر رسا
اشاره شد لهذا تا راه رو چهل روز در عالم خلوص بسر نکند و منازل چهل گانه آنرا که
مراتب تمام فعلیت است تمام نکند قدم فراتر نتواند نهاد و اما شرح عوالم مقدمه
بر عالم خلوص پس مجمل آن چنانکه در صحیفه الهیه بان اشاره رفته بعد از عالم اسلام
سه عالم است الذین امنوا و هاجروا و جاهدوا الایه پس کلیه این عوالم چهار است
اول اسلام چنانکه ابی عبد الله علیه السلام فرمود الاسلام قبل الایمان و این ممیز
کافر و مسلم است و مشترک میان مسلم و منافق و دویم ایمان و بان منافق از مؤمن
ممتاز میگردد و میان جمیع اهل ایمان مشترک است و مجمع شریعت و طریقت است سیم
هجرت مع الرسول است و بان سالک از عابد و مجاهد از قاعد و طریقت از شریعت ظاهر
میشود چهارم جهاد فی سبیل الله است پس هر مجاهد مهاجر و مؤمن و مسلم است و هر مهاجر
مؤمن و مسلم و هر مؤمن مسلم است و لا عکس و از این است که در روایات متعدده رسیده است
که الاسلام لایشارک الایمان و الایمان لایشارک الاسلام و در حدیث سماعة بن مهران است
که الایمان و الاسلام مثل الکعبة الحرام من الحرم قد یکون فی الحرم و لا یکون فی الکعبة و لا

فی الکعبة

فی الکعبة حتی یکون فی الحرم و از این است که فرموده است و ما یؤمن اکثرهم بالله الا و هم
مشرکون و مراد از هجرت مع الرسول و جهاد فی سبیل الله در این عوالم هجرت باطنیه و جهاد
باطنی است که هجرت کبری و جهاد اکبر باشد و اما هجرت صغری و جهاد اصغر داخل در وظایف
عالم دویم است که ایمان باشد و خلیفه و قائم مقام آنها در زمان عدم تمکن از هجرت صغری
و جهاد اصغر هجرت از ارباب معاصی و ابناء دنیا بباطن و ظاهر و امر بمعروف و نهی از منکر است
و هم چنانکه هجرت این سفر هجرت کبری و جهاد این سفر جهاد اکبر است هم چنین شرط این
سفر است که اسلام و ایمان مجاهد اسلام و ایمان اکبر باشد و تا بایمان اکبر و اسلام اکبر داخل
نشود دو عالم آنها را طی نکند مجاهده فی سبیل الله کما هو حقه که جاهدوا فی الله حق جهاده
امر بان شده است صورت نبندد و بعد از طی اسلام و ایمان اکبر بن طالب را رسد که دامن
طلب در میان زند و با رسول باطنی بمعاونت رسول ظاهری یا خلیفه آن مهاجرت کرده
قدم در میدان مجاهده نهد و این دو عالم را نیز طی نماید تا بفوز قتل فی سبیل الله فائز
گردد اما این فوز تا بحال اگر چه خطر بسیار دارد و عقبات بیشمار و قاطعان طریق بیحد و راه
زنان بیرون از شمار و عدد بود و بطی این عوالم از چنگ آنها خلاص و از دست آنها مناص
حاصل شد ولیکن بعد از عبور از این عالم و مقتول شدن در راه خدا ابتدای خطر
بزرگ و داهیه عظمی است چه وادی کفر اعظم و نفاق اعظم در وراء این عوالم واقع
و شیطان اعظم که رئیس جمله است در این وادی منزل [illegible] دارد و شیاطین سایر
عوالم جنود و احزاب و اعوان و اذناب او بند پس چنان گمان نکنی که چون از این عوالم جستی
از مخاطره رستی و گوهر مقصود جستی نه نهار نهار این غرور و پندار است و بعد از این
عوالم عوالم دیگر است که تا طی آنها نشود کس بسر منزل مقصود نتواند رسید اول اسلام

اعظم دویم ایمان اعظم سیم هجرت عظمی چهارم جهاد اعظم و پس از طی این عوالم عالم خلوص است
رزقنا الله و ایاکم و از آنچه گفته شد ظاهر شد که مسافر دار راه دوازده عالم است بعدد
بروج فلک و شهور سال و ساعات روز و شب و نقباء بنی اسرائیل و خلفاء آل محمد صلی الله
علیه و آله و اهل بصیرت را سر عدد معلوم میگردد و عوالم دوازده گونه باین تفصیل است
اول اسلام اصغر و آن اظهار شهادتین است و تصدیق بآن بلسان و اتیان بدعائم
خمس بجوارح و اعضا و باین اشاره شده است قالت الاعراب آمنا قل لم تؤمنوا ولکن قولوا
اسلمنا و همین اسلام است که در حدیث قاسم صیرفی حضرت صادق علیه السلام فرموده که
الاسلام یحقن به الدم و یؤدی به الامانة و یستحل به الفروج والثواب علی الایمان و در حدیث
سفیان سمط فرمود که الاسلام هو الظاهر الذی علیه الناس شهادة ان لا اله الا الله
وان محمدا رسول الله واقام الصلوة وایتاء الزکوة وحج البیت وصیام شهر رمضان دویم ایمان
اصغر و آن عبارتست از تصدیق قلبی و اذعان باطنی بامور مذکوره و لازم آن اعتقاد
بجمیع ما جاء به الرسول است از صفات اعمال و مصالح و مفاسد افعال و نصب خلفاء
و ارسال انبیا چه اذعان برسالت رسول لازم دارد اذعان بحیثیت جمیع ما جاء به را و
باین ایمان راجع است قول صادق مصدق در حدیث سماعه بعد از سؤال آن از اسلام
و ایمان که آیا مختلفند بانه فرمود الاسلام شهادة ان لا اله الا الله والتصدیق برسول الله
به حقنت الدماء و علیه جرت المناکح والمواریث و علی ظاهره جماعة الناس والایمان الهدی
و ما یثبت فی القلوب من صفة الاسلام سیوم اسلام اکبر و مرتبه آن بعد از ایمان اصغر است
و آن مراد است از قول حق عز شانه یا ایها الذین آمنوا ادخلوا فی السلم کافة چه امر فرموده اند
مؤمنین را باسلام و این اسلام عبارتست از تسلیم و انقیاد و اطاعت و ترک اعتراض بر خدا

درجم

در جمیع لوازم اسلام اصغر و ایمان اصغر و اذعان باینکه جمیع آنها چنانند که باید و آنچه
نیست نباید و قول امیر المؤمنین علیه السلام مذکور در حدیث مرفوعه برقی که ان الاسلام
هو التسلیم والتسلیم هو الیقین در بیان این اسلام است و همچنانکه اسلام اصغر تصدیق
رسول است اسلام اکبر تصدیق مرسل است و چنانکه مقابل اسلام اصغر فی حد ذاته کفر
اصغر است که کفر برسول باشد و تقدیم عقل خود یا سایر رسل بر آن که غیر منافی است با
اسلام بخدا چنانچه در حق یهود و نصاری و مقابل اسلام اکبر کفر اکبر است چه کسی که عاری
از این اسلام باشد اگرچه اعتقاد برسالت رسول و صدق او دارد ولکن اعتراض او بر
خداست و بحث او در احکام اوست و عدم انقیاد و اطاعت و تقدیم رای خود بر او و باین
کفر فرموده است حضرت صادق که در حدیث کاهلی از ابی عبدالله علیه السلام که لو ان قوما
عبدوا الله تعالی وحده لا شریک له واقاموا الصلوة واتوا الزکوة وحجوا البیت وصاموا
شهر رمضان ثم قالوا لشیء صنعه الله او صنعه الرسول الا صنع بخلاف الذی صنع او
وجدوا ذلک فی قلوبهم لکانوا بذلک مشرکین الی ان قال فعلیکم بالتسلیم پس چون
آدمی ترک اعتراض از آنها کرد و عقل و رای و هوای خود را مطیع شرع نمود مسلمان گشت
باسلام اکبر و در این وقت داخل مرتبه عبودیت میشود و این ادنی مرتبه عبودیت است
و آنچه بجا آورد عبادت باشد و آنچه را حق سبحانه و تعالی میفرماید که ان الدین عند الله
الاسلام اشاره باین مرتبه است و آنچه را فرموده که افمن شرح الله صدره للاسلام فهو علی
نور من ربه از این مرتبه از اسلام متحقق میگردد و آنچه ذکر کرده که فمن اسلم فاولئک تحروا
رشدا در این مرتبه ظاهر میشود چه نسبتا ظاهر است که اسلام اصغر که منافقین را نیز حاصل
بود از این صفت بمراحل شتی بر کنار است و قول جناب رسالتماب که من اسلم فهو مؤمن مراد
از آن این مرتبه است چه منافقان با وجود اسلام اصغر در درک اسفل از نار مقام دارند

نه در جوار رسول مختار چهارم ایمان اکبر و اشاره بآنست قوله تعالی یا ایها الذین امنوا امنوا
بالله و رسوله چه مؤمنان را امر بایمان دیگر فرموده و چنانچه ایمان اصغر روح و معنی اسلام
اصغر است و اسلام قالب آن و لفظ آن و حصول آن بتجاوز اسلام اصغر است از زبان و جوارح
بقلب همچنین ایمان اکبر روح و معنی اسلام اکبر است و آن عبارتست از تجاوز اسلام اکبر از
مرتبه تسلیم و انقیاد و اطاعت بمرتبه شوق و رضا و شوق و رغبت و تعدی اسلام از
عقل بروح و کریمه افمن شرح الله صدره للاسلام مصداق این حالست و چنانچه مقابل
ایمان اکبر نفاق اکبر است که تسلیم و انقیاد و اطاعت قلبی متولد از قلب عقل و سبب از خوف
باشد خالی از اشتیاق و رغبت و لذت و سهولت بر روح و نفس و همانا اینچه در وصف
منافقین فرموده اند که و اذا قاموا الی الصلوة قاموا کسالی در حق این فرقه است و چون تسلیم
و انقیاد بروح سرایت نمود و معرفت اقبال و اوامر الهیه اشتداد یافت بنده از این نفاق
خالی میگردد و لازم این مرتبه ایمان آنست که سرایت بجمیع اعضا و جوارح کند چه بعد از
آنکه منشأ ایمان روح باشد که سلطان و فرمان فرمای جمیع اعضا و جوارح است همه را
بکار خود میدارد و امر بر همه سهل و آسان میشود و همه مطیع و منقاد میگردند و دقیقه
از دقایق اطاعت و عبودیت را کوتاهی نمیکنند چنانچه در حق ایشانست که قد افلح المؤمنون
الذین هم فی صلاتهم خاشعون و الذین هم عن اللغو معرضون و الذین هم للزکوة فاعلون و الذین
هم لفروجهم حافظون الآیات چه اعراض از لغو متحقق نمیشود مگر بواداشتن هر عضوی از
اعضا بانچه از برای آن آفریده شده است و حضرت ابی عبد الله علیه السلام در حدیث
زبیری و حماد ذکر این مرتبه ایمان را فرموده و خلاصه حدیث اینست که ان الایمان فرض مقسوم
علی الجوارح کلها فمنها قلبه و هو امیر بدنه و عیناه و اذناه و لسانه و راسه و یداه و رجلاه
و فرجه و عمل هر یک را بیان فرمودند و نیز حدیث ابن رباب اشاره باین مرتبه است که ان الاعمد

ف: نفاق اصغر نفاق اصغر آنست که کسی تسلیم و ... اطاعت ... و انقیاد ... در ...

الرجل

الرجل مؤمنا حتی یکون لجمیع امرنا متبعا مریدا الا و من اتباع امرنا و ارادته الورع و انچه در
صحیفه الهیه وارد است که الم یان للذین امنوا ان تخشع قلوبهم لذکر الله امر بمسارعت از ایمان
اصغر است بایمان اکبر و چنان تصور نکنی که انچه گفته شد از تفاوت مراتب اسلام و ایمان
منافی است با انچه در طایفه از احادیث وارد است که ایمان قابل زیاده و نقصان نیست
و فرقه از محدثین تصریح بان نموده اند چه انچه گفته شد از تفاوت مراتب در شدت و
ضعف است نه در زیاده و نقصان بلی در لوازم شدت و ضعف زیاده و نقصان در آثار و
لوازم است پس انچه رسیده در نفی زیاده و نقصان در اصل ایمانست و انچه وارد شده
در اثبات آن یا مراد شدت و ضعف است یا زیاده و نقصان در آثار و لوازم چون انما
المؤمنون الذین اذا ذکر الله وجلت قلوبهم و اذا تلیت علیهم آیاته زادتهم ایمانا یعنی هر
امری و نهیی که در آیات شنوند کمر اطاعت آن بر میان بندند و اثری از ایمان زاید بر انچه
بود در ایشان ظاهر شود با آیات آفاقیه و انفسیه ببیان نحال بر ایشان خوانده شود ایمان
ایشان شدید گردد و همین است مراد انچه در احادیث وارد شده که از برای ایمان مراتب
بسیار است چنانکه رسیده که ان الایمان له سبعة اسهم فمنهم من له سهم و منهم من له
سهمان و لا یحمل السهمین صاحب السهم یعنی باید و سهم از آثار و اعمال ایمان را بر صاحب
یک سهم از معرفت بار نکرد چه بر آن شاق میشود و تا معرفت شدید نشود عمل بر جوارح
آسان نمیگردد و عبد العزیز قراطیسی روایت کرده که قال لی ابو عبد الله علیه السلام
یا عبد العزیز ان الایمان عشر درجات بمنزلة السلم یصعد منه مرقاة بعد مرقاة الی
ان قال و اذا رایت من هو اسفل منک بدرجة فارفعه الیک برفق و لا تحملن علیه
ما لا یطیق فتکسره و درجات ایمان هم در معرفت است و هم در عمل و خود ظاهر است

که اعمال واجبه بر هر کسی لازم است پس تفاوت درجات در آثار که مستفاد از اخبار است
باتباع جمیع اوامر و آداب و افعال و اخلاق محقق میشود پنجم هجرت کبری و چنانچه هجرت صغری
هجرت بدن است از دار الکفر بدار الاسلام هجرت کبری بدن است از مخالطه اهل عصیان و
مجالست اهل بغی و طغیان و ابناء روزگار خوان چنانکه در حدیث همام اسدی در صفت
شیعیان حقیقی فرموده که وان لقی جاهلا هجره و بدل آن مودت و میل بایشان چنانکه
سید اولیاء میفرماید که والجهاد علی اربع شعب و یکی از شعب شنآن الفاسقین شمرده اند
و هجرت از عادات و رسوم چه عادات و رسوم از امهات بلاد کفر است چنانکه در جامع
در روایت سکونی از حضرت صادق از حضرت رسول مرویست که ارکان الکفر اربعة الرغبة
والرهبة والسخط والغضب و تفسیر رهبت برهبت از ناس شده در مخالفت عادات و
نوامیس ایشان و پس از ایشان این هجرت پیوستن برسول و قصد اطاعت او بود در جمیع امور
و در خدمت او مجادله با جنود شیطان و مغلوب ساختن ایشان ششم جهاد اکبر است فی انقیاد
از محاربه با جنود شیطان بمعاونت حزب رحمن که جند عقل است چنانکه در حدیث سماعة ابن
مهران از حضرت صادق علیه السلام وارد است که ثم جعل للعقل خمسة و سبعین جندا فلما رأی
الجهل ما اکرم الله به العقل و ما اعطاه اضمر له العداوة فقال الجهل یا رب هذا خلق مثلی
خلقته و کرمته و قویته و انا ضده و لا قوة لی به فاعطنی من الجند مثل ما اعطیته فقال
نعم الی ان قال فاعطاه خمسة و سبعین جندا الی ان قال فان احدهم لا یخلو من ان یکون فیه
بعض هذه الجنود حتی یستکمل و ینقی من جنود الجهل فعند ذلک یکون فی الدرجة العلیا
مع الانبیاء و الاوصیاء هفتم فتح و ظفر بر جنود شیطان و رهائی از تسلط ایشان و خروج
از عالم جهل و طبیعت و باهل این مرحله اشاره فرموده حضرت صادق علیه السلام در حدیث یمانی

که شیعتنا

که شیعتنا اهل الهدی و اهل التقوی و اهل الخیر و اهل الایمان و اهل الفتح و الظفر هشتم
اسلام اعظم و بیان این مرحله آنست که آدمی قبل از دخول در عالم فتح و ظفر و غلبه بر حزب
ابلیس و طبیعت در عالم طبیعت گرفتار و اسیر جنود وهم و غضب و شهوت و مغلوب اهویه
متضاده و لجه طبیعت است آمال و امانی او را محیط غموم و هموم بر او مستولی تزاحم عادات و
رسوم متناقضه مزاحم و بمنافیات طبع و منافرات خاطر مبتلا مخاوف عدیده را منتظر و هموم
کثیره را مهیا بهر گوشه خاطرش را مشوشی و در هر زاویه از کانون سینه اش آتشی انواع
فقر و احتیاج منظورش و اصناف آلام و اسقام در دور و کنارش گاهی در کشاکش اهل و عیال
و زمانی در خوف تلف مال و منزل گاه جائی میخواهد و نمیرسد و گاه منصب میجوید نمی یابد
خار خار حسد و غضب و کبر و امل او را دامنگیر و در چنگ حیات و عقارب و سباع عالم
جسمانیت و مادیت زبون و حقیر خانه دلش از ظلمات وهم و طبع تیره و تار و با فزون از
صد هزار بیشتر هموم متضاده گرفتار از هر طرف رو کرد اند سیلی روزگار خورده هر جا
پا نهد خاری بپایش خلد و چون بتوفیق بیچون با جنود وهم و غضب و شهوت محاربه و
بر ایشان مظفر و منصور گردید و از چنگ عوایق و علایق مستخلص شد و عالم طبیعت و
مادیت را بدرود کرد و قدم از دریای وهم و امل بیرون نهاد خود را جوهری می بیند یکتا
و گوهری بی همتا بر عالم طبیعت محیط و از موت و فنا مصون از کشاکش متضادات فارغ و
از خار خار متناقضات در آرام و در خود صفائی و بهائی و نور و ضیائی مشاهده میکند که
فوق ادراک عالم طبیعت است چه در این وقت طالب بمقتضای مت علی الطبیعة از طبیعت
مرده است و زندگانی تازه یافته است و بسبب تجاوز از قیامت نفسیه صغری که موت نفس
اماره است و از معلومات صوریه ملکیه بمشاهدات معنویه ملکوتیه فایز گشته و بسی از امور

مخفیه بر او ظاهر و بسیاری از احوال عجیبه او را حاصل و بقیامت نفسیه وسطی رسید
در این وقت اگر عنایت ازلیه او را در نیابد بواسطه آنچه از خود مشاهده میکند انیت
و احتجاب او را در می یابد و دم از انانیت میزند و راهزن او در مراحل سابقه اعدا آخر حجبه
و اذناب شیطان بود در این وقت رئیس ابالسه است و عدو داخل است که نفس و ذات باشد
چنانچه وارد شده که اعدا عدوک نفسک التی بین جنبیک و همین احتجاب و انانیت بود
که او را بعالم طبیعت مبتلا ساخت چنانچه وارد است که بعد از خلق روح مجرد خداوند تعالی
او را در معرض مکالمه باز داشته فرمود من انا روح از احاطه و غلبه بهائی که در خود
یافت قدم از مرتبه خود فراتر نهاده گفت من انا خداوند عالم قهرا او را از عالم نور و ابتهاج اخراج
و بکشور فقر و احتیاج فرستاد تا خود را بشناسد پس چون باز از عالم طبیعت خارج شود
بحالت اولی عود کند همان انانیت و کبریای او را فرو میگیرد چنانکه طایفه حدیث ما بینهم و بین
ان ینظروا الی ربهم الا رداء الکبریاء را بر این حمل نموده اند یعنی بجائی میرسد که اگر کبریا خود را
بر دوش نه افکنند و عجب نمینمودند ملاحظه انوار عالم لاهوت را می نمودند و در اینحال چون
عنایت الهیه او را انقاد نکند بکفر اعظم مبتلا میشود چه کفر مراحل سابقه یا کفر برسول
بود یا شرک بواسطه امور خارجه چون شیطان و هوا چنانچه فرموده الم اعهد الیکم یا بنی
آدم ان لا تعبدوا الشیطان و افرایت من اتخذ الهه هویه و حضرت رسول صلی الله علیه و
آله فرموده الهوی ابغض اله عبد فی الارض و تخصیص فی الارض از آنست که بعد از خروج از ارض
طبیعت الهی ابغض از آنست که نفس باشد چرا اتخاذ او را ان بالهیت بعد از فراغ عالم طبیعت
و بدن میشود و صعود بمدارج نفس و ذات و بهمین کفر اشاره فرموده که النفس هی الصنم
الاکبر و این بت پرستی بود که ابرهیم دوری از آن را از خدا طلبیده گفت و اجنبنی و بنی ان نعبد

الاصنام

الاصنام چه بر ظاهر است که در حق خلیل و ابناء حقیقیه او که انبیا هستند پرستشهای بتهای مصنوعه
متصوره باشد و همین شرک بود که خاتم انبیا از آن پناه بخدا برده و گفت اعوذ بک من الشرک الخفی
و مخاطب شد بخطاب و لئن اشرکت لیحبطن عملک و همین کفر است که بعضی از اکابر اهل الله بان
اشاره کرده که بنده چون رخت از کون و مکان بر گرفت اول مقامی که بر وی عرض کنند مقام
باشد که چون بانجا رسد پندارد که صانع است و کدام کفر از این بالاتر است اذا قلت ما اذنبت
قالت مجیبة وجودک ذنب لا یقاس به ذنب و مقابل این کفر اسلام اعظم است و همین اسلام است
که حق جل شانه خلیل خود را بان امر فرموده که اذ قال له ربه اسلم و حقیقت آن عبارت است از
تصدیق به نیستی خود و اذعان ذلت و عجز و عبودیت و مملوکیت بعد از کشف حقیقه و اعتقاد
باینکه آنچه از خود مشاهده مینمود از احاطه و نور عین فقر و سواد و ظلمت است بلکه قطع
نظر از انانیت شود در جنب هست مطلق و نور محض بحت ایمان اعظم و آن عبارت است از
مشاهده و معاینه نیستی خود بعد از تصدیق و اذعان بان که اسلام اعظم است و حقیقت آن
شدت ظهور و وضوح اسلام اعظم است و تجاوز آن از حد علم و اذعان تا آنکه بمرتبه
مشاهده و عیان رسد و از این جهت بود که چون خدای تعالی بخلیل خود فرمود اسلم قال اسلمت
لرب العالمین و اشاره بدخول در این عالم است قوله سبحانه فادخلی فی عبادی چه حقیقت عبودیت
در این وقت متحقق و دخول در آن کنایه از مشاهده و عیان است و در این هنگام سالک از
عالم ملکوت ارتحال و قیامت کبرای نفسیه بر او قیام مینماید و بعالم جبروت داخل میشود و
از مشاهدات ملکوتیه بمعاینات جبروتیه فایز میشود و از عالم نفوس متعلقه بافلاک بعالم
منزه از اجسام داخل میشود و در طلب این منزله گفته بینی و بینک انی ینازعنی فارفع بفضلک
انی من البین ده هم هجرت عظمی و آن عبارت است از مهاجرت از وجود خود و رفض آن و مسافرت

بعالم وجود مطلق و توجه تام بان و امر باین جهاد جز است که فرموده که دع نفسك و تعال و
اشاره بانست وادخلی جنتی بعد از فادخلی فی عبادی چه یا ایتها النفس المطمئنة خطاب بنفسی است
که از جهاد اکبر فارغ و بعالم فتح و ظفر که مقر اطمینانست داخل و چون همین قدر در وصول به
مقصد کافی نبود امر شد برجوع بپروردکار خود و تفصیل داده شد کیفیت رجوع پس
شد ابتدا بدخول در عباد که ایمان اعظم است پس بترقی از ان و دخول در جنت پروردکار
که ترك وجود خود و دخول در عالم خلوص است و رجوع برب خود و آنچه را که از ان تعبیر شد
بمقعد صدق عند ملیك مقتدر همین مرحله ایمان اعظم است چه راستی امر که نیستی خود
باشد و محل سکون صادق که وجود محض باشد درانوقت بدست آید و نظر باینکه هنوز
مجاهده عظمی متحقق نشده و آثار وجود خود باقی است و اضمحلال آن در نظر سالك بمجاهده
موقوفست پس هنوز بالمرة از سطوت تازیانه قهر ایمن نشده و باین جهة در مضمار این دو اسم
بزرك جای دارد یازدهم جهاد اعظم و انعبارتست از اینکه بعد از هجرت از وجود خود و
توسل بملیك مقتدر با آثار وجود ضعیف در مجادله برآمده تا بالمرة همه آنها منتفی و محو شده
قدم در بساط توحید مطلق نهند و از دهم عالم خلوص که شمه از شرح آن شنیدی و انعالم
فتح و ظفر است بعد از جهاد اعظم و اشاره بان شده که احیاء عند ربهم و چون در این
وقت از سطوت قهر ایمن و در حجر تربیت مربی ازل پرورش یافته در مضمار این اسم داخل
میکردد چنانکه یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربك نیز بران مشیر است چه یا ایتها
النفس المطمئنة خطاب بنفسی است که از جهاد اکبر فراغت یافته و بعالم فتح و ظفر که مقر اطمینان است
داخل شده و چون همین قدر کفایت نمیکند امر شد برجوع بپروردکار خود و تفصیل
داده شد رجوع باو اولا بدخول در عباد که ایمان اعظم است پس امر بترقی از ان و دخول در جنت

بپروردکار

پروردکار که ترك وجود خود و دخول در عالم خلوص و رجوع برب خود انا لله و انا الیه راجعون
بدم المحب مباح و صلهم فاسمح بنفسك ان اردت وصالا و در این وقت قیامت عظمای انفسیه
بران قائم و از اجسام و ارواح و تعینات و اعیان باسرها کذر کرده و از همه آنها فانی قدم در عالم
لاهوت مینهد و بحیوة حقیقیه ابدیه فایز و باقی میکردد و از معاینات جبروتیه بتجلیات لاهوتیه
متنعم و سرافراز میشود و ذلك هو الفوز العظیم و لمثل هذا فلیعمل العاملون و در این هنکام
از بحث کل نفس ذائقة الموت بیرون میرود چه در انوقت نفسی نیست و مصداق او من کان
میتا فاحییناه و جعلنا له نورا یمشی به فی الناس میشود و الا من شاء الله که در کریمه و نفخ فی
الصور فصعق من فی السموات و من فی الارض عبارت از اوست و این هم میت است و هم حی میت
بموت ارادی از عالم طبیعت و نفس و حی است بحیوة حقیقیه در عالم لاهوت و خلوص و از این
راه فرموده اند من اراد ان ینظر الی میت یمشی فلینظر الی علی ابن ابیطالب علیه السلام و چون
شرح این عوالم دوازده کانه را دانستی حال با تو شرح میکنم طریق سلوك و مسافرت بانها
بر سبیل اجمال اعانك الله علیه و از برای زیادتی بصیرت بدو بیان با تو شرح میدهم پس
در بیان اول میکوئیم که روی کلام من با کسی است که بفکر طلب برآید و بالمرة غافل و ذاهل
نباشد و چنین کسی اول چیزی که بر او است انست که دامن طلب بر میان زند و در تفحص و تجسس
ادیان و مذاهب بقدر استعداد خود برآید و نظر و تتبع در شواهد و آیات و بینات قرآن
و امارات حسیه و عقلیه و ذوقیه و حدسیه سعی جهد کند و غایت سعی خود را بقدر
مبتنی بظهور او برد تا یکانکی خدا و حقیقت دین نمائی او وا پی برد اکرچه با دنی مرتبه از علم و یقین
باشد بلکه در این مقام مجرد کمان و رجحان نیز بکار او می آید و بعد از حصول این تصدیق
علمی یا رجحانی از عالم کفر خارج و باسلام و ایمان اصغر داخل و این دو مرحله را طی کرده است

ودراین دو مرحله است که اجماع واقع است بر اینکه از برای هر مکلفی دلیلی لازم است و چنانچه از تفحص و
جهد و عقل و نظر هیچ رجحانی از برای او حاصل نشده دست در دامن تضرع و زاری و ابتهال و
خاکساری زند و در اینمرحله پای بیفشارد که البته در بر او مفتوح چنانکه از ادریس و مریدان او
ماثور است و در این اوقات بجهة حصول یقین باذکاری چند که در این مرحله مؤثر است اگر
مشغول باشد بهتر است و بر برخی از ایشان میشود و چون این دو مرحله را پشت سر انداخت
دامن طلب اسلام و ایمان اکبر بر میان بندد و اول چیزی که در این مرحله لازم است علم باحکام
و آداب و وظایف و شرایع راه نمائی است که باعتقاد خود جسته بشنیدن آنها از خود راه نما
با خلیفه و نائب او یا فهمیدن از کلام او اگر اهلیت آن داشته باشد یا بمتابعت کسی که اهل
باشد که او را در شریعت مافیه خوانند و بعد از علم و تحصیل آنها انها را تسلیم و انقیاد و ترک رد
و اعتراض و بعد از آن شروع کند در مواظبت بآنها و محافظت وظایف و آداب تا بدین سبب درجه
فدرجه یقین و معرفت او در تزاید و وضوح و ظهور و بیان سبب عمل و آثار ایمان در جوارح
و اعضا اشد و اکثر گردد چه عمل موجب علم و علم مورث عمل است و بدین طریقه اخبار کثیره مصرح است
چنانکه در حدیث عبد العزیز متقدم مذکور که الایمان عشر درجات بمنزلة السلم یصعد منه
مرقاة بعد مرقاة و اینچه در حدیث حسن بن سیقل است که ابو عبد الله علیه السلام فرمود که الایمان
بعضه من بعض اشاره بهمین و در حدیث اسمعیل ابن جابر است از آنحضرت علیه السلام که العلم
مقرون بالعمل فمن علم عمل و من عمل علم و اصرح از اینها حدیث محمد بن مسلم است که آنحضرت
فرمود الایمان لا یکون الا بعمل و العمل منه و لا یثبت الایمان الا بعمل و نیز در حدیث جمیل
دراج است از آنحضرت که فرمود لا یثبت له الایمان الا بالعمل و العمل منه و در کلمات و خطب
سید اولیا صلوات الله و سلامه علیه تصریحات و تلویحات است بر اینکه ایمان کامل از عمل متولد
پس

پس کسی که طالب ایمان اکبر باشد باید او را از عمل طلب کند اما باید در این مرحله رفق و مدارا
شعار خود کرداند چنانکه در حدیث عبد العزیز گذشت و هر عملی که بان مبادرت کرد بر ان
مداومت نمود چه احادیث متواتر است بر اینکه عمل قلیل با دوام افضل است از عمل کثیر گاه گاه
و باید درجة فدرجة بالا رفت تا جمیع اعضا و جوارح را از حظ آنها از ایمان عطا کرد تا
هیچ عضوی نماند که از حظ خود بی نصیب ماند و رساند کار بجائی که جمیع حظوظ هر عضوی
از اعضاء ظاهره و باطنه از ایمان باو عطا شود از اوامر و نواهی حتمیه و تنزیهیه که با اهمال جزئی
از انها بهمان قدر از ایمان ناقص است و با وجود قصور ایمان بقدر راس ابره قدم در عالم
بالاتر از ان نتوان نهاد چه گذشت که عوالم سلوک براه خدا مشابه ساعات است تا بالمرة منقد
طی نشود متاخر را در نیابد منقولست که سالکی بطمع مراتب به نزد شیخی امد او را در مسجد
یافت و دید که شیخ آب دهان خود را در انجا افکند از همانجا مراجعت نمود شیخ را مهتدی
نیافت و دیگری گاو شیار او بزمین وقفی قدم نهاد و از انجا بزمین او مراجعت کرد بجهة
انکه قلیلی از خاک آن زمین بزمین خود داخل شده بود محصول زمین خود را بخود در حسنات
الابرار سیئات المقربین و در بیان اینمطلب کافی است قول حق سبحانه و تعالی قد افلح
المؤمنون تا قوله والذین هم عن اللغو معرضون چه لغو تخصیص بزبان ندارد و هر عملی که
نه بر وفق امر الهی و نه مستوجب ثواب و اجر و نورانیت باشد و نه مطلوب خداوند عالم باشد
از هر عضوی که صادر گردد لغو است و اهم انچه عطای حظ او از ایمان لازم است از اعضای
قلبست که امیر بدنست و ایمان ان بسایر اعضا و جوارح متعدی و ساریست چنانکه در حدیث
زبیری و حماد گذشت پس مراقبت احوال او در جمیع احوال واجب و ایمان ان بذکر و تفکر است
و از این است که در احادیث عدیده افضل عبادات را تفکر و تذکر فرموده است و از اینجهة است

که در صحیفهٔ الهیه فرموده ولذکر الله اکبر و غایت ایمان بآن حاصل میشود الا بذکر الله
تطمئن القلوب چنانچه قلب از آثار ایمان خود باز ماند سایر اعضا نیز باز می‌مانند و من
یعش عن ذکر الرحمن نقیض له شیطاناً فهو له قرین و چون جمیع اعضا و جوارح را از نصیب
اینها از ایمان محظوظ و آنها بر حظوظ خود معتاد و از سرکشی محفوظ ساخت بعالم مجاهده
پردازد و از مرافقت ابناء زمان و اولیاء شیطان و مقتضیات وهم و شهوت و غضب
و بلاد و عادات و رسوم بمقتضای لا یخافون فی الله لومة لائم دست کشد و هجرت و بعالم عقل
بندد و عساکر ابرار خود یار و بمحاربه حزب هوا و هوس و جند ابالسه آغازد و این مرحله
نه چنانست که بالکلیه موخر از جمیع مراحل سابقه باشد چه بسی از آثار ایمان جوارح
بصلاح باطن منوط و بسی از لوازم و آثار ایمان نفس باعمال جوارح مربوط است بلکه
فی الحقیقه این دو مرحله را دست بدست کردن یکدیگر و غلبت تمام از برای هر دو در یک دفعه
حاصل میشود و بالجمله چون قدم در این مرحله نهاد اول چیزی که او را لازم است علم باحکام
طب روحانی است که مصالح و مفاسد و فضایل و رذایل و دقایق و خفایا و حیل و مکاید
نفس و سایر جنود ابلیس را بداند و این فقه نفس است چنانکه فروع احکام فقه جوارح است
و معلم فقه نفس عقل است چنانکه معلم فقه جوارح نبی است حدیث العقل دلیل
المؤمن و حدیث ان لله علی الناس حجتین حجة ظاهرة و حجة باطنة و اما الظاهرة فالرسل
والانبیاء والائمة و اما الباطنة فالعقول باین دال است و لیکن چون اکثر عقول بواسطه
وغول در عالم طبیعت و مکاوحت جنود وهم و غضب و شهوت مکدر و از درک دقایق مکاید
جند شیطان و طریق غلبه بر ایشان قاصر لهذا در این مرحله نیز از رجوع بشرع و قواعد مقرره
دران چنانکه فرموده اند بعثت لاتمم مکارم الاخلاق ناچار است پس طالب را در این مرحله نیز

از رجوع

از رجوع براه نما یا خلیفه یا نایب آن یا فهم از کلمات آن چاره نیست و چون استنباط این مرحله
واستخراج دقایق آن و شناختن امراض نفسانیه و معالجات آن و مصالح و مفاسد و مقدار دوای
هر شخص و ترتیب معالجهٔ آن بخصوصه چنانکه در این مقام ضرور است امریست بسی صعب و دقیق
صاحب این انبساط را عقلی باید تام و نظری ثاقب و قوه قویه و ملکهٔ قدسیه و علمی غزیر و وسیع
کثیر و باین سبب حصول این علم قبل از عمل آن متعسر بلکه متعذر لهذا طالب این مرحله را چاره
از رجوع براه نما یا قایم مقام او که تعبیر از او باستاد و شیخ میشود نیست و همچنین که از برای
استاد فقه جوارح شرایطی است مقرر و رجوع بآن قبل از معرفت آن جایز نه و بدون آن
عمل باطل است همچنین در فقه نفس و طب روحانی نیز چنین است و معرفت استاد در این
فن اصعب و شرایط آن اکثر است خلیلی قطاع الفیافی فی الحمی کثیر و اما الواصلون قلیل
و فرق دیگر هست میان استاد فقه جسمانی که فقیهش خوانند و استاد فقه روحانی که شیخش
گویند و آن اینست که راه فقه جوارح کلی و ظاهر و راه همه کس واحد و دزدان و قطاعان طریق
راه خدا در آن قلیل و ظاهرند پس استاد این فقه را نمودن راه و شناسانیدن رهزنان
کافی است بخلاف راه فقه نفس و طب روحانی که راه هر کس متفاوت و مرض هر شخص مختلف
و قدر مرض و مقدار دوا غیر مضبوط و شناختن مرض هر شخص مشکل و ترتیب علاج صعب و
عقبات راه بیحد و کریوه راه بی نهایت و دزدان پنهانی بیغایت و شناختن ایشان مستصعب
چه بسی از ایشان بلباس دوستی ملتبس اند پس چاره از همراهی استاد و شیخ و مرافقت و مراقبت
آن در همه احوال نیست و عرض حال بر آن در هر عقبه لازم است و از اینست که سالکین راه
مدتهای متمادیه در خدمت استاد بسر برده و دقیقه از حضرت او غایب نگشته و بدانکه حال فقه
نفس نیز چون حال فقه جوارح است در اینکه تمامیت ایمان نفس بتمامیت ظهور آثار آنست در آن

موقوف واکر اثری از آثار آن مهمل کذاشته شود بهمان قدر در ایمان نفس نقصان و قصور است
و قدم بعالم بالا نتواند نهد وچون سالک راه بتوفیق وعنایت ربانی و تعلیم شیخ روحانی
این مرحله را پیمود وچنانکه باید وشاید مجاهده نمود و نقصانی که در ایمان و اسلام اصغر
او را حاصل بود تمام میشود وچنانچه در اینجا خطائی رفته بود بر او ظاهر و هویدا میکردد
و راه راست وصراط مستقیم بر او واضح میشود و از ظن وتخمین بمشاهده ویقین میرسد
فاعبد ربك حتی یاتیك الیقین ان تطیعوه تهتدوا ومن جاهد فینا لنهدینهم سبلنا
وانی لغفار لمن تاب وامن وعمل صالحا ثم اهتدی وامیر المؤمنین علیه السلام در صفت
مجاهدین وغایت احوال ایشان میفرماید فخرج من صفة العمی ومشارکة اهل الهوی
وصار من مفاتیح ابواب الهدی ومغالیق ابواب الردی قد ابصر طریقه وسلك سبیله و
عرف مناره وقطع غماره فهو من الیقین علی مثل ضوء الشمس ونیز در وصف ایشان میفرماید
ان حضرت هجم بهم العلم علی حقیقة البصیرة وباشروا روح الیقین واستلانوا ما استوعره
المترفون وانسوا بما استوحش منه الجاهلون وصحبوا الدنیا بابدان ارواحها متعلقة بالمحل
الاعلی مکر کسی که در راه طلب تقصیر کرده باشد ودر مرحله از مراحل اهمال ومسامحه
نموده باشد چون کسی که در محل اول که در اسلام وایمان اصغر ضرور است جهد خود را
مبذول نداشته و راه نمائی که راه بدست آورده یا از متابعت فقیه وشیخ خود سر پیچیده
یا در شناختن آنها سعی خود را مبذول نکرده یا در اعطاء حظ نفس از ایمان جوارح یا تقصیر
کرده یا در ترتیب معالجه اشتباه نموده چنانکه انموذجی از آنرا بتو خواهم نمود وچون طالب
سالك از این مراحل فارغ وحزب شیطان وجهل را مغلوب بعالم فتح وظفر داخل شد
هنکام طی عوالم لاحقه میرسد چه در این هنکام عالم جسم را طی ودر ملک روح داخل است

وحال وقت

وحال وقت سفر اعظم ومسافرت از عالم نفس وروح وانتقال از کشور ملکوت بمملکت
جبروت ولاهوت وعمده طریق سیر در این راه بعد از بیعت با شیخ اکاه ذکر وفکر و
تضرع وتبتل وابتهال وزاریست واذکر اسم ربك وتبتل الیه تبتیلا واذکر ربك
فی نفسك تضرعا وخیفة واین است که خدا تعالی ذکر خود را اکبر از صلوة که عمود دین است
فرموده وحضرت صادق علیه السلام افضل عبادات را تفکر شمرده وتفکر یکساعت را
بهتر از عبادت هفتاد سال ذکر نموده وچون این حرکت نیز تمام شود کلام وفکر و
عزلت وسیر وسلوك وطلب طالب مطلوب ونقصان وکمال بانجام میرسد اذا
بلغ الکلام الی الله فامسکوا واین بیان اجمالی اول بود از برای بیان سلوك طریق
راه عالم خلوص واما بیان دویم بدانکه علمای طریقت از برای سالك منازل وعقبات
بیان نموده اند وطریق سیر در آنها را شرح داده اند ودر تعداد منازل وترتیب آنها
اختلاف کرده اند تا آنکه اقل آنها را هفت واکثر را هفتصد کفته اند وبعضی هفتاد هزار
تصریح کرده اند واکثر این منازل وعقبات در عالم نفس واقع واز جمله مراحل ومنازل جهاد
اکبر است وترتیب آنها نیز باشخاص مختلف است وطی همه مراحل ایمان نفس از لوازم وبقدر
نقصان آن نفس در ایمان قاصر است پس ذکر بعضی از آنها غیر لایق وامر سالك بجهاد اکبر در
ذکر این عقبات ومنازل کافی است وحقیقت سلوك وکلیه آن تجرید بدن ونفس است در تحت
رایت ایمان که مبین احکام آن فقه جوارح وفقه نفس است وبعد از این افناء نفس وروح در تحت
رایت کبریائی الهی وهمه عقبات ومنازل در این مراحل مندرج است لکن سلوك این مراحل
وطی این راه ومسافرت در این عوالم موقوف بامور چند است که بدون آنها بمنزل نتوان
رسید بلکه قدم در این راه نتوان نهاد ووصول بمقصد وحصول مطلب بآنها منوط است

وملازمت آنها و رسیدن بمنزل بیدیکر مربوط است و تعداد منازل راه و عقبات نفس و خطرات
سفر در اینمقام بی محل و چنانکه ذکر آنها لازم باشد ذکر احوال جوارح و اعضا که فقه بدانست نیز
باید کرد چه آنها نیز از منازل سفرند پس مهم ذکر امورست که بواسطهٔ آنها این راه خطرناک طی
میشود و طالب به مقصد میرسد و شرح این امور آنست که طالب بعد از فحص و نظر چون باسلام
و ایمان اصغر رسید اول چیزی که بر اوست تحصیل علم است باحکام ایمان بطریقی که مذکور
شد و طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة باین دال است و کسی که از این علم خالی باشد همه
او بجز مغلوبیت نیفزاید چنانکه ابو عبد الله علیه السلام فرموده العامل علی غیر بصیرة کالسائر
علی غیر الطریق ولم یزده السیر الا بعدا و این علم هرچند اوضح باشد اثر آن اکثر و اسرع است
پس اخذ آن احکام از نبی یا وصی با امکان اشرف پس استخراج آنها از کلام ایشان از تقلید
افضل و مجمل علم ضرورت که یکی از علوم اهل سلوک است در این علم مندرج است و آنچه از آن
خارج باشد در طی علم نفس معلوم میشود و لازم دست آوردن مآخذ علم است و فعلیت همه
آن در بید و امر غیر لازم بلکه بتدریج در حال ضرورت باید بظهور آورد و این از مقدمات
سلوک است و طالب هنوز در مقام سیر و حرکت نیست و چون اینمرحله را بدست آورد باید
استمداد از عنایت ربانیه طلبیده آغاز سفر کند و انجام این سفر بامور بسیار منوط است و
عمده در آن چند چیز است اول ترک عادات و رسوم و تعارفات و متداولاتی که سفر را مانع و
راه خدا را عایقند بالقادسیة فتنة ما یرون العار عارا الا مسلمین ولا یهود ولا مجوس ولا
نصاری چنانکه کریمهٔ لا یخافون فی الله لومة لائم بآن ناطق است پس طالب باید دست از تقلید
عادات برداشته تابع اصلاح خود کردد و اجتناب از ملامت اهل عالم قدس را بر اجتناب از
ملامت ابنای روزکار اولی داند و توبه که اول مرتبه جهاد اکبر است همین است فقط و اما توبه

از معاصی و ذنوب پس از فرایض ایمان جوارح است و سالک و مجاهد غیر مجاهد را از لوازم
دویم عزم و باید در عزم چنان جازم باشد که از مقارعهٔ سیوف و سنان و مقاتلهٔ ابطال و شجعان
و تحمل شداید و احتمال مخاوف احتمال جوع ندهد سیم دفع و مدارا چه نفس از تحمل بار کران بیک
دفعه منکسر و از سفر منزجر میکردد چنانچه در حدیث عبد العزیز متقدم کذشت و در روایت
عبد الملک بن غالب از ابی عبد الله علیه السلام است که العلم خلیل المؤمن والحلم وزیره والعقل
امیر جنوده والرفق اخوه و ابو جعفر علیه السلام فرموده که ان هذا الدین متین فادخلوا فیه
برفق و در حدیث حفص بن بختری است که ولا تکرهوا علی انفسکم العبادة چهارم وفا پنجم ثبات
و دوام تا هر حالی مقامی شود چه قلیل عمل با دوام افضل است از کثیر آن بدون آن حضرت ابی
جعفر علیه السلام در روایت زراره فرموده احب الاعمال الی الله ما داوم علیه العبد وان قل
و مراد از ثبات آنست که بر آنچه عزم کرده و وفا نموده بر آن ثبات ورزد و از آن تخلف نکند و در
تخلف آن خوف خطر است چه حقیقت عمل بعد از ترک آن بمخاصمت بر میخیزد پس تا جزم بر وفا
و ثبات ننماید بر عملی محرم نکند و از این راه بوفق مامور شده که بتدریج بدن و نفس را
در تحت طاعت خود در آورد تا تواند بر مافوق آنچه مر اول است ثبات ورزد و ما دام که
ثبات در مرحله را جازم نباشد عازم آن نکردد و در مرحلهٔ سابق توقف کند و این توقف را
بجهت حصول مقام در حال اول را اهل سلوک بمرحله قصد اقامه در منزلی بشمارند و ثبات
که مذکور شد یکی از درجات صبر است ششم مراقبت و آن عبارتست از متوجه و ملتفت خود
بودن در جمیع احوال تا از آنچه بر آن جازم شده و عهد کرده تخلف نکند و در مراقبه دیگر
هنکام انشا میشود هفتم محاسبه چنانکه حدیث حاسبوا انفسکم قبل ان تحاسبوا
بان امر است و موسی بن جعفر علیهما السلام در حدیث یمانی فرموده لیس منا من لم یحاسب نفسه

کلّ یوم و آن عبارتست از آنکه وقتی از شبانروز خود را معیّن نماید از برای رسیدن حساب خود و
از مبدء وقت سابق را ملاحظه نماید که در آنچه بران عازم شده یا سایر احکام کلاً ضرّ آیا عامل او
گردیده یا نفس باشد خیانتی کرده یا نه هشتم مؤاخذه و آن عبارتست از آنکه بعد از ظهور خیانت نفس
در مقام تنبیه و تادیب و سیاست بر آید بعتاب و خطاب بلکه زجر و ضرب و عذاب چنانکه از یکی
از اکابر ماثور است که در مصلای خود تازیانه را نگاه داشتی و بعد از محاسبه نفس و ظهور خیانت خود را
بان تادیب کردی و دیگری میگذشت بر راهی عمارتی تازه دید پرسید چه وقت ساخته اند پس
بمؤاخذه این سؤال لغو سالی آب ننوشید و شخصی در زمان عیسی علیه السلم دعوی زهد و
اینکه روزی شکایت از کرها کرد چهل سال عبادت و گریه کرده و چنانچه خیانتی که صادر شده
امری باشد که مکافاتی برای آن در شرع رسیده بمکافات آن شتابد نهم مسارعت یعنی در انچه
عزم میکند بمقتضای امر مسارعت و ابکردن آن شتابد قبل از آنکه شیطان مجال وسوسه یابد
دهم ارادت و آن عبارتست از آنکه باطن خود را از تعلق خواطر و کمال اخلاص محبت نسبت بمقتدا
و این اعمالی که از اثر شریعت خود قرار داده که صاحب شریعت و خلفای او باشد خالص کند
چنانکه هیچ عشق در آن نباشد و باید در این مرحله بسر حد کمال باشد و این مرحله را در تاثیر
اعمال مدخلیتی است تامه و آنچه وارد شده در ردّ اعمال بدون ولایت رسول و آل او یا مطلب و از
اعظم دلالاتست و تحصیل این محبت یکی از منازل است که طی آن محتاج بحرکتی است که بعد از این
ذکر کرده میشود و از ثمرات این ارادتست ارادت و اخلاص نسبت بذریه رسول صلی الله علیه و آله
و منسوبان و شعائر ایشان از مشاهد و قبور و کتب جامعه کلمات شریفه ایشان آری از کلّ آن
لیلی فی هواها واحتمل الاصاغر والکبار و چون اصل قوانین و قواعد از جانب پروردگار است
ملازمت آثار محبت و شفقت و مهربانی نسبت بجمیع منسوبان پروردگار که عبارت از مخلوقات است

چهار جوان و چه از غیر آن در هر یک بحسب آنها لازم چنانکه حدیثی الّبر اینکه عمده شعب
ایمان هو الشفقة علی خلق الله بدان مشیر است احبّ لجنتها تلعات نجد و ما شغفی بها لو لا
هواها و باید اظهار لوازم خلوص و شفقت را بجائی آورد که آن را در حصول خلوص باطنی
غایت تاثیر است و هم چنین است ارشاد عام و شیخ و منتسبان او امرّ علی الدیار دیار
سلمی اقبّل ذا الجدار و ذا الجدار و ما حبّ الدیار شغفن قلبی و لکن حبّ من سکن الدیارا
یازدهم ادب نگاه داشتن نسبت بجناب مقدس باری و رسول و خلفای او و این مرحله است
مغایر ارادت اگرچه در بعضی موارد مجتمع شوند و این شرط از معظم شرایط است شخصی در مجلس
امام ع اظهار سخنی کرد که در آن شایبه ثبوت قدرتی از برای امام علیه السلام بود عود
امام ع بخاک افتاد و جبین مقدس بر خاک مالید و دیگری بر زبانش سخن اعتراضی گذشت
دهان خویش بخاکستر انباشت و طایفه از ارباب قلوب قرآن را نشسته نخواندندی و
بدو دست گرفته مواجه قبله ایستادندی و بانهایت عجز و مسکنت تلاوت نمودندی و
در حضور قرآن پای نه نشستندی یا غایت ادب ملحوظ داشتندی چنانکه در حضور سلطان
نشستندی و بعضی در تعظیم اسماء شریفه رسول و ائمه ع برخواستندی و برخی در نشستن
و رفتن و خوردن و سایر حالات چنان زیستی که خدا تعالی را انجا حاضر دیدی و ادب ملاحظه
کردی و ملاحظه ادب در حین عرض حاجت و احتراز از الفاظ امر و نهی از جمله لوازم است
دوازدهم نیّت و آن عبارتست از خالص ساختن قصد در سیر و حرکت و جمیع اعمال از برای
خدا و قطع طمع از اغراض دنیویه بلکه اخرویه بلکه از جمیع ما سوی خود راجع شود بلکه در اوایل
حال امر بابتقای نیت منتهی کرده چنانکه از بزرگی سؤال کردند که ما تزید قال ارید ان لا
ارید پس باید از این مرحله سالک چشم دل از دیدن و ندیدن و رسیدن و نرسیدن و داشتن

وندانستن ورد وقبول بپوشد بلکه شرط سلوک در محبت کامله آنست که محبوب را نیز فراموش
کند چه هنوز سر کار با محبت است وقطع طمع در نزد سالکین عبارت از این مرحله است
سیزدهم صمت وآن بر دو قسم است عام مضاف وخاص مطلق واول عبارتست از حفظ لسان
از زاید بر قدر ضرورت از کلام با ناس واکتفا در ضروری باقل ما یمکن واین قسم سالک را در
همه اوقات سلوک بلکه مطلقا لازم است وآنچه در اخبار وارد است اشاره باین قسم است چنانکه
حضرت امام محمد باقر ع در حدیث ابی حمزه فرموده است انما شیعتنا الخرس واز کلام ابی عبد الله است
که الصمت شعار المحققین ومنه رضا الرب وهو من اخلاق الانبیاء وشعار الاصفیاء
ودر حدیث بزنطی است از ابی الحسن الرضا علیه السلام که الصمت من ابواب الحکمة وانه دلیل
علی کل خیر باین سبب جماعتی از صحابه حصاة در دهن خود میگرفتند تا خود را بصمت معتاد
سازند ودویم عبارتست از حفظ لسان از کلام با ناس بلکه خارج مطلقا وآن از شرایط
لازمه است در اذکار حصریه کلامیه واما در اطلاقیات ضرور نیست اگرچه افضل است ودر
صورت تعسر در حصریات با عدم امکان ذکر را بر اوقات منقادیر توزیع ودر خلال آنها
از چهار چیز اجتناب نماید مخالطه عوام وکثرة کلام ومنام وطعام چهاردهم جوع وکم خوردن
وافضل آنست که باعث ضعف از سلوک نشود واحوال را مشوش ندارد وآن نیز از جمله شروط
مهمه است وقول حضرت صادق ع الجوع ادام المؤمن وغذاء للروح وطعام للقلب باین
جمله است وافضل اصناف صوم است وگاه آن لازم است چنانچه در شرایط بعضی
از اذکار کلامیه بیاید پانزدهم خلوت وآن بر دو قسم است خلوت عام وخلوت خاص خلوت
عام وآن اعتزال نیز گویند عبارتست از کناره گیری از غیر اهل الله از مردمان سیما از نسوان
وطفلان وعوام وارباب عقول ناقصه واهل عصیان وطالبین دنیا مگر بقدر حاجت وضرورت

ومصاحبت

ومصاحبت بقدر ضرورت ومجالست با اهل طاعت منافی این خلوت نیست ومکان خاص
در آن شرط نه وآنچه در اخبار معصومیه وارد است مراد این قسم است چنانچه ابو عبد الله
علیه السلام میفرماید صاحب العزلة متحصن بحصن الله متحرس بحراسته فیا طوبی لمن
تفرد به سرا وعلانیة وفرموده فر من الناس فرارک من الاسد والافعی فانهم کانوا دواء واصبحوا
داء وفرموده ما من نبی ولا وصی الا واختار العزلة فی زمانه اما فی ابتداءه وانتهاءه وفرموده
کفوا السنتکم والزموا بیوتکم وقضیه غار حرا ابر ابیطالب دال است وکریمه وذر الذین اتخذوا
دینهم لعبا ولهوا وغرتهم الحیوة الدنیا بدان ناطق است واین خلوت در همه حال راجح است
اما خلوت خاص پس اگرچه در جمیع عبادات واذکار خالی از فضلی نیست ولیکن در بعضی
از اذکار کلامیه بلکه در جمیع آنها در نزد مشایخ طریقت شرطست ومراد اهل ورد از
خلوت این قسم است ودر شرطست در آن وحدت ودوری از محل ازدحام وغوغا واستماع آن
صوت مشوش حال وخلیت مکان وطهارت آن حتی السقف والجدران وباید گنجایش آن
بقدر ذاکر وعبادت او باشد وبس وقول عیسی ع ولیسعک بیتک بان اشاره است وبهتر
آنست که یک در داشته باشد وروزن ودریچه نداشته باشد وذاکر را مندوبست که چون
داخل آنجا شود بگوید رب ادخلنی مدخل صدق واخرجنی مخرج صدق واجعل لی من
لدنک سلطانا نصیرا پس بگوید بسم الله وبالله وصلی الله علی محمد وآله ودو رکعت نماز کند
بعد از حمد در رکعت اول این آیه بخواند ومن یعمل سوء او یظلم نفسه ثم یستغفر الله یجد الله
غفورا رحیما ودر دویم ربنا علیک توکلنا والیک انبنا والیک المصیر وباید در آنجا از
برای ذکر بر روی زمین نشیند یا چیزی که از زمین بروید چون بوریا وحصیر ودر وقت
نشستن مواجه قبله نشیند بدو زانو یا متورکا یا مربعا واهتمام در تعطیر آنجا نماید سیما

بجوراتکا بقیه شانزدهم سهر یعنی بیداری که طبیعت را طاقت باشد قوله تعالی قلیلا من اللیل ما
یهجعون هفدهم دوام طهارت هیجدهم مبالغه در تضرع وذلت وخاکساری ومسکنت در درگاه
رب العزة نوزدهم احتراز از مشتبهات بعد از استطاعت بیستم کتمان سر واین از اوجب شروط است
ومشایخ طریقت واساتید اذکار واوراد وصیت باین شرط مبالغه بی نهایت است خواه در عمل
واوراد وخواه در حالات وخواه در واردات حالیه ومقالیه واندک تخلف وتجاوز از آن
مخل مقصود ومانع مطلوب بحیثیتی که نور بیرد کلام ومخالفت عزم داد هنگام اشراف
بر افشاء از لوازم میدانند واستعینوا علی حوائجکم بالکتمان بر این مطلب دال است واز آن
راه سید اولیا علی علیه السلام بمیثم تمار میفرمایند یا میثم وفی الصدر لبانات اذا
ضاق لها صدری نکت الارض بالکف وابدیت لها سری فمهما تنبت الارض فذاک
النبت من بذری وابو عبد الله فرمود والله ما عبد الله بشیء احب الیه من الخباء وفرمود
امرنا مستور مقنع بالمیثاق فمن هتک علینا اذله الله ودر حدیث ثمالی وارد است که فرمود
والله انی احببت خصلتین فی الشیعة لنا بعض لحم ساعدی النزق وقلة الکتمان ودر
حدیث سلیمان بن خالد است از حضرت صادق ع که انکم علی دین من کتمه اعزه الله ومن اذاعه
اذله الله جابر بن یزید گوید که ابو جعفر هفتاد حدیث بمن گفت که بهیچ کس نگفتم وهرگز نخواهم
گفت وچون بجناب ایشان رفت دل من بسیار تنگ شد وگردن من بحمل آن احادیث گران
بخدمت ابو عبد الله عرض کردم که چنین حالتی مراست فرمود بصحرا رو وحفره حفر کن و
سر خود را در آن بیاویز و محمد بن علی الباقر بمن چنین وچنین گفت وخاک بر روی آن
کن بیست یکم شیخ واستاد دانستن وگوییم استاد خاص واستاد عام واستاد خاص
آنست که بخصوصه منصوص ومخصوص بارشاد وهدایت است که نبی وخلفای خاصه اوست

واستاد عام

واستاد عام آن بود که بخصوص مامور بهدایت نباشد ولیکن داخل در عموم فاسئلوا
اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون وسالک را در هیچ حالی از استاد خاص چاره نیست اگر
چه بوطن مقصود رسیده باشد چه آداب وطن را نیز او می آموزد ووالی آن مملکت نیز اوست
وضرورت استاد عام در حال سلوکست بلکه در اواخر سلوک که حصول تجلیات
ذاتیه وصفاتیه شده نیز همراهی او در کار است وآنچه ارباب سلوک در باب آداب وارادت
خدمت شیخ ذکر کرده اند مراد استاد خاص است اگرچه در عالم نیز بواسطه قیام او در هدایت
مقام خواص بحسب تفاوت مراتب ملاحظه ادب وارادت لازم است وانچه اکثر میفهمند از
توقف سلوک بر شیخ است که طلب سلوک بی راهنمائی شیخ واستاد ومتابعت او صورت
نبندد واین اگرچه چنین است ولیکن مرحله دیگر نیز هست از این بالاتر چه موافقت استاد
خاص در جمیع احوال بر ترتیب مظاهر چنانکه رمزی از آن بیاید از اهم شرایط واعظم
لوازم است ومرافقت استاد عام نیز سیما از برای مبتدی اولی وانسب ومعرفت استاد
خاص در بدو امر بطریقی است که در تحصیل ایمان اصغر گذشت ودر اواخر خود در آشنا ساند
واما استاد عام شناخته نمیشود مگر بمصاحبت او در خلا وملا ومعاشرت باطنیه وملاحظه
تمامیت ایمان جوارح ونفس او ونهاد بظهور خوارق عادات وبیان دقایق نکات واظهار
خفایای آفاقیه وخبایای انفسیه وتبدل بعضی از حالات خود بمتابعت او فریفته نباید شد
چه اشراف بر خواطر واطلاع بر دقایق وعبور بر نار وماء وطی زمین وهوا واستحضار
آینده وامثال اینها در مرتبه مکاشفه روحیه حاصل میشود واز این مرحله تا سر منزل مقصود
راه بی نهایت است بسی منازل ومراحل است بسی راه روان این مرحله را طی واز آن پس
از راه افتاده وبوادی زروان وابالسه داخل گشته واز این راه بسی کفار را اعتقاد بر بسیاری

ازاین امور حاصل بلکه از تجلیات صفاتیه نیز پی بوصول صاحبش بمنزل نتوان برد واینجز
مخصوص واصلین است بتجلیات ذاتیه است واز برای معرفت استاد وشیخ طریق دیگر هست
که بآن اشارت میشود بیست دویم ورد واذکار واوراد از کلامیه لسانیه چند که
مفتح ابواب راه ومعین سالکانست در عقبات وعوایق ومهمات واز شرایط ولوازم آن
اذن استاد است واجازه آن وبی اذن او شروع دران غیر مجوز است چه آن حکم دوائی را
ماند که یکی را نافع ودیگری را مضر وزمانی دوا وزمانی سم است ومقداری از ان شفا و
مقداری مرض است وگاه باشد که بزیادتی عددی از ان یا نقصانش خواننده بخطر می افتد وهم
چنین وردی با وردی گاه مضر است وبدون ان نافع بلی اینجز را استادان خاص حاذق اذن
عام داده اند جان عامه در اینها حاصل است وورد بر چهار قسم است قالبی ونفسی وهریک را
اطلاق است یا حصری واهل سلوک را بقالبی اعتنائی نیست بیست سیم وبیست چهارم وبیست پنجم
نفی خواطر وذکر وفکر واین سه مرحله از معظمات وسائل وصول طالب است بمقصد بلکه ممتنع است
ووصول بدون انها وایشان باین مراحل امریست بسی صعب وکاریست بس مشکل وغرضم نه
انست که اصل عمل انها تعسر دارد اگرچه چنین است بلکه مطلوبم انست که این او دیه ثلثه او دیه
هستند خطرناک ومراحلی هستند محل بیم عظیم وهلاکت دائمیه وشقاوت سرمدیه واکثر
کسانی که از راه افتادند وبهلاکت رسیدند بسبب این مراحل ومرحلتان سابقتان بر انها بود
ولکن خطر این سه مرحله اکثر واعظم واشد است جز خطر مرحله سابقه اکثر فساد بدن وتعویق
مهمات وخطر مرحله سابقه بران وهمچنین در مرحله نفقه جوارح نقش بازماندن از
مقصود ونرسیدن بمطلوبست مگر آنکه راجع شود خطای در انها بخطای در سه مرحله
اخیره وخطر این مراحل ثلث هلاکت ابدیه وشقاوت سرمدیه است وانچه شنیده از عبادت

اصنام

اصنام واوثان وگاو وکواکب وآتش وحیوانات ومراتب غلو والحاد وزندقه واباحه ودعوای
حلول واتحاد وامثال اینها همه از این مراحل برخواسته ومصدر انها یکی از اینها بوده چنانچه
بدان اشارت خواهد رفت واز اینچه در بیان این مراحل اشاره میکنیم زنگی فطن را مفهوم
خواهد شد پس میگوئیم اما نفی خواطر عبارتست از صمت قلب وتسخیر آن بنوعیکه نگوید
مگر باختیار صاحب آن وان اعظم مطهرات سر است ومنبع اکثر معارف ومعد تجلیات حقیقیه است
وعقبه ایست کوه وگریوه ایست مشکل وچون طالب اراده صعود بران کند خواطر او جوب
بر او حمله میکند ووقت او را مشوش میدارند وسالک باید در اینمقام مانند جبال رواسی ثابت
بایستد وسر هر خاطری که حرکت کند وظاهر شود بشمشیر ذکر ببندد از دود رمحقرات خاطر
نتاهل نورزد چه هر خاطری اگرچه حقیر باشد خاریست در پای دل که آن را در راه لنگ
میسازد وبسی از متشیخین طی این مرحله را بذکر بیاموزند ومیخواهند از ذکر نفی خاطر کنند
واین اول خبطی است که ایشان را حاصل شده چه نفی خاطر امریست صعب ومجاهده انسان اسان
دست ندهد ومدتها مجاهده باید تا اینمرحله حاصل شود چه اینمرحله را ارباب سلوک
داء عضال خوانند وذکر بمثابه ملاحظه محبوبست وقصر نظر بر جمال او واز دوره وقتی ملاحظه
محبوب واست که چشم از غیر بالمره پوشیده شود چه محبوب غیور است واز غیرت او انست که
چشمی که او را بد روا اندارد که دیگری را ببیند هر دیده که از روی او برداشته بدیگری نظر
کند کور کند واگر ودو بدل کند در انجا مکرر شود بمثابر استهزا باشد ومطلوب خیالی
قفائی بر طالب نه که نه سر جوید ونه کلاه نشنیده که میفرماید انا جلیس من ذکرنی ودیگر
میفرماید ومن یعش عن ذکر الرحمن نقیض له شیطانا فهو له قرینا یا احتمال میدهی که محبوب
بجود راه دهد کسی را که از مجالست او برخیزد وقرین شیطان گردد وایضا شیطان رجوع

ویخل است و محلی که باو بخشد چگونه جلوس رحمن را سزد اتلتذ منها بالحدیث وقد حجب
حدیث سواها فی حروق المسامع بلکه محض نفی خواطر هم در تجویز شروع در ذکر غیر کافی است
چه نفی خواطر بمنزله پرداختن منزل است از خار و خاشاک و همین از برای منزل محبوب
کافی نیست بلکه لازم است تزیین فرش و تطییب ان و کیف تری لیلی بعین تری بها
سواها و ما طهرتها بالمدامع بلی یکنوع از ذکر در نفی خواطر مجوز است و آن انست که
غرض از ان نه ذکر باشد بلکه مطلب دفع شیطان باشد مانند کسی که چون خواهد
غیر را از مجلس براند محبوب را بخواند نه اینکه مطلوب او ملاحظه جمال او یا التذاذ از وصال
او باشد بلکه غرض تخویف و تهدید غیر بود و آن باین نوع است که در حالت اشتغال
بنفی خاطر اگر گاهی خاطری بنوعی حمله کند که دفع ان مشکل شود بجهة رفع ان بذکر
پردازد و همین است مراد از انچه بعض ما یه ان الذین اتقوا اذا مسهم طائف من الشیطان
تذکروا فاذا هم مبصرون و طریقه محققین این راه و واصلین اگاه در تعلیم مبتدئین و
ارشاد ایشان انست که ابتداء امر بنفی خواطر کنند و پس از ان بذکر پردازند اما بجهة
نفی خاطر طریقه ترتیب انست که ابتدا کنند بتوجه بیکی از محسوسات چون سنگی یا جسم
دیگر و بتصور رقیقه مجسمه اسماء حسنی نیز مجوزند بلکه نیکوست بدانطریق که مدتی چشم
ظاهر بران میدوزند و مهما امکن چشم برهم نمیگذارند مگر اندک و بجمیع قوای ظاهره
و باطنه متوجه ان میشوند و چندی بر این مداومت مینمایند و بهتر اربعین است
یا بیشتر و ورد در خلال این مدت سه ورد است استعاذه و استغفار اطلاقی و تعیین
عدد و وقت ان باذکر است و ذکر یا فعال و ان حصر نیست بعده مفصلش بعد از فریضه
بامداد و مجمل آن بعد از فریضه شام با ملاحظه خلوت و پس از مداومت بر این مدت

وصول

وصول کیفیتی توجه تام بقلب صنوبری که جسمی است در جانب یسار نماید و بالکلیه متوجه
ان گردد و در هیچ حالی از ان غافل نشود و بجز خیال آن خیالی بگردراه ندهد و اگر خواطر
حمله کند و تشویش دهد احضار خیال الصورت استاد عام که مصد ذکر و مناسب او گردد
از بعضی بخاطر دور است فایده تمام کند والا سه نوبت نفس بقوت زند چنانکه از دماغ
چیزی میراند و خود را خالی سازد و بعد از ان متوجه مشغول شود و اگر هم چنان خواطر
عود کند بعد از تخلیه بطریق مذکور سه نوبت استعاذه کند و سه نوبت بگوید استغفر الله
من جمیع ما کره الله قولا و فعلا و خاطرا و سامعا و ناظرا و لا حول و لا قوة الا بالله و دل
باین استعاذه و استغفار با زبان موافق دارد و باسم یا فعال بحسب معنی در دل مشغول
شود و دست بر دل نهاده هفت بار بگوید سبحان الملک القدوس الخلاق الفعال ان
یشا یذهبکم و یات بخلق جدید و ما ذلک علی الله بعزیز و اگر باین نیز نشود تامل در کلمه
لا موجود الا الله کند و اگر باز تشویش دهد چند نوبت بجهر بگوید الله و الف را مد
دهد و انعقاد او مشغول شود که ملول نشود و با اثار ملالت ترک کند و مدتی نیز
بر این مداومت نماید تا کیفیت بخودی دست دهد و ورد این مرحله استغفار است و ذکر
یا فعال است هر دو حصری اول در اسحار بعدد کبیر و دویم در بعد از فریضه بامداد بهمین
عدد و بعد از شام بعدد مفصل و در این دو مرحله تکرار اسم یا باسط بسیار کند و اولی آن است
که هر شب بعدد مفصل بگوید چون بمواظبت بدان طریقه قوتی از برای ذکر و غلبه بر خواطر
حاصل شد مأذون است که در دفع بقیه خواطر بمبادی ذکر توسل جوید با استحضار خیال
استاد خاص یا صور خیالیه کتبیه قالبیه اسماء الله مناسب حال بی توجه بمعنی آن و بعد
از فی الجمله ترقی او را توجه بنور ایشان استاد خاص و ذکر نفی خیالی جایز است تا بالمره خواطر

مندفع کردد واکر احیانا بر سبیل اختلاس چیزی در حوالی قلب کذر کند چون داخل مراتب
ذکر و فکر شود ان شاء الله مندفع میکردد وخطر این دو مرحله افتادن بورطهٔ عبادت اصنام
وکواکب و اجسام است چه توجه بشئ مورث انس وحب بآنست و چنانچه متوجه قدم از انجا
بیرون ننهد به پرستش آنچه بان متوجه بوده مبتلا کردد و چون سالك قلب خود را مسخر
و از نجاسات خواطر مطهر ساخت قدم در دائرهٔ ذکر نهد واهم امور در این مرحله مراعات
ترتیب است وبدون آن طالب از راه باز میماند بلکه باخطار عظیمه مبتلا میکردد و مبادی
ذکر حقیقیه ذکر نیست چه مطلوب در مذکور مختفی است پس غرض کلی از انها تهیهٔ از برای
ذکر و تزیین خانهٔ دل است پس استاد در ارشاد ترتیب طالب ملاحظه ان از اوجب واجبات است
و جماعتی در ترتیب مبدء را شخص نورانی استاد خواص کرده ولی استحضار است قرار میدهند
بعد ذکر خیالی قالبی می اموزند ومن این را تجویز نمیکنم چه غرض کلی ازین ترتیب صعود بر فوق است
واحتراز از غربت مطلوب بواسطهٔ احتمال غفلت قلب از آن و میل قلب در مبادی پس باید انچه
نورانیت ذاتیه ان اخفی است در ظهور عبودیت در ان کمتر باین ابتدا کرد و نورانیت و ولی
از ذکر خیالی قالبی بی بالاتر است پس مبدء ذکر صور خیالیهٔ قالبیهٔ اسماء الله است و در این
مرحله لازم است استادی حاذق چه در این اسماء روحانیت معانی و نورانیت مسمی پنهان و در
مظهریت این دو موثری نامند و بواسطه توجه بانها واستمرار آن روحانیت و نورانیت آن در
ذاکر ظاهر و در احوال او موثر میکردند و بسا باشد که بجهت قصور مبتدی یا تقصیر او در بعضی از
مراحل سابقه مغرور همان کشته و اثار ان در او ظهور تام بهم رسانیده واز اثار ظاهر
بظاهر غافل و باین سبب بوادی هلاکت چون اباحه وتعطیل و یأس و جنون و فرعونیت و ادعای
وامثال انها افتد چه قاصر را چون توجه باسماء موثره در هیبت و رجا بهم رسد اثار اشنائی

وامیدواری

وامیدواری و روغ تکالیف در ان حاصل میشود و باسماء مظاهر خوف یاس و تعطیل هم میرسد
الی غیر ذلك و بسی مظاهر را قوه تحمل ندارد پس نورانیت آن باظهور نمیکند با او را مجنون
میسازد یا مبتلا بامراض صعبه میکرداند چون ذکر کبیر و اکبر و اعظم پس چون طالب عزم
ذکر کرد بعد از طی مراحلی که بران سبقت دارد و مظهر ذکر خود را ارشاد یافت باید ابتدا از
اذکار صغیره باشد در مراتب ذکر صغیر بترتیب صعود کند و بیان آن انست که ذکر اقسامی
دارد خیالی و خفی و سری و ذاتی و خیالی منقسم میکردد بقالبی و نفسی و از انها هر یك باثباتی
و ثبوتی و هر یك از انها بجمعی و بسطی و خفی نیز منقسم میشود بقالبی و نفسی و باین سبب انرا
ذکر درجات حاصل میشود و کیفیت صعود باین ترتیب است اول خیالی قالبی جمعی اثباتی چه
قالبی ان محل غربت دوری و بانیت و نورانیت ان کمتر و جمعی بجمعیت خاطر و حصول ملکه
اجتماع حواس اقرب و اثبات بر ثبت مقدم است دوم خیالی قالبی جمعی ثبوتی سیم خیالی قالبی
بسطی اثباتی چهارم خیالی قالبی بسطی ثبوتی پنجم خیالی نفسی جمعی اثباتی ششم خیالی نفسی
جمعی ثبوتی هفتم خیالی نفسی بسطی اثباتی هشتم خیالی نفسی بسطی ثبوتی نهم خفی نفسی اما خفی
قالبی پس بعد از صعود از درجات سابقه باین اعتنائی نیست دهم سری و در بسطی باید
انتهای بسط بقلب شود و اکر ابتدا نیز باین شود بسیار انسب است بلکه در بعضی اذکار لازم است
و این ده مرتبه از ذکر بمنزله سلم است که باید درجه بدرجه ترقی نمود و لیکن بسا باشد که سالك
قوی و بال علم و عمل او کشوده تواند بعضی از درجات را بکذارد و لیکن تدریج در هر حال
اسلم است و تا سالك این مراحل را تمام نکند بذکر کبیر یا اکبر یا اعظم نپردازد که محل خطر
طالب از راه باز میماند مکر هرکاه بسیار قوی باشد و استاد مصلحت داند بلکه بعد از طی این
درجات نیز بسا باشد که استاد سالك را باز امر بصعود بعضی از این درجات ذکر صغیری دیکر

که مناسب نما داند و امر نماید سالک چون این درجات را تمام کرد بذکر ذاتی شروع کند و آن
باین نحو است که متوجه ملاحظه حضرت عزت مجرد از لباس حرف و صوت و بی تقیید بصفت
مخصوص عربی و فارسی کرده و نگذارد که ملابسات حوادث از جسم و عرض و جوهر زحمت
اورده و اگر بسبب قصور نتواند بنابر حدیث رایت ربی نورانیا بر صفت نوری نامتناهی
برابر بصیرت دارد و اگر بوصف غیر متناهی نتواند هر چه تواند تصور و آنا فآنا تصویر
نفی آن و در احاطه و نورانیت صعود کند و این مرحله بس نفیس است و چون مسافر
از این درجات گذشت بذکر کبیر مشغول کرده که ذکر نفی و اثبات مرکب است و ذکر نفی و
اثبات مرکب کلمه لا اله الا الله و بسیط یا هو و اکبر الله است و بعد از طی مراحل بعضی
ذکر قالبی را این مرحله و مراحل بعد از آن بیجا و عبث است بلکه بطریق نفسی مشغول می شود
و این ذکر نسبت بس عظیم و اهل راه را در آن رموز بسیار است و از برای آن طرق متعدده است
و بهتر است که ذاکر ابتدا بطریق جزو مد و بعد بطریق تربیع و بعد از آن بطریقی که متأخرین
آن را مجمع البحرین نامند ذکر کند چنین گفته اند و من تقدیم مجمع البحرین را بر تربیع ترجیح
میدهم و حبس نفس و توجه بقلب صنوبری و تصور خروج جمیع حروف از زبان دل و
خلق معده و بر فوق و مد اعده را زیاد کردن و ابتدا بسه نمودن و استقبال و مربع نشستن
و چشم بر هم نهادن ضرور است مکرر در حالت غیر خلوت و مربع نشستن در مجمع البحرین مجملا
و خلوت از غیر محرم و زنان و عوام و ارباب عقول ناقصه لازم است و زبان بکام چسبانید
و وقت ذکر را در شبها و سحرها و عقیب فرایض قرار دادن مطلوبست و باید هویت ذات در
جمیع احوال ملحوظ و بعد از اراده قطع ذکر در هر حالی در قلب و زبان مخاطبا لله بگوید انت
مقصدی و رضاک مطلوبی برحمتک استغاثتی و بعد از این بذکر اکبر ابتدا خفی و بعد سری

پردازد

پردازد و اولی است که ابتدا بحرف نداء و بعد بدون آن باشد و مد الله مطلوبست و
بعد شروع کند بذکر اعظم که نفی و اثبات بسیط است و این آخر درجات ذکر است و در
همه این درجات خالی از ذکر ذاتی نباشد و لکن الله المذکور عز اسمه لا یفضی بنه رزقنا الله
الوصول الی المقصد بزرگی گفته اذا اراد الله ان یوالی عبداً فتح علیه باب الذکر ثم فتح باب
القرب ثم اجلسه علی کرسی التوحید ثم رفع الحجب ثم ادخله دار الفردانیة ثم کشف عنه
الکبریاء ثم صار العبد فانیا و بریء من دعاوی نفسه و چون مراتب ذکر را دانستی بدان که
پنج چیز در اوقات و ازمنه ذکر از لوازم است اول آنکه در حالت ذکر خیالی اسم استاد
خاص ذاکر و اولی و الایت کبری باشد بطریق فکر تصور کند و مقام آن در جمیع مراتب دل ادنی
آن مقام ذکر باید در اسافل صدر ادنی از محاذی ذکر استشفاعا الله الذکر ثبت کند و در بسیط
مقام اسم استاد را در یمین صدر میان پستان راست و عضد قرار دهد و چون از ذکر
قالبی ترقی نماید شبح نورانی ولی را در مقام مذکور متواضعا للمذکور مستشفعا الله الذاکر
همیشه منظورش باشد و اگر در ابتدالات تصور استاد عام و انیز در خارج جسم کند در طرف
یسار بفصل قلیلی مواجها الی جهة صوت الذکر ملتفتا الیها متواضعا لها مستشفعا الله الذاکر
نیز کند اولی و انسب است و این دو تصویر را مجمل ذکر کرده اند پس اگر مقصود شان اینست که
در حالات ذکر این دو تصویر بر وجه لزوم با اولویت پردازند ذکران نیز پیوسته مقارن
ذکر باشد با جمعیت خواطر و حفظ آن از تفرقه و سعی در توجه بواحد منافی است بلکه البته ذاکر را
از ذکر باز میدارد و باین جهت استاد من از این طریق منع بغایت مینمود و میفرمود باید ذاکر
در مبادی روز و شب و آغاز و انجام اشتغال بذکر این تصویر را کند و بس بلی اگر قبل از قدم
نهادن در درجات ذکر ببعضی از درجات ذکر در اسم و مسمای ولی عمل نماید خوبست و موجب

سرهای محبت است و در این احوال حالتی است که حقیقت رسول صلی الله علیه و اله و خلیفه معلوم
میشود و بمثل این امتحان استاد عام نیز میتوان کرد ولیکن شرح آن نتوان کرد چه غیر صاحب
مرتبه عظیمه از ذکر را بسا باشد از راه افکند و حق را بصورت باطل یا بعکس آن در آورد
دویم ذکر کلامی و اهل فن اطلاق ذکر بر آن نکنند و آن را ورد خوانند و بقالبی آن مطلقا
اعتنائی نیست بلکه هر جا ورد مذکور گویند نفسی را خواهند و اوراد و اوقات ذکر بسیار است
و آنچه مورد طریقه خود ذکر میکنم طالب را کفایت میکند و بهترین اوقات اوراد درو وقت
سحر است و بعد از فرضین صبح و عشا و در همه اوقات نه کرود و کلمه نفی و اثبات مرکب
بسیط و اسم محیط و یا نور و یا فتاح و هر یک هزار مرتبه و بعد از فرضین و هم چنین مرتبه
محمد رسول الله و با علی با حرف ندا و بدون آن در بطون شب نیز شاید و ورد هزار مرتبه
توحید در شبها نفیس است و از مداومت بر این ورد غافل نکردد بسم الله الرحمن الرحیم
اللهم انی ادعوک باسمک المکنون المخزون السلام المنزل المقدس الطاهر المطهر یا دهر یا دیهور
یا دیهار یا ازل یا ابد یا من لم یلد و لم یولد یا من لم یزل یا هو یا هو یا هو یا لا اله الا هو
یا من لا هو الا هو یا من لا یعلم ما هو الا هو یا من لا یعلم این هو الا هو یا کائن یا کینان یا
روح یا کائن قبل کل کون یا کائن بعد کل کون یا مکونا لکل کون اهیا شراهیا یا مجلی
عظائم الامور سبحانک علی حلمک بعد علمک سبحانک علی عفوک بعد قدرتک فان
تولوا فقل حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت و هو رب العرش العظیم لیس کمثله شیء و
هو السمیع العلیم البصیر اللهم صل علی محمد و ال محمد بعدد کل شیء کما صلیت علی ابرهیم
و ال ابرهیم و بارک علی محمد و ال محمد کما بارکت علی ابرهیم و ال ابرهیم انک حمید مجید
سیم مناجات و بهترین آنها علویه و سجادیه است چهارم فکر و این از شرائط عظیمه است در اوان

خلق از ذکر مهما امکن خود را از آن خالی نباید داشت و باید در مبادی حال در آثار
قدرت الهیه و رافت و رحمت و عظمت و در خاتمه امر خود و اعمال خود و ما بعد الموت
و امثال آن از آنچه در کتب اخلاق مذکور است و در دقایق احکام رسول و رافت و رحمت
و رحمت او و خلفای او و سعی ایشان در اصلاح معاد و معاش رعیت باشد و در اواسط
و در انجام کار پیوسته فکر او در ربط خویش بخالق و ملاحظه مخلوقیت و عبدیت و ذلت
خود بخالق و هم چنین در نسبت خود برسول و خلفا در ارتباط و نسبت هر مخلوقی بخالق و احد
و انتهای نسبت همه بیک منسوب الیه تا موجب حصول شفقت و مهربانی بهمه اشیا کردد
و بصیر دانا بمجاری فکر خود را در همه احوال میتواند تعیین کند و مقصود عدم خلو او است
و افضل العبادة ادمان التفکر فی الله و فی قدرته هم چنانکه حضرت ابی عبد الله علیه السلام
فرمود اشاره باین است پنجم مداومت بر همه اذکار و اوراد تا فعلیت آنها همه بظهور رسد
از اربعین کمتر بسیار کم اثر است مگر آنچه از اوراد که قدر معین دارد و بسا باشد که در مرتبه
اربعینات در کار باشد که از اد و اصطلاح اقامه گویند و تقلیل مستلذات و اطعمه دسمه
سیما لحوم و اغذیه لذیذه در جمیع احوال بغایت مؤکد است این است طریق سلوک و آداب آن
و اما آثار و فیوضات از اسالک خود میرسد و می بیند و از جمله آثار حضور انوار است در
قلب و ابتدا بشکل چراغی است و بعد شعله و بعد کوکب و بعد قمر و بعد شمس و بعد فرود
میگیرد و از لون و شکل عاری میگردد و بسا بصورت برقی میباشد و گاه بصورت
مشکوة و قندیل میشود و این در اکثر از فکر و معرفت حاصل میشود و سوابق از ذکر و
بمرتبه اول اشاره فرموده است حضرت ابی جعفر ع چنانکه ثقة الاسلام در کتاب کافی
روایت کرده است که حضرت در بیان اقسام قلوب فرمود و قلب اجرد ازهر فقلت ما الازهر

فقال فقيه كهيئة السراج الى ان قال اما الاول فقلب المؤمن وبعضی از این مراتب حضرت
امیر المؤمنین عم اشارت فرموده که قد احیا قلبه وامات نفسه حتی دق جلیله ولطف غلیظه
وبرق له لامع کثیر البرق ویکی از بطون کریمه الله نور السموات والارض شرح این مراحل است
چه در این احوال شخص لسانی مشکوتی میکردد که در آن زجاجه ایست که قلب باشد ودر آن
زجاجه مصباحی است که نور مذکور باشد ودل بعد از نشر آن نور مانند کوکب دری میشود
که افروخته شده است از نور شجره مبارکه کثیر النفع که نورانیت وروحانیت ذکر خداست
که نه از مشرق حاصل شده ونه از مغرب بلکه از راه باطن که نه شرقی است ونه غربی هویدا گشته
ولو لم تمسسه نار یعنی اگر غافل از ذکر خدا نشود که ومن یعش عن ذکر الرحمن نقیض له
شیطانا فهو له قرین موجب مفارقت شیطان مخلوق از نار است نور علی نور بر نور آن
می افزاید تا همه آن نور گردد وهذه الزجاجه فی بیوت اذن الله ان ترفع ویذکر فیها اسمه که تمام
بدن باشد یا هذه المشکوة فی بیوت که خلوت مقام ذکر باشد ودر بیان مثل سوت منفرد بلد
که یسبح له فیها بالغدو والاصال هو رجال لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله واز جمله آثار
بعد آمدن قلب است ودر مبادی آوازی مانند آواز کبوتر وقمری از او ظاهر شود وبعد
از ان صدائی چون انداختن مهره در طاس که در آن بپیچد مسموع شود وبعد از ان همهمه در
باطن شبیه بنشستن مگس یا زنبور یا ابریشم مدرک شود وبعد از ان زبان قلب خاموش
وقلب ذکر را بروح خود میسپارد واین تفصیل را بطریقه ذکر خود اجمالا ختم میکنم بدانکه من
بعد از اراده سلوک وعزم مجاهده اکبر واعظم واراده قدم در وادی ذکر ابتدا غسلی بجا
آوردم واز ان قصد توبه از انچه میکردم وترک عادات ورسوم نکوهیده نمودم ودر اوقات بعینات
سر بجیب تفکر فرو بردم ودر اربعین بنیاد اربعینی قرار دادم وذکر خفا لی استادم مرا اسم الحی

آموخت وهمانا آن را از کریمه هو الحی لا اله الا هو فادعوه مخلصین له الدین الحمد لله رب
العالمین فرا گرفته چه خواندن از مقدمه اخلاص ومنتج حمد خداوند فرموده وبا وجود
این نورانیت وروحانیت با هر مزاجی سازگار ودور از همه اخطار وباعث جوش قلب
مبتدی است واکثر روایات وارده در اسم اعظم از این اسم مکرم خالی نیست چنانکه در کتاب
مهج الدعوات مذکور است لیکن باین ماند که این اسم اعظم باشد وبا وجود اینها مرکب از
حا ویا است که اول حرف موجب انس ومواصلت وثانی حرف شکیبائی وصبر وفتح ونصرت
است ووقوع اول در اوایل اسمی از اسماء حسنی دافع تاثیر ناریت شیطان است چه آن حرف
بجهت دفع حرارت واشتمال آن بر ثانی موجب امتداد وکشف اسرار چنانچه در فن اعداد
مبین است وزیادتی الف ولام بجهت تاثیر اول است در اختصاص بخصلت انبیا واتصاف بصفت
اصفیا وثانی در ثبوت ذکر ودوام حرف ذات قلم است که نقاش اسرار است پس بطریق معتقد
در اوقات بعینات متعدده آن را بسر بردم پس بسیار اذکار پرداختم ودر هر اربعینی غسل توبه کردم
وترک حظی ولذتی از حظوظ نفس کردم وآن را وداع اخوین نمودم ودر هر روز مسیری از ساعات
خود گرفتم وآن را بیاری که خود انتخاب کردم زیارت نمودم ومبدء آن از شنبه گرفتم چون
حدیثی در این باب دیدم ودو رکعت نماز هدیه روح مقدس او نمودم وبدان توسل جستم
وهر جمعه دست بدامان ولی عصر زنده باد ومتوسل شدم وزیارت وادعیه که در آن روز
بجهت توسل باو رسیده بود خواندم وهر جمعه هزار دفعه صلوات چنانکه ماثور است فرستادم
واوراد من در این ایام بر دو گونه بود اول انکه وظیفه هر روز بود وآن باین طریق بود الحی
در اسحار صد مرتبه بعد از دو رکعت نماز وبرداشتن دستها باسمان یا حی یا قیوم یا من
لا اله الا انت برحمتک استغیث ما بین سنت وفرض صبح چهل نوبت یا احد یا صمد بعد

بعد از فرایض خمس بعد به مجمل یا مفضل یا علی بقصد ولی در اسحار و بعد از فریضه صبح بعد به
مجمل یا قریب هر روز بعد به مجمل آیة ملک بعد از فریضه صبح بیست و دو نوبت الله در اسحار بعد
کبیر با امکان یا نور یا قدوس در اسحار بعد به مجمل دویم آنچه در این مدت تمام شد ابتدا از منبگ
ذکر رب انی مسنی الضر وانت ارحم الراحمین اربعین بعد به مجمل یا لا اله الا انت سبحانک انی
کنت من الظالمین اربعین بعد به مجمل یا هادی اربعین هر روز پنجهزار مرتبه و در آخر
روز صد مرتبه یا هادی المضلین یا فتاح هیجده روز هر روز هشت هزار هفتصد و نود نه
مرتبه یا بصیر اربعین هر شب هشت هزار هشتصد بیست پنج مرتبه یا علی اربعین هر روز
بعد از هر فریضه هزار و سیصد سی مرتبه و غسل هر روز با امکان و آیة الکرسی بعد از
هر فریضه نفی و اثبات مرکب و بسیط و الله و هو و سوره توحید علی هر یک هزار و دو
اربعین در اسحار یا سبوح یا قدوس شش اربعین هر روز دو هزار و ششصد و هفتاد مرتبه
شرایط غسل هر روز با امکان و صمت و جوع یا حنان یا منان صد هشت روز هر روز
دوازده هزار مرتبه شرط ترک حیوانی بلکه در چهل روز قبل از آن هم یا دیان هشتاد روز
هر روز پنجهزار مرتبه یا کبیر سه اربعین هر شب الله روزی هزار و چهارصد و شصت شش و در اربعین
آخر ترک حیوانی و هر روز هر قدر که ممکن باشد و اگر هفتاد هزار ممکن شود بهتر یا نور چهل
روز ابتدا از شنبه بعد تکبیر بعد از خواندن هفت مرتبه سوره نور بعد تکبیر و در شبها
نیز بیسوت با این عدد ابتدا از شنبه یا حی یا قیوم صد هشتاد روز سحر تا طلوع یا از
طلوع تا استوا هر روز سه هزار هفتصد شانزده یا مهیمن یک اربعین یا ودود اربعین هر
روز هزار و چهل نوبت با غسل و قبل از تکلم الله اربعین هر روز معقد را امکان با وسعت
بشرط صوم و ترک نوم الا بی اختیار و باید هم روزه اظهار و رها اسکان شود و بعد از این کر

مداومت

مداومت من چنین تمام کردم و لیکن جمع بعضی از این اوراد با یکدیگر در ایام با امکان
جایز و تضعیف مدت در یکی از آنها مجوز و در همه این اوراد اربعینیه خلوت و تطهیر
و اجتناب از بقولات کریهة الروایح و افتتاح و اختتام با این صلوات لازم است اللهم صل
علی المصطفی محمد و المرتضی علی و البتول فاطمة و السبطین الحسن و الحسین و صل علی زین
العباد علی و الباقر محمد و الصادق جعفر و الکاظم موسی و الرضا علی و التقی محمد و
النقی علی و الزکی العسکری الحسن و الهادی المهدی صاحب العصر و الزمان و خلیفة
الرحمن و قاطع البرهان و سید الانس و الجان صلوات الله علیهم اجمعین و بدانکه اصل عمل
مراتب اذکار است و اوراد از اعوان و متممات است پس ترک بعضی از آنها محظور نیست و در این
ایام در حالت فراغ بمناجات علویه و سجادیه اشتغال داشتم و با سامی متبرکه آل اطهار و
اصحاب کبار رسول مختار و ارکان اربعه ملائکه کرام و انبیاء عظام و مشایخ شریعت و استادان
طریقت تبرک جستم و اکثر ایام بر ایشان بتفصیل رحمت فرستادم و سلام کردم و از بواطن ایشان
همت طلبیدم ناسخ گوید من نوبت اربعینات را بطریق مذکور بقدر امکان بسر رسانیدم و
نوبتی دیگر آن شروع کردم و اوراد اربعینیه را کلمات درین قرار دادم بترتیب و شرایط و
آداب و مقدار و اوقات چنانچه در ترجمه رساله سید بن طاوس که در این خصوص نوشته
مذکور است و در مبادی امر و در مبادی اربعینات اول بذکر و الهکم اله واحد لا اله الا هو
الرحمن الرحیم هزار و هشتاد نوبت در یک مجلس اشتغال نمودم و چند دفعه آن را بجای آوردم
و در مدت سه اربعین چهل هزار مرتبه سوره والعادیات را خواندم و در این سه اربعین
در عقب هر فریضه ده نوبت سوره فاتحه خواندم و فایده کلیه از این سه ذکر دفع عوایق
دنیویه است و گاه گاه بروحانیت عطارد متوسل و از آن استمداد همت میکردم چه اهل

اسرار را از روحانیت ان مدد میرسد و چنانکه بعد از غروب افتاب یا پیش از طلوع در هنگام
کر توان عطارد را دید بان نظر کند و پس السلام بان کامی باز پس نهد و کوید عطارد ایهم الله
طالت رقبتی مساء صباحا کی اداک فاغتنما پس کامی دیکر پس نهد و کوید وها انا فامنحنی قوة
ادرک المنی بها و العلوم الغامضات تکرها پس کامی دیر پس نهد و کوید وها انا جدنی الخیر و
السعد کله بامر ملیک خالق الارض و السماء تکرار این عمل در مبادی امر مطلوبست و امکنه
شریفه و مساجد کریمه و مساجد عالیه را در استعداد فیوضات مدخلیتی تام است و اکثر
اهل حال را در یکی از اماکن مکرمه باب فیض کشوده شد و سید بزرکوار کوید مرا در سر
من رای از فیض آن محل حالاتی حاصل شد که ورای مرتبه شرح است و اکثر مقر او در ایوانی
بود که محاذی در سرداب مقدس بود و سید خود بعد ازان در انجا مسجدی عظیم بنا نهاد و
الحال بمسجد ابن طاوس مشهور است و حال از بنای ان مسجد اثری نیست و الله ولی الامر کله



اگر آن ترکی ترکی بدست آرد دل ما را
بخال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را



لابد من امور اربعة

التوبة من جميع المعاصي والعهد مع الشيخ يعني امتثاله من اوامره
ونواهيه والذكر والفكر وحين الذكر يتصور القلب بصورة الورد
وقبل النوم استعاذه وبسمله وحمد وتوحيد ولافتى اه يا علي
يا ايليا اه ناد علي اه شهادات ثلثه نقش صور بحيث يقع الثدي
الايسر على حلقة العين والايمن على وسط اللام وكذا نقش الناصية
مصليا على النبي واله بحيث يتم اسم الوصاء في العين واسم صاحب الامر
في اللام والقائم في الياء وبعد الانتباه صلوات ١٤ اذكر خفي
صيقلي ١٤ او بعد صلواة الصبح استعاذه واية الكرسي وتسبيح زهراء
وبسمله وصلواة كبير ولافتى اه ويا علي يا ايليا اه وناد علي ويا علي ١١
وصلواة كبير ولافتى اه ٧ وقل اللهم انك على كل شيء قدير ٢٢
ولا اله الا انت اه ١١٠ وذ يا ربي وبعد صلوة ظهر استعاذة اية
الكرسي اه تسبيح زهراء ٤ وبعد صلوة العصر تسبيح زهراء ٤ ولافتى
اه ٧ وبعد صلوة مغرب استعاذة واية الكرسي اه وتسبيح زهراء ٤
واذا وقعت اه وبعد صلوة العشا تسبيح زهراء ولافتى اه ٧ وسورة
الملك وصلوات كبير ودو سجده ٣ يا ه يا ه يا به مسبب يا مسبب
الاسباب يا مفتح القلوب بعد از آن نماز وتيره وبعد از ان يا احد

وسر

ویسر مرتبه توحید بار و اح ائمه طاهرین و استادان سلسله و بعد
از ان زیارتین علیهما السلام

تمت علیکم السلام والتوفیق

بجهت علم کشفی

الآتی چند قرار داده اند ذکر و فکر و مراقبه و رابطه واذکر ربک في نفسك
تضرعا وخفية دون الجهر من القول بالغدو والاصال ولا تكن
من الغافلين اشاره بمراقبه است و بهترین انواع ان این است اکر مراقبه معنی وانه
بکل شيء علیم باشد و هر کس رابطه حقیقی در خور است و نیست بهر کس قسمی انفع است
اما رابطه انست که ملازم بتحمل محبت مرشد باشد بخود و استکمال محبت خود با و
و مقصود اعلا از توجه آنست که بتوسط او بتدریج نور امام ع را در قلب خود
مشاهده نماید قال الصادق ع من لم یکن قرین مرشد لم یتمکن على قدم
من عنقه و فکر بمعنی رابطه است   نور ایات بندلیس در هر دو عالم
که بر تابد ز جانت بی خدادم   سبحان ربك رب العزة عما يصفون
وسلام على المرسلين   **تشهد کامل**   اشهد ان لا اله
الا الله وحده لا شريك له واشهد ان محمدا عبده ورسوله اللهم
صل على محمد وال محمد   واشهد ان عليا امير المؤمنين صلوات الله
وسلامه عليه والائمة صلوات الله وسلامه عليهم اجمعين امامي
وامام العالمين   **کلمه محمدیه تفضیلیه**
اللهم صل على المصطفى محمد والمرتضى علي والبتول فاطمة

والسبطين الحسن والحسين وصل على زين العباد علي والباقر محمد
والصادق جعفر والكاظم موسى والرضا علي والنقي محمد والتقي
علي والزكي العسكري الحسن وصل على مهدي الهادي وخليفة الرحمن
وقاطع البرهان صاحب العصر والامر والزمان صلوات الله وسلامه
عليه وعليهم اجمعين

علويه اجماليه

يا علي يا ايليا يا ابو الحسن يا ابا تراب

عقايد حقه

الله جل جلاله الهنا محمد صلى الله عليه وآله نبينا علي عليه السلام
امامنا والاسلام ديننا والقرآن كتابنا والكعبة قبلتنا
والمؤمنون اخواننا

سر السر كه نقش صيقل گويند

نقش علي در قلب بست با ان تفصيل

علويه تفصيليه

ناد عليا مظهر العجائب

كلمه تمجيد

يا مسبب الاسباب يا مفتح القلوب

آيه قدرت

قل اللهم مالك الملك

سورة العظمة

اذا وقعت الواقعة

سورة البركة

سورة الملك

آيه استشهاد

اني امنت بربكم فاسمعون

آيه اعتراف

لا اله الا انت سبحانك اني كنت من الظالمين

كلمه جبرئيل

لا فتى الا علي

سر مكنون

اسم حضرت [illegible]

رساله من كلام مرحوم مغفور جناب سيد معصوم علی شاه طاب ثراه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي نور مصابيح القلوب بانوار حكمته وزين بساتين الارواح
بازهار نعمته والصلوة على محمد وآله المصطفى بكماله واصحابه المتأدبين بآدابه
مناجات الهي بعزت آنهائی كه رخش همت در ساحت ميدان
قناعت تاخته اند ونقد حيات خود را در تحصيل اسباب تجرد وترك
لوازم تعلق درباخته نه بوجود دنيا ابواب بهجت بر دل گشايند
ونه بعدمش اظهار تأسف وملالت نمايند كه مشام جان ما را بنسايم
گلشن توفيق معطر ساز ودلهای ما را با آثار اين كلمات كه بانوار حكمت
موسوم است منور گردان گفتار در شريعت **كلمه** رهانيدن مرغ لا
هوتی كه محبوس نفس ناسوتی است ميسر نگردد بی تأثير جذبه كه بازبسته بمتا
بعت شريعت مصطفويست فعليك باتباعها **كلمه** سالك
آنست كه رو براه حق آورد وكتاب خدای عز وجل را بدست چپ
گيرد وسنت رسول صلعم را بدست راست ودرميان اين دو روشنا
ئی راه طی كند **كلمه** انسان سه جزو است دل وزبان وجوارح دل
از بهر توحيد است وزبان از بهر شهادت وجوارح از بهر عبادت
گفتار در طريقت **كلمه** بنده هرچند ارتكاب معاصی كرده با

وبر منهیات اقدام نموده و در اقامت فرایض و اوامر مقصر بود باید
که از فضل الهی نومید نگردد و در وقت سنوح مهمات و وقوع ملمّات
پناه بآنحضرت برد و مطالب و مآرب خود استدعا نماید کلمه
حق سبحانه و تعالی اکرم الاکرمین است و اکرم الاکرمین آن بود که وقتی
گناه کسی را عفو کرده بیش پس دیگر را بدان عذاب نکند که این گناه
ایست از فلان بنده عفو کرده ام کلمه حق خدای را نگاه دار تا
حق ترا در حفظ و حمایت خود دارد و زمان سهولت و راحت
خود را آشنائی او کن تا در وقت شدت و دشواری ترا دست
گیرد و چون ترا حاجتی افتد روی نیاز جز بدرگاه او منه و استعانت جز از
وی مخواه و یقین دان که اگر خلق عالم در صدد آن شوند که نفعی که مقدر
نباشد بتو رسانند نتوانند و اگر خواهند مضرتی که قضا بدا
ن سبقت نگرفته باشد بتو لاحق گردانند نتوانند و در وسع
ایشان نباید کلمه سالک را از چهار چیز چاره نباشد علمی که
رایض وی بود تا وی را راست و ملایم سازد و ذکری که مونس او بود
تا در تنهائی وحشت نگیرد و یقینی که مرکب وی بود تا از همرهان باز نماند
و ورعی که باز دارنده وی بود تا بهر ناشایسته ننگرد کلمه سالک
باید که چهار موت بر خود فرض کند تا بمرتبه فقر رسد موت ابیض گرسنگی

است

است و موت اسود که صبر کردن بر ایذای مردم است و موت احمر که مخا
لفت نفس است و موت اخضر که از پوشش نو بکهنه قناعت نمود
ن است کلمه پیر کامل آنست که متابعت رسول صلعم را لازم دا
نسته باشد و بایست خود را بتمام نیست گردانیده آیینه شده
بش و مرید کامل بصیرت وی در آیینه جمال مراد دیده کلمه علامت
مرید قبول یافته آنست که بمردم بیگانه صحبت نتواند داشت و اگر
بصحبت بیگانه افتد چنان نماید که مرغی در قفس و اسیری در زندان
کلمه ملامتی نه آن بود که به بیحرمتی شریعت کاری کند که او را ملامت
کنند ملامتی آنست که در کار حق سبحانه و تعالی از خلق باک ندارد
کلمه زهد آنست که از دنیا اعراض کنی و بقسمت رضا دهی و سخن
جز بمقدار کردار خویش نگوئی کلمه زهد نه بعدم تجمل و مال است
بی فراغت دل از مادون ذوالجلال فقیر دنیا دوست را با کمال فاقه
زاهد نخوانند و سلیمان علیه السلام را با آنهمه دستگاه زاهد خوانند کلمه
فقیر آنست که خاموشی او بفکر باشد و سخن گفتن بذکر کلمه بهترین
قولها ذکر است و بهترین فعلها نماز و بهترین خصلتها حلم کلمه راحت
دنیا در سه چیز است ذکر سبحان و تلاوت قرآن و زیارت اخوان
کلمه هر سخنی که از ذکر خالیست لغو است و هر خموشی که از فکر خالیست

سهو و هر نظری که از عبرت خالیست لهو کلمه درویش آنست که بچیز
کسی طمع نکنی و چیزی بتوانند منع نکنی و چیزی بستانی جمع نکنی کلمه
درویش باید بضرورت اکتفا کند و طالب زیاده نباشد که رضا
برزق اندک عمل اندک را پاک گرداند کلمه درویش آنست که آنچه
در سر داری بنهی و آنچه در کف داری بدهی و آنچه متوجه تو گردد بجهد
کلمه اخلاص آنست که اعمال صالح کنی و از خدای ثواب بطلبی
و نخواهی که ترا بآن یاد کنند و از برای آن بزرگ دارند کلمه فتوت
آنست که برادران و یاران خویشتن را معذور داری و در زلتی که ا
زیشان واقع شود با ایشان چنین معامله کنی که از ایشان عذر نباید
خواست کلمه تجرید آنست که خود را مجرد کنی از غفلت و نفس خود را
از هوا و زبان خود را از لغو کلمه جوانمرد آنست که مستحق رنجانیدن
را نرنجاند و آزاده آنکه از رنجانیدن کسی نرنجد کلمه سعادت خلا
صی است از خود بیافت حق تعالی و شقاوت در ماندن بخود و از حق
باز ماندن کلمه بدبخت کسی است که اورا علم دهند و عمل ندهند و تو
فیق عمل دهند و اخلاص ندهند و صحبت نیکان راه دهند
و قبول ندهند کلمه غیبت از خود و حضور با حق بقدر عشق و مر
تبهٔ محبت است هر کرا عشق و محبت بیشتر غیبت از خود و حضور

حق

باحق بیشتر کلمه اگر درویش و توانگر قصد عالم صفا کنند وا
ز روی تمثیل درویش و توانگر چراغ افروخته بود و درویش هیزم
نیم سوخته باشد نسیمی که از آن عالم بوزد چراغ افروخته توانگر را فرو نشاند
و هیزم نیم سوختهٔ درویش را برافروزد کلمه درویش زمینی است
که هر نیک و بد قدم بروی نهند و ابریست که همه چیز را سایه کند
و بارانیست که همه اشیا را آب دهد کلمه درویش خاکی است بیخته
و آبی بر آن ریخته نه پشت پای را از آن گردی و نه کف پای را از آ
ن دردی کلمه عارف آنست که وی را معروف وی گرداند از آنکه
بچشم رد یا قبول نگرد کلمه اگر ترا اختیار دهند که خواهی در
مسجد روی و خواهی در بهشت باید که تو در مسجد روی که خانهٔ تست و
مسجد خانه خداست کلمه حق سبحانه و تعالی چون خواهد که بعضی از
دوستان خود را در تحت قباب عزت از نظر اغیار محجوب گر
داند ظاهر ایشان را بلباس اغنیاء بپوشاند تا اهل ظاهر ایشان را
از جمله راغبان دنیا پندارند و جمال حال ایشان از چشم نامحرم
پوشیده ماند کلمه هر کسی که با تو انعام نکند بهتر است از کسی که با
تو انعام کند زیرا که آنکه با تو انعام کند ترا از حق بسوی خود خواند وا
نکه با تو انعام نکند تورا از خود بسوی حق راند کلمه مرد باید که در زمانیکه

باحوستی از دوستان الهی صحبت دارد و واقف حال خود و زمان
صحبت را با زمان گذشته موازنه کند اگر تفاوت یابد صحبت او را
مغتنم داند **کلمه** اگر دست از دنیا باز نداری باید که روی دل بدوستی
دنیا نیاری که حق از دست تو چندان ترک دنیا نخواهد که از دل تو
ترک دوستی دنیا **کلمه** بدوست صالح آمیز و از دوست فاجر
بگریز که دوست فاجر بصفات ذمیمه دلالت کند و دوست
صالح بصفات حمیده **کلمه** هر چیزی را ثمره ایست و ثمرهٔ حلم
رفعت است و ثمرهٔ قناعت راحت و ثمرهٔ نیازمندی محبت
کلمه اگر ابواب فتوحات دنیا بر تو گشاده ایمن مباش
که از راه راست منحرف شوی و اگر درهای بینوائی مفتوح شد
دل خوش دار که طریق اولیا قدم نهادی **کلمه** چون ترا از حوادث
دنیا محنتی پیش آید باید که توبه کنی و بحق باز گردی که هر که تأدیب
دنیا راه صواب نگیرد و بتعذیب عقبی گرفتار آید **کلمه** دل تا
از محبت دنیا پاک نسازی محل محبت مولی نگردد که تخم در زمین
کاشته نکارند و نقش بر کاغذ نگاشته ننگارند **کلمه** راحت
دنیا چه روشنائی برق بی ثباتست و محنتش چون تاریکی ابر بی
بقا نه بفواید انعامش الفت باید گرفت و نه از شدایدش

اندوه

اندوه باید کشید **کلمه** مثل انسان در دنیا چون سواریست که در وقت
تابستان در سایهٔ درختی نزول کند بعد از ساعتی آن درخت را
بگذارد و بگذرد **کلمه** عجب از کسانیکه میدانند که آخرت به از دنیا
است و دین را بدنیا میفروشند و یقین دارند که حق ضامن رزق
بنده است و اعتماد بر کسب و کار میکنند و میگویند که از مرگ
چاره نیست و غافل و ایمن می زیبند **کلمه** درویش باید که گرفتار دنیا
را سرزنش نکند و با ایشان برحمت و شفقت بنگرد و در حق ایشان
دعای خیر کند تا حق سبحانه و تعالی خلاصی دهد ایشان را از آنچه در اند
کلمه چون خواهی که مردم را پند کنی نفس خود را پند کن اگر در قید تسلیم
آید آغاز پند دیگران کن والا از خدا شرم دار **کلمه** از بدان بگریز با
نیکان آمیز که اگر تنها باشی و با شیطان باشی به از آنکه با بدان باشی **کلمه**
معده محل طعام است اگر پر از وجه حلال فرستی قوت طاعت شود و اگر
شبهه ناک بود راه حق بر تو بپوشد و اگر از حرام بود معصیت زاید **کلمه**
طعام چنان خور که همه نور شود نه آنکه ظلمت گردد و جامه چنان پوش که فخر
و رعونت از تو ببرد نه آنکه فخر و رعونت آورد **کلمه** اگر تمام دنیا را لقمه
سازی و در دهن درویشی نهی اسراف نباشد و اسراف آنست که
ذره بی رضای حق صرف کنی **کلمه** خاموش باید که از سه صفت نفی خانیا

گفتار در معرفت

نفس خاطر که بر جای میگذرد و مطالعه ذکر و مشاهده اخوان **کلمه** درویشی
به از خموشی عبادی نیست زیرا که هرچه چون حق است اگر آیه گفتن نمیکنید
و هرچه سخن حق است بعبارت و بیان در نیاید **کلمه** مادام که سا
لک در وقت تجلی صوری باشد حق عز و جل را از صوره منزه
باید دانست چنانچه موسی ع از درخت ندای شنید که انی انا الله
آن درخت خدا نبود اما تجلی او بود که بصورت درخت نمود **کلمه**
چنین ملک و ملکوت بر سالک پوشیده شود فنا بود و چنین هستی سا
لک نیز پوشیده شود فنا و فنا باشد **کلمه** فناء عبارت است
از نهایت سیر الی الله و بقاء کنایت از بدایت سیر فی الله چه سیر
الی الله وقتی منتهی گردد که بنده را بعد از فناء مطلق که فناء ذات و
صفات است و بجود ذاته مطهر از لوث حدثان از زانه فرماید
تا بآن در عالم اتصاف باوصاف الهی و تخلق باخلاق ربانی ترقی
تواند نمود حقیقت وحدت آنست که بغیر از حق سبحانه و تعالی نماند
و حقیقت حمیت آنکه بوفا بیفزاید و بجفا نکاهد **کلمه** معرفت
رسمی چون باران تابستانی است که نه بیمار را شفا دهد و نه تشنه
را سیراب کند **کلمه** قرب نزد عارفان بعد است زیرا که
تا مسافت در میان نبود قرب نخوانند و تا مسافت بجای

تو

بود چو کان ابجای بود چو کان محض بعد است **کلمه** کیفیت وجد
درویشان بعبارت راست نیاید که آن سرّ حق است و هرچه درا
ن او راک بنده تصرف تواند نمود آن سرّ حق نباشد **کلمه**
همت بر آن دار که بمقامی برسی که نه اندوه بود نه شادی لیس عند ربکم
صباح و لا مساء اندوه و شادی صفت نفست و هرچه صفت
نفست محدث است و محدث را بقدیم راه نیست **کلمه** حلاوت
طاعت و شرک برابر است زیرا که تا از خود پسندی خوشت نیاید
و لذت نیابی و پسند خود شرک است **کلمه** خدای بین باش اگر خدا
ی بین نباشی خود بین نیز مباش زیرا که اگر خود بین نیز نباشی خدای بین
باشی گفتار در حکمت **کلمه** مردم سه گروهند اولیاء که باطن ا
یشان بهتر است از ظاهر ایشان و علماء که ظاهر و باطن ایشا برابر
است و جهال که ظاهر ایشان بهتر است از ظاهر ایشان
هر که هفت چیز بر هفت چیز اختیار کند بدرجه مردان رسد درو
یشی را بر توانگری و گرسنگی را بر سیری و فروتنی بر زبر دستی و ذ
لت را بر عزت و نیازمندی را بر کبر و غم را بر شادی و مرگ را
بر زنده گانی **کلمه** صاحب بصیرت کسی است که پیوسته مراقب
احوال و افعال و محاسب اقوال و اعمال خود باشد و معاشرت

بابنای روزگار و معاملت بحضرت آفریده کار بروجهی کند که در دنیا
موجب ملامت و در عقبی سبب عقوبت نگردد **کلمه** بهترین مردم
کسی است که بعبادت بیش ورزی کند و بخلق خدا نفع رساند و
بکس بدی نکند و از کس چشم نیکی ندارد **کلمه** داناترین مردم کسی را
دان که از خدای تعالی غافل نگردد و مرگ را نزدیک داند و نیکی که در حق مردم
کرده باشد و بدی که مردم در حق او کرده باشند فراموش کند **کلمه**
مردی آنست که هر که با تو بدی کند بجای آن نیکی کنی و هر که از تو قطع با و پیوندی
و هر که خط نومیدی در تو کشد در دایرهٔ احسانش در آری **کلمه**
حق سبحانه و تعالی سه گروه را دشمن دارد و سه گروه را دشمن تر فاسق را دشمن
دارد و پیر فاسق را دشمن تر بخیل را دشمن دارد و توانگر بخیل را دشمن تر متکبر را
دشمن دارد و عالم متکبر را دشمن تر **کلمه** حق سبحانه و تعالی سه طایفه را
دوست دارد و سه طایفه را دوست تر پارسایان را دوست دارد و
جوانان پارسا را دوست تر جوانمردان را دوست دارد و فقیران جوا
نمردان را دوست تر متواضعان را دوست دارد و بزرگان متواضع را
دوست تر **کلمه** دوست صادق آنست که در مصاحبت ملالت
ننماید و در مفارقت فراموش کار نباشد و در محنت و راحت متغیر
نگردد و در حضور و غیبت متبدل نشود **کلمه** دوست مشفق آنست

اگر

که چیزی ترا ببیند که از طریق سداد و منهج صواب بوجهی از وجوه منحرف
گشته و قدم در شارع طغیان و جادهٔ عصیان نهاده در ارشاد و هدایت
بقدر مقدور در اعانت تو اهتمام را واجب داند **کلمه** اگر خواهی که
محبت و عداوت خود را از دل کسی بدانی ببین که در حق تو محبت
او دست یا عداوت از انجا استدلال کن **کلمه** هر که دوست بیعیب
جوید دوستش کم بود و هر که با دوست بهر خطا عتاب کند دشمنش
بسیار باشد و هر که از دوستان چشم آن دارد که در تحصیل فواید او را بر
نفس خود مقدم دارند پیوسته رنجور باشد **کلمه** چون دوست خود را در
مصاحبت دشمنی بینی باید که بر دل تو گران نیاید مبادا که اعتماد
خود نگذارد که از وی مضرتی بتو رسد و اگر در مقام خیانت است خود انچنین
دوست بد دشمن ارزانی باید داشت **کلمه** سخن در میان دوست و دشمن چنان
گوی که چون دوست گردند شرمسار نگردی و سخنی که در میان داری با دوست
در میان منه چه تواند بود که یکبار که دوست دشمن شود و هر بدی که توانی بدشمن
مرسان چه تواند بود که یکبار که دوست گردد **کلمه** یاری و دوستی با یاران موافق
و دوستان صادق کن از دوستی حساب کیسه و کاسه و یاری یاران بپیاله و
نواله بپیاله و نواله را بقائی نباشد **کلمه** در دوستی چندان غلو منما که بمرتبه
شغف رسد و در دشمنی چندان مبالغه مکن که جز تاب و اتلاف

دشمن بمجاورت قرار نگیرد **کلمه** دوستان سه گروهند دوستند و دوست
دوست و دشمن دشمن و دشمنان نیز سه فرقه‌اند دشمن و دشمن دوست
و دوست دشمن **کلمه** دوست بجفا دشمن گردد و دشمن باحسان
و مروت دوست گردد اگر قوت آن نداری که دشمنان را ببذل احسان
در شماره دوستان بیاری باید که دوستان را با فعال زشت در دایرهٔ
دشمنان نیاری **کلمه** چون ترا بکسی اتفاق افتد اول نقد اخلاق او را
در زمان غضب بر محک اعتبار زن اگر خالص بیرون آید با وی عقد
دوستی بند و الا محرم اسرار مگردان **کلمه** بدترین مردم کسی است که
مردم را دشمن گیرد و مردم او را دشمن گیرند و اذی و آزار مردم روا دارد و از خطا
در نگذرد و عذر نپذیرد **کلمه** عاقل‌ترین مردم کسی است که چون دوستی
شایسته بدست آرد بعدم رعایت حقوق اخوت و رسوم صدا
قت او را از خود متنفر نگرداند **کلمه** هر که با ابنای جنس خود مدارا کند از
دوست و دشمن ایمن گردد و هر که در اخلاق و صفات با دوستان موا
فقت نماید از مخالفت ایشان در امان باشد **کلمه** دوست صادق
آنست که چون بر عیب تو اطلاع یابد در اظهار آن نکوشد و چون بر هنر
تو واقف گردد دیگری را بدان باز نماید و چون نفعی از تو بوی رسد فراموش
نکند و چون از تو خطائی بیند بر تو نگیرد و چون عذر گوئی قبول کند

کلمه

کلمه هر دوستی که بنا بر غرض دنیوی باشد بکمتر سببی بدشمنی مبدل
گردد و هر دوستی که از برای خدا بی غرض دنیوی آن را نتوانند آورد **کلمه**
جرأت اهل شجاعت در روز جنگ توان شناخت و دیانت
ارباب امانت در وقت داد و ستد و مهر و وفای زن و فرزند در ایام
فاقه و تنگدستی و حقیقت دوستان در نکبت و مشقت عاقل باید
که از عداوت احتراز نماید هر چند که قوت و شوکت او زیاده از دشمن
باشد چه صاحبان تریاق را جرأت نمودن بر تناول زهر از روی
حکمت نیست **کلمه** بر دشمن اعتماد نکرد اگر چه دعوی مودت کند
نشاید
و بقول او فریفته نباید شد اگر چه بر اثبات محبت مبالغه نماید چه
اگر چه آب از مجاورت از مجاورت آتش طبیعت برودت و
سردی باز گذارد و چندان حرارت و گرمی بر مادهٔ او غالب گردد که بطبع
آتش قریب شود و اما چون بر آتش دست یابد زود آتشش بکشد مریض را
تا صحت کامل پدید نیاید از طعام لذت نیابد و عاشق تا بدست و
صال نرسد آرام نگیرد و مرد تا از دشمن ایمن نگردد نفس براحت
نزند **کلمه** چون دشمن از هر دری در ماند سلسلهٔ دوستی بجنباند و در
صورت دوستی کارها کند که هیچ دشمن نتواند **کلمه** خردمند
کسی است که اگر همه عالم بخصومت او برخیزند او را هیچ کس حصو
با

مت نباید کلمه صحبت با لئیم حاسد و خبیث مفسد مکن اگرچه مرد
بیدوست نباید اما هر مردی را صحبتی را نشاید کلمه هر که تلخ گوی
و ترش روی و زشت خوی بود همه کس او را دشمن دارد و هر که دروغ
و وعده خلاف نکند و مردم را نیازارد همه او را دوست دارد
کلمه دوست خود را در غیبت چنان یاد کن که دوست داری ترا چنان
یاد کند کلمه فاسق و احمق را لایق صحبتی نباید شناخت و صحبت
اگر هزار است اندک باید شمرد و دشمن اگر یکیست بسیار باید
دانست کلمه دوستان بعضی بمنزلهٔ غذائند که از ایشان چاره
نباشد و بعضی بمنزلهٔ دوا که احیانا بایشان احتیاج افتد خرد
مند چون خلاف در میان بیند بجهد و چون صلح مشاهده نماید
رخت اقامت بنهد که آنجا سلامت بر کنار است و اینجا
حلاوت در میان کلمه دستی نتوان بلند کردن مگر بتواضع و بمراد
نتوان رسید مگر بصبر و پادشاهی نتوان کرد مگر بعدل کلمه
چون بینی که میان سپاه دشمن تفرقه افتاد تو جمع باش و چون بینی که
جمع شدند از پریشانی اندیشه کن کلمه دو کس دشمن ملک و دین‌اند
زاهد بی علم و پادشاه بی حلم بر دوستی پادشاهان و خوشی آواز طفلان
اعتبار نباید کرد که آن بخیالی مبدل گردد و این بنجابی کلمه همه

کس را از سه چیز چاره نباشد پادشاه را از عدالت و وزیر را از دیانت
و رعیت را از طاعت کلمه سه چیز را چندان بقائی نباشد علم بی بحث
و مال بی تجارت و ملک بی سیاست کلمه چهار چیز پادشاهی را
زیان دارد خندیدن در روی کهتران و صحبت داشتن با حقیران و مشو
رت کردن با زنان و رضا دادن بر فساد مفسدان کلمه پادشاه
باید که شش کس را تربیت کند و نگه دارد وزیر دانا و دبیر راست قلم
و شاعر خوش گوی و منجم پاک اعتقاد و ندیم جامع و طبیب حاذق کلمه
بهترین صفات پادشاهان را سخاوت و شجاعت و عدالت
و بدترین خصال جبن و بخیلی و ظلم کننده کلمه سه چیز از سه چیز توان
یافت نجات از صبر و مهتری از سخاوت و ظفر از عدل کلمه فساد سه
طایفه از سه چیز است فساد سلاطین از ظلم و فساد علماء از کبر و فساد
فقراء از بخل کلمه دو کس اندوه بیهوده برند و رنج بیهوده برند یکی آنکه زر
جمع کرد و نخورد و دویم آنکه علم آموخت و عمل نکرد کلمه عالم باید که بعمل کوشد
آنکه علم را وسیلهٔ دنیا سازد او را عالم نگویند چرا که علم از بهر دین پروردنست
نه از بهر دنیا خوردن کلمه عالم را نشاید که سفاهت را بحلم ارائه بکند
براند که هر دو طرف را زیان دارد و از اهلیت او کم شود و جهل آن مستحکم
کلمه عالم جاهل را شناسد و جاهل عالم را نشناسد زیرا که آن در مرتبه

جاهلیت بود و اینها هرگز بصفت علم موصوف نبود **کلمه** اگر مریدی ارادت
پیشه آرد که مریدی بی ارادت عاشق بی زر است و اگر سالکی معرفت
پیشه آرد که رونده بی معرفت مرغ بی پر است و اگر عالمی بعمل کوشش
کند عالم بی عمل درخت بی بر است **کلمه** علم زیور است و نسب
جمال همچنانکه زیور صاحب جمال را موافق تر آید علم بزرگان را لایق
تر آید **کلمه** گناه از هر که صادر شود ناپسند بود و از علماء ناپسند تر زیرا
که علم سلاح حرب با شیطان بود صاحب سلاح را با سیری برند بشر
منده که بیشتر بود **کلمه** چهار چیز مروت را تباه کند مهتران را بخل
و عالمان را عجب و زنان را بیحیائی و مردان را کذب **کلمه** احقر
کاینات از روی ظاهر و باطن آدمیت و اذل موجودات سگ
و باتفاق خردمندان سگ حق شناس به از آدمی حق ناشناس
کلمه مردم چهار قسمند لئیم که نخورد و نه بدیگری دهد و بخیلی که خورد و بدیگر
ندهد و سخی آنکه خود خورد و بدیگری نیز دهد و کریم آنکه نخورد و بدیگری بخشش
نماید **کلمه** کریم بسوی محبت راغب بود و بجانب عداوت متانی
چون کوزه زر از زود ساخته شود و دیر شکسته شود و لئیم بجانب محبت
متانی و بسوی عداوت راغب چون ظرف سفال که دیر ساخته
شود و زود شکسته گردد **کلمه** سگ گیرنده دامن آشنای خود نگیرد و شیر

چمن

مست قصد آب و علف خویشتن نکند و لئیم حاسد هر چند که در
حق وی نیکی کرده باشی چون دست یابد هر بدی که تواند بتو رساند **کلمه**
چهار چیز بچهار چیز تمام شود دانش بخرد و دین به پرهیزکاری و کار بهمت
و نعمت بشکر **کلمه** چهار چیز چهار چیز را ببرد ناسپاسی نعمت را و
کاهلی مروت را و لجاج عزت را و هزل آبرو را **کلمه** ترقی بدرجات
عزت بزحمت بسیار دست میدهد و تنزل از مرتبه عزت باندک
سعی واقع شود چنانکه سنگ گران بمشقت فراوان از زمین بر
سر توان کشید و باندک اشارتی بزمین توان انداخت **کلمه**
مرد باید که هر صباح در آئینه ببیند اگر صورت خود را نیک یابد سیر
ت را هم نیک گرداند تا میان صورت و سیرت مشابهه نگاه
داشته باشد و اگر صورت خود را بد ببیند سیرت را بد نکند تا دو
بدی جمع نشود **کلمه** زشت روی را از افعال قبیحه اجتناب نمودن
فرض عین است تا جامع قبایح نگردد و خوب روی را از افعال
ذمیمه اخلاق از لوث قبایح نگاه داشتن عین فرض تا جامع محاسن
باشد **کلمه** آلایش ظاهر زینت باطن را زیان نتوان آورد چون
حشائش شود و آنکه صور مطبوع و روایح مروح ندارند بسبب فواید
مرغوب و مطلوب باشند و از آلایش ظاهر اصلاح ردائت باطن نتوانند

كردچون زیا حین ستیمی كه بسبب قبح وضرر با همه حسن ولطف مهجور و
مردود اند **كلمه** از خباثت ظاهر است كه صورت گران با متزاج
الوان تركیب تمثال آن كنند و از نفاست جمال باطن است
كه از تصور مانند آن عاجز اند **كلمه** غفلت از خواب است
وخواب از آب و آب از طعام هر كه كم خورد حاضر باشد و كه بیشتر هر
خورد غافل **كلمه** خواص خوردن را از بهر حیات خواهند و حیات را
از بهر خوردن خاتمه تمام این رساله كه موسوم است بانوار حكمت و متضمن
كلام فقرا و حكماء و از عیب تكلف مبرا و معرا

وله معلم العلوم فی المقطعات

در حدیث آمده كه بیت حرام — زاده وردی علی محمد ایفی
در جهان خانه ایست كعبه بنام — زاده وردی محمد جسمانی
هی ما كعبه ایست سینه مقام — زاده وردی علی نورانی
محرم روح سینه عشاق — هی چو بیت الحرام روحانی
علی معنوی بكعبه دل — نقش وجه الاله ربانی
صورت مطلق و مجرد و پاك — فارغ از كسوت هیولانی
جلوه ذات مطلق احدی — كرد در لباس وحدانی
یوسف غیب ذات مطلق را — آمده چون قمیص ریحانی

نقش

نقش وجه الاله پیدا هین — ذات مطلق چه ماه كنعانی
یوسف اول است این یوسف — یوسف مصر و یوسف ثانی
روح باشد مذكر از معنوی — نفس باشد مؤنث ار دانی
روح قدسی بو ابو طالب — پدر مرتضای سبحانی
هی كه او طالب الاله بود — زاده از روح قدس عرفانی
مطمئنه ز نفس را باید — فاطمه بنت الاسد خوانی
روح قدسی بمطمئنه كند — ازدواجی كه شرح نتوانی
زاید از ازدواج این زوجین — در هی ما چنانكه میدانی
علی مظهر العجایب ما — صنمی لیك فرد صمدانی
صنمی صورتست و تمثالی — صمد از معنی است فردانی
كعبه دیر و صمد صنم بنگر — هی چو دیر او نگار دیرانی
بت پرستی خدا پرستی ماست — عین كفر است این مسلمانی
در هی مومنان كند نازل — حق سكینه بنص قرآنی
گفت آید بدل علی رضا — نفحه از بهشت رضوانی
نام ان یاد خوش سكینه بود — هی ما را سكینه ارزانی
معنی او بستر و محجوب است — همچو وجه با دلطیف پنهانی
صورت او عیان و در نظر است — همچو وجه و چه انسانی

شرح رمز حضور را گفتم — بشنو از عارف و سخن دانی

قطعهٔ اخری

دل ما آمده زجاجهٔ نور — سینه مشکواة و نور حق مصباح

دل چه گنجینه است و لطف گنجور — عشق چه نام گنج و حق مفتاح

گنج دل را کسی نه بگشاید — جز دم پیر کامدش فتاح

روز بگشودن در دل پاک — عاشقان راست روز استفتاح

عاشقان را فتوح پی در پی — آید از دوست در غدو و رواح

خنک آن ساعتی که بگشاید — بر سر من همای عشق جناح

گر ز هستی روم کج بپذیر — لیس فی شرعکم علی جناح

عقل کشتی و صبر چون لنگر — شرع همچون شرایع و حق ملاح

عشق چون باد شرطه با عشاق — کشتی از باد شرطه یافت فلاح

سخنان علی مشتاق است — که ملاحت دهد بلعل ملاح

قطعهٔ اخری

چشم من جام شراب ازلیست — ساغر بادهٔ مشتاق علی است

ساغر و باده یکی در نظر است — عین آنرا که نه عین حول است

روی تو مصحف است و نام علی — بر رخت نقش آیت نور است

علاجزه

عارضت همچو رق منشوری — خط بر آن همچو کتاب مسطور است

نقش خطت بلوح سینهٔ ماست — سینهٔ ما چو رق منشور است

دل چو ویرانه است عشق تو گنج — این خراب از غم تو معمور است

سینهٔ ماست وادی ایمن — عشق تو آتش و دل طور است

استقامت طمع مدار از من — عشق دیوانه عقل مخمور است

عاقلان حال عشق کی دانند — عشق مست است و عقل مستور است

عیسی جام روان بخش است — مریم مادر خت انگور است

چون دلم بحر آتشین آمد — قسم حق به بحر مسجور است

غیر ذات علی مشتاقی — که در اقلیم غیب مشهور است

قطعهٔ اخری

نظری برگشا بدفتر دل — تا به بینی رسایل غیبی

دل مشتاق عین و لا ل و یا — جلوه گاه نقوش لاریبی

لوح دل عارفان معنی — جز دفتر علم غیب نبود

آن دل که زدوده مصفا است — آیینه نقش ریب نبود

آن خلعت اصطفای موسی — جز منقبت شعیب نبود

بادی که ز گلستان برآید — الا که عبیر جیب نبود

انگورکف علی مشتاق صهبا نخورد صهیب نبود

قطعه اخری

انسان چو شجر سخن چو میوه میوه ز شجر لطیف آید
گر اصل شجر کثیف باشد خود میوهٔ آن کثیف آید
از اصل خسیس زاد خست پیدا شرف از شریف آید
مادر چو عفیفه بود فرزند ستار هی و عفیف آید
از قحبهٔ بد منش اگر زاد فرزند بسی خفیف آید

قطعه اخری

آدمی چون شجر سخن ثمر است گر شجر طیّب است میوه نکوست
در خبیث است طینت شجری میوه اش تلخ و ناخوش و بد بوست
تربیت گر ز باغبان بنبرد گرچه طیّب بود که خود خود روست
و معنی تربیت دیده سخنش را همه لطافت خوست
سخنان علی مشتاق همه مغز است و دیگران همه پوست

قطعه اخری

هرکه در اصل بد نهاد افتاد هیچ نیکی از و مدار امید
زانکه هرگز بجهد نتوان یافت از کلاغ سیاه باز سفید
دون نوازی مکن که می نشود در صفا هیچ ذرّه چون خورشید

هرکرا دور چرخ جامی داد بابصارت نگشت چون جمشید
پدر اگر به پر ورند چه عود برنیاید نسیم عود از بید

قطعه اخری

مرد حق کیست آنکه راست زبان در همه حال همچو قطاس است
او چه قطب است و آسمان دایر بر وجودش بصورت آس است
آدمی را که معنیی که نبود ناس بنود و لیک نسناست
آدمی شخص عادل الخلق است ناس انسان کامل اشناس است
دل انسان محل الهام است جان نسناس جای وسواس است
دم حق وحی جبرئیل بود دم باطل بپیام خناس است
نظر اهل معنی و قوتش این چه مقیاس این چو مقیاس است
نظرش پیشوای انظار است نفسش مقتدای انفاس است
ذوالفقاریست قاطع و برهان نفس او که تیغ الماس است
دست حق راقم است و روح قلم دل او همچو لوح و قرطاس است
ساقی ما علی مشتاق است قمر و شمس ساغر و کاس است

قطعه اخری

آنکه را حق برای خویش گزید بکرامات خاص مخصوص است

نفس یأجوج را چو ذوالقرنین | همتش همچو سد مرصوص است
عشق در بحر کبریا چو نهنگ | عقل بی دست و پا چو محصوص است
قابلیات ناقص است ارنه | فیض فیاض غیر منقوص است
حسن منظور قبیح می پسند | چشم این ناظری که مرصوص است
حق بباطل شبیه کی باشد | ید و بیضا نه دست مبروص است
شان مشتاق عین و لام و یا | بنصوص کلام منصوص است

ومن مقطعاته

نفحهٔ بر گلشن جانمان وزید | از دم پاکیزهٔ روح القدس
حاصل انفاس مشتاق علی است | اسطقس فوق کل الاسطقس

ومن مقطعاته

نفس کاملی روح القدس را | اصل او از دم قدوس بود
لب تو عیسی و زلفت چو صلیب | حال عشاق چو ناقوس بود
روح و نفس آدم و حوا باشد | زلف و رخ حیه و طاوس بود
منطق الطیر سلیمان عظیم | کشف این کی حد قاموس بود
ننگ ناموس مجو از من رند | که مرا ننگ ز ناموس بود
این نمد پاره که بر سر دارم | غیر افسر و کاووس بود
اسد الله بود عاشق و رند | زاهد خشک چو جاموس بود

[illegible]

غیر مشتاق علی کیست که او | مظهر پادشهٔ طوس بود

من ظرایف قطعاته

از چمن حلی چو بر رست این نهال | لاعدل یعدل و اعتدال
یا له خط کرد مه عار خطش | اشتمل یشتمل و اشتمال
حمل امانت که کند غیر دل | احتمل یحتمل و احتمال
باده ز خم جانب ساغر و کر | انتقل ینتقل و انتقال

ومن ابکار افکاره فی المقطعات

رونق بازار حلی کیست مظفر علی | رشک بتان چگلی کیست مظفر علی
مایهٔ آرام جان واسطه کام جان | دم بدم و متصل کیست مظفر علی
سالک راه سوی با نظر مستوی | از قدم معتدل کیست مظفر علی
از دم شاه ولی و ز دم فیض علی | نور ده آب و گل کیست مظفر علی

وله متقن القوانین فی المقطعات

این نسیم بهار روح فزاست | یا دم حضرت مسیح بود
جلوه گر آمده سفیدهٔ صبح | یا رخ این مه صبیح بود
غنچه بر شاخ گشته خنده زبان | یا لب دلبر ملیح بود
خوش بگلدسته مقری سحر است | یا که آن بلبل فصیح بود
نغمه زن بلبلان بصوت حسن | نعرهٔ زاغ بس قبیح بود

شاهد غنچه پرده بسته برخ | لعبت پرده در وقیح بود
شاخ خنجر بکف خلیل آسا | غنچه تسلیم چون ذبیح بود
حرف غنچه همه کنایت و رمز | سخن بلبلان صریح بود
دل بلبل چو سینهٔ مشتاق | دایم از خار غم جریح بود

قطعه اخری

پسته و انگبین لب و دهنت | پسته با انگبین نکو باشد
پسته لب بخنده خنده بگشا | پسته خود اینچنین نکو باشد
بر بناگوش زلف نه که بهم | سنبل و یاسمین نکو باشد
جور مپسند بر دلم که وفا | اندرین سرزمین نکو باشد
چون جبین شد ز آستان تو دور | آستان بر جبین نکو باشد
موی مشکین و روی کافوری | با خط عنبرین نکو باشد
لعبت چین ار بزلف نهد | از جبین نقش چین نکو باشد
عجز زاهد نیاز زیبنده است | ناز از نازنین نکو باشد
حسن احمد بود علی آتش | این چه آن آن چو این نکو باشد
چشم مست علی مشتاقی | عارف کفر و دین نکو باشد

تمت القصاید والترجیعات والمقطعات سنه ۱۲۶

بشنو از نی چون حکایت میکند | شکر میگوید شکایت میکند
شکر میگوید صریح و شکوه را | هم بعنوان کنایت میکند
در بدایت شکوه دارد از فراق | شکر وصل اندر نهایت میکند
از نیستان تا ورا ببریده اند | یاد ایام بدایت میکند
با نیستان چون که پیوندش فتاد | شکرها بیحد و غایت میکند
چیست نی دانی بگویم من قلم | حق وران نفخ از عنایت میکند
روح اعظم نور پاک احمد است | شرح اسرار ولایت میکند
آیت کبری علی مرتضی است | مصطفی تفسیر آیت میکند
کیست نائی حضرت فرد صمد | نفخ وی در نی سرایت میکند
نائی و دمساز میگوید سخن | نی ز نائی این روایت میکند
جمله عالم فانی و باقی است او | کل شیء هالک الا وجهه

از نیستان تا مرا ببریده اند | از نفیرم مرد و زن نالیده اند
مر او که افلاک کاندر جنبشند | عارفان از گوش جان بشنیده اند
نالهٔ ان آسمان و این زمین | زن که از زمین که آرامیده اند
جمله ذرات عالم سر بسر | از دمم در خاک و خون غلطیده اند
نقطهٔ ذاتم اگر ثابت نبود | این سماوات از کجا جنبیده اند

گوش من بار امانت میکشد — بهر من این حمل را سنجیده اند
عارفان کین کردند احتمال — پای تا سر گوش و هوش و دیده اند
عاشقان کین بار را برداشتند — یار را بر خویشتن بگزیده اند
قوت و جوش از وی گرفته اند — خویش را فانی مطلق دیده اند
در ازل این نغمه من سنجیده ام — نه فلک از حرف من رقصیده اند
جمله عالم فانی و باقیست او — کل شیء هالک الا وجهه

با لب دمساز خود گر جفتمی — همچو نی من گفتنیها گفتمی
تو نیز پر فیض دمم را آن زمان — که من از نائی دمی نیز رفتمی
او مرا آشفته میکردی از آن — بر تو من از مهر می آشفتمی
او مرا از سینه گرد غم برفت — گرد غم از جان ترا من رفتمی
غنچه جان میشکفت از دمم — گردنش چون غنچه می اشکفتمی
با تو گفتم من شنفتی تو ز من — آنچه من از گفت او بشنفتمی
در هر معنی که او بر من بسفت — بر تو من آن در معنی سفتمی
جان من از دمش مدهوش بود — کردمی ناله کجا من خفتمی
جمله عالم فانی و باقیست او — کل شیء هالک الا وجهه

نی حدیث راه پرخون میکند — قصه های عشق مجنون میکند
هر نفس کز سینه خوش بر میکشد — دمبدم درد و غم افزون میکند
می سراید قصه یار مرا — یاد غیر از سینه بیرون میکند
پرده هر دم دگرگون میزند — حالت دل را دگرگون میکند
وصف آن نرگس فتان مست — عاشقان را مست و مفتون میکند
با حریف مست و خراب عاشقان — کس نمیداند که نی چون میکند
سرگذشت کهن میگوید بدل — خاک بر سر گنج قارون میکند
جان رستم دیده و ضحاک را — قصه تاج فریدون میکند
با گرفتاران عجب سامری — شرح استغنای بیرون میکند
مطرب دمساز بهر گوش دل — دمبدم این نغمه موزون میکند
جمله عالم فانی و باقیست او — کل شیء هالک الا وجهه

محرم این هوش جز بیهوش نیست — مر زبان را مشتری جز گوش نیست
دمبدم نای دران دم میدمد — لاجرم نی از نوا خاموش نیست
گرمی نی از دم دمساز ماست — جز زوی در سینه اش پرجوش نیست
پرده های عاشقان را میدرد — سر عاشق را دگر روپوش نیست
نقش ایشان است در معنی چار — هر که زین دم جان او مدهوش نیست

گوش نای نغمهٔ خوش می‌نواخت — در سماع هوش از نوای خویش نیست
دم سرا چون نای و دم همچو نی — مستمع جز رند باده نوش نیست
نیش غم شد بر دلم بس کارگر — جز لب وی نیش غم را نوش نیست
زان قلم ما زد رقم بر سینه لوح — کاندرو جز نقش دم منقوش نیست
هوش بگذار این نوا را گوش دار — محرم این هوش جز بیهوش نیست
جمله عالم فانی و باقی است او — کل شیء هالک الا وجهه

سر من از ناله من دور نیست — لیک چشم و گوش را آن نور نیست
گوش کس را ناله‌ام مقبول نی — چشم کس را سر من منظور نیست
سر من چون جان و ناله چون تن است — تن ز جان و جان ز تن مستور نیست
جان به سر در جسم ناله جلوه گر — لیک کس را دید جان دستور نیست
شکر نغمه ز نی زاید ولی — گرچه آن کس سرش را شور نیست
حق اناالحق می‌سراید دم بدم — نقش نی جز صورت منصور نیست
هرکه چون نای و حق چون نائیی — غیر نای ذاکر و مذکور نیست
نای اندر نی ستیرد محتجب — غیر نی اندر جهان مشهور نیست
سر نای فاش می‌بیند ز نی — آنکه را چشم بصیرت کور نیست
من ز خود چون خالی‌ام و از وی بدم — این نوا گر می‌سرایم دور نیست

جمله عالم

جمله عالم فانی و باقیست او — کل شیء هالک الا وجهه

سینه خواهم شرحه شرحه از فراق — تا بگویم شرح درد اشتیاق
کیف حال القلب گفتم نای گفت — حالتی والله حال لا یطاق
با نیستان گو که دور از جفت غم — در فراقت طاقتش گردید طاق
آتشی افتاد در جانش ز تو — گر دمش جانهاست اندر احتراق
می‌نگردد صبح و شام و روز و شب — فارغ از ناله الی یوم التلاق
ای خوش آن روزی که افتد با توام — اتصالی از پی این افتراق
تا شدم دور از نوای شکرستان — تلخ باشد شکرم اندر مذاق
چند ازین ایام بعد و انفصال — یار بادا اوقات قرب و اتفاق
ان ما عند النفوس فهو فان — کل ما عند الاله فهو باق
همچو مشتاق علی نغمه سنج — بیخود از نی سر آید این سیاق
جمله عالم فانی و باقی است او — کل شیء هالک الا وجهه

رساله جامع الاسرار حضرت نورعلیشاه نورالله مرقده

بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس بی‌قیاس و حمد بیحد — مر آن کنز خفا را باد سرمد
که چون روز ازل زا جنبش دم زد — ز خلوتخانه در بیرون قدم زد
پی اظهار حسن آینها ساخت — بهر آیینه عکسی بر تو انداخت

چه چشمش کرد در آیینه خانه | شد از عکسش جهان آیینه خانه
در آن آیینه خانه جلوه گر اوست | ز حسن دلربایان عشوه گر اوست
به سر بنهاده تاج کج کبر یائی | ببر کرده قبای دلربائی
ز خال و خد فکنده دام و دانه | بساز و صید دلها زین بهانه
بدا هشیار از پی دانه زدن کام | به آزادی از هر دانه و دام
تعالی الله ز هی احسان و یاری | بر انجذ بستگان را رستگاری

اهل معرفت گویند از حسن علة غائی ایجاد است و عشق اساس حسن را بنیاد و بر هر ذی عقلی ظاهر است که حسن غیر عشق نیست اگرچه در عبارت دو است بمعنی یکیست و آن یکی نوریست سرمدی و حقیقه محمدی صلی پس انبیاء کرام و اولیای ذوی الاحترام همگی مظهر حسن اند و آیینه و لدار تاج سروری را بر سر و قبای دلبری در بر همه سزاوار و خال و خط ایشان نقطهٔ وحدت و دایره کثرت بلکه خود دایره اند و حسن نقطه ایست که در این دایره مضمر است پیدا از هستی دایره خبر با ظهار وجود نقطه نیست بکشا نظر و بنگر بر خال و خط خوبان بین نقطهٔ وحدت را در دایرهٔ کثرت و همچنین این دایره نقطه دایرهٔ دیگر است از مظهر بین این دایره را در خور است دایره بر دایره بین بیقیاس قس علی هذا علی هذا القیاس

مدا

همچنین

همچنین بین نقطها بجهه وحد گر نباید نقطه هرگز در عدد چه
لیکن وجود این نقاط و دوایر قائم بوجود نقطهٔ اول است و او قائم بذات و جز این هر که بداند در زمرهٔ اهل وحدت احول است و بیخبر از طریق نجات پس هر که در دایرهٔ هستی دایر گشت و آن نقطه را بحقیقت بشناخت در بارگاه وجود لوای من عرف نفسه فقد عرف ربه افراخت زیرا که حسن عین ذات است و نقطهٔ دایرهٔ صفات است

حسن ازل پرده ز رخ باز کرد | فاش و نهان جلوهٔ اغاز کرد
نور و ظلم شد همه ظاهر از و | گشت عیان جمله مظاهر از و
دایره بر دایره افلاک ساخت | مرکز هر دایره از خاک ساخت
یافت بهم سلسلهٔ جزو و کل | یافت از آن مرتبه هر خار و گل
فاش و نهان هر چه بود در نظر | مظهر حسنند همه سر بسر

حسن ازل را آیینه در جیب بود و صورت اعیان در غیب از آنجا که تقاضای حسن را تاب مستوری نیست و تمنای عشق را طاقت صبوری نه آفتاب جهان افروز حسن از مطلع کرشمه و ناز طالع گردید و برق جان سوز عشق از ملمع عجز و نیاز لامع جلوهٔ ذات گونیه از کمین غیب ظاهر شد و ظهور تجلیات ذات و صفات

در بساط هر بعضی را دست عشق گریبان چاک کرد و برخی را جلوه حسن بسته فتراک

چو آن کنج خفا گردید پیدا / همه ذرات عالم شد هویدا
یکی را عشق زد بر جیب جان چاک / یکی را حسن دل بستش بفتراک

عشق نماینده حسن است و حسن پیدا کننده عشق این آینه است
وان آینه بی آینه مثبت / هر آینه

حسن چو در عشق تجلی نمود / آینه صورت و معنی نمود
عشق همه آینه سازی کند / حسن در آن جلوه طرازی کند
گر بشرست هست دلا شور حسن / دیده چرا بسته از نور حسن
عشق ترا آینه رخشان کند / حسن در آن جلوه نمایان کند

پادشاه فتحت در عرصه گاه محبت علم بیفراشت شاهد کنت کنزا مخفیا از بارگاه کن فیکون قدم بگذاشت تا آتش جانسوز عشق زبانه کشید و پروانه سان جان زلیخا در شماره نسوخت تا حسن دلفروز یوسفی از ابر کران بدر نشد و در مصر وجود بهر انجمن شمع تجلی بیفروخت

عشق آینه جمال حسن است / در عشق عیان کمال حسن است
از عشق بود هستی حسن / در عشق فزود هستی حسن
تا عشق نکرد حسن ظاهر / ظاهر نشد این همه مظاهر
عشق است کلید هر طلسمی / بی عشق نه جان بود نه جسمی

۱۸۸۴

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي علا بتوحيده ودنى في تفرده وجل في سلطانه
وعظم في اركانه واحاط بكل شيء وهو في مكانه وقهر جميع الخلق بقدرته
وبرهانه حمداً لم يزل محموداً لا يزال ومجيداً لا يزول ومبدءاً ومعيداً
وكل امر اليه يعود بارئ المسموكات وداحي المدحوات قدوس
سبوح رب الملائكة والروح متفضل على جميع من براه متطول على
جميع من ذراه يلحظ كل نفس والعيون لا تراه كريم حليم ذو اناة قد
وسع كل شيء رحمته ومن على جميع خلقه بنعمه لا يعجل بانتقامه
ولا يبادر بما استحقوا من عذابه قد فهم السرائر وعلم الضمائر ولم
يخف عليه المكنونات وما اشتبهت عليه الخفيات له الاحاطة
بكل شيء والغلبة لكل شيء والقوة في كل شيء والقدرة على كل شيء
لا مثله شيء وهو منشئ الشيء حين لا شيء وحي لا حي قائم
لا اله الا هو العزيز الحكيم جل ان تدركه الابصار وهو يدرك الابصار
وهو اللطيف الخبير لا يلحق وصفه احد بمعاينة ولا يجد كيف هو من سر
وعلانية الا بما دل على نفسه اشهد له بانه الله الذي ملأ الدهر قدسه
والذي يغشى الابد نوره والذي ينفذ امره بلا مشاورة ولا معه شريك
في تقديره ولا تفاوت في تدبيره صور ما ابتدع بلا مثال وخلق ما
خلق بلا معونة احد ولا تكلف ولا احتيال انشأها فكانت وبرأها
فبانت وهو الله الذي لا اله الا هو المتقن الصنع الحسن الصنيعة

العدل

اشهد انه الله نعم
اشهد ان لا اله الا الله

العدل الذي لا يجور الاكرم الذي اليه يرجع الامر الذي تواضع كل
شيء لعظمته وذل كل شيء لعزته واستسلم كل شيء لقدرته وخضع
كل شيء لهيبته ملك الاملاك ومسخر الشمس والقمر في الافلاك كل يجري
لاجل مسمى يكور الليل على النهار ويكور النهار على الليل يطلبه حثيثا
قاصم كل جبار عنيد وكل شيطان مريد لم يكن له ضد ولا معه ند احد
صمد لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفوا احد الهاً واحداً ورباً ماجداً يشاء
فيمضي ويريد فيقضي ويعلم فيحصي ويميت ويحيي ويفقر ويغني و
يضحك ويبكي ويدبر فيقضي ويمنع ويعطي له الملك وله الحمد
بيده الخير وهو على كل شيء قدير يولج الليل في النهار ويولج النهار
في الليل مستجيب الدعاء جزيل العطاء محصي الانفاس رب الجنة
والناس الذي لا يشكل عليه لغة ولا يضجره المستصرخون ولا يبرمه
الحاح الملحين العاصم للصالحين والموفق للمتقين مولى المؤمنين رب
العالمين الذي استحق من كل خلق ان يشكره ويحمده على كل حال احمده
واشكره على السراء والضراء والشدة والرخاء واومن به وبملائكته
وكتبه ورسله اسمع امره واطيع وابادر الى كل ما يرضاه واستسلم لقضائه رغبة في طاعته وخوفا من عقوبته لانه
الله الذي لا يؤمن مكره ولا يخاف جوره اقر له على نفسي بالعبودية
واشهد له بالربوبية واؤدي ما اوحي اليه خوفا وحذرا من ان
يحل بي قارعة لا يدفعها عني احد وان عظمت منته وصفت خلته
لانه لا اله الا هو قد اعلمني اني ان لم ابلغ ما انزل الي فما بلغت رسالته
فقد ضمن لي العصمة وهو الله الكافي الكريم واوحي الي بسم الله
الرحمن الرحيم يا ايها الرسول بلغ ما انزل اليك من ربك الاية معاشر

الناس ما قصرت عن تبليغ ما انزله وانا مبين سبب هذه الاية ان جبرئيل ع
هبط الي مرارا ثلثا يامرني عن السلم ربي وهو ان اقوم في هذا المشهد فاعلم
كل ابيض واسود ان علي بن ابي طالب ع اخي ووصيي وخليفتي والامام من
بعدي الذي محله مني محل هرون من موسى ع الا انه لا نبي بعدي وهو وليكم
بعد الله ورسوله وقد انزل الله تبارك وتعالى علي بذلك اية وهي انما
وليكم الله ورسوله وعلي بن ابي طالب الذي قام الصلوة واتى الزكوة و
هو راكع يريد الله عز وجل في كل حال وسالت جبرئيل ع ان يستعفي لي
من تبليغ ذلك اليكم ايها الناس لعلمي بقلة المتقين وكثرة المنافقين و
ادغال الاثمين وختل المستهزئين الذين وصفهم الله في كتابه بانهم
يقولون بالسنتهم ما ليس في قلوبهم ويحسبونه هينا وهو عند الله عظيم
لكثرة اذاهم غير مرة حتى سموني اذنا وزعموا انه لكثرة ملازمته اياي و
اقبالي عليه حتى انزل الله عز وجل في ذلك الذين يؤذون النبي ويقولون
هو اذن فقال قل اذن على الذين يزعمون انه اذن خير لكم الخ ولو شئت
ان اسمي القائلين باسمائهم لسميت واومات اليهم باعيانهم ولو شئت
ان ادل عليهم لدللت ولكني في امرهم قد تكرمت وكل ذلك لا يرضى الله مني
الا ان ابلغ ما انزل الي فقال يا ايها الرسول بلغ ما انزل اليك وان لم تفعل
فما بلغت رسالته والله يعصمك من الناس فاعلموا معاشر الناس وافهموا
واعلموا ان الله قد نصبه لكم وليا واماما مفترضة طاعته على المهاجرين
والانصار وعلى التابعين باحسان وعلى البادي والحاضر والاعجمي
والعربي والحر والمملوك والصغير والكبير وعلى الابيض والاسود وعلى كل
موحد ماض حكمه جائز قوله نافذ امره ملعون من خالفه مرحوم من صدقه
قد غفر الله لمن سمع واطاع له معاشر الناس انه اخر مقام اقومه في هذا

المشهد فاسمعوا واطيعوا وانقادوا لامر ربكم فان الله عز وجل هو مولكم
والهكم ثم من دونه رسولكم محمد ص وليكم القائم المخاطب ثم من بعدي علي
وليكم وامامكم بامر الله من ربكم ثم الامامة في الذين من صلبه الى يوم يلقون
الله ورسوله لا حلال الا ما احله الله ولا حرام الا ما حرمه الله عرفني الحلال
والحرام وانا افضيت بما علمني ربي من كتابه وحلاله وحرامه اليه معاشر
الناس ما من علم الا وقد احصاه الله في وكل علم علمت فقد احصيته في
امام المتقين ما من علم الا علمته عليا ع وهو الامام المبين معاشر الناس
لا تضلوا عنه ولا تنفروا منه ولا تستنكفوا من ولايته فهو الذي يهدي
الى الحق ويعمل به ويزهق الباطل وينهى عنه ولا تاخذه في الله لومة لائم
اول من امن بالله ورسوله والذي فدا رسول الله بنفسه والذي كان مع
رسول الله ص ولا احد يعبد الله مع رسوله من الرجال غيره معاشر الناس
فضلوه فقد فضله الله واقبلوه فقد نصبه الله معاشر الناس انه امام من
الله ولن يتوب الله على احد انكره ولايته ولن يغفر الله له حتما على الله ان
يفعل ذلك بمن خالف امره وان يعذبه عذابا نكرا ابد الابد ودهر
الدهور فاحذروا ان تخالفوني فتصلوا نارا وقودها الناس والحجارة
اعدت للكافرين ايها الناس هي والله بشرى الاولين من النبيين والمرسلين
فجميع المرسلين اليهم من العالمين من اهل السموات والارضين فمن شك في
ذلك فهو كافر كفر الجاهلية الاولى ومن شك في قولي هذا فقد شك في الكل
والشاك في ذلك فله النار معاشر الناس حباني الله بهذه الفضيلة منه
علي واحسانا منه الي فلا اله الا هو له الحمد مني ابد الابد ودهر الداهر
على كل حال معاشر الناس فضلوا عليا ع فانه افضل الناس بعدي من
ذكر او انثى بنا انزل الله الرزق وبقي الخلق ملعون ملعون مغضوب

مغضوب علي من رد قولي هذا عن جبرئيل عن الله عز وجل فلتنظر
نفس ما قدمت لغد واتقوا الله ان تخالفوا ان الله خبير بما تعملون معاشر
الناس تدبروا القران وافهموا اياته ومحكماته ولا تتبعوا متشابهه
فوالله لهو يبين لكم نوراً واحداً ولا يوضح لكم تفسيره الا الذي انا اخذ
بيده ومصعده الي وشائل بعضده ومعلمكم ان من كنت مولاه فهذا
علي مولاه وهو علي بن ابي طالب اخي ووصيي وموالاته من الله عز وجل
انزلها علي معاشر الناس ان علياً والطيبين من ولدي هم الثقل الاصغر
والقران الثقل الاكبر وكل واحد منهما مبين عن صاحبه موافق له لن يتفرقا
حتى يردا علي الحوض بامر الله في خلقه وحكمه في ارضه الا وقد اديت الا
وقد بلغت الا وقد اسمعت الا وقد اوضحت الا ان الله عز وجل قال و
انا قلت عن الله عز وجل الا انه ليس امير المومنين غير اخي هذا ولا تحل
امرة المؤمنين بعدي لاحد غيره ثم ضرب بيده الى عضده فرفعه
فكان امير المومنين منذ اول ما صعد رسول الله ص وشال علياً ع حتى صارت
رجله مع ركبة رسول الله ص ثم قال معاشر الناس هذا علي اخي ووصيي
وواعي علمي وخليفتي على امتي وعلى تفسير كتاب الله عز وجل والداعي اليه
والعامل بما يرضاه والمحارب لاعدائه والموالي على طاعته والناهي عن
معصيته خليفة رسول الله ص وامير المومنين والامام الهادي بامر الله
اقول ما يبدل القول لدي بامر ربي اقول اللهم وال من والاه وعاد
من عاداه والعن من انكره واغضب على من جحده اللهم انك انزلت الامامة
لعلي وليك عند تبيين ذلك بتفضيلك اياه بها اكملت لعبادك من دينهم
واتممت عليهم بنعمتك ورضيت لهم الاسلام دينا وقلت ومن يبتغ غير
الاسلام دينا فلن يقبل منه وهو في الاخرة من الخاسرين اللهم اني اشهدك

اني

اشهدك اني قد بلغت معاشر الناس انما اكمل الله عز وجل دينكم بامامته
فمن لم يأتم به وبمن كان من ولدي من صلبه الى يوم القيمة والعرض على
الله عز وجل فاولئك حبطت اعمالهم وفي النار هم خالدون لا يخفف عنهم
العذاب ولا هم ينظرون معاشر الناس هذا انصركم واحق الناس بي والله
عز وجل وانا راضيان وما نزلت اية رضا الا فيه وما خاطب الله الذين
امنوا الا بدأ به ولا نزلت اية مدح في القران الا فيه ولا شهد الله بالجنة
في هل اتى على الانسان الا له ولا انزلها في سواه ولا مدح بها غيره معاشر
الناس هو ناصر دين الله والمجادل عن رسول الله ص وهو التقي النقي الهادي
المهدي نبيكم خير نبي ووصيكم خير وصي معاشر الناس ذرية كل
نبي من صلبه وذريتي من صلب علي ع معاشر الناس ان ابليس اخرج
ادم ع من الجنة بالحسد فلا تحسدوه فيبطل اعمالكم وتزل اقدامكم فان
ادم ع اهبط الى الارض بخطيئة واحدة وهو صفوة الله عز وجل وكيف
انتم وان ذللتم وانتم عباد الله ما يبغض علياً الا شقي ولا يتوالى علياً الا
تقي ولا يؤمن به الا مؤمن مخلص في علي والله سورة العصر بسم الله الرحمن
الرحيم والعصر ان الانسان لفي خسر الا الذين امنوا وعملوا الصالحات
وتواصوا بالحق وتواصوا بالصبر معاشر الناس قد اشهدت الله وبلغتكم
الرسالة وما على الرسول الا البلاغ المبين معاشر الناس اتقوا الله حق
تقاته ولا تموتن الا وانتم مسلمون معاشر الناس امنوا بالله ورسوله والنور
الذي انزل معه من قبل ان نطمس وجوها فنردها على ادبارها معاشر
النور من الله عز وجل في ثم مسلوك في علي ع ثم في النسل منه الى القائم
المهدي ع الذي ياخذ بحق الله وبحق كل مؤمن لان الله عز وجل قد
جعلنا حجة على المقصرين والغادرين والمخالفين والخائنين والاثمة

والظالمين من جميع العالمين معاشر الناس اني رسول قد خلت من قبله
الرسل فان مت او قتلت انقلبتم على اعقابكم ومن ينقلب على عقبيه فلن
يضر الله شيئا وسيجزي الله الشاكرين الا ان عليا الموصوف بالصبر والشكر
ثم بعده ولدي من صلبه معاشر الناس لا تمنوا على الله اسلامكم فيسخط عليكم
فيصيبكم بعذاب من عنده ان ربك لبالمرصاد معاشر الناس سيكون
من بعدي ائمة يدعون الى النار ويوم القيمة لا ينصرون معاشر الناس
ان الله وانا بريئان منهم معاشر الناس انهم وانصارهم واشياعهم واتباعهم
في الدرك الاسفل من النار ولبئس مثوى المتكبرين معاشر الناس اني ادعها
امامة ووراثة في عقبه الى يوم القيمة وقد بلغت ما بلغت حجة على كل حاضر وغائب
وعلى كل احد ممن شهد او لم يولد فليبلغ الحاضر الغائب والوالد الولد الى يوم
القيمة وسيجعلونها ملكا واغتصابا وعندها سيفرغ لكم ايه الثقلان
ويرسل عليكما شواظ من نار ونحاس فلا تنتصران معاشر الناس ان الله عز
وجل لم يكن يذركم على ما انتم عليه حتى يميز الخبيث من الطيب وما كان الله
ليطلعكم على الغيب معاشر الناس انه ما من قرية الا والله مهلكها بتكذيبها او
كذلك يهلك القرى وهي ظالمة كما ذكر الله عز وجل وهذا امامكم ووليكم
وهو مواعد والله يصدق وعده معاشر الناس قد ضل قبلكم اكثر الاولين
والله فقد اهلك الاولين وهو مهلك الاخرين الخ معاشر الناس ان الله
قد امرني ونهاني وقد امرت عليا ونهيته وعليه الامر والنهي من ربه
عز وجل فاسمعوا لامره وانتهوا لنهيه وصيروا الى مراده ولا تتفرق بكم
السبل عن سبيله انا صراط الله المستقيم الذي امركم باتباعه ثم علي من
بعدي ثم ولدي من صلبه ائمة يهدون بالحق وبه يعدلون ثم قرء ع
الحمد لله الى اخرها وقال فيّ نزلت وفيهم نزلت ولهم عمت واياهم خصت



وعمت

وعمت اولئك اولياء الله لا خوف عليهم ولا هم يحزنون الا ان حزب الله
هم الغالبون الا ان اعداهم الشقاق العادون واخوان الشياطين الذين
يوحي بعضهم الى بعض زخرف القول غرورا الا ان اولياؤهم الذين ذكرهم
الله في كتابه المؤمنون فقال لا تجد قوما يؤمنون بالله واليوم الاخر يوادون
من حاد الله ورسوله الاية الا ان اوليائهم الذين وصفهم الله عز وجل ولم
يلبسوا ايمانهم بظلم اولئك لهم الامن وهم مهتدون الا ان اوليائهم الذين
امنوا ولم يرتابوا الا ان اوليائهم الذين يدخلون الجنة امنين وتتلقاهم
الملئكة بالتسليم ان طبتم فادخلوها خالدين الا ان اوليائهم الذين قال
الله عز وجل يدخلون الجنة بغير حساب الا ان اعدائهم يصلون سعيرا الا ان
اعدائهم الذين يسمعون لجهنم شهيقا وهي تفور ولها زفير كلما دخلت
امة لعنت اختها الاية الا ان اعدائهم الذين قال الله عز وجل كلما القي
فيها فوج سالهم خزنتها الم ياتكم نذير الا ان اوليائهم الذين يخشون ربهم
بالغيب لهم مغفرة واجر كبير معاشر الناس عدونا من ذمه الله و
لعنه وولينا من مدحه الله واحبه معاشر الناس الا واني منذر وعلي
هاد معاشر الناس اني نبي وعلي وصيي الا ان خاتمة الائمة منا القائم
المهدي ع الا انه الظاهر على الدين الا انه المنتقم من الظالمين الا انه فاتح
الحصون وهادمها الا انه فاتح كل قبيلة من الشرك الا انه مدرك بكل
ثار لاولياء الله عز وجل الا انه الناصر لدين الله الا انه الغراف من بحر
عميق الا انه يسمي كل ذي فضل بفضله وكل ذي جهل بجهله الا انه خيرة
الله ومختاره الا انه وارث كل علم والمحيط بكل فهم الا انه المخبر
عن ربه عز وجل والمشيد لامر ايمانه الا انه الرشيد الا انه المفوض
اليه الا انه الباقي حجة ولا حجة بعده ولا حق الا معه ولا نور الا عنده

١٧٧

فهرست کتب

رساله ترکی ... شیخ ... / رساله ... جلد

رساله اخوان الصفا ... / ... رساله ... جلد

دیوان حکیم شفائی منظوم جلد

[illegible] ... رساله شیخ محمد ... جلد

خواص اسماء و آیات جلد

رساله اسماء ... شروح ... جلد

رساله خواجه نصیر طوسی ... جلد

مثنوی مولوی ... جلد

کشف الاسرار شیخ محمد ... و رساله ... جلد

رساله ... رساله شرح ... جلد

بحر المعارف ... رحمه الله علیه جلد

رساله ... شمس المعارف در خواص ... و آیات قرآنی جلد

رساله ... در حکمت ... جلد

... رساله ... جلد

رساله شمس ... قدس الله ... جلد

... [illegible] ... جلد

رساله جناب شیخ ... در علم حروف جلد

شرح قصیده ... ابن ... از جلد ... جلد

... [illegible] ... جلد

... رحمه الله ... جلد

شرح ... از جلد ... جلد

شرح ... فارسی ... حکمی جلد

رساله جناب شیخ ... جلد

سؤال و جواب مرحوم ... جلد

... در ... عربی و فارسی جلد

رساله ... جلد

سؤال و جواب مرحوم ... جلد

رساله ... جلد

تاریخ تولد آقازاده ... بتاریخ ۵ صفر المظفر ...

... [illegible] ...

فال مصحف ... تجیب
یوم صوم ... رابع رجب

این یادگار در
[illegible] از رفقان این [illegible] زلونهان
مخارج [illegible] فقط کردم به روز [illegible]
گذاشته این بنده [illegible] الذم [illegible]
[illegible] بودم [illegible] از رفقه دیدم ان ها
[illegible] بنده بودند فرمودید به پول داری [illegible]
[illegible] کردیم [illegible] دکان [illegible] بردند
دکان [illegible] مکردند [illegible]
[illegible] نداریم از [illegible] گردند
[illegible] مرحوم [illegible]
الحمد لله [illegible] ١٣٠١ [illegible]

[illegible]

رساله صوم و [illegible] کاظم
مرحوم حاجی [illegible]
و تاریخ حله

رساله در علم حروف
از ابیعات [illegible]
تحف [illegible]
کبریت احمر [illegible]
[illegible]
حله

